

الانفاط من الحجة



دار الكتب
بدمشق
سنة ١٢٨٥

بسم الله و له الحمد

از موضوعاتی که از صدر اسلام تا بحال مورد بحث و گفتگو بین شیعه و سنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار، علمای شیعه در يك طرف معتقد بآن و سنیان در طرف دیگر منکر آن بوده‌اند، گواينکه بين دانشمندان شیعه در باره کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند، و در اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی از آنهاست و چون بحث در پیرامون این موضوع و اثبات آن از روی ادله و جواب از شبهات منکرین از وضع این مقدمه خارج است، لذا در این رشته بحثی نمی‌کنیم و برای پی بردن خواننده محترم بآه‌میت موضوع بذکر نام قسمتی از کتابهایی که در این باره تألیف شده باز کر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده و پس از آن بخواست خداوند متعال بمنظور اداء شمه از حقوق مؤلف عالی‌مقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل‌القدر نقل می‌کنیم.

* * *

کتابهایی که در اثبات رجعت نوشته شده بر دو نوع است نوع اول: آنها که مستقلاً در کیفیت رجعت و ذکر ادله آن از روی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب «الایقاظ من الهجعة...» باشد که بر ۱۲ باب (بعده ائمه طاهرین) مرتب شده و در هر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده و در آخر کتاب چنین گوید:

« ما در این کتاب بیش از ۶۲۰ حدیث و دلیل و آیه ذکر کردیم و گمان نمی‌رود در هیچیک از مسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود » .

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در رد مخالفین و یا نوشتههای آنان تدوین شده و در این نوع از کتابهای «الامامیة والرجعة» تألیف میرزا عبداللہ رزاق ہمدانی و کتاب «دلائل الرجعة» نوشته شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ و مادر اینجا قسمتی از هر دو نوع را بترتیب حروف تہجی نقل می نمائیم:

۱- «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامہ ملا محمد باقر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ و مؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیدہ در این کتاب مؤلف محترم ۲۴ حدیث در بارہ رجعت و وقایع آخر الزمان و ظهور حضرت صاحب الامر عجل اللہ فرجہ الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیقہ نیز در هر حدیثی فرمودہ و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده است (۱).

۲- «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامہ بزرگوار آقا جمال خونساری متوفای سال ۱۱۲۵. مؤلف از علمای شہیر شیعہ و در فقہ امامیہ تألیفاتی داشته و نزد فقہاء اسلام مقام ارجمندی را دارا است (۲).

۳- «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» کہ از محدثین عالیقدر شیعہ در قرن ہفتم ہجری بوده است.

۴- «اثبات الرجعة» تألیف آیہ اللہ علامہ حسن بن یوسف بن مطہر حلی متوفای سال ۷۲۶ از فقہای بزرگ امامیہ و دارای تألیفات عدیدہ در اصول و فقہ و سایر فنون.

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار نیز در بارہ رجعت بابی منقذ فرمودہ و در حدود ۲۰۰ حدیث در اثبات مطلب ایراد نموده است.

(۲) مطابق گفتہ علامہ بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طہرانی در کتاب اللدیة مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاہ سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین فرمودہ است.

- ۵ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹۴۰ از علمای نامی شیعه امامیه .
- ۶ - « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفای سنه ۱۳۰۶ .
- ۷ - « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطیبی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه .
- ۸ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی و مؤلف کتاب « اسامی المشایخ فی ذکر علماء الشیعة » .
- ۹ - « اثبات الرجعة » تألیف میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و « زواهر الحکم » و غیره .
- ۱۰ - « اثبات الرجعة » تألیف فاضل معاصر شیخ محمد رضا طیبی نزیل نجف اشرف، مؤلف از فضلاء مبرز و نویسندگان نامی است .
- ۱۱ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمد آل عبدالجبار قطیفی نزیل مسقط متوفای سال ۱۲۶۶ (۱)
- ۱۲ - « اثبات الرجعة » تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و از فقهاء و متکلمین عالی قدر عصر خود بوده است (۲)

(۱) در الذریعة کتاب دیگری نیز بنام « اثبات الرجعة و وجوبها من التلاوة و السنة »

نقل شده لکن چون نامی از مؤلف آن در نبرده لذا از ذکر آن در اینجا خودداری شد

(۲) شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در باره او در کتاب فهرست چنین

گوید: « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی

اثبات الرجعة ... » و نجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید: « الفضل بن شاذان بن

الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان أبوه من اصحاب یونس و روی عن أبی جعفر -

۱۳- «ارشاد الجبهة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم

ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثین قرن یازدهم هجری .

۱۴- «الامامية و الرجعة» تألیف میرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلاء

معاصر (۱) .

۱۵- «الایقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همین کتاب شریفی که

اکنون در دست شما است .

۱۶- «بشارة الفرج» تألیف ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی مؤلف کتاب

«اعتذار الحقیر» نویسنده از فضلاء زمان فتحعلی شاه قاجار بوده است (۲)

۱۷- «تفريغ الكربة عن المنتقم لهم في الرجعة» تألیف سید جلیل محمود

بن فتح الله حسینی کاظمی متوفای سال ۱۰۸۵ . نویسنده از معاصرین مرحوم شیخ

حراغی (مؤلف همین کتاب) بوده و مرحوم شیخ اشاره بنام این کتاب و مؤلف

محترم آن کرده است (۳) .

الثانی ایضاً ، و كان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلالة في هذه الطائفة

وهو في قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر الكحی انه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع المنا

.... كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ...» از این کلام استفاده میشود که دو کتاب در رجعت

تألیف کرده است و کتاب رجعت پس از این ذکر خواهد شد .

(۱) همانطور که قبلاً گفته شد این کتاب در رد بر رساله «اسلام و رجعت» سنگلجی

نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذریعة کتابی هم بنام «تحقیق الرجعة» ذکر میکند ولی چون نامی از مؤلف

آن نبرده از ذکر آن خودداری شد .

(۳) آنجا که در اول کتاب گوید «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة في

اثبات الرجعة ...» .

- ۱۸ - «الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلی معاصرو متولد سال ۱۳۱۴ قمری .
- ۱۹ - «حیة الاموات بعد الموت» تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .
- ۲۰ - «دحض البدعة من انکار الرجعة» تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقری ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .
- ۲۱ - «دلائل الرجعة - یا ایمان و رجعت» این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفته صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)
- ۲۲ - «الرجعة و أحادیثها المنقولة عن آل العصمة» تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .
- ۲۳ - «الرجعة وظهور الحججة» تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرآبادی داماد مرحوم ملا محمد امین استرآبادی است که در سال ۱۰۸۸ پس از نوشتن این کتاب در مکه معظمه شهید گشته .
- ۲۴ «الرجعة» تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی صاحب کتاب تفسیر و از معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلینی بوده است .
- ۲۵ - «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ (۲)
- ۲۶ - «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصدوق متوفای سال ۳۸۱ و صاحب تألیفات کثیرة .

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب «الامامة والرجعة» در رد بر «اسلام و رجعت»

سنکلی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت و از کلام نجاشی

معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیر از کتاب اثبات الرجعة او است .

۲۷ - «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳۴۰ .

۲۸ - «رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .

۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامه بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی این بود قسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتاب مفصله که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از جوزهها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بمعهد اهل تحقیق میگذاریم . و اینک بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در فریه مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که هر دو از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

(۱) مشغری: - بفتح میم و سکون شین و فتح فین و الف مقصوده - این قریه در دامان

کوهی واقع شده و بخوشی آب و هوا و فراوانی میوه معروف است .

(۲) جبل عامل ناحیه کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله - یکی از اولاد سبا - باین نام معروف گشته . و از تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب بیمن) است که پس از سیل عرم بشام کوچ کردند و نزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده و جمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول و شیخ بهائی و دیگران از این بلاد برخاسته اند که اسامی آنها -

آنگاه بقریه جبع (۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار و در آنجا از محضر علمای بزرگ آن بلده مانند شیخ حسین ظهیری و شیخ زین الدین نواده شهید ثانی و شیخ محمد حر عموی خود و دیگران (که در محل خود نام آنها ذکر خواهد شد) در علوم مختلف کسب فیض کرده و در حدود ۳۰ سال در این بلاد توقف کرد و طی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دو مرتبه به حج مشرف شده و دو بار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرمود.

تا آنکه در سال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر و زیارت مرقد مطهر چون محیط این کشور را برای رسیدن به هدف مقدس خود یعنی ترویج دین مبین و مذهب حق و نشر احادیث اهل بیت مناسبتر دید لذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب از وطن اصلی بدانجا هجرت فرمود و بافاده و ادامه کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت. و روی هم رفته عوامل زیادی موجب این هجرت و ترک وطن مألوف شد که از آن جمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ و قطع روابط گذشته با آداب و رسوم مذهبی کشیده بود، و منشأ پیدایش بسیاری از رسوم دینی امروز همین رقابت شدید آن روزها بوده است و روی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که در تحت سلطه سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان و دچار تقیه شدید بودند، و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را در کارها دخالت میدادند، و احیاناً بدون مشورت آنها کاری را انجام

— را مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل با شرح حال آن ها مفصلاً ذکر کرده است.

(۱) جبع: بضم جیم و فتح باء موحده. این قریه یکی از قراة بسیار آباد جبل عامل و محل سکونت آل حراست و قبر جمعی از علماء مانند صاحب معالم و صاحب مدارک و شیخ حسین ظهیری در آنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیه بر معالم) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علی خان زنکنه در زمان شاه سلیمان میتوان با اهمیت علماء در آن زمان پی برد و رویهمرفته تمام عوامل برای پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛ و لذا شیخ يك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز از جبل عامل بخراسان کوچ کردند ، و تا پایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند شیخ در زمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزه درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود و چون مرحوم علامه مجلسی بلکه عموم علمای آن زمان همذوق با شیخ بودند و اصولاً این عصر را میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا برای شیخ فرصتی بهتر و محیطی مناسبتر از این پیدا نمی شد ، و از روی طیب خاطر يك سره دل از وطن کنده و مجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته و بنشر احادیث همت گماشت . چندی از توقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمی و تبحر او در حدیث و فقه موجب شد که دانشمندان در مقابل او خاضع گردند و خانه شیخ مرجع خاص و عام و محل افتاء و استفتاء شود ، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی آن ناحیه از طرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱)

مرحوم شیخ در طی توقف در مشهد دو مرتبه دیگر (و بعضی گویند سه مرتبه) بحج و زیارت قبور ائمه عراق مشرف شد (۲) و در یکی از این سفرها در مراجعت

(۱) بعضی احتمال داده اند که تفویض این دو منصب بشیخ بر حسب پیشنهاد مرحوم علامه مجلسی پس از سفر شیخ باصفهان و ملاقاتهایی که بین شیخ و مجلسی واقع شد انجام گرفته و بطور مسلم نظر علامه مجلسی در این باره دخالت داشته است .

(۲) درباره یکی از این سفرها اشعاری سروده که قسمتی از آن چنین است

وحر کنا شوق الزیارة فانشت لنا هم لا ترهب المطلب الوعرا

نسیر و نسری ننتعی صاحب الاسرا فاكرم به قصداً واکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد ، مرحوم علامه مجلسی و سایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته و تجلیل شایانی از وی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن از شیخ و ادار نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهایی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهای بین آنها رد و بدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست (۱) .

خاطرات زندگی شیخ

شیخ در باب سی و سوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمه آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم .

از جمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آن زمانیکه که حدود ده سال پیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مهبای عزای شدند ، و یقین داشتند که من همان شب خواهم مرد ، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دو اوزه امام مشرف شدم و بآنان سلام کرده با يك يك مصافحه کردم ، و خوب نظر دارم که بین من و حضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون بخاطر ندارم ، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرمود ، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه .

تمه از صفحه قبل

و من بعدها الزور و طوس و سامرا	وطیة قصدی و الغری و کربلا
و لاح لنا نور و نور بها سری	ففاح لنا من طیة طیب عرفها
وفی کربلا و الشوق لی بالسری	وعجنا فزونا با لغری اما منا
فیالیت عاد القرب لی والا سی مرا	ونلنا بسامراء خیر ماثوبة
لنا لم نخف من زور قول امرء اذری	وفی زورة الزوراء لما تیسرت
اقمنا بها اذ کان ذاک بنا احری	وعدنا الی طوس برغم العدی وقد

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم: ای مولای من میترسم قبل از اینکه بهره خود را از علم و عمل برگیرم در این مرض بمیرم، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده: ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد؛ سپس قدحی که در دست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (و در همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شکفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم.

و از جمله اینکه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام در خواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهر شده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده بر او داخل شدم و آنحضرت در طرف مغرب مشهد در باغی که در آن عمارتی بود نزول اجلال فرموده بوده؛ پس من در حالیکه در کنار حوضی نشسته بود و قریب بیست نفر در نزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتی که غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم، و با آنکه غذا اندک بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سیر شدیم و از آن چیزی کم نشد، پس از فراغت از غذا وقت کردم در اصحاب آنجناب دیدم از چهل نفر تجاوز نمی کند، با خود گفتم: این بزرگوار با این لشکر اندک خروج کرده کاش میدانستم آیا سلاطین زمین چگونه اطاعت او را خواهند کرد، و با این لشکر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه بر آنها غلبه میکند (بمحض اینکه این فکر در قلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهی بمن کرده لبخندی زد و فرمود: از کمی یاور بر من خوف نداشته باش زیرا من کسانی دارم که اگر بآنها امر کنم تمام دشمنانم سلاطین و غیر آنها را (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنها را گردن زنند و ما یعلم جنود ربك الا هو، یعنی لشکریان خدا را کسی جز او نمی داند.

از این بشارت خورسند شدم و دوباره شروع بگفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده از باغ خارج شدند؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ایکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببذل عطا و خلعتی مفتخر میفرمودند؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزدم آمده پارچه سفیدی که از پنبه و حریر بود با مقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند: این است آنچه میخواستی و بهمین زودی خدمتی نیز بتو رجوع خواهیم کرد از باغ خارج مشو.

و از آن جمله اینکه دفعه دیگری آنحضرت را در خواب دیدم و با عجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم و خواستم از فرج و ظهور آن بزرگوار سؤال کنم که چه وقت است؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود: انشاءالله نزدیک است (سپس این آیه را خواند): «قل لا یعلم من فی السماوات و الارض الغیب الا الله» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که در آسمان و زمینند غیب نمیدانند مگر خدا، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم خطور کرد که قبل از سؤال حضرت جواب آنها را بمن فرمود. و از آن جمله اینکه در کاظمین خواب دیدم که آنجناب در منزل مردی بنام ابراهیم وارد شده و من حضور آنحضرت شرفیاب شده و خواستم از او خواهش معجزه کنم، حضرت پیش از اظهار این خواهش فرمود: اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده ام و پس از آنکه خروج کردم هر چه خواهید پرسش کنید؛ از آن پس ساعتی گفتگو کردیم و پس از گفتگو حضرت امر با حضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کردند و با عده کمتر از ده نفر سوار شدند، قبل از سوار شدن فرمود: نزدمازین اسبی است که مابدان احتیاج نداریم و آنرا بشیخ - و بمن اشاره فرمود - بخشیدیم تا بدان تبرک جوید، من با خود گفتم: چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرک جویم؟ بمن متوجه شده با تبسم فرمود: اکنون احتیاجی باعجاز نیست و از این زین برکت و اعجازی خواهی دید، ناگهان بیدار شدم و پس از آن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیده واقع شدم و خداوند ببرکت

آن حضرت نجاتم داد.

و از آن جمله روز عیدی در قریه خودمان «مشغری» با جمعی از طلاب و صلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام يك از ما زنده و کداميك مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس با ما بود گفت: من که یقین دارم که عید سال آینده و سال بعد از آن و بعد از آن و هم چنین تا بیست و شش سال دیگر زنده هستم و این سخن را از روی یقین بدون مزاح میگفتم، (از روی تعجب) بدو گفتم: مگر تو علم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و در همان مرض حضرت مهدی علیه السلام را در خواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم و می ترسم در این مرض بمیرم و عمل صالحی که خدا را بدان ملاقات کنم ندارم؛ حضرت فرمود: ترس که تو در این مرض نخواهی مرد و خدا تو را شفا داده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسه که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تا بیست و شش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود و از این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم و پس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کردم دیدم بیست و شش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامه از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمه قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است و مجملابجز آنچه را بطله با اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم السلام داشته خاطره دیگری از شیخ در دست نیست و این خود ارادت و اخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش میسازد، و این علاقه عجیب

مهمترین عامل پشتکار و توفیق و تحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات و احادیث آنان بوده و گرنه تدوین کتابهایی مانند وسائل الشیعه و اثبات الهداة کار عادی و آسانی بنظر نمیرسد، و این اخلاص عجیب شیخ را نیز از اشعار و قصائدی که در مدح ائمه اطهار سروده و حاکی از احساسات درونی است میتوان درک کرد و ما برای نمونه چند قطعه از آن اشعار را ذکر میکنیم.

از آنجمله فرماید:

انا اودی عشرأ مع اثنین مع
عدد الا عین اللواتی تفجرن
واقفوا عدة حواری عیسی
و در قصیده دیگری فرماید:

ان جمیع الانام اضحوا فدائی (۱)
لموسی و عدة النقباء
بعد الاسباط مع بروج السماء

فالهی مهلك سوی حب قوم
النبی المختار والعترة الاطهار
شرفوا سایر البطاح عموماً
در جای دیگر فرموده:

برعوا فی العلی سنأ و سنأ
أزکی الوری علا و ارتقاء
و خصوصاً قد شرفوا البطحاء

ان حبی لآل بیت رسول
در قصیده طویله دیگری گوید:

الله ینسنی الهوی و الحبیبا

رجائی فی یوم المعاد محمد
ومن بعده حسبی علی و ولده
فکان باصحاب الکساء تمسکی
و در قصیده دیگری است:

نبی عزیز الفضل للمرسل سید
فلیس لهم مثل من الخلق یوجد
سؤالهم منی مغیب و مشهد

بطیبة و بطوس و الغری وسا
قلبی ثوی وهوی یبنی شفاعتهم

مراء و الطف او زوراء بغداد
والقلب لی حیث بهوی خیر مرتاد

(۱) برای استفاده از ترجمه فارسی این اشعار و قسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم

لم نخش من لجة تطني ولاواد

وبالبرو الاحسان يستعبد الحر

حين لاحت انوارهم بالشموس

و بزورا وعسكر و بطوس

قوادى و عراف كل نفيس

كان معنى طوس كمفنا طيس

اذ حبسهم عندي خيرا العمل

بل اصبحت في هواهم كالنمل

و در یکی از قصیده هائی که در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده چنین گوید:

وحاشاه ان ينسى غدا عبده الحرا

و در قصیده که ۸۰ بیت و بدون الفاست چنین گوید:

و مخلصه بل عبد عبد لعبد

له طول عمرى ثم بعد لولده

و قلبى بحبهم مصيب لرشده

و كل صغير منهم شمس مهده

و كل كريم منهم غيث و هده

بليغ و مثلى حسبه بذل جهده

على كل حرف عنده دحى لمجده

بحور علم ركبنا في سفينتها

در جای دیگر گوید:

انا الحر لکن برهم یستر قنی

و در قصیده دیگر فرموده:

و اهدنا بالمرتضى و بنیه

فی البقیع و کربلا و غری

غرفات الجنان مال الیهن

ولعمری لو کان قلبی حدیداً

و در قصیده دیگر فرموده:

لی اربعة وعشرة هم املی

القلب الی سواهم لم یمل

و انی له عبدو عبد لعبد

ولیسى على حيث كنت ولیه

لعمرك قلبى مغرم بمحبتى

و هم مهجتى هم منیتى هم ذخیرتى

و كل كبير منهم شمس منبر

و كل كفى منهم لیث حربه

بذلت له جهدى بمدح مهذب

و كلفة فكرى حذف حرف مقدم

و غیر از اینها از اشعار بسیاری که در مدح ائمه معصومین (ع) سروده و در دیوان او ثبت است

خاندان شیخ

نسب شریف شیخ بحر بن یزید ریاحی (شهید وقعه طف) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حرنیز بهمین مناسبت است ، و در بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱- پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعه امامیه است که صرف نظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهره وافیه و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است ، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از « جبع » بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت و جنازه وی توسط یکی از فرزندانش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بنخاک سپرده شده ، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت و برای دومین بار بحج مشرف شده بود ، و خبر فوت پدر در منی بدورسید و بقول خود عید اضحی از این مصیبت بر او عاشوراشد .

تأثیر مرگ پدر در روحیه شیخ بسیار شدید بود و تأثرات روحی او از اشعاری که در رثاء پدر سروده معلوم می شود که از آن جمله است :

قصرت همتی و طال عنائی	كنت ارجو والآن خاب رجائی
اودی ابی صرفه فذل ابائی	عز منی العزاء فی الدهر اذ
تدنو و صرف المنون عنی نائی	أخبروا عنه فی المنی والمنی
النحر اضحی کیوم عاشوراء	فمنی کربلا عندی وعید
ثمناً من جواهر الفضلاء	لیس شیء من الجواهر اُغلی
لیتهم خصصوا بطول البقاء	فلهدا هم اقل بقاء

لاتلمنی علی البکاء عسی أن یذهب الیوم بعض وجدی بکائی

۲- عموی والد شیخ: محمد بن محمد بن حسین حر عاملی از فقهاء و محققین و ادباء بزرگ عصر خود و از شاگردان شیخ بهائی و صاحب مدارك و صاحب معالم بوده و دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله است کتاب «نظام تلخیص المفتاح فی علوم البلاغة» و رساله در اصول؛ و رساله در عروض و غیره؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است.

۳- جد پدری شیخ: محمد بن حسین حر عاملی از فقهاء میرز و از شاگردان شهید ثانی و پدر عیال او بوده است.

۴- جد مادری شیخ (که عموی و الداو نیز بوده است) شیخ عبد السلام بن محمد بن حسین حر عاملی عالم جلیل القدری که در زهد و ورع کم نظیر و حافظ تمام قرآن بوده است، و در نزد پدر و برادرش شیخ علی و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ کرده و صاحب تألیفات زیادی در فقه و اصول و فنون مختلفه دیگر بوده است، و از تألیفات او است کتاب «ارشاد المنیف الی الجمع بین اخبار التقصیر» این بزرگوار در سن ۸۰ سالگی نابینا گشته و پس از ده سال از این سانحه در سال ۱۰۴۱ در قریه مشغری از دنیا رفت و در همانجا بن خاک سپرده شد (۱)

۵- عموی شیخ: حسین بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی از فقهاء عالی قدر و از شاگردان صاحب معالم و صاحب مدارك بوده و چون کار بر شیعیان جبل عامل در آن زمان سخت بود، و در مضیقه تعصبات اهل سنت قرار گرفته بودند (همانطور که قبلاً گفته شد) این عالم جلیل از بلاد خویش با صفاهان هجرت فرمود و روی سابقه دیرینه

(۱) مرحوم شیخ در رثاء او اشعار زیادی سروده که از آنهاست:

آه ما جنت ید الموت فی	اکمل اهل العلی و خیر الا نام
زاهد عابد تقی نقی	طاهر النفس عالم علام
کان یدعی عبد السلام فاضعی	سیداً مالکاً لدار السلام
قدس الله روحه و سقاہ	من غمام الرضوان غیث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسر برد .

۹-۶- چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد ، شیخ علی) که هر یک از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوبه خود خدمات شایانی از راه تألیف و تصنیف و سایر مشاغل علمی بشیعه نموده اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی و رساله در هیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در السلوک (۱) و حاشیه بر مختصر نافع و «جواهر الکلام فی النخصال المحمودة فی الانام» تألیف شیخ احمد است .

و بالجمله بیت شیخ بیت علم و دانش و منشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب و احفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده اند که از آنجمله است :

۱- فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حر عاملی که نزد پدر تلمذ کرد و پس از او بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایة (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد، و گویند در کنار قبر پدر مدفون میباشد .

۲- فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ و دارای ذوق شعری هم بوده است . و تعلیقه نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳- فرزند دیگر شیخ : شیخ محمد رضا از فقهاء و محدثین عالی مقام و از علم تفسیر نیز بهره وافق داشته و سالها نزد پدر تلمذ کرده و در سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع و نزد پدر دفن شده .

و بالجمله در اعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان را بر رساله سجع البلابل (که در مقدمه

(۱) محدث قمی در کتاب فوائد الرضویه در احوالات شیخ عبدالسلام حر عاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته و چنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حر عاملی در در سلوک فرموده ...» ولی دیگران مانند صاحب الذریعة و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند و شاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نسخا بوده است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه وروضات الجنات و سایر کتابها راهنمایی
میکنیم (۱)

اساتید و مشایخ اجازه شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده و با اجازه نقل حدیث از
طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است:

- ۱ - پدر شیخ : مرخوم شیخ حسن حر عاملی
 - ۲ - شیخ محمد حر عاملی (عموی شیخ)
 - ۳ - شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
 - ۴ - شیخ حسن ظهیری عاملی
 - ۵ - شیخ زین الدین نواده شهید ثانی
 - ۶ - شیخ عبد الله حرفوشی
 - ۷ - علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی
 - ۸ - محمد بن مرتضی مشهور بفیض کاشانی صاحب کتاب وافی
 - ۹ - ملا محمد طاهر قمی
 - ۱۰ - سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
 - ۱۱ - شیخ علی حفید شهید ثانی و مؤلف کتاب در المنثور و غیره
 - ۱۲ - آقا حسین خونساری شارح دروس
 - ۱۳ - محدث شهر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان و غیره
- و جمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد.

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ۴۰ سال در بلاد خویش بافاده
و استفاده مشغول بود بایران مهاجرت و در مشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

(۱) مؤلف کتاب «جام گیتی نما» و فاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الفنی و

جمعی دیگر از علماء گذشته و معاصر از احفاد شیخ حر عاملی میباشند

و تعلیم پرداخت ، و در مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او قرائت کرده بکسب اجازه کتبی از طرف شیخ نائل شدند و از آنجمله است :

۱- شیخ مصطفی حویزی نزیل مشهد رضوی که شیخ در امل الآمل فرموده او تمام کتاب و سائل را بر من قرائت کرد .
 ۲- فرزندش شیخ : شیخ محمد رضا که سالها نزد پدر تلمذ کرده و بنقل حدیث مجاز گشت .

۳- فرزند دیگرش شیخ حسن حر عاملی

۴- سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بدایة الهدایة و صمدیه در نحو و شرح زیارت جامعه کبیره و تلخیص کتاب شافی

۵- سید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی

۶- ملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی

۷- سید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی

را داشته است .

۸- ملا محمد صالح قزوینی شهیر بروغنی مؤلف کتاب ترجمه صحیفه کامله

و عیون اخبار الرضا و غیره .

و از کسانی که از شیخ اجازه حدیثی داشته اند

۱- علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی (ره) ، همانطور که در جلد ۲۵ بحار

ص ۱۵۸ (مجلد اجازات) فرموده

۲- ملا محمد صالح هروی

۳- ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو و زینة السالك در شرح

الفیة ابن مالك .

۴- ملا محمد تقی استرآبادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص

۵- ملا محمد تقی دهنخوار فانی صاحب حاشیه بر عده شیخ طوسی (فده)

۶ - علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة

جمعه .

۷ - عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ - شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است

۹ - علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی وغیر

از اینها از محدثین و علمای بزرگی که بکسب اجازه نقل حدیث از طرف شیخ

نائل شدند .

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات

او بالغ بر پنجاه کتاب است و چون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی

بر اختصار است) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفاء میشود .

۱ - کتاب « وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة » که با تألیف این کتاب

شریف منت بزرگی بر فقهاء و مجتهدین شیعه گذارده و از این جهت حق بزرگی بر مکتب

فقهی شیعه دارد ، شیخ در تدوین و جمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب

حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، و بالغ بر بیست سال از عمر شریف خود را

در راه تألیف این کتاب سپری کرده است و بقول خود میگوید : « منع القلب فیها

راحة و الطرف سنة » و نظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی

مورد استفاده و توجه خاص دانشمندان بوده و چندین مرتبه بچاپ رسیده است .

در اواخر عمر مرحوم شیخ در فکر نوشتن شرحی بر وسائل افتاد و این فکر

کم کم قوت گرفت و بمرحله عمل درآمد و مقداری از آن را نیز نوشت و آنرا بطوری

که در امل الأمل میفرماید - : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده و تا آنجائیکه

اطلاع در دست هست يك جلد آن را نوشته که نسخه خطی آن موجود است (۱)

ولی حال بقیه مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد در تنمّه عمر

(۱) بکتاب الذریعه مراجعه شود

که حدود ۴ سال پیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .
 جمع دیگری از علماء شرحهائی بزاین کتاب نوشته‌اند که از آنجمله است:
 شرح کبیر مرحوم آیة الله سید حسن آل صدر الدین کاظمی .
 شرح الوسائل علامه بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .
 مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن
 نوشته که در این فهرست عناوین ابواب و عده احادیث و مضمون آنها در هر باب
 ذکر شده و آن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش
 بفارسی ترجمه و بمنزله رساله عملیه شیخ مورد استفاده مقلدین قرار گرفته است .

۲- «هدایة الامة الی احکام الائمة» این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه
 است که مکررات و اُسانید آن حذف شده و هر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است
 و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید: «که پس از نوشتن وسائل جمعی از من
 خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته و عناوین ابواب را باز کر احادیث مرویه
 در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام منصوصه را با احادیث الهی بر آن
 در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصله مراجعه بتمام اخبار نیست وسیله کار
 باشد فجمعت لهم هذا الكتاب الذی مالف احسن منه فی هذا الباب الخ»

۳- «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» در این کتاب متجاوز از بیست
 هزار حدیث (صرف نظر از آیات مبارکات و اشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات
 نبوت خاصه و امامت ائمه معصومین علیهم السلام جمع آوری شده و شیخ در تدوین
 و جمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (با واسطه و بدون آن) و هم
 چنین از ۲۴۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و
 رویهم رفته در تألیف این کتاب هم مانند وسائل الشیعه زحمات طاقت فرسایی را
 متحمل گردیده . (۱)

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمه فارسی و تصحیح کامل تحت نظر نگارنده

- ۴- «جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه» .
- ۵- «صحیفه ثانیة سجادیه» دعاهائی که در صحیفه اولی ذکر نشده .
- ۶- «فوائد طوسیة» مشتمل بر فوائد کثیره و مطالب متنوعه .
- ۷- «فصول المهمه فی اصول الائمة» حاوی مطالب کلیه مآثوره از ائمه اطهار علیهم السلام .
- ۸- «أمل الامل» در علم رجال .
- ۹- «الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة» همین کتابی که اکنون در دست شماست .
- ۱۰- «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» در این کتاب از اول تا باخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده و در آن از احکام واجب ۱۵۳۵ و حرام ۱۴۴۸ حکم ذکر شده
- ۱۱- «اثنا عشرية في الرد علي الصوفية» این کتاب را بر ۱۲ باب و ۱۲ فصل ترتیب داده و بطور کلی یک هزار حدیث در رد بر صوفیه در این کتاب نقل فرموده .
- ۱۲- «كشف التعمية في حكم التسمية» این کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عجل الله فرجه در زمان غیبت بنام «م ح م د» تألیف کرده و یکی از نفیس ترین کتابهای است که در این باب نوشته شده و يك نسخه خطی آن که بنظر نگارنده رسیده در کتابخانه دانشگاہ تهران موجود است
- ۱۳- «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» این کتاب را شیخ در رد بر کتابی که ملا محمد ابراهیم نیشابوری تألیف فرموده است نگاشته .
- ۱۴- «نزہة الاسماع فی الاجماع» در این کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصیل ذکر شده
- ۱۵- کتابی در احوال صحابه که در آن احوال صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام جمع آوری شده است .
- ۱۶- کتابی در اثبات تواتر قرآن .

- ۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .
- ۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را ردبر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .
- ۱۹- کتابی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی (که قبلاً نام او ذکر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجبة لثمره المهجبة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم . شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بود و مواز شعری بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیار زیادی در مدح ائمه اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جدا گانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلاً ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعه دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

و ذات خال خدایا مشرق	نوراً کر کن الحجر الاسود
کعبه حسن ولها برقع	من الحریر المحض والمسجد
فدا کسبت کل امری فتنه	حتى امام الحی و المسجد
کم هم از شاهدیها جاهل	بل هم فیها عالم المشهد (۱)

و نیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ	و بجوهر و بفضة و بعسجد
هیئات ذاک الاستراظهر حسنها	حتى لقد فتننت امام المسجد

و در مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم فاذا ما	شرفونی بالعتق عدت رقیقاً
انا عبد لهم فلو اعتقونی	ألف عتق ماصرت يوماً عتیقاً

(۱) و لا ینفی مافی البیت الا خیر من اللطف

و در موعظه گوید :

لا تكن قانعاً من الدين بالدون
واجتهد في جهاد نفسك وابذل
ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر
فان عز الدنيا كذلتها
لاتك ممن يفتر بالجاه
لا عز الا بضاعة الله

و گاهی احادیث قدسیه و یا گفتارهای پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام را

بنظمه را آورده که از آن جمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان
اوليس ابرا هيم لما اصبحت
حتى اذا أفنى الله اخذ ابنه
ثم ابتغى النمرود احراقاً له
بالمال جاه و بابتنه و بنفسه
اضحى خليل الله جل جلاله
صح الحديث به فيالك رتبة

والجود خيرا الوصف للانسان
أمواله و فقأ على الضيفان
فسخى به للذبح و القربان
فسخى بمهجته على النيران
و بقلبه للواحد الديان
ناهيك فضلا خلة الرحمان
تعلوبا خمسه على التيجان

و اصل حدیث بنا بر آن چه از مسعودی در کتاب اخبار الزمان روایت

شده چنین است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، و ولدك للقربان

و نفسك للنيران ؛ و قلبك للرحمان ، اتخذناك خليلاً » . (۱)

وفات شیخ

شیخ پس از آنکه عمر خویش را در خدمت با آثار اهل بیت معصومین علیهم السلام -

السلام و تحکیم مبانی مذهب جعفری گذراند بالاخره در شب بیست و یکم ماه

مبارک رمضان سال ۱۱۰۴ دارقانی را وداع گفته بسر ای جاودانی شتافت و برادر

اوشیخ احمد مؤلف کتاب در السلوك بر جنازة او نماز خوانده در ایوان حجره از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسه میرزا جعفر او را دفن کردند و اکنون مقبره شیخ در یکی از زوایای مدرسه، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است
 «جزاء الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء و جعل بحبوحاة جنانه مقراً و مشواة»
 والحمد لله اولاً و آخراً

سیدهاشم رسولی مدلاتی

۱۴ ذی قعدة ۱۳۸۱

کتابهایی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

نام کتاب	مؤلف
امل الامل	شیخ حر عاملی
وسائل الشیعه	« «
اثبات الهداة	« «
روضات الجنات	سید محمد باقر خونساری
تنقیح المقال	مامقانی
رسالة سجع البلابل	آیه الله نجفی
فوائد الرضویه	محدث قمی
الذریعة	آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
نامه آستان قدس شماره ۱۱	
فهرست	شیخ طوسی
رجال	نجاشی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ان الدین عند اللہ الاسلام

من نمیخواهم در اثبات رجعت چیزی بنویسم، این مطلب بعهده این کتاب و امثال این کتاب است، میخواهم مطلب بالاتری بگویم که در پر تو آن مشکلات زیادی از قبیل رجعت - حل شود، و شبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعدد قرآن، روح و جان و حقیقت دین عبارت از تسلیم و خضوع در برابر پروردگار است که گاهی بلفظ تسلیم و غالباً بلفظ اسلام تعبیر شده: دین نزد خدا؛ اسلام است. آل عمر ان ۱۹ هر که بجز اسلام دینی جوید هرگز از او پذیرفته نشود آل عمر ان ۸۵، چرا، هر که در برابر خدا گردن نهد و نکو کار باشد اجرش نزد خدای او است بقره ۱۱۲ نه پروردگارت قسم! ایمان ندارند تا وقتی که ترا در مراتب خود حکم قرار دهند، پس از حکمی که میکنند در دل نگرانی نداشته باشند و بیچون و چرا گردن نهند، نساء، ۶۵ و آیات دیگر که بیش از چهل آیه است و همین قدر برای نمونه کفایت میکند البته دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که در جات ایمان بحسب آنها مختلف میشود، مثلاً یکی تا آنجا تسلیم است که در نهاد خود رأیی، و در دل اراده ای، و در سر شوری بجز خدا ندارد و در مقابل او با کمال صفا از همه چیز میگذرد، دیگری تنها دلش بوجود وی معترف است، و در این میان هم مراتب بی شماری است دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه ای دارد و هر زمان بصورتی درمیآید؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم - «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و گاهی بلباس آئین حضرت کلیم، و مدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح، و دورانی بهیشت تعلیمات روح جنحش پیغمبر اسلام ﷺ، یکروز اقتضای مسالمت

و نرمی دارد، یکروز تقاضای جنگ و خونریزی، گاهی بردهان مهر مینهد و گاهی زبان رامیکشاید، با اینکه يك حقيقت بيش نيست لکن: هر وقتي بتناسب اقتضائی دارد، و از جمله مظاهر اين حقيقت است تسليم در پيشگاه وحی و مطالبی که بعنوان اخبار از واقعه‌ای یا بنام دستور و قانونی، بوسیله کتابی یا از زبان پیغمبر و امامی بیان میشود؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است و اینها وسائط میان خالق و مخلوق اند و از خود چیزی ندارند تسليم در برابر آنان، تسليم در برابر خداست و البته این مطالب با اندک توجهی کاملاً روشن و مورد تصدیق خواهد شد.

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درک حقیقتش عاجز میماند و چه بسا این کوتاهی فکر و یا بلندی مطلب موجب شبهه و تردید میگردد، از طرفی موضوع را امنای وحی و جانشینان حق فرموده‌اند و از طرفی عقل معمولی از رسیدن بکنهش قاصر است از این رو بعضی که تهورشان زیاد و خردشان کم است از در انکار وارد میشوند و جمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه و تأویل پیش میگیرند. چنانکه در بحث معاد جسمانی، معجزات شفاعت، و امور مربوط بامام زمان علیه السلام نمونه این دو دسته بسیار است؛ ولی دسته سومی هستند که عقلشان نیرومند تر، تسليمشان قوی تر، و فکرشان روشن تر است از طرفی با عقلشان نمیجنگند؛ اقرار میکنند که ما نمی فهمیم، و از طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب» و با توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتر است؛ اول اینکه باید ارزش فکری و علمی بشر را در نظر گرفت و تاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد و دید پایه‌های علوم بشری تا چه درجه‌بی ثبات و لرزان است، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد و مرکز عالم قرار داد؛ نه فلک پوست پیازی مقعر و محدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره با چکش او هام بجسم غیر قابل خرق و التیامش کوبید و آن دستگاه عجیب و غریب

هیئت را برای انداختن؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر آری دانشمندان! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند، بافکار بلند خود بالیدند، بقدرت فکری نابغه‌هایی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند، وبروحشان درودها فرستادند؛ مدت‌ها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحر کتدر آوردند، پرده افلاک را دریدند گل میخها را از جسم بیجانش بیرون کشیده در فضا معلق کردند؛ فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی بیشماري تشکیل دادند ووو.. این همان بشری است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش قاه قاه میخندد گاهی هم زار زار میگرید.

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیاده‌تر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود باز آنچه از نظرش پنهان است ملیاردها مرتبه زیاد تر است، نشانه کوتاهی فکر همین است که گمان کند همه چیز را میداند یادست کم آنچه میداند بیشتر است از آنچه نمیداند، چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند عماد اصفهانی - متوفای ۵۹۷ - گوید: «انی رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال فی غده: لو غیر هذا لکان حسن ولوزید لکان یستحسن ولو قدم هذا لکان افضل ولو ترک هذا لکان اجمل، و هذا من اعظم العبر، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر». این جهت اول - با رعایت کمال اختصار -

جهت دوم توجه بعظمت و قدرت خدا است که نمیتوان آنرا بحدی محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد، خداوندی - که هرچه بشر بحقایق بیشتری میرسد خواه ناخواه در برابر عظمت و قدرتش منگشت حیرت میگذرد، خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویند عقل ماوصدها هزار درجه بزرگتر ازما کوچکتر از آن است که بتواند بآن واقف گردد؛ البته هر کس کم و بیش این قدرت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه از منبع وحی میرسد بدون چون و چرا کردن مینهد و این خود علامت متانت عقل است، و اگر تسلیم نشد نشانه این است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده، یا خدارا نشناخته و او را - نعوذ بالله - کوچک شمرده و این هر دو علامت سستی فکر است، مادر باره خود افراد انسان می بینیم اگر جمعی بنبوغ فکری و عقلی یا تقدم صنعتی - شخصیتی یا گروهی - اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم و خاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او را هم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند، مثلاً يك نفر را که اول ریاضی دان دنیا میشتاسند و بمقام علمیش اقرار دارند، می بینیم که نظریه هائی میدهد که همه در تصورش میمانند و چه بسا بعقلشان هم درست در نمیآید، و اگر دیگری میگفت قطعاً مجنونش می شمرده و یادست کم بیدرنگ ردهش میکردند.

اما چون دانشمندی گفته جرئت انکارش را نمیکنند و با کمال احتیاط بامید درك آن هادور و پرش میچرخند و در اطرافش تأمل میکنند؛ این نشانه تسلیم در برابر يك فکر بلند است، پس باید بآنهائی که در برابر خدازانو میزنند و مطالب وحی را اگر نفهمیدند با کمال ایمان میگویند: درست است و مانعی فهمیم، حق داد و بعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم اینان را خردمند شمرده است اینان می گویند: ما هزاران چیز دیدیم که اول بنظرمان محال یا بعید میآمد و بآنها بدیده مسخره نگاه میکردیم سپس علاوه بر اینکه واقع شد طولی نکشید بسیار هم عادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح و قطعی و انکارنا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد، ما که در برابر يك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه از او می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم و دعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابر آفریننده علم و قدرت و خالق اندیشه و خرد زانو نزنیم و کردن ننهیم؟ خطوط ناخوانده و نقاط تاریک - که بشر در امید کشفش نشسته، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها، ما بامید تسخیر ستارگان چشم با آسمان دوخته ایم، و در انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع بر حقایق عالم روز شماری میکنیم پس چرا بمحض اینکه يك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد - با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید - منکر شویم؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم .
 اما اگر خدا وعده دهد يك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك و شبیه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده‌های خدا و فهمیدن رموز دین نشینیم و بجای اقرار بکوتاهی فکر و نا رسائی عقل خویش - که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم یادست بتأویل زنییم و توقع داشته باشیم همه چیز بفرمان درست بیاید و هر حقیقت را بی مقدمه بفهمیم؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، و یا ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطة دانش بشر بیرون است، و راهی جز وحی آسمانی ندارد، مگر بشر بحقیقت هر چیزی برده و تنها همین مطالب زیر پرده مانده؟! مگر استبعاد هم در عالم عقل و منطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحدی آسمانی مقاومت کند؟! گویا باهمه این بانگ و فریادها هنوز دوران استدلالهای «ابی بن خلف» سپری نشده؟ او میخواست با يك استخوان پوسیده منکر قرآن شود، امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند، پیدا است سر چشمه هر دوستی ایمان و عدم تسلیم در برابر حق است، و منشأ آن هم گم کردن خویش یا نشناختن خدا است؛ «فان لم يستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون»؛ در این ترجمه مطالب واضح و رسا بیان شده، تفسیر و توضیحات و تذکرات لازم مترجم در پرانتز اضافه گشته؛ عبارات مبهم و مجمل کلمات مشکل، بامراجعه مدارك ترجمه شده است.

احمد جنتی

فروردین ماه ۱۳۴۱

كتاب

الإيقاظ للمجتمعة

بالبرهان على الحقبة

لمؤلف الغلاة والخيرة المحدث الشبهه الشيخ

محمد بن الحسن الجعفي الغافل رضى الله عنه

المنوف بالله

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد ميرزا حسين الخليلي

بترجمة فارسي بقلم فاضل محترم آقاي احمد حنفي

بمباركة خادوم الشريعة آقاي حاج ابولقاسم ساكن طبع كريد

المطبعة العلمية - قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذي لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذي فضل الانبياء والاولياء علي جميع القبائل والعشائر ، وفضل بعبدهم المؤمنين فبشرهم بأحسن البشائر، وذخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير، وخصهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر ، وأتم لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشارة في الحياة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصولة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائماً دائماً الي يوم الدين و بعد : فيقول الفقير الى الله الغني محمد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداي را که مردگان زنده ميکند ؛ و زندگان مييراند ، چيزي از حيطه قدرتش بيرون نرود خداوندي که پيبران و اوصياد ابرهه طوائف بر تری داد ، و پس از آنان مؤمنان را فضيلت بخشيد ، بهترين نوينها بدانها داد ، براي معصومين و شيعيانشان بالاترين گنجها اندوخت ، گزيده ترين فخر و الاترين مجد خاص آنها کرد ، فضيلتهاي ظاهر و باطن بر آنان تمام کرد ، در زندگي دنيا و آخرت بشارتشان داد ، دولت ظاهر و سلطنت قاهرشان وعده داد ، و تا قيامت درود بر روان تابناک محمد و آل پاکش باد سپس اين بنده محتاج : محمد بن حسن حر عاملي - که خدا با لطف نهيان و عيانش

الخفى والجلی : قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التي وعد الله بها المؤمنين ، والنبي والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم أجمعين وفيها أشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقد نقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثنا عشرية على نقل أحاديثها وروايتها وتأويلها واما معارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذ لا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس مني بعض الاخوان جمع ما حضرني من اخبارها والكشف عن حقيقة أسرارها ، وما ورد فيها من أحاديث الكتب المعتمدة من الروايات وما يمكن اثباته من كلام علمائنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات بل من

با وی عمل کند - چنین گوید : که یکی از بزرگان این دوره درباره رجعتی که خدا به پیغمبر و ائمه - علیهم السلام - و مؤمنین وعده داده ، کتابی نوشته و مطالب غریب و عجیبی در آن ثبت کرده است ، معلوم نیست اینها را از کجا آورده ، از کتابهای معتبر است یا غیر معتبر ، و این باعث تردید بعض شیعیان گشته تا آنجا که کار بانکار اصل رجعت کشیده و بفکر افتاده اند که ادله آنرا رد و یا تأویل کنند ، با اینکه اخبار در این موضوع بعد تواتر ، و دلیلهای عقل و نقل بر امکان و وقوعش فراوان است ، بسیاری از علمای ما مدعی اند که همه امامیه بصحتش معتقداند و باتفاق احادیث آنرا نقل کرده اند و اگر خبر مخالفی هم بیابند حمل بر تقیه میکنند ، زیرا غیر شیعه امامی کسی بدان عقیده مند نیست ، و این خود دلیل روشنی بر صحت مطلب و نقل روایات آن است .

از این رو بعضی از برادران در خواست کرده اند که من آنچه روایات در این زمینه در اختیار دارم گرد آورم و پرده این اسرار بردارم ، و هر چه حدیث در کتابهای معتبر هست و آنچه از کلمات دانشمندان معتمد شیعه قابل اثبات است همه را جمع کنم .

نظر باینکه دیدم این عمل از کارهای مهم ، بلکه واجب است ، بمنظور خیر خواهی

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهار النصيحة للمؤمنين، و دفعا للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت و تراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة للكلال و اشتغال البال و قلة وجود الكتب التي يحتاج ويعول في مثل ذلك عليها ، وفيما حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتكفون طريق البغى و الاعتساف ، فان الذى وصل الينا فى هذا المعنى قد تجاوز حد التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني ، و قد سميت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة و سائلا من الله التوفيق و التسديد ، راغبا من كرمه فى المعونة و التأييد راجيا منه جزيل الثواب ، و أن ينفع بها فى الدنيا و يوم الحساب ، و هى مرتبة على أبواب اثني عشر تبر كأبهذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة و امكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث

فى تفسيرها .

مؤمنين و دفع شبهه از احكام دين بدان دست زدیم ، با اينكه وقت کم ، و کار زياد ، و موانع خسته کننده بسيار ، و خاطر مشغول ، و کتابهای موردنياز و اعتماد در چنين امرى اندک است ، ولى بخواست خدا همين مدار کى که در دست است براى مردم منصفى که خيال کجروى و انحراف ندارند کفایت میکند ، زير اجدیثهایی که در اين موضوع بدست ما رسیده از حد تواتر معنوى گذشته ، و براى آنان که در برابر حقيقت تسليم اند موجب قطع و يقين است ، نام کتاب را «الايقاظ من الهجعة با لبرهان على الرجعة» نهادم ؛ توفيق و سداد از خدا ميطلبیم ، و از كرمش كمك ميخواهم ، اميد است اجر فراوان و سود دنيا و آخرت عطا فرمايد ، و بعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش کردم .

باب اول در مقدمات «دوم» در استدلال بر رجعت و امكان و وقوعش «سوم» در قسمتى

از آيات قرآن که بضميمة تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

- الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة .
 الخامس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .
 السادس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاوصياء السابقين .
 السابع في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد
 عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .
 الثامن : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة
 في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور .
 التاسع : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة
 من الشيعة وغيرهم من الرعية .
 العاشر : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة
 من الانبياء و الائمة عليهم السلام .
 الحادي عشر : في انه هل بعد المهدي عليه السلام دولة ام لا ؟

«چهارم» در اثبات اینکه آنچه در امتهای گذشته واقع شده نظیرش در این امت
 واقع شود .

«پنجم» در اثبات رجعت در سایر امتها .

«ششم» در اثبات رجعت در پیمبران و اوصیای گذشته .

«هفتم» در اثبات رجعت در این امت اجمالا ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعید
 نشانند .

«هشتم» در اینکه میان این امت هم درباره پیغمبران و ائمه علیهم السلام اجمالا رجعت
 بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .

«نهم» در قسمتی از حدیثهای معتبر که در رجعت مردم - از شیعه و غیره - وارد شده

«دهم» در پاره‌ای از روایات معتبر در رجعت گروهی از انبیاء و ائمه علیهم السلام .

«یازدهم» در اینکه آیا بعد از حضرت مهدی علیه السلام دولتی هست یا نه ؟

الثاني عشر في ذكر شبهة منكر الرجعة و الجواب عنها ، والله ولي التوفيق
وبيده أزمة التحقيق .

الباب الاول

في المقدمات التي لا بدّ منها قبل الشروع في المقصود ليكون الطالب
لتحقيق هذه المسئلة على بصيرة في طلبه ، و نذكرها على وجه الاختصار اذ يكفي
التنبية عليها والاشارة اليها وهي اثنا عشرة .

الاولى في وجوب التسليم لماورد عنهم (ع) والاحاديث في ذلك كثيرة جداً
ولا بأس بايراد شيء منها .

روى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب التسليم عن
عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد
بن عثمان عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ، قال : قال أبو عبد الله (ع) : لو ان قوماً
عبدوا الله وحده لا شريك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزكوة و حجوا البيت و صاموا
شهر رمضان ، ثم قالوا الشيء صنع الله و صنع رسول الله صلى الله عليه وآله : ألا

«دوازدهم» در بيان شبهة منكرين رجعت و جواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد
مطلب شوند و آنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندک تنبیه
و اشاره ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه عليهم السلام وارد شده ، احادیث
در این باره بسیار زیاد است ، و اشاره بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند و نماز گزارند و زکوة دهند و
حج کنند ، و روزه ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

صنع خلاف الذي لمسح؛ كانوا بذلك مشركين، ثم تلا هذه الآية «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً» ثم قال: عليكم بالتسليم.

وعن علي بن محمد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلمي عن يحيى بن زكريا الأنصاري عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من سرّ أن يستكمل الايمان كله فليقل القول مني في جميع الاشياء قول آل محمد. فيما اسرّ واوما أعلنوا وفيما بلغني عنهم ومالم يبلغني.

«وفي باب معرفة الامام والردّ اليه» الحسين بن محمد عن الحسن بن علي عن أحمد بن عائذ عن أبيه عن ابن اذينة عن غيره احد عن احدهما عليهما السلام قال: لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والائمة كلهم وامام زمانه ويردّ اليه ويسلم له. وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن ذكره عن محمد بن

کرده اند (بنحو اعتراض) بگویند: چرا چنین نکرد بهمین جمله مشرک شوند سپس این آیه خواند: «نه، پیرو در گارت قسم؛ ایمان ندارند تا ترادد مرافعات خود حکم کنند سپس در دلهای خود از آنچه حکم کرده ای ملالی نیابند و بی چون و چرا کردن نهند سورة نساء آیه ۶۵».

واذ يحيى بن زكريا انصاري نقل میکند که حضرت صادق عليه السلام فرمودند: هر که دوست دارد ایمان کامل داشته باشد بگوید: رأی من در هر چیز رأی آل محمد است، چه آنها که نهان کرده اند و چه آنان که عیان گفته اند، چه آنها که آگاه شده ام و چه آنها که خبر ندارم.

واذ جمعی نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: کسی بمقام ایمان نرسد تا خدا و پیغمبر و همه امامان و امام زمان خویش بشناسد و دین خود باو ارجاع کند، و در برابرش کردن نهد.

واذ ابن ابي ليلى نقل میکند که حضرت صادق عليه السلام فرمود: شما مردمی

عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیہ عن ابی عبد اللہ علیه السلام قال: لا تكونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدقوا ولن تصدقوا حتی تسلموا ابواباً اربعة ، لا یصلح آخرها الا باولها ، ضل أصحاب الثلاثة وتاهوا تیباً بعيداً .

اقول : والادلة العقلية والنقلية على ذلك كثيرة .

الثانية : فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لا يجوز انكاره

روی الكلینی فی «باب ان حدیثهم صعب مستصعب» عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ان حدیث آل محمد صعب مستصعب ، لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبی مرسل ، أو عبدا متحن الله قلبه للایمان ، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلا تتركوه وقرتتموه فاقبلوه ، و ما أشمازت منه قلوبکم و أنكرتموه فردوه الی الله و الی الرسول و الی العالم من آل محمد ، و انما الهلاك أن یحدث أحدکم

صالح و شایسته نشوید تا معرفت پیدا کنید ، و معرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید و تصدیق نکنید تا تسلیم شوید ، اینها چهار در است که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت ، تصدیق ، و تسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (وبه در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

مؤلف گوید : دلیلهای عقلی و نقلی بر لزوم تسلیم در برابر ائمه علیهم السلام

زیاد است .

مقدمه دوم در اینکه حدیثهای اهل بیت سحت و دشوار است و (بعض نفهیدن) انکارش

جاین نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت و دشوار است» از جابر از حضرت باقر علیه السلام

نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : احادیث آل محمد سخت و دشوار است

جز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل ، یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده

باشد نپذیرد ، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد و دلتان در برابرش نرم شد و توانستید

تصدیق کنید بپذیرید ، و اگر حدیثی را دلتان نگرفت و نتوانستید بپذیرید بخدا و پیغمبر

بحدیث لایحتمله ، فبقول : والله ما کُنْ هذا والانکار هو الکفر .

و رواء الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن الحسین ببقیه السند .

۲ - وعن أحمد بن ادریس عن عمران بن موسی عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن ابي عبد الله عليه السلام قال : ذكرت التقیة عند علی بن الحسین عليهما السلام فقال : والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله ، ولقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنکم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لایحتمله الانبی مرسل أو ملك مقرب ، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان ، قال : وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البيت فلذلك نسبتہ الى العلماء .

اقول : قوله : « لقتله » یحتمل وجوهاً ذکرها السید المرتضی فی الدرر و الغرر وغیره و أقربها ان الضمیر المرفوع هائد الى العلم الذی فی قلب سلمان ، و الضمیر المنصوب هائد الى ابي ذر ، و المعنی ان اباذر لا یحتمل کل ذلك العلم فلو علمه لقتله علمه به .

وامام بر گردانید وانکار نکنید ، هلاک آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود و بطور قطع بگوید : بخدا ! این طور نیست ، البته انکار کفر است .

و این حدیث را صفار هم در بصائر الدرجات نقل میکنند .

و از مسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صعبت تقیه بیان آمد آنجناب فرمود : بخدا ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگر شما نسبت بسایر مردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت و دشوار است ، جز پیغمبری مرسل ، یا فرشته ای مقرب ، یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهل بیت بود ، لذا او را از دانشمندان حساب کردند .

مؤلف گوید : اینکه فرماید « او را میکشت » احتمالاتی دارد که مرحوم سید مرتضی در کتاب غرر و درر وغیره ذکر میکند ، و از همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا ترى أن بعضهم جن و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، و بعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ينس الحدیث لمات وقتله علماً .

وروی الشيخ الجلیل قطب الدین سعید بن هبة الله الراوندى فى كتاب نواذر المعجزات الذى جعله ملحقاً بكتاب الخراج و الجرایح و مضافاً اليه قال أخبرنى جماعة منهم أبو جعفر محمد بن على بن الحسن النيسابورى و محمد بن على بن عبد الصمد عن أبيه قال حدثنا أبو محمد احمد بن محمد المعمرى عن محمد بن على بن الحسين بن بابويه عن محمد بن الحسن بن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن على بن الحكم عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أتى الحسين بن على عليه السلام اناس من أصحابه فقالوا له : يا أبا عبد الله عليه السلام حدثنا بفضلكم الذى جعل الله لكم ، فقال : انكم لا تطيقون ، فقالوا : بلى فقال : ان كنتم صادقين فليتنح اثنان و أحدث واحداً فان احتمل حدتكم ، فتنحى اثنان فحدث واحداً فقام طائر العقل فخرج على وجهه و ذهب و كلمه صاحباه فلم يرد عليهما و انصرفوا .

چنانکه دو حدیث بعدی هم شاهد همین مدعى است ، و بهمین جهت بود که بشنیدن يك حدیث مشکل يكی عقلش ربوده میشد ، و دیگرى مویش سفید میگردد ، و اگر آنرا فراموش نمیکرد میبرد و همین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندى در كتاب نواذر - که ملحق بكتاب خراج است - از عبد الرحمان بن كثير نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائلى را که خدا بشما عطا کرده برای ما بیان فرمائید ، فرمود : شما طاقت ندارید گفتند : چرا طاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دو نفرتان کنار روید تا با يكی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شما هم خواهم گفت ، دو نفر کنار رفتند ، حضرت بآن يكی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه وار برخاست راه خود پیش گرفت و رفت ، هرچه آن دو نفر باوى صحبت کردند جوابی نداد آنها هم برگشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلكم الذي جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يا بن رسول الله فأنسى احتمله ، فحدثته الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتى أبيض رأس الرجل ولحيته و أنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادر كته رحمة الله حين انسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمداني عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدي عن علي بن بزرج الحنطاط عن عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال : سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لا ياحتمله الا ملك مقرب أو نبي مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلتها عنها ؛ فقال : هي القلب المجتمع .

اقول : و الاحاديث في هذا المعنى ايضا كثيرة جداً .

الثالثة : في عدم جواز التأویل بغير نص ودلیل .

ونیز از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که : مردی خدمت حضرت امام حسین علیه السلام رسیده تقاضا کرد فضائل خاندان خود را بیان کنید ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض کرد : چرا ، دارم بفرمائید حضرت سخنی فرمود که هنوز تمام نشده سر و ریش مرد سفید شد و حدیث را هم فراموش کرد ، حضرت فرمود : رحمت خدایش در یافت که فراموش کرد ، «تا آخر حدیث» .

شیخ صدوق در مجلس اول کتاب امالی از شعيب حداد نقل میکند گفت : شنیدم حضرت صادق عليهم السلام میفرمود : حدیث ما سخت و دشوار است ، بجز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل یا بنده ای که خدادلش را برای ایمان آزموده باشد یا قلعه ای محکم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعه محکم چیست ؟ فرمود : قلب مجتمع (یعنی دلی که از پیروی هواها دچار اوهام باطل و شبهه های گمراه کننده نشده باشد) .

مؤلف گوید : حدیث در این باره نیز بسیار زیاد است .

مقدمه سوم در اینکه تأویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست .

روی الكلینی فی باب صفة العلم و فضله عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن أحمد بن خالد عن ابی البختری عن ابی عبد الله علیه السلام قال : ان العلماء و رثة الانبیاء الی أن قال : فانظروا علمکم هذا عن تأخذونه فان فینا أهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی علیه السلام : انک تقاتل علی تأویل القرآن كما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی فی نهج البلاغة و الطبرسی فی الاحتجاج عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال : فی کلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیہ من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

اقول : و الاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة جداً منها ماورد فی تفسیر قوله تعالی «وما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» و ردت أحادیث كثيرة ان المراد بهم النبی و الائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما و ارب پیبرانند بشکرید این علوم را از که فرا میگید که در هر طبقه ای در میان ما اهلیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، و افترای مبطلان و تأویل جاهلان را از چهره دین میزدایند .

سنی و شیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (و صریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغة و طبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات و اختلافات ، و شبهه ها و تأویلاتی که در دین پیدا شده ، بابرادردان دینی خود پیکار میکنیم **مؤلف گوید :** در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، از جمله در تفسیر این آیه :

«تأویل قرآن جز خدا و ثابقتدیمان در علم کسی نداند سورة آل عمران آیه ۷» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از ثابقتدیمان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة في عدم جواز التعمق والتدقيق المنافی للتسليم .

روی الكلینی فی باب «دعائم الكفر وشعبه» عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: بنی الكفر علی أربع دعائم علی الفسق و الغلو و الشك و الشبهة الی أن قال: و الغلو علی أربع شعب علی التعمق بالرأی و التنازع فیہ و الزیغ و الشقاق ؛ فمن تعمق لم ینب الی الحق ، ولم یزد الا غرقاً فی الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الاغشیة اخرى ، وانخرق دینه فهو یهوی فی أمر مریج ، و من نازع بالرأی و خصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، و من زاغ قبحت عنده الحسنه و حسنت عنده السيئة ، و من شاق او عرت علیه طرفه ؛ و اعترض علیه أمره فضاقت علیه

مقدمه چهارم در اینکه تعمق و موشکافی (و اعتماد ب فکر خود) بعدی که منافی تسلیم باشد (و بطوری که محور عقاید و اعمال و افکار مستقل خود قرار دهد و اگر کلامی از آنه مخالف آن دید تاویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق (یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن) شک و شبهه در امر دین... و غلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تاویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف و دشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و موشکافی کند بحق باز نگردد و جز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، و هیچ پرده ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پرده دیگری بیاید ، و دینش پاره پاره شود ، و همیشه در امور درهم و برهمی سرنگون باشد ، و هر که باتکای رأی خویش (در امور دین) نزاع و مخاصمه کند از کثرت لجاجت و دشمنی بستنی شهره شود ، و هر که منحرف شود ، ذلیل در نظرش زشت ، و زشت زیبا آید ، و هر که ستیزه کند راهپایش ناهموار گردد و

مخرجه اذ لم يتبع سبيل المؤمنين «الحديث» ورواه السيد الرضي في نهج البلاغة .
وفي باب «النسبة» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر
بن سويد عن عاصم بن حميد قال: سئل علي بن الحسين عليهما السلام عن التوحيد، فقال: ان الله
عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد» و
الآيات من سورة الحديد الی قوله: «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك
وروى الحسن بن سليمان بن خالد القمي عنهم عليهم السلام انهم قالوا نجى
المسلمون وهلك المتكلمون، والاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة .

الخامسة: في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الی اهل العصمة عليهم السلام
روى الكليني في باب الضلال عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن
عبد الرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البريد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: اما والله انه شر
عليكم ان تقولوا لشيء ما لم تسمعوه منا . وفي «باب من مات وليس له امام» عن بعض اصحابنا

كاش دشوار، وراه برويش بسته شود، زیرا غير از راه مؤمنان پيش گرفته، تا آخر حديث»
واین حديث را سيد رضى هم در نهج البلاغه نقل ميکند .

و از عاصم بن حميد نقل ميکند که: از حضرت سجاد عليه السلام راجع بتوحيد
پرسيدند، فرمود: خدای عز وجل ميدانست که در آخر الزمان عده ای متعمق پيدا ميشوند
(که بخیال احاطه بهمة موجودات يا از محیط ادراکات خود فراتر نهاده، وبفکر احاطه
بذات حق ميافتند) لذا سورة قل هو الله، وآيات اول سورة حديد - تا وهو علیم بذات
الصدور - را (برای معرفی خویش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود، پس هر که دنبال اطلاع
بيشتری نسبت بذات حق برود هلاک شود .

حسن بن سليمان بن خالد قمي از ائمه عليهم السلام نقل ميکند که فرمودند: آنها
که تسليم شوند نجات يافتند و آنها که بسخنان بيجا پيردازند هلاک کردند. واحاديث در این
زمينه فراوان است .

مقدمه پنجم در وجوب رجوع در همه احکام باهل عصمت عليهم السلام .

شيخ کليني در باب «ضلال» از هاشم - بازرس کل (که شايد در دستگاہ منصور بوده)
نقل ميکند که حضرت صادق عليهم السلام فرمود: بدانيد بخدا قسم! اگر چیزی را
از ما نشنیده از پيش خود بگوئيد، برای شما شر بزرگی است .

و در باب «من مات وليس له امام» از مفضل بن عمر نقل ميکند که حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالك بن عامر عن المفضل بن زایدة عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : من دان بغير سماع عن صادق الزمه الله التیه الى العنا ، ومن ادعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله تعالی فهو مشرك وذلك الباب المأمون علی سرّ الله المکنون .

اقول : والا حدیث فی ذلك أكثر من ان تحصی وأو فرمن أن تستقصی قد تجاوزت حد التواتر بمراتب ، و الادلة العقلية والنقلية علی ذلك كثيرة .

السادسة : فی وجوب العمل بما لا یحتمل التقیة من الا حدیث و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحدیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسين عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنكم قد رواهما الثقات عنكم ؛ قال : ینظر فما وافق حکمه حکم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر که بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین بپذیرد خدا همیش سرگردانش کند تا دچار رنج شود ، و هر که بقول غیر امام اعتماد کند و از غیر دروی که خدا گشوده وارد شود مشرك است ، این همان دروی است که بر سر پنهان خدا مأمون است (و رازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید . حدیث در این باره از شماره بیرون و از حد تواتر بمراتبی افزون است و دلیلهای عقلی و نقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمه ششم : در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ کلینی در باب «اختلافات حدیث» در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر هر يك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل کنند چه باید کرد ؟ فرمود : هر يك حکمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و مخالف سنیان است بگیرد ، و آنرا که مخالف کتاب و سنت و موافق

و خالف العامة فیؤخذ به و یتروک ما خالف حکمه حکم الكتاب و السنة و وافق العامة .

قلت : رأیت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب و السنة و جدنا أحد الخبرین موافقاً للعامة و الآخر مخالفاً لهم ؟ قال : ما خالف العامة فقیه الرشد « الحدیث » .

وروی الشیخ الجلیل محمد بن أبی جمهور اللحسائی فی کتاب غوالی اللثالی قال : روی العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر علیه السلام فقلت : یا تینا عنکم حدیثان متعارضان الی ان قال : انظروا ما وافق منهما العامة فاترکه ، وخذ بما خالفهم فان الحق فیما خالفهم « الحدیث » .

اقول : و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قدروی ما یدل علی جواز الاخذ بالحدیث الذی ورد من باب التقیة و لکن ذلك غیر صریح فی وجود المعارض فیحمل علی عدم وجود معارض له ، أو علی عدم العلم بكونه من باب التقیة ، لعدم الاطلاع علی اعتقاد العامة فیہ ، فیعمل بالمرجحات الباقية .

سنیان استرھا کنید ، گفتیم : اگر هر دو فقیه (که در مرافعه حکم میکنند) حکم واقعه را از کتاب و سنت گرفته باشد و حکم یکی موافق سنیان و حکم دیگر مخالف آنها باشد چه کنیم ؟ فرمود مخالف سنیان را بگیر که هدایت در همان است « تا آخر حدیث » .

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب غوالی از زراره نقل میکند که گفت : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : اگر دو حدیث مخالف از شما نقل شد چه کنیم ؟ فرمود : به بینید هر يك موافق سنیان است و اگذارید و هر يك مخالف ایشان است بگیرید که حق در جهت مخالف آنان است « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : حدیث در این باب هم بسیار است ، و در بعضی احادیث است که عمل بآنچه موافق آنها است هم جایز است ولی شاید مراد جایی باشد که حدیثی مخالف آن نباشد ، یا جایی که در اثر عدم اطلاع بر رأی آنها ننمیدانیم حدیث موافق آنها است یا مخالف ، از این جهت باید براههای دیگر حدیث صحیح را تشخیص داد .

اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لا يظهر لها معارض صريح أصلاً ، وعلى تقدير وجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

السابعة في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما رووه عنهم عليهم السلام .

روی رئیس المحدثین ابن بابویه فی کتاب کمال الدین ، و رئیس الطائفة الشيخ الطوسی فی کتاب الغيبة ، و أمين الدين ابو منصور الطبرسی فی کتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في جواب مسائل اسحق بن يعقوب و أما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله .

اقول : و الاحاديث الدالة على وجوب الرجوع الى رواة أحاديثهم عليهم السلام عموماً و خصوصاً كثيرة جداً لا تحصى و يكفي الاشارة اليها و من جملتها ما رواه الكليني في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر اين چون حدیثهای رجعت بهیچ وجه با سنیان موافقت ندارد باید آنها را پذیرفت ، علاوه حدیث معارض و مخالف صریحی هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً باید حمل بر تقیه کرد ، چنانکه مرحوم صدوق نیز میفرماید .
مقدمه هفتم اینکه در همه احکام باید بر او یان حدیث رجوع کرد و بحدیثهایی که از ائمه نقل میکنند عمل کرد .

شیخ صدوق در کتاب اکمال و شیخ طوسی در کتاب غیبت ؛ و طبرسی در احتجاج بسندهای صحیح از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل میکنند که در جواب سئوالهای اسحاق بن یعقوب نوشتند : و اما حوادث و اتفاقاتی که ، رخ میدهد ؛ بر او یان حدیث ما رجوع کنید که آنان از جانب من بر شما حجت اند ، و من حجت خدایم .

مؤلف گوید : حدیثهایی که بر وجوب رجوع بر او یان حدیث عموماً یا خصوصاً دلالت میکند بقدری زیاد است که بشمار نیاید و اشاره ای بآنها کافی است ، و از جمله همان حدیث سابق است که عمر بن حنظله میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : دو نفر از شیعیان بر

عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان أو إلى القضاة أيحل ذلك؛ فقال: من تعاكم اليهم في حق أو باطل فانما تعاكم إلى الطاغوت، وما يحكم لفانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً إلى أن قال: ينظران إلى من كان منكم قدروى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكماً، فاني قد جعلته عليكم حاكماً، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينارد، والراد علينا راد على الله، وهو على حد الشرك بالله وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلاثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن علي بن عيسى بن عبد الله العلوي العمري عن أبيه عن آباءه عن علي بن بابويه قال: قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثاً قيل: يا رسول الله ومن خلفائك؟ قال: الذين يأتون بعدي يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمونها امتي. ورواه أيضاً في آخر كتاب من لا يحضره الفقيه مرسلًا.

سرطلبی یا ادنی مرافعه دارند، جایز است بدستگاه دولت بنی امیه یا قضات آنها رجوع کنند؟ فرمود: هر که در دعوی حق یا باطلی حکومت بدانها برد محاکمه بظالم طغیانگر برده و هر چه بحکم وی بگیرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد - تا آنجا که (چون میپرسد: پس بکه مراجعه کنند؟) میفرماید: - بنگرند هر کس از شیعیان که حدیث ما را روایت کند، و در حلال و حرام ما نظر کند، و احکام بشناسد بدوری او تن دهند که من او را بر شما حکم قرار دادم، آنگاه اگر بحکم ما حکومت کرد و نپذیرفتند، بحکم خدا اهانت کرده و ما را رد کرده اند، و هر که رد ما کند رد خدا کرده و در مرز شرك بخدا است.

ابن بابويه در کتاب امالی در مجلس ۳۴ از عبدالله علوی از پدرانش از علی علیه السلام نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود: خداوندا! جانشینان مرا رحمت کن، پرسیدند: جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنها که پس از من بیایند؛ حدیث و سنت مرا فرا گیرند و بامتم بیاموزند.

و این حدیث را در کتاب من لا یحضر هم بدون سند نقل میکند

وقد روی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمد بن الحسن الصفار فی بصائر الدرجات فی باب ما یلقى الی الائمة علیهم السلام فی لیلة القدر عن عبدالله بن محمد و محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمر بن یزید قال : قلت لابی عبدالله ع رأیت من لم یقر بانکم فی لیلة القدر کما ذكرت ولم یجحدہ ؟ قال : اما اذا قامت علیه الحجة ممن یتق به فی علمنا فلم یتق به فهو کافر ، وأما من لم یسمع ذلك فهو فی عذر حتی یسمع ، ثم قال أبو عبدالله ع : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین » .
اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً فقد تجاوزت حد التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، وهی کما ترى لیس فیها تعرض لاشتراط الملكة التي ذکرها بعض المتأخرین ولا فیها رخصة للمذکورین فی أن یعلموا

شیعه وسنی روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند .

صفار در بصائر الدرجات - در باب چیزهایی که شبهای قدر بانه علیهم السلام القا میشود - از عمر بن یزید نقل میکند که گفت : بحضور صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موثقی این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و اقرار نکرد کافر است ، و اگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند (که خداوند در صفات عالی پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید) : « بخدا ایمان آورد و مؤمنان را نیز تصدیق کند ، سوره توبه : آیه ۶۱ » (اشاره باینکه مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی الله علیه وآله پیروی کنند و حدیثهایی که مؤلفان نقل میکنند پذیرند)
مؤلف گوید حدیث در این باره زیاد و از حد تواتر متجاوز است که من قسمتی از آنها را جای دیگر جمع کرده ام ، و چنانکه واضح است شرط عدالت راوی و طبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده اند در این احادیث نیست (بلکه تنها بوثوق و اطمینان

بظنهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الأئمة عليهم السلام .
 اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الترجمة فانها مذهب جميع رواة الحديث ،
 وقد نقلوها عن الأئمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاء الله تعالى .

الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين
 على القرآن وقبول ما وافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من أصحابنا عن
 احمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن
 الحر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، و كل
 حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف .

وعن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله
عليه السلام قال : ان على كل حق حقيقة ، و على كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله
 فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه .

برای اکتفا شده ، چنانکه عده زیادی از علمایم بیش از اعتماد بر استگونی راوی لازم
 نمیدانند (و نیز روایات بسکی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأی که از ائمه
 نرسیده بگوید از این مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همه راویان حدیث بآن معتقداند
 و آنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شك شد ، یا دو حدیث مخالف نقل شد
 باید آنها را بقرآن عرضه کرد ، هر يك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت :
 از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن و سنت ثابت پیغمبر
 ارجاع شود ، و هر حدیثی که مخالف کتاب خدا بود ساختگی است .

و از سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی
 است ، و هر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیریید ، و هر چه
 مخالف است واگذارید .

اقول : و الا حادیت فی ذلك ایضاً كثيرة جداً و يفهم من حدیث آخر ان المراد عرض الحدیث علی الواضحات من القرآن ، أو علی الایات التي وردتفسیرها عنهم علیهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة كلها من هذا القبیل الذي یوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما یأتی ان شاء الله تعالی .

التاسعة : فی وجوب ترجیح الحدیث الدوافق لاجماع الشیعة بدل الدوافق للمشهور بینهم .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحدیث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث قال : انظر الی ما كان من روايتهم عنانی ذلك الذي حکما به المجمع علیه بین أصحابك ، فیؤخذ به من حکمنا و یترك الشاذ النادر الذي لیس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع علیه لاریب فیہ «الحدیث» .

اقول : والنصوص فی ذلك كثيرة ، اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بسیار زیاد است ، و از بعض آنها معلوم میشود مراد عرضه حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

و حدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .
مقدمه نهم اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (واجع باختلاف دو حاکم در حکم مرافعه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر يك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم او را بگیری ، و حکم آن يك را که روایتش نادر است و میان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاق شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است و بحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في مجال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوي أحدهما عدلاً دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون احدهما أروع من الاخر «السادس» موافقة احدهما للاجماع دون معارضة «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضة «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً أو أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة احدهما للسنة الثابتة دون الاخر «الحادي عشر» كثرة رواية أحدهما بالنسبة الى الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأقواها الاوّل عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعة است چنانکه بعداً تذکر ميدهيم .

هفدهم اينکه در مورد معارضة و مخالفت دو حديث ، در روايات زيادي دوازده وجه برای ترجيح یکی از آنها وارد شده ، دليلهای عقلی چندی هم موافق آنها است و ما مختصراً باین وجوه اشاره ميکنيم : ۱- مخالفت يك خبر با سنيان - و موافقت ديگری با آنان ۲ - مخالفت با مشهورترين مذاهب سنيان - و موافقت ديگری با یکی عادل باشد - و راوی ديگری غير عادل ۴ - راوی یکی عادلتر باشد ۵- راوی یکی پرهيزکارتر باشد ۶- موافقت یکی با اجماع - و عدم موافقت ديگری ۷- موافقت یکی با مشهور بين شيعة - و عدم موافقت آن ديگر ۸- راوی یکی فقيه يا فقيه تر از ديگری باشد ۹- موافقت یکی با قرآن ۱۰- موافقت یکی با سنت ثابت ۱۱- یکی پيش از ديگری نقل شده باشد ۱۲- موافقت با احتياط . اينها وجوه مشهور در ترجيح احاديث است ، و بشهادت تحقيق ، اولی از همه قوی تر است ، و اينها احکامی دارد که تفصيلش در جای

وَأَكْثَرُهَا مُتَلَاذِمَةٌ كَمَا يَعْرِفُهُ الْمُتَتَبِعُ الْمَاهِرُ، وَإِذَا تَأَمَّلْتَ عَلِمْتَ أَنَّ أَكْثَرَهَا أَوْكَلَهَا
مَوْجُودَةٌ فِي أَحَادِيثِ الرَّجْعَةِ عَلَيَّ تَقْدِيرِ وَجُودِ مُعَارِضِ صَرِيحِ لَهَا .

الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الکتب الاربعة و أمثالها من الکتب

المعتمدة .

روى الكليني في باب رواية الکتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالکتب
عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير
عن عبيد بن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف
تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد
الخبيري عن المفضل بن عمر قال : قال لي أبو عبدالله عليه السلام : اكتب وبت علمك في
أخوانك ، فإذامت فأورث كتبك بينك ، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون
فيه إلا بكتبهم .

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن
محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : يجيئني القوم فيسمعون

خود مذکور است ، غالباً هم - چنانکه اهل خبره ماهر میدانند - بیشتر آنها یکجا جمع
میشود ، و چون نیک بنگری معلوم میشود همه این وجوه یا بیشترش در حدیثهای رجعت
موجود است ، پس اگرهم خبر مخالفی در کار باشد ترجیح با اینها است .

مقدمه یازدهم در وجوب رجوع بچهار کتاب معتبر ، وسایر کتابهای معتبر شیعه

کلینی در باب «روایت کتب و حدیث» از عبيد بن زرارة نقل میکند که حضرت صادق
علیه السلام فرمود : کتابهای خود را حفظ کنید که بعداً بآنها محتاج میشوید .

و از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : علم خود
بنویس و در میان برادرانت منتشر کن و پس از مرگ برای فرزندانانت بگذار که دوره هرج و مرجی
بیاید که مردم جز بکتابهای شما انس نگیرند (و راه دیگری بر فهم احکام دین نداشته باشند)
و از عبدالله بن سنان نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام عرض کردم :

منی حدیثکم فاضجر ولا أقوی ، قال فافقره علیهم من أوله حدیثاً ومن وسطه حدیثاً
ومن آخره حدیثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام : الرجل
من أصحابنا یعطیني الكتاب ولا یقول اروه عنی یجوز لی أن أرویه عنه ؟ قال : اذا
علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علی بن محمد عن أحمد بن محمد عن ابی ایوب المدنی عن ابن ابی عمیر عن
حسین الاحمسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال : القلب یتکلم علی الکتابه .

وعن الحسین بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حمید قال :
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : اکتبوا فانکم لاتحفظون حتی تکتبوا .

وعن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج قال
قال أبو عبد الله علیه السلام : أعربوا حدیثنا فاننا قوم فصحاء .

گاهی عده ای برای شنیدن حدیث می آیند، و من (دراثر طول حدیث و درازی سخن) خسته
و ناتوان میشوم (و نمیتوانم حدیث را با آخر برسانم) فرمود : قسمتی از اول ، و قسمتی
از وسط ، و قسمتی از آخر آن بگو (و جمله های غیر مرتبط در اثنا را اسقاط کن) .

و از احمد بن عمر نقل میکند که گفت : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی
یکی از اصحاب ما کاغذی بدست من میدهد (که در آن حدیثی است) و نمیگوید : این
حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگر میدانی
کاغذ از خود اوست روایت کن .

و از حسین احمسی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد
میکند (و اگر مطلبی نوشته شده قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

و از عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود :
(حدیث را) بنویسید که تا ننویسید محفوظ نیماند .

و از جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای ما را
با اعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم (و اگر اعراب نشود بفصاحت کلام و
گاهی بمعنایش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن ابي جعفر و ابي عبد الله عليهما السلام كانت التقية شديدة ، فكتبوا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الکتب الینا] فقال : حدّثوا بها فانها حق .

اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون ما يسمعون من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكون في صحته من حديث و کتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربع مائة کتاب سموها اصولاً ، وأجمعوا على صحتها، فكانوا يعملون الابهاء ولا يرجعون الا اليها، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام، وان الکتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل کتاب منها متواتر عن مؤلفه ، و تحقيق هذه المقدمات يظهر

و از محمد بن حسن نقل میکند که گفت : بحضرت جواد علیه السلام عرض کردم : بزرگان ما از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام حدیثهای روایت کرده اند ؛ و چون در شدت تقیه بوده اند کتابهای خود یکی ننموده اند و کسی از آنان نقل نکرده پس از مرگشان کتب بدست ما افتاده چه کنیم ؟ فرمود : این حدیثها را نقل کنید ، صحیح است .

مؤلف گوید : حدیث در این باب فراوان و از حد تواتر متجاوز است ، و عده ای از بزرگان علماء هم بر این مطلب دعوی اجماع میکنند ، و از گردش و تفحص بدست می آید که او بیان هر چه از ائمه علیهم السلام میشنیدند بدستور آنها مینوشتند و اگر بازم در صحت حدیثی یا نوشته ای شک میکردند میپرسیدند ، و بدین ترتیب چهار صد کتاب جمع آوری کردند و آنها را « اصول » نامیدند ، و صحت آنها اتفافی بود ، بغیر آنها عمل نمیکردند و مرجع دیگری نداشتند ، و این جمله با مرآتیه علیهم السلام بود ، سپس چهار کتاب معتبر و امثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر این هر يك از حدیثهای این کتب هم صحتش اجماعی است ، و استناد این کتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است (مثلاً هم میگویند که

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذا عرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابتة عن أهل العصمة عليهم السلام ، لوجودها في الكتب الأربعة وغيرها من الكتب المعتمدة ، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على انها لا تحتاج الي شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار اليها ، فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرنى جميع الكتب التي تشتمل على الأحاديث في هذا المعنى وفيما حضر فيها بل في بعضها ، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لأهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ما حضرنى من الكتب ، ولا نقلت جميع ما فيها ، وانما نظرت في مظان تلك الأحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها

كتاب كافي را كلینی و تهذیب را شیخ طوسی ، ومن لا یحضر را ابن بابویه نوشته و صنعت این مقدمات با مطالعه کتاب «فوائد المدينة» و امثال آن روشن میشود ، از این مقدمه معلوم میشود که حدیثهای رجعت از ائمه علیهم السلام صادر شده ، زیرا در چهار کتاب و سایر کتابهای معتبر ثبت است ، و نشانه‌های قطعی زیادی هم در دست است که بر صحت و ثبوت این روایات گواهی میدهد ، علاوه که احتیاج بشاهد و قرینه هم ندارد ، چون بعد تواتر یا متجاوز است ، و هر يك از این حدیثها بملاحظه قرائنی که گفتیم ، قطعی است تا چه رسد که همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذکر کتابهای معتبری که دلیلها و حدیثها و مقدمات رجعت را از آنها نقل میکنیم ، کتابهایی که حدیثهای این موضوع را جمع کرده همه نزد من نیست ولی همین مقداری که هست بلکه قسمتی از آنها ؛ بلکه يك کتابش ، بلکه يك حدیثش برای اهل تحقیق و تسلیم کافی است ، و نیز همه احادیث کتبی را که در دست دارم نقل نکردم ، فقط موارد مناسب آنها را پیدا کرده احادیثش را آوردم ، و چه بسا در ابواب

و من تتبع أمکنه الزیادة علی ما نقلت من تلك الكتب ، وأنا اذ کر اسما ثها هنا
تیمناً وتبرکاً کابها وهی :

کتاب الله القرآن الکریم ، الصحیفة الكاملة ، کتاب الکافی للکلینی ، کتاب التهذیب
للشیخ الطوسی ، کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق ابن بابویه ، کتاب عیون
الاخبار له ، کتاب معانی الاخبار له ، کتاب الخصال له ، کتاب کمال الدین وتمام النعمة
له ، کتاب الاعتقادات له ، کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال له ، کتاب علل الشرایع
والاحکام له ، کتاب الامالی له ، کتاب التوحید له ، کتاب المصباح الکبیر للشیخ الطوسی
کتاب المصباح الصغیر له ، کتاب الغیبة له ، کتاب الامالی لولده ، کتاب المصباح للکفعمی
کتاب الخلاصة للعلامة ، کتاب النجاشی فی الرجال کتاب ابن داود فی الرجال ، کتاب
الفهرست للشیخ فی الرجال ، کتاب میرزا محمد الاسترآبادی فی الرجال ، کتاب الکشی
فی الرجال ، کتاب الاختیار من الکشی للشیخ فی الرجال ، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم
بن هاشم ، کتاب المحاسن لاحمد بن ابي عبدالله البرقی ؛ کتاب المزار المسمی بکامل
الزیارة للشیخ ابي القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ؛ کتاب الکفاية فی النصوص علی عدد
الائمة لمحمد بن علی بن الخزاز القمی ، رسالة المحکم و المتشابه للسید المرتضی
کتاب قصص الانبیاء للثقة الجلیل سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب الارشاد فی حجج

غیر متناسب هم حدیثهایی هست که اگر کسی بگردد بیابد ، اینک نام این کتب بعنوان
تبرک ذکر میشود : قرآن کریم ، صحیفة سجادیه ، کافی کلینی ، تهذیب شیخ طوسی ،
من لا یحضر صدوق ، عیون الاخبار ، معانی الاخبار ، خصال ، کمال الدین ، اعتقادات ، ثواب الاعمال
عقاب الاعمال ، علل ، امالی ، توحید که این جمله همه از صدوق است ، مصباح کبیر مصباح صغیر
وغیبت از شیخ طوسی ، امالی فرزندان شیخ ، مصباح کفعمی ، خلاصة علامه ، رجال نجاشی ،
رجال ابن داود ؛ فهرست شیخ ، رجال استرآبادی ؛ رجال کشی ، اختیار کشی ، تفسیر
علی بن ابراهیم ، محاسن برقی ؛ مزار ، کامل الزیارة ابن قولویه ؛ کفاية محمد بن علی خزاز ،
رسالة محکم و متشابه سید مرتضی ، قصص الانبیاء و اوندی ، ارشاد مفید ، کشف الغمہ ادبلی ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة في معرفة الائمة للشيخ أبي الحسن علي بن عيسى الاربلي ، كتاب الخرايج والجرايح للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد الله بن جعفر الحميري ، كتاب مشارق أنوار اليقين في حقايق أسرار أمير المؤمنين للمحافظ رجب البرسي ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد الدين علي بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضی الدين علي بن طاوس ، كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمره المهجة له ، كتاب ارشاد القلوب الى الصواب للشيخ أبي الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكن الفؤاد للشيخ زين الدين علي بن أحمد العاملي ، كتاب اعلام الوری للشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب نهج البلاغة للسيد الرضی محمد بن الحسين الموسوی ، كتاب سليم بن قيس الهلالي رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي .

اقول : وهنا كتب اخر لم تحضرني وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقلتها اصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلائل لعبدالله بن جعفر الحميري

خرايج راوندي ؛ مجمع البيان طبرسي ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميري ، مشارق حافظ رجب برسي ، احتجاج طبرسي ، صراط المستقيم علي بن يونس عاملي ؛ جامع الاخبار شيخ حسن طبرسي ، ملهوف سيد بن طاوس مهج الدعوات ، و كشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب ديلمي ، مسكن الفؤاد شيخ زين الدين عاملي ؛ اعلام الوری طبرسي ؛ نهج البلاغه سيد رضی كتاب سليم بن قيس هلالی ، رسالة شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمي .

کتابهای دیگری هم هست که هنگام جمع آوری این احادیث در دسترس نبود

و در کتب مذکور از آنها نقل شده ، از جمله کتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حمیری ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسیاری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبی الفتح الکرآجکی ، کتاب المزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رساله سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل ما نزل من القرآن فی عهد آل محمد بن العباس بن مروان الثقه ، کتاب الغیبة للنعمانی ، کتاب زوائد الفوائد ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب کتاب المشیخة ، و غیر ذلك من الكتب التي تأتي انشاء الله تعالى .

الباب الثاني

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامكانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هي الحياة بعد الموت قبل القيامة ، وهو الذي يتبادر من معناها ، وصرح به العلماء هنا كما يأتي ، و يفهم من مواقع استعمالها و وقع التصريح به في أحاديثها ، كما تطلع عليه فيما بعد ، وقد صرح بذلك ايضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون و محاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدة حسن بن محمد بن جمهور و تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنز الفوائد کراچکی ، مزار شهید ، مزار مفید ، مزار ابن طاووس ، رساله سعد بن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمد بن عباس ثقه ، غیبت نعمانی ، زوائد الفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگری که انشاء الله خواهد آمد .

باب دوم

در استدلال بر صحت ، و امکان ، و وقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است ، و متبادر از آن هم همین معنی است ، و چنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، در حدیثها نیز بآن تصریح شده - چنانکه بعد از این بیاید - علمای لغت

اللغة ، قال الجوهرى في الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة اى بالرجوع الى الدنيا بعد الموت ، وقال ايضاً : الكر : الرجوع ، يقال : كره وكر بنفسه يتعدى ولا يتعدى « انتهى » وقال صاحب القاموس ايضاً : و يؤمن بالرجعة اى الرجوع الى الدنيا بعد الموت انتهى ، فعلم ان هذا معناها الحقيقى ؛ فلا يجوز العدول عنه في موضع لا قرينة فيه ، والذي يدل على صحتها وجوه اثني عشر :

الاول : الدليل الذى استدلوا به على صحة المعاد بانه ممكن وقد أخبر الصادق به ، فيكون حقاً ، أما الاولى فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً كثيرة ، والوقوع دليل الامكان ، واما الثانية فمتواترة ويأتى تحقيق الوقوع والاخبار المشار اليها ان شاء الله تعالى ، وانه قد حصلت الحياة بعد الموت لجماعة من الرعية والانبياء والاولياء ايضاً ، بل استقامة هذا الدليل في اثبات الرجعة أوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم وأحواله أعجب وأغرب ؛ و لم

هم همین معنی را تصدیق دارند : در صحاح جوهری است : گویند : فلان بر جعت معتقد است یعنی بزنده شدن در دنیا بعد از مرگ ، و نیز گویند : « کر » رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسه » متعدی و لازم هر دو آمده . در قاموس است : (گویند :) ایمان بر جعت دارد یعنی بر جوع بدنی بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه‌ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادله صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که بر صحت معاد بآن استدلال کرده‌اند ، و حاصلش اینکه امری است ممکن (یعنی محال نیست) و گوینده راستگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرر اتفاق افتاده (که مرده‌ای زنده شد نظیر معجزه حضرت عیسی و غیره) و وقوع دلیل امکان است ، و اما اخبار گوینده راستگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، و بیان میکنیم که عده‌ای از پیبران و اوصیا و غیره پس از مرگ زنده شدند ، و این دلیل برای اثبات رجعت و براه‌تر از اثبات معاد است

يقع مثله قطاً ، بخلاف الرجعة وفي الكتاب و السنة اشارات الى هذا الدليل ، ورد عظيم على من ينكر احياء الموتى ، واعلم ان هذا الدليل شامل للادلة الآتية أو اكثرها فهو كالأجمال وما بعده كالتفصيل .

الثاني الايات الكثيرة القرآنية الدالة على ذلك امانصاً صريحاً ، او بمعونة الاحاديث المعتمدة الواردة في تفسيرها ، و يأتي جملة منها ان شاء الله تعالى .

الثالث الاحاديث الكثيرة المتواترة عن النبي والائمة عليهم السلام المطروقة في الكتب المعتمدة التي هي صريحة أكثرها لا مجال الي تأويله بوجه ؛ فلا معنى لتأويل الباقي ولو جاز ذلك لجاز تأويل الاحاديث كلها حتى النصوص على الاثمة عليهم السلام فان أكثرها قابل للتأويل لكن ذلك لا يجوز للنص والاجماع على وجوب الحمل على الحقيقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممكناً ، واذا تأملت أحاديث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحاديث النص على واحد من الاثمة عليهم السلام كالرضا مثلاً ،

ذيرا امر معاد بالآثر ، وحالاتش عجيب وغريب تر است ، ونظيرش تا كتون پيدا نشده بخلاف رجعت ، ودر قرآن و اخبارهم اشاره باین دلیل هست ، و بر منكران زنده شدن مردگان سخت اعتراض شده و این دلیل مشتمل بر همه دلیلهای آينده یا بیشتر آنهاست ، و تقريباً اجمالی از آن تفصيلها است !

دوم آيات بسياری که بصراحت یا بكمك حديثهای معتبری که در تفسيرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد و انشاء الله قسمتی از آنها خواهد آمد .

سوم حديثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر و ائمه عليهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است و بهیچ وجه قابل تأویل نیست ، و چون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، و اگر این احاديث قابل تأویل باشد همه حديثها را میتوان تأویل کرد ، حتی روایاتی که امامت ائمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حديثهای صریح و اجماع علماء لفظ باید بر معنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، و چون نيك بنگری حديثهای رجعت دست کمی از حديثهایی که دلیل بر امامت یکی از ائمه - مانند حضرت رضا عليه السلام -

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ما جمعهنا من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع اننا ندعى الاحاطة بها ، ولعل ما لم نطلع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غير ما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غير مشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غير ما أوردته ولم أنقلها ايضاً لاشتمالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادى الامر ، مع انها لا تخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاء الله تعالى ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شك ولا ريب وهي نصوص صريحة و أحاديث خاصة ، فهي مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است ندارد ، و اگر میخواهی حدیثهای کتاب عیون الاخبار (راجع بامامت حضرت رضا علیه السلام) را با حدیثهایی که ما در باره رجعت جمع کرده ایم بسنج سپس خود انصاف ده که کدام صریح تر است ، با اینکه ما ادعا نمیکنیم همه احادیث رجعت را ضبط کرده ایم شاید آنچه بدست ما نرسیده ، از آنچه رسیده بیشتر باشد ، چنانکه حدیثهای بسیاری نیز یافتیم و چون مؤلف کتابش غیر معروف یا مجهول الحال بود در اینجا ثبت نکردیم و باز رساله های در رجعت از بعض متأخرین دیدیم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب فریبی بود - که غالب مردم در اولین وهله منکر میشوند - آنها را نقل نکردیم ، با اینکه همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست ولی اقرار با آنها بر مردم مشکل است ، و اگر خبر معارض و مخالفی داشته باشد ممکن است اینها را حمل بر مبالغه کرد ، و بهر حال همین مقداری که اینجا ثبت کرده ایم بلکه قسمتی از اینها کفایت میکند ، و ما این حدیثها را دسته بندی کرده هر دسته ای را در بابی ذکر میکنیم ، و با مطالعه همه آنها شك و تردیدی باقی نمیماند ، و چون صریح و خاص است اگر حدیث عام یا ظاهری با اینها معارض و مخالف شود تقدم با اینها است ، که باید عام را تخصیص زد

لیس هتاتعارض حقیقی کما یأتی بیانه ان شاء الله ، ولاریب فی بلوغ الاحادیث المذکورة حد التواتر المعنوی بدلیل ایجابها للیقین ، لکد من خلا قلبه من شبهة أو تقلید ، و بدلیل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جميع رواتها علی الکذب ، و بدلیل الاستقراء ، التتبع للاخبار التي یذکرون انها متواترة معنی کاخبار کرم حاتم مثلاً ، فاننا نعلم بان احادیث الرجعة اکثر منها بكثير بل من اخبار النصوص علی کل واحد من الائمة علیهم السلام كما ذکرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم كانوا يعتمدون فی النص علی تعیین الامام علی خبر واحد محفوف بقرائن قطعية توجب العلم من حال ناقله و غیر ذلك او علی اخبار یسيرة فان حصول الیقین غیر منحصر فی طریق التواتر .

ومما يدل علی ذلك قصة زارة و ارساله ولده لیأتيه بخبر النص علی کاظم علیه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة و اظهاره للمعجزات و ای نسبة لذلك الی احادیث الرجعة الرابع اجماع جميع الشيعة الامامية و اطباق الطائفة الاثني عشرية علی

و بغض عمل کرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، و بدون تردید بعد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دلش شبهه و تقلیدی نداشته باشد با مطالعه آنها یقین میکند ، و عقل محال میداند که تمام این راویان توطئه بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند - از قبیل سخاوت حاتم - عدش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت بمراتبی از آنها و نیز از احادیث امامت هر یک از ائمه بیشتر است ، و بشهادات تتبع و تفحص ، پیشینیان در باره تعیین امام بیک خبری که نشانه های قطعی یقین آور - از قبیل اعتماد بر او و غیره - همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جمله شواهد این مطلب قضیه زارة است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ؟ یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؟ بالاینکه حدیثهای رجعت با این موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

چهارم اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که از علمای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتد به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقد علم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبي و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتى انه قد ورد ذلك عن صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدي عليه السلام في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الى ما ورد عن آباءه عليهم السلام ، و ممن صرح بثبوت الاجماع هنا ونقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالى **وَيَوْمَ نُبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ** استدلل بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبويض فدل على ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذي يقول الله فيه **وَحَشْرَاهُمْ فِي النَّارِ** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من اوليائه و شيعته ليفوزوا بشواب

و جديد شخص قابل اعتنائى مخالفت نكرده ، و از اينجا كه حديثهاى متواتر از پيغمبر و ائمه عليهم السلام كه دليل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است ، تا آنجا كه در حديثهاى امام زمان عليه السلام در ضمن نامه ها و غيره هم وارد شده ، با اينكه احاديث آنجناب در اين موضوع نسبت پيدران بزرگوارش اندك است ، و از جمله كسانى كه بثبوت اجماع در اين مسأله تصريح ميكنند مرحوم امين الدين طبرسى است كه در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « روزى كه از هر جمعيتى ، دستاى از آنها را كه آيات ما تكذيب كنند برانگيزيم سورة نمل آيه ۸۳ » ميفرمايد : اماميه اى كه قائل بر رجعت اند باين آيه استدلال كنند زيرا ميفرمايد « از هر جمعيتى دستاى محشور كنيم » و اين حشر خصوصى است ، نه آن حشر عمومى كه درباره آن ميفرمايد : « همه را محشور كنيم و احدى را فرو نگذاريم سورة كهف آيه : ۴۸ » و در روايات زيادى از ائمه هدى عليهم السلام نقل است كه خداوند هنگام قيام مهدي آل محمد عليه السلام جمعى از دوستان و شيعيانوى را كه مرده اند زنده كند ، تا بشواب يارى او نائل و بظهور

نصرته و معوثته ، و یبتهجوا بظهور دولته ، و یعید ایضاً قوماً من اعدائه لینتقم منهم و ینالوا ما یتحقونه من العقاب فی الدنیا ، من القتل علی ایدی شیعتہ ، او الذل و الخزی بما یرون من علو کلمته ، و لایشک عاقل ان هذا مقدر لله تعالی غیر مستحیل فی نفسه ، و قد فعل الله ذلك فی الامم الخالیة و نطق القرآن بذلك فی عدة مواضع مثل قصة عزیز و غیره علی ما فسرناه فی موضعه ، و صح عن النبی ﷺ انه قال سیکون فی امتی کل ما کان فی الامم السابقة حذوا النعل بالنعل ، و القذة بالقذة حتی لو أن أحدهم دخل فی حجر صب لدخلتموه الی ان جماعة من الامامیة تأولوا ماورد من الاخبار فی الرجعة علی رجوع الدولة و الامر والنهی ، دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، و أوّلوا الاحادیث الواردة فی ذلك ، لما ظنوا ان الرجعة تنا فی التکلیف ، و لیس كذلك لانه لیس فیها ما یلجى الی فعل الواجب و الامتناع من القبیح ، و التکلیف یصح معها كما یصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الایات

دولتش شادمان شوند و نیز جمعی از دشمنانش را بدنیاً بر گرداند تا از آنان انتقام گیرد و بکیفر دنیائی خود برسند ، بدست شیعیانش کشته شوند ، و از دیدن سیطره آنجناب خفت و خواری چشند و هیچ عاقل شک نکند که این امر تحت قدرت خداوند است محال و مستنع نیست ، و بصریح چند جای قرآن در امتهای سابق هم واقع شده ، مانند قصة عزیز و غیره چنانکه تفسیر هر یک در محل خود گذشت ، و بسند صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : هر چه در امتهای گذشته رخ داده بدون کم و زیاد در امت من هم واقع شود ، حتی اگر یکی از آنها در خانه سوسماری رفته باشد شما هم میروید .

اما عده ای از امامیه اخبار رجعت را تأویل کرده اند که مراد : رجوع دولت و فرمان بدست آنها است نه اینکه اشخاصی بر گردند و مرده ها زنده شوند ، سبب این تأویل هم آن است که گمان میکنند رجعت با تکلیف سازگار نیست (چون اگر چنین کاری بشود مردم مجبور بپذیرفتن دین و عمل با احکام میگردند) در صورتی که این اشتباه است ، زیرا رجعت کسی را بانجام واجب ، و ترک حرام و ادا در نیسکند و همان طور که با دیدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرق اليها التأويل عليها ، و انما المعول في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

۲۳۵

ولا يخفى ان قوله في أوّل الكلام «من الامامية» ينبغى ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هي بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والالزم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأويل الاخبار ، اما لكونهم معلومي النسب فلا يقدح خلافهم في الاجماع ، او كونهم شذاً لا يعتبر قولهم اصلاً أم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقيين ، أو لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصريحوا بالانكار ونفي الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار ، فيتطرق

روشن و نشانه های قطعی - از قبیل : شکافتن دریاها و اژدها شدن عصا و امثال آنها - مردم مجبور بایمان نشدند ، با رجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت با ظواهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد و اینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامية» کلمه «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است (یعنی مرادش این نیست که بعضی رجعت معتقدند) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همه امامیه میکند و اگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، و با اینکه عده ای احادیث رجعت را تأویل کرده اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکنند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیورند (۲) چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (۴) این دسته اندک کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده اند (۵) اینها بملاحظه تقیه این تأویلهای را کرده اند (۶) قسمتی از اخبار را تأویل کرده اند و صریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه در ذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت با ظواهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعده منه
 ره) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل
 مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه
 فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «وعدا الله الذين آمنوا منكم
 وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن
 لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي
 شيئاً» روى العياشي عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله
 ذلك بهم علي يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي
 عبدالله عليهما السلام .

ثابت نشده ، که قابل تأویل باشد» (٧) پیش از زمان این دسته اجماع محقق بوده یا بعد از
 آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسی - که سخنش در اینگونه امور حجت است
 ثابت میشود ، وبملاحظه اخبار صریح ، موافقت معصوم علیه السلام هم (که مدرك اجماع
 است) بدست میآید پس این اجماع طبرسی حجت است ، علاوه بعد از این کلامی از طبرسی
 که خود اهلیت علیهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تاچه رسد که اتفاق دیگران
 هم ضمیمه شود (این قسمت کلام مرحوم مؤلف پس از نقل کلام طبرسی ربط کامل بمسائل
 اصول فقه دارد و توضیح آن بنحوی که قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است)
 و نیز در مجمع البیان در تفسیر این آیه : «خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده
 عملهای صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینشان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین
 کرد ، ودینشان را که برای آنها پسندیده استقرار دهد ، وترسشان را بایمنی تبدیل کند
 تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند سوره نور آیه ٥٥» میفرماید : عیاشی
 از حضرت سجاد علیه السلام نقل میکند که فرمود : بخدا ! مراد اهلیت اند که خدا بدست
 یکی از ما که مهدي این امت است این وعده را عملی کند ، و این مضمون از حضرت باقر
 و حضرت صادق علیهما السلام نیز روایت شده .

قال الطبرسي : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبي وأهل بيته وتضمنت الآية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين في البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [المراد بقوله] : « كما استخلف الذين من قبلهم » ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : « انى جاعل فى الارض خليفة » و « يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض » وغير ذلك قال الطبرسي وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة و اجماعهم حجة لقوله **ع** : « انى تارك فىكم الثقيلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتى أهل بيتى ، و ايضا فان التمكين فى الارض على الاطلاق لم يتفوق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده « انتهى » وهذا أوضح تصريحاً فى نقل الاجماع على رجعة النبي والائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضمائر الجمع فى الآية و فى كلام

سپس طبرسی فرماید : بنابر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر و اهلیت اویند ، و آیه بآنان بشارت میدهد که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام در شهرها جانشینان کند و ترس از آنها بردارد ، و مراد از اینکه فرماید « چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد » این است که اشخاص صلاحیتدار - مانند حضرت آدم ، داود ، و سلیمان علیهم السلام - را خلافت داد بدلیل آیات دیگر از قبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : « من در زمین جانشین قرار خواهم داد سورة بقره آیه ۳۰ » و راجع بحضرت داود فرماید : « داود ما ترا در زمین جانشین کردیم سورة ص ۲۶ » و آیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین است و اجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هرگز گمراه نشوید : کتاب خدا و عترتم یعنی اهلیتیم ، و شاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیه سابق ظهور حضرت مهدی است) اینکه استقرار بدون مزاحم در روی زمین (که آیه وعده میدهد) تا کنون اتفاق نیفتاده پس باید در آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسی پایان یافت .

اینجا اجماع بر رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را صریح تر بیان کرده ، و مطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسی ، و بلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتمکین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقیة ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدي علیه السلام لزم حمل الجميع علی المجاز والتأویل البعید من غیر ضرورة ولا قرینة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین و کیف یشبهه ملک المیت الذی ملک واحد من اولاد اولاده بملک سلیمان ؛ علی انه لو کان مراده تمکین أهل البيت مجازاً بمعنی خروج المهدي من غیر رجعتهم لما کان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جميع الامة وهو ظاهر ، والاحادیث الصریحة الآتية لاتبقى معاشک .

وقد قال الشيخ الجلیل رئیس المحدثین عمدة الاخباریین أبو جعفر ابن بابویه فی کتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد فی الرجعة» ، قال الشيخ أبو جعفر : اعتقادنا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : در زمین جانشین و مستقر شوند ، ترس و بیسی نداشته باشند و عبادت خدا کنند و نیز معلوم است که روایات مخالف باید بر تقیه حمل شود و اگر این مطالب را بر مجرد خروج حضرت مهدي (بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل بر مجاز و تأویل بعید بدون ضرورت و شاهد لازم آید ، و شباهت بین دو جانشین (یعنی جانشینی پیشینیان و جانشینی پیغمبر و ائمه) راست نیاید چون آیه وعده میدهد که پیغمبر و ائمه را - که پیشوای مؤمنان اند - در زمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد و لابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد (چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، و اگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهل بیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدي باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدي که مورد اجماع همه امت است ، علاوه با ملاحظه حدیثهای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شک نمیماند .

شیخ صدوق (ره) در کتاب اعتقادات فرماید : باب اعتقاد در رجعت ، اعتقاد ما - یعنی

يعنى معشر الامامية - فى الرجعة انها حق وقد قال الله تعالى « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم ، و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى ان قال : ثم احياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا باجالهم وقد قال الله تعالى : « او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه ، فهذا مات مائة عام ثم رجع الى الدنيا وبقي فيها ثم مات بأجله و هو عزيز وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى فى قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : « واذ تخرج الموتى باذنى » فجميع الموتى الذين احياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

اماميه - در باره رجعت اين است كه آن برحق است ، خداوند فرمايد : «مگر قصه آنها كه هزارها بودند و از ترس مرگ از ديار خود بيرون رفتند ندانستى ، كه خدا بآنها فرمود : بميريد ، آنگاه زنده شان كرد ، سوره بقره آيه ۲۴۳ » اينها هفتاد هزار خانوار بودند همه مردند - سپس قصه آنان را شرح ميدهد تا آنجا كه مى فرمايد : - آنگاه زنده شان كرد و بدنيا برگشتند ، و بعد بمرگ طبيعى مردند .

و نیز خدا فرمايد : « يا مثل آن كه بدهكده اى گذشت كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل اينجارا پس از مرگ زنده ميكند ؟ خدا وى را يك صدسال ميراند ، سپس زنده اش كرد ، سوره بقره آيه ۲۵۹ » پس اين شخص كه عزيز و بروايتى ارميا عليه السلام بود يكصدسال مرده بود ، سپس بدنيا برگشت و مدتى مانند بمرگ خود مرد .

و نیز خداوند در قصه آن هفتاد نفر انتخابى قوم موسى مي فرمايد : « سپس بعد از مرگ شما را زنده كرديم شايد شكر كنيد ، بقره ، ۵۵ » و نیز بعضرت عيسى مي فرمايد : « آن دم كه باذن من مردگان زنده ميكردى ، مائده ، ۱۱۰ » همه مردگاني كه حضرت مسيح زنده

بقوا فيها ، ثم ماتوا بأجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنين و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ، و قصتهم معروفة .

فان قال قائل : « و تحسبهم أيقاظاً وهم رقود » ؟

فيلله انهم كانوا موتى وقد قال الله « من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن

و صدق المرسلون » و ان كانوا قالوا ذلك فانهم كانوا موتى و مثل هذا كثير .

فقد صح ان الرجعة كانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبي ﷺ : يكون

في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذوا النعل بالنعل ، و القذة بالقذة ،

فيجب علي هذا الاصل أن يكون في هذه الامة رجعة ، و قد نقل مخالفونا انه اذا خرج

المهدي ﷺ نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه ، و نزوله و رجوعه الى الدنيا بعد

موته لان الله تعالى قال : « انى متوفيك و رافعك الى » و قال الله عزوجل : « و يوم

کرد بدنیا برگشتند و مدتی مانندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف

سینصدو نه سال درغار مانندند ، آنگاه بدنیا برگشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر

گویند : (اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا) خدا میفرماید : « گمان میکنی بیدارند

در صورتی که خواب اند » جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند

که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و

پیبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ۲۵ پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبر را

خوابگاه گفتند ، و امثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت در امتهای سابق بثبوت رسید ، و پیغمبر (ص) هم که فرماید : هر چه در

امت های سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت

نیز در اینها انجام گیرد ؛ سنیها هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور

کند ، عیسی بن مریم نازل شود و پشت سرش نماز گذارد ، و باز گشت او بدنیا هم پس از

مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : « من ترا بر میگیرم و بسوی خویش بالا میبرم

سوره آل عمران آیه ۵۵ (شاید مرحوم صدوق در مقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من كل امة فوجاً ، فالیوم الذی یحشر فیہ الجمیع غیر الیوم الذی یحشر فیہ
 وقال تعالی : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا یبعث الله من یموت بلی و عدأ
 علیه حقاً » وذلك فی الرجعة لانه عقبه بقوله : « لیبین لهم الذی اختلفوا فیہ » و
 التبین انما یكون فی الدنیا لا فی القیمة ، و سأجرد کتاباً فی الرجعة اذ کر فیہ
 کیفیتیها ، والادلة علی صحة كونها ان شاء الله تعالی ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و
 من قال بالتناسخ فهو کافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهى کلام ابن
 بابویه » .

وقد صرح فی أول الكتاب بان ما فیہ اعتقاد الامامية ، و ذکره فی أول باب
 و أحال الباقي علیه ، وهذا يدل علی الاجماع من جمیع الشيعة .
 و مما يدل علی ثبوت الاجماع اتفاقهم علی رواية أحاديث الرجعة حتی انه

ببنای آنها چنین فرموده ؛ و گرنه جای شك نیست که حضرت عیسی زنده است و از روایات
 و آیات قرآن هم استفاده میشود که زنده با آسمان عروج کرد ، آیه مذکور هم معنایش همین
 است که در ترجمه ذکر شد و ابدأ دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای
 خود شده)

و نیز خداوند فرماید : « روزی که از هر گروهی دسته ای را محشور کنیم سوره نمل ؛
 آیه ۸۳ » و البته روزی که همه زنده شوند غیر از روزی است که دسته ای زنده شوند ، و نیز
 فرماید : « بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر که ببرد خدا زنده اش نیکند ، چرا
 وعده ای است که بر او ثابت است ، سوره نحل ، آیه ۳۸ » این آیه مربوط بر رجعت است
 چون پشت سرش میفرماید : « تا آنچه در آن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند » و بیان
 در دنیا است نه در قیامت ، و بزودی کتابی در خصوص رجعت بنویسم که چگونگی و دلیلهای
 صحت آنرا تفصیل دهم ، و عقیده تناسخ (که روح بشر بعد از مرگ در قالب یکی دیگر از
 موجودات این عالم میرود) باطل و معتقدش کافر است ، زیرا تناسخ بهشت و دوزخ را باطل
 میکند . پایان کلام صدوق ره . در اول کتاب نامبرده هم تصریح میکند که آنچه در آن می
 نویسد اعتقاد همه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورد اتفاق همه شیعیان است .
 و از جمله ادله ثبوت اجماع این است که همه شیعه متفقاً حدیثهای رجعت را نقل میکنند

لا یكاد یخلو منها كتاب من كتب الشيعة ، ولا تراهم یضعفون حدیثاً واحداً منها ، ولا یعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون كل حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتتابع لكتبهم .

وقد استدلل الشيخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألف بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علما ونا بل جمیع الامامیة و قد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشيخ المفید والسید المرتضی و غیرهما « انتهى » وقال صاحب كتاب صراط المستقیم كلاماً طویلاً فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله ، وعادته أن یبالغ فی ذكر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافا اصلاً ؛ ویأتی ما یؤید ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی .
ومما یدل علی ذلك ایضاً كثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الكتب الاربعة

بطوری که هیچیک از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف می شمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بمضمون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده شان باشد یا ضعیف می شمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهای برای اثبات رجعت میکند و یکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهایی است که علمای ما بلکه همه امامیه بر آن متفق اند ، چنانکه شیخ مفید سید مرتضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بحثی طولانی دارد که در جای خود بیاید ، و از کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، و با اینکه عادتش مبالغه در ذکر خلاف است اینجا اصلاً اختلافی نقل نمی کند ، و مادر جایی که مطالب او را نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

و باز از جمله نشانه های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغيرها من الكتب المعتمدة المذكورة سابقاً، فان ذلك يدل على وجود هذه الاحاديث بل الاحاديث الكثيرة التي تزيد على هذا القدر في الاصول الاربعمائة التي اجمع الامامية على صحتها، وعرضوها على اهل العصمة (ص)، فأمرُوا بالعمل بها ووجود حديث واحد في تلك الاصول يدل على ان هذا المعنى مجمع على صحته وثبوت نقله، لدخوله في المجمع عليه.

ومما يدل على الاجماع على صحة النقل ايضاً هنا ان كثرة الجماعة الذين اجتمعت العصاة على تصحيح ما يصح عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقّه وهم ثمانية عشر بل أكثر، قد رووا أحاديث الرجعة فظهر الاجماع على الثبوت و صحة الروايات.

ومما يدل على الاجماع ايضاً ما أشار اليه الشيخ في الاستبصار من ان كل حديث لامعارض له فهو مجمع عليه وعلى صحة نقله، و معلوم ان أحاديث الرجعة لم ينقلوا لها معارضاً صريحاً على ما يظهر.

سایر کتابهای معتبری که قبلاً اشاره شد ثبت است، که این خود دلیل بر وجود این حدیثها - بلکه حدیثهای بیش از این - در آن چهارصد اصل معروف است که همه امامیه بر صحتش متفق اند، و آنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده اند، و دستور داده اند بآنها عمل کنند، در صورتی که بودن يك حدیث در این اصلاً دلیل است که صحتش اجماعی و نقلش ثابت است چون وقتی همه کتاب مورد اجماع و صحیح باشد البته هر يك از احادیث آن هم چنین خواهد بود.

وباز از نشانه های اجماع بر صحت نقل این حدیثها این است که: آن هیچده نفریاً بیشتری که علماً بر صحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند، و بدانند و فقه آنها اقرار دارند، همه حدیثهای رجعت را روایت میکنند، پس معلوم میشود مطلب اجماعی و این حدیثها صحیح است.

و نیز از نشانه های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب^۳ استبصار میفرماید هر حدیثی که معارض ندارد، مضمونش؛ و صحت نقلش اجماعی است. حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است.

ومما يدل علی ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قد صنفها عظماء علماء الإمامية، كثرة الاسلام الكايني، ورئيس المحدثين ابن بابويه، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي، والسيد المرتضى، و النجاشي، و الكشي، والعياشي، وعلی بن ابراهيم، وسليم الهلالي؛ والشيخ المفيد، والكراچكي والنعمانی، والصفار، وسعد بن عبد الله، وابن قولويه، وعلی بن عبد الحميد، و السيد علی بن طاوس و ولده، و محمد بن علی بن ابراهيم، وسعد بن هبة الله الراوندي وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علی الطبرسي وولده، وأبي منصور الطبرسي، و ابراهيم بن محمد الثقفي، و محمد بن العباس بن مروان، و البرقي، و ابن شهر آشوب والحسن بن سليمان، والقطب الراوندي، والعلامة، وعلی بن عبد الكريم، وأحمد بن داود، والحسن بن علی بن أبي حمزة، و الشهيد الاول، و الشهيد الثاني، و الحسين بن حمدان، والحسن بن محمد بن جمهور، والحسن بن محبوب، و جعفر بن محمد بن مالك، وظهر بن عبدالله، وشاذان بن جبرئيل، وأبي علی الطوسي، وميرزا محمد

وباز از نشانه های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یاد در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد؛ و اینها را بزرگان علمای شیعه مانند: ثقة الاسلام کلینی، ابن بابویه - رئیس اهل حدیث - شیخ طوسی - رئیس طائفه امامیه - سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم؛ سلیم بن قیس، شیخ مفید، کراچکی، نعمانی؛ صفار؛ سعد بن عبدالله، ابن قولویه، علی بن عبد الحمید، ابن طاوس، پسرش، محمد بن علی بن ابراهیم، سعد بن هبة الله راوندي، فرات بن ابراهیم، یساری، ابو علی طبرسی، پسرش؛ ابو منصور طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفي، محمد بن عباس بن مروان، برقي؛ ابن شهر آشوب، حسن بن سلیمان، قطب راوندي؛ علامه، علی بن عبد الكريم، احمد بن داود، حسن بن علی بن ابی حمزة، شهید اول؛ شهید ثانی، حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالك، ظهير بن عبدالله، شاذان بن جبرئيل، ابو علی طوسی، میرزا محمد

الاسترا بادی ، و محمد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، و عبد الله بن جعفر الحمیری ، و الحافظ رجب البرسی ، و علی بن یونس العاملی ، و الحسن بن محمد الدیلمی ، و السید الرضی و غیرهم فقد صرحوا بصحة الرجعة و نقلوا أحاديثها كما ستعرفه ان شاء الله تعالى ، و قد نقل جماعة منهم الاجماع علی ذلك ولم يظهر مخالف و تقدم بعض عباراتهم .

وقد قال الشيخ المفيد في أجوبة المسائل العكبرية حين سئل عن قوله تعالى «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال وقد قالت الامامية ان الله تعالى ينجز الوعد بالنصر للاولياء قبل الاخرة عند قيام القائم و الكرة التي وعد بها المؤمنون في العاقبة .
و روى المفيد في كتاب الفصول عن الحارث بن عبد الله انه قال : كنت جالسا في مجلس المنصور وهو بالجسر الاكبر و سوار القاضي عنده ، و السيد الحميري ينشده :

استر ابادي ، محمد بن علي خزاز قمی ، اربلی ، حمیری ، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سید رضی ، و دیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و - چنانکه خواهد آمد - حدیثهای رجعت را نقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده و قسمتی از عبارات آنها قبلا گذشت .
شیخ مفید در جواب مسئله هائی - که از دهکده کنار دجله بنام عکبر ابر سیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ما یسبران خود . و کسانی را که ایمان آورده اند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری میکنیم سورة مؤمن . آیه ۵۱» چند جواب میدهد از جمله میفرماید : امامیها معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، و در آن رجعتی که راجع باخر کار بمؤمنین وعده داده ، بوعده خویش وفا میکند .

و نیز مرحوم مفید در کتاب فصول از حارث بن عبد الله نقل میکند گفت : در کنار جسر بزرگ در مجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سید حمیری این اشعار را خواند : «ترجمة اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الایشهد
 انا کم الله ملکا لا زوال له
 و صاحب الهند مأخوذ برمتہ
 انا کم الملك للدنیا وللدین
 حتی یقاد الیکم صاحب العین
 و صاحب التریک محبوس علی ہون
 حتی اتی علی القصیدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا یعطیک
 بلسانه مالیس فی قلبه ، الی أن قال : وانه ليقول بالرجعة ویتناول الشیخین بالسب
 والوقیعة ، فقال السید : اما قوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ما قال الله
 تعالی : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال فی
 موضع آخر : «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرین أحدهما عام
 والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا ائمتنا الاثنین و احييتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا»
 و قال تعالی : «فأما لله مائة عام ثم بعثه» و قال تعالی : «الم تر الی الذین خرجوا
 من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم» فهذا کتاب الله و قد

آن خدائی کہ ہر چیز را میندشمارا سلطنت دنیا و دین عطا کرد

سلطنتی کہ زوال ندارد ؛ پادشاه چین را بسوتیان میکشند

سلطان هند دزقبضہ شما است رئیس ترکان بخواری در زندانتان بسر میرد

قصیدہ را باخر رساند و منصور بامسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چاہلوسی
 میکند ، زبان و دلش در مدح شما موافق نیست بر جعت معتقد است عمرو ابوبکر
 را دشنام میدهد ، و بیدی یاد میکنند ، سید جواب داد : اما رجعت ؛ آری من بآن عقیدہ مندم
 و از قرآن و سنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی کہ از ہر جمعیتی دستہ ای از آنها را
 کہ آیات ما را دروغ پندارند محشور کنیم ، و باز داشت شوند ، سوره نمل ؛ آیہ ۸۳» و جای
 دیگر فرماید : «آنان را محشور کنیم و احدی را وانگذاریم ، کہف ، ۴۷» پس معلوم میشود
 دو حشر در کار است یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پرورد گارا ما را دو بار میراندی
 و دو بار زندہ کردی آنگاہ بگناہان خویش اقرار کردیم ، غافر : ۱۱» و نیز فرماید : «آن
 گاہ وی را صد سال میراند ، سپس زندہ اش کرد بقرہ ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصہ
 آنها ندانستی کہ ہزارها بودند و از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند ، آنگاہ خداوند
 فرمود ؟ بمیرید سپس زندہ شان کرد ، بقرہ ۲۴۳» این از قرآن ، و اما سنت ؛ پیغمبر (ص) فرماید :

قال رسول الله ﷺ : يحشر المتكبرون في صورة الذر يوم القيمة .

وقال ﷺ : لم يجز في بني اسرائيل شيء الا ويكون في امتي مثله حتى الخسف والمسح والقذف .

وقال حذيفة : ما بعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الامة فردة وخنزير؛ فالرجعة التي أذهب اليها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و اني لاعتقد ان الله يرد هذا يعني سواراً الى الدنيا كلباً أو فرداً أو خنزيراً أو ذرة ، فانه والله متكبر متجبر كافر ، فضحك المنصور وانشأ السيد يقول :

جائيت سواراً بسامعاه عند الامام الحاكم العادل

الى آخر الايات .

وقال المفيد ايضاً في الكتاب المذكور سألت بعض المعتزلة شيخاً من أصحاب الامامية وانا حاضر في مجلس فيهم جماعة كثير من أهل النظر و المتفقهة فقال : اذا كان من قولك ان الله يرد الاموات الى دار الدنيا قبل الآخرة عند القائم ليشفي

روز قيامت متكبران بصورت مورچه محشور شوند .

و نیز فرماید : هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشد مگر این که نظیر س در امت من هم واقع شود حتی خسف (بزمین فرود رفتن) و مسخ (بصورت حیوانی تبدیل شدن) و قذف (که ظاهر امراد سنگ باریدن است) و حذیفه گوید : من بعید نیستم که خدا بسیاری از این امت را بصورت میمون و خوک کند .

پس رجعتی که من معتقدم قرآن و سنت تصدیق میکند ، و من عقیده دارم که خدا این «سوار» را بصورت سگ یا میمون ، یا خوک یا مورچه بدنیا بر میگرداند ، زیرا بنده قسم متکبر و سرکش و کافر است ، منصور خندید و سید این اشعار را خواند :

«ترجمه شعر» در حضور امام حاکم عادل برابر سوار طرف چه زانو زدم تا آخر اشعار

و نیز شیخ مفید در همان کتاب فرماید : در مجلسی بودم که عده زیادی از محققین و فقهاء حضور داشتند یکی از معتزلیها (فرقه ای از سنیان) از شیخی امامی مذهب پرسید : بنابر اعتقاد شما که : پیش از قیامت هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنین

المؤمنین كما زعمتم من الكافرين ، و ينتقم لهم منهم كما فعل من بنی اسرائیل ، حيث يتعلقون بقوله تعالى «ثم رددنا لكم الكفرة عليهم» فما الذي يؤمنك أن يتوب يزيدوشمرو ابن ملجم ويرجعوا عن كفرهم ، فيجب عليك ولايتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشيعة ؟ فقال الشيخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طريق التوقيف ، وليس للنظر فيه مجال ، وانا لأجيب عن هذا السؤال لانه لانصّ عندی فيه ، ولا يجوز لی ان أتكلف من غير جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة عليه بالعجزو الانقطاع .

قال الشيخ أيداه الله : فأقول انا انّ عن هذا السؤال جوابين أحدهما : ان العقل لا يمنع من وقوع الايمان ممن ذكره السائل ، لانه يكون اذذاك قادراً عليه ومتمكناً منه ، لكن السمع الوارد عن ائمة الهدى بالقطع عليهم بالخلود في النار ، والتدين بلعنهم والبراءة منهم الى آخر الزمان منع من الشك في حالهم ، وأوجب القطع على سوء اختيارهم ، فجزوا في هذا الباب مجرى فرعون وهامان وقارون ، ومجرى من

وانتقام از كفار مردگان رازنده میکند چنانکه در بنی اسرائیل زنده کرد ، و باین آیه استشهاد میکنید : « سپس بر ضد آنها دولت بشما دادیم ، بنی اسرائیل آیه ۶۶ » پس ممکن است یزید و شمرو و ابن ملجم از کفر خویش باز گردند ، در این صورت تو باید با آنها طرح دوستی افکنی و مطمئن باشی که خداوند تو ایشان میدهد باینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت از مسائل دینی محض است و بدلیل عقلی ثابت نشده تا قابل بحث و تحقیق باشد ، و من چون حدیثی در موضوع این سؤال در دست ندارم از پیش خود نمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل و جمعی از معتزلیان شیخ را که در جواب ماند ملامت کردند . بنظر من این پرسش دو جواب دارد :

اول اینکه گرچه عقلاً ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اما شرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی از ائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه در آتش اند ، و تا آخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، و از آنان بیزاری جویند ، بحکم این روایات بدون شك باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه در حال فرعون وهامان وقارون و سایر اشخاصی که خداوند وعده آتش هیشگی بآنها

قطع الله على خلوده في النار ، وذلّ القطع على انهم لا يختارون الايمان ممن قال الله
 « ولو أننا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء قبلا
 ما كانوا ليؤمنوا الا أن يشاء الله » يريد الا أن يلجئهم الله ، والذين قال الله تعالى
 فيهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» و قال تعالى لابليس « لا ملأ جهنم منك
 وممن تبعك منهم أجمعين » وقال « وان عليك لعنتي الي يوم الدين » وقال « ولورد العادوا
 لعانها وعنه » وقال : « سيصلى ناراً ذات لهب » ققطع عليه بالنار و امن من انتقاله
 الي ما يوجب له الثواب واذا كان الامر على ما وصفناه بطل ما يتوهموه « والجواب
 الاخر » ان الله سبحانه اذ ارد الكافرين الي الرجعة لينتقم منهم لم يقبل لهم توبة و
 جروا في ذلك مجرى فرعون لما أدركه الغرق قال : « آمنت انه لا اله الا الذي
 آمنت به بنو اسرائيل وانا من المسلمين » قال سبحانه له « آلآن وقد عصيت قبل و

داده و خبر داده که ایمان نیا آورند ، نباید شك کرد ، چون در قرآن (نسبت بعدهای) می
 فرماید : « اگر ما فرشتگان را بسوی آنها فرستیم ، و مردگان با آنان سخن گویند ، و هر
 چیزی را دسته دسته بر آنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد - یعنی مگر
 اینکه خدا مجبورشان کند - انعام : ۱۱۱ » و نیز (درباره عده دیگر) میفرماید : « و اگر
 (گوش دل) آنها را شنوایم می کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال : ۲۳) و بشیطان
 میفرماید : « جهنم را از وجود تو و از همه پیروانت از بنی آدم بر کنم ص ۸۵ » و نیز فرماید
 « لعنت من تاروژ قیامت بر تو باد ص : ۷۸ » و فرماید : « اگر هم (بدنیا) برگردند باز
 بکارهای حرام میگردانند انعام : ۲۸ » و (راجع باب لهب) فرماید : « بزودی در آتش شعله
 وری داخل شود لهب : ۳ » وی را جزماً از اهل آتش شمرده و اطمینان داده که بر اخیرباز
 نمیگردد ، بنابراین پندار معترض باطل میشود .

جواب دوم اینکه خدا توبه کفاری را که برای انتقام در رجعت باز میگرداند قبول
 نفرماید چنانکه توبه فرعون را در حال غرق پذیرفت که « گفت ایمان آوردم که جز خدائی
 که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند خدائی نیست و من از مسلمینم - خداوند فرمود : -
 اینک ! ! با اینکه پیش از این نافرمانی کردی و جزء مفسده جوینان بودی ؟ سوره یونس

كنت من المفسدين ، فرد الله عليه ايمانه ولم ينفعه في تلك الحال ندمه و اقلعه
و كاهل الاخرة الذين لا يقبل الله لهم توبة ولا ينفعهم ندم لانهم كالملاحين الى ذلك
الفعل ولان الحكم تمنع من قبول التوبة ابدأ وتوجب اختصاصها ببعض الاوقات و
هذا هو الجواب الصحيح على مذهب الامامية ر. ج. جئت به آثار متظافرة عن آل محمد
فيروى عنهم في قوله تعالى : « يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم
تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا
ان هذه الآية هي القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا يبطل ما اعتمده
السائل .

فان قيل فيكون الله قد اغرى عباده بالعصيان و اباحهم الهرج والمرج و

۹۰، ۹۱» خداوند ایمان وی را رد کرد ، و پشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که
توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، و پشیمانیشان سود ندهد ، زیرا شبیه توبه اضطراری
است و از روی میل و اختیار نیست علاوه حکم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع
قبول توبه است و جواب صحیح موافق مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی هم باین
مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : « روزی که بعضی از نشانه
های پروردگارت بیاید آنکس که قبلاً ایمان نیاورده ، یادد ایمانش خیری بدست نیاورده
دیگر ایمانش سود ندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸ » ازانکه نقل میکنند که
مراد از این نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبه مخالف قبول نشود ، و با
این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکند ، مثل این آیه : چون عذاب
ما بدیدند گفتند : بخدای یگانه ایمان آوردیم و بآنچه شریک وی قرار داده بودیم کافر
شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا
است که درباره بندگانش جاری بوده ، و آنجا کافران زیان کرده اند سوره مؤمن آیه ۸۴
۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدائی این است که ایمان وقت گرفتاری بعذاب خدا
نتیجه بخش نیست . مترجم) .

« اگر گویند » : بنا بر این خداوند بندگان را بمعصیت واداشته ، هر ج و مرج و طغیان

الطغیان ، لانهم اذا كانوا يقدرّون على الكفر وأنواع الضلال وقد يتسوا من قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكفّ عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصي فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه ، وذلك ان الدواعي لهم الي المعاصي تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الي وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذبون على ما سبق لهم من العصيان ، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب في الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة ، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة على العناد ، و قد عاينوا العقاب في القبور وحلّ بهم عند الرجعة العذاب ، و كيف يصح أن تدعوهم الدواعي الي ذلك ؟ .

دا روا دانسته زیرا وقتی که عده ای از قبول توبه ناامید شوند و قدرت بر هر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی از طبع سرکش و کارهای زشتشان جلو گیری نمیکنند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که بندگان را بمعصیت و امیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهایی را که در اثر مخالفت با ائمه دچار شده اند فهمیده اند و خبردارند که گناهان سابق چه عذابهایی برایشان اندوخته و هر چه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت تر خواهد شد و اگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این - راجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت - بهمه مسلمانان وارد است هر چه دیگران - در آنجا - جواب دادند ما هم اینجا جواب میدهیم :

«اگر گویند» بنا بر جواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که در قبر کیفر کار بد دیدند و در رجعت عذاب حق چشیدند باز بسر سختی خود ادامه دهند و داعی کفر و دشمنی با اهل حق در وجودشان باشد ؟

قيل: يصح ذلك لان جميع ما عددتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف، لانهم يظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكريماً لهم و ليلوا الدنيا كما كانوا يظنون، و اذا حل بهم العقاب توهموا قبل مفارقة ارواحهم اجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق، و انه من الله تعالى كما حل بالانبياء، و لاصحاب هذا الجواب ان يقولوا: ليس ما ذكرناه بأعجب من امر قوم موسى و عيادتهم العجل، و قد شاهدوا منه الايات و عاينوا ما حل بفرعون و ملائنه من العذاب على الخلاف، و لا بأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم يعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن، و يشهدون معجزاته و آياته و يجدون وقوع ما يخبر به على حقيقته، من قوله «سيهزم الجمع و يولسون الدبر» و قوله: «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين» و قوله: «غلبت الروم في أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سيفلبون» و غير ذلك، و ما حل بهم من العذاب بسيفه، و هلاك من

«جواب گوئیم»: این مانعی ندارد، چون این جهاتی که گفتید هیچیک از ورودشبه دردل اینها و خوش داشتن مخالفت خدا جلو گیری نمیکنند، زیرا ممکن است گمان کنند بعد از مرگ زنده شده اند تا با آرزوهای سابق برسند و زمام امور را بدست گیرند و عذابهای خدا را کیفر عمل ندانند بلکه خیال کنند نظیر مصیبتهایی است که بر پیامبران وارد می شد این مطلب از گوساله پرستی قوم موسی عجیب تر نیست که با دیدن معجزات موسی و گرفتاری فرعون و یارانش بعد از خدا باز از خدای موسی دست برداشتند.

و نیز از مخالفت مشرکان با پیغمبر (ص) عجب تر نیست، که فهمیدند با قرآن تاب مقاومت ندارند، معجزات دیگر وی را دیدند، صحت خبرهای غیبی او را یافتند دیدند (راجع بکفار مکه از زبان قرآن) فرمود: «بزودی این گروه شکست میخورند و بختگ پشت میکنند» و شد، بمسلمین وعده داد: «بخواست خدا این وارد مسجد الحرام شوید» و شدند در باره رومیان فرمود: «رومیان در نزدیک این سرزمین مغلوب گشتند و باز پس از شکست غالب میشوند روم ۱ - ۲» و شدند، اخبار غیبی دیگر را دیدند عذاب شمشیرش را چشیدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المنافقون ينصافون في خلافه الي
 أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان
 اكثر المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل
 بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون انبياءه وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة
 والعناد ، فلا يمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله
 تعالى : «ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نرد و لانكذب بآياتنا و نكون
 من المؤمنين بل بدلهم ما كانوا يخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لمانهوا عنه وانهم
 لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو رد هم الي الدنيا لعادوا الي
 الكفر و العناد ؛ مع ما شاهدوا في القبور و في المعشر من الأهوال ، و ماذا قوا من
 أليم العذاب .

دیدند هر که را وعده هلاک داد هلاک شد با اینکه همه این اعجازها را دیدند باز جمعی
 مشرک از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان هم دست
 شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند
 بیشتر مخالفین پیمبران اهل ستیزه و دشمنی اند و همه آنها که دعوی شناختن خدا میکنند
 دروغ میگویند و اقامت خدا را میشناسند پیمبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند
 ولی از سر لجباجت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است در رجعت هم مطلب از
 همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (در باره دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بر سر دوزخ
 نگاهشان داشته اند میگویند : ایکاش (بدنیا) بر میگشتیم و دیگر آیات خدا را تکذیب نمی
 کردیم و از مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلاً مخفی میکردند بر آنان هویدا شده ، اگر
 هم باز کردند بچیزی که از آن منعشان کرده اند بر کردند ، و اینسان دروغگویند سوره
 انعام آیه ۲۷ » خداوند خبر میدهد که اگر چه میان را بدینا بر گردانند بکفر و ستیزه باز
 کردند با اینکه در قبر و قیامت وحشتناک و عذابهای دردناک چشیده اند .

وقال فی الارشاد عند علامات ظهور القائم عجل الله فرجه : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منا من لم يقبل بمتعنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقبل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، فی ان الله تعالى يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة و هذا مذهب يختص به آل محمد ، و القرآن شاهد به قال الله تعالى فی ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً » و قال سبحانه فی حشر الرجعة قبل يوم القيمة : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا » فاخبر ان الحشر حشران عام و خاص .

وقال سبحانه مخبراً عما يحشر من الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد درمشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : و نیز مردگانی از قبرها بدنيا برگردند همديگر را بشناسند ، و بديدن يكديگر روند .

و در جواب مسائلی که از « مرو » پرسیده بودند ، در جواب این سؤال که : از حضرت صادق (ع) نقل است که فرمود : هر که متعه ما را نپذیرد و بر جعت ما ایمان نیارد از ما نیست . این رجعت مربوط بدنيا است یا نه ؟ مخصوص مؤمنان است یا غیر مؤمنان از مستمگران و جباران هم زنده میشوند ؟ (در جواب این سؤال) پس از جواب راجع بمتعته همینو بعد اما اینکه میفرماید : هر که بر جعت ما ایمان نیارد از ما نیست ، مراد آن رجعتی است که عقیده بآن مختص آل محمد است ، یعنی محشور شدن جمعی از امت محمد (ص) پس از مرگ پیش از قیامت و این عقیده مختص بآل پیغمبر است قرآن نیز گواه آن است که درباره قیامت کبری میفرماید « همه را محشور کنیم و احدی را وانگذاریم » و درباره رجعت پیش از قیامت میفرماید : « روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنها را که آیات ما را تکذیب کنند محشور کنیم » پس بحکم قرآن حشر دو قسم است : عمومی و خصوصی ، و نیز راجع بستمگرانی که (در رجعت)

«ربنا أمتنا اثنتين وأحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل إلى خروج من سبيل» وللعمامة في هذه الآية تأويل مردود، وهو أن قالوا: المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحياة وهذا باطلا لا يستمر على لسان العرب، لان الفعل لا يدخل الاعلى من كان بغير الصفة التي انطوى اللفظ على معناها، ومن خلقه الله أمواتاً لا يقال أماته، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحياة؛ كذلك لا يقال أحيانا الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً، وهذا بين لمن تأمله وقد زعم بعضهم ان المراد الموت التي يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار، والثانية بعده؛ وهذا ايضاً باطل من وجه آخر وهو ان الحياة للمسئلة ليس للتكليف، فيندم الانسان على ما فاتته في حاله، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدل على انهم لم يرد الحياة للمسئلة لكنه أراد حياة الرجعة التي يكون لتكليفهم الندم على تفريطهم

محشور شوند میفرماید: «روز قیامت میگویند: پروردگارا! ما را دونوبت میراندى و دو نوبت زنده کردی سپس بنگناهان خویش اقرار کردیم آیاراهى بسوى بیرون رفتن هست مؤمن: ۱۱» سنیان در این آیه تأویل مردودی دارند، گویند: مراد این است که: اول بحالت مرده و بیجان بودند (یعنی حالت پیش از نطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده در آمدند) سپس بمیرند و بعد از مرگ در قیامت زنده شوند این تأویل باطل است و با زبان عرب راست نیاید چون موجودی که از اصل خلقت مرده و بیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند، بلی اگر زنده باشد و بمیرد این گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کرد مگر اینکه سابقاً مرده باشد و تمام کارهایی که بکسی نسبت میدهند همینطور است، باید حالت قبلی با حالت بعدی مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد، و این مطلب با تأمل واضح میشود.

بعضی گمان کرده اند مراد از زنده شدن اول هنگام سؤال قبر است، پس مرگ اول همین مرگ عادى است، و مرگ دوم بعد از سؤال قبر، این هم از راه دیگر باطل است، زیرا زنده شدن در قبر برای تکلیف نیست که آنجا انسان از چیزهایی که از دستش رفته پشیمان شود در صورتی که این عده بر آنچه در هر دو زندگانی از دستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشود مراد زنده شدن قبر نیست، زندگانی رجعت است که موظف اند از تند رویهای

فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على ما فاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذا اراد الله تعالى على ما ذكرناه اوهم الشياطين اعداء الله عزو جل انهم انما ردوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتواً فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكفرة عليهم ، فلا يبقى منهم الا من هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله و قد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم و قد عاينوا عذاب البرزخ ؟ فقلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون : «يا ليتنا نرد و لانكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردوا لعادوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

وقال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الري حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شذاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خویش توبه کنند و نمیکنند از این جهت در قیامت برای اذ دست دادن فرصت پشیمان میشوند و رجعت نزد ما مختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدا زنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی و سرکش بودید بدینیا برگشتید این خیال شیطانی سرکشی آنان را زیاد میکند ، خداهم دوستانش را بر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه را فرامیگیرد ، زمین از وجود پلیدشان پاک میشود و دین بخدا منحصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دین عذابهای برزخ باز بطغیان خود برگردند ؟! جواب اینکه این موضوع از حال کفاری که عذاب قیامت را می بینند عجیب تر نیست که میگویند : ایکاش بر میکشتم و آیات خدا را تکذیب نمیکردیم و از مؤمنان میشدیم ، و باز خدا میفرماید : اگر هم برگردند باز بکارهایی که منعشان کردند بر میگرددند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نمیماند .

سید مرتضی در جواب مسائلی که از ری سؤال کرده بودند در جواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مراد رجوع دولت اهل بیت (ع) در زمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدنها ؟ .

الجواب ان الذي تذهب اليه الشيعة الامامية ان الله يعيد عند ظهور امام الزمان المهدي عليه السلام قوماً ممن كان تقدم موته من شيعة ليغزوا بثواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم ، والدليل على صحة ذلك ان ذلك لاشبهة على عاقل انه مقدور الله غير مستحيل فانا نرى كثيراً من مخالفينا ينكرون الرجعة انكار من يراها مستحيلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطريق الى اثباتها اجماع الامامية ، فانهم لا يختلفون في ذلك ، واجماعهم قديماً في غير موضع من كتبنا انه حجة ، وبيننا ان الرجعة لا تنافي التكليف فلا يظن ظان ان التكليف معها باطل ، فان التكليف كما يصح مع ظهور المعجزات فكذا يصح مع الرجعة لانه ليس في ذلك ملجى الى فعل الواجب و ترك القبيح ، فاما من تأول الرجعة بان معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، فان قوماً من الشيعة لما عجزوا عن نصره الرجعة يأولوا على هذا التأويل ، وهذا غير

ميفرمايد : جواب اينكه شيعة امامي مذهب معتقدند كه هنگام ظهور امام زمان

(ع) خداوند جمعی از شیعیان وی را كه مرده اند زنده میكند تا بثواب یاری او برسند و دولتش را به بینند ، و نیز عده ای از دشمنانش را هم بر میگرداند تا از آنان انتقام گیرد ، و دلیل صحت آن اینكه بدون شبهه امری است ممكن و تحت قدرت خداوند - گرچه از شدت انكار بعض مخالفین بنظر میرسد كه آنرا محال میدانند امكانش كه معلوم شد راه اثباتش اجماع امامیه است زیرا در آن اختلافی ندارند ، در كتابهای خود چند جا تذکره داده ایم كه اجماع آنان حجت است و بیان کرده ایم كه رجعت با تكلیف منافات ندارد ، کسی خیال نکند كه تكلیف باطل میشود (یعنی زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ایمان آوردن آنان میشود و نمیتوانند بكفر سابق برگردند) زیرا همانطور كه ظهور معجزات از تكلیف جلو گیری نمیكرد ، رجعت هم نخواهد كرد ، چون مردم را بانجام واجبات و ترك گناهان وادار نمیكند .

اما آنها كه رجعت را تأویل کرده ، گویند مراد بازگشت دولت امامه است نه بازگشت

مردگان به دنیا اینها چون نمیتوانند رجعت را اثبات کنند دست بتأویل میزنند ، ولی اینجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التي لا توجب العلم ، وانما المعول فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامية علی معناها ، بان الله یحیی أمواتاً عند قیام القائم من أولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرق التأویل علی ما هو معلوم فالمعنی غیر محتمل « انتهى » .

وقال السيد رضي الدين بن طاووس فی الطرائف : روى مسلم فی صحیحه فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندي سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله تر كوها كلها . ثم ذكر مسلم فی صحیحه باسناده الی محمد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقییت جابر بن یزید الجعفی فلم اُكتب عنه لانه كان یؤمن بالرجعة . قال ابن طاووس : انظر کیف حرموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل را ندارد ، زیرا دلیلش ظاهر اخبار نیست تا قابل تأویل باشد ، امر حتمی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحدهائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی از دوستان وعده ای از دشمنان خود را زنده میکند ، پس مطلب قطعی و حتمی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؛ پایان کلام سید مرتضی (ره) .

سید مرتضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم در أوایل جزء اول صحیح خود از جراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر از پیغمبر اکرم (ص) دارم که هیچیک را (سنیان) از من فرا نمیگیرند و نقل نمیکنند .

پس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر رازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابر جعفی را ملاقات کردم ولی حدیثی از او یاد داشت نکردم ، چون بر جعت عقیده داشت .

« ابن طاووس فرماید » بین چگونه خود را از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان - که

عن نبيهم برواية أبي جعفر عليه السلام الذي هو من أعيان أهل بيته ، الذين أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمين أو كلهم قدروا احياء الاموات في الدنيا ، و حديث احياء الله الاموات في القبور للمسئلة ، وقد تقدمت روايتهم عن أهل الكهف وهذا كتابهم يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياءهم» و السبعون الذين أصابهم الصاعقة مع موسى ، و حديث العزيز و من أحياء عيسى بن مريم ، و حديث جريح الذي أجمع على صحته ، و حديث الذين يحييهم الله في القبور للمسائلة ، فأى فرق بين هؤلاء و بين ما رواه أهل البيت و شيعتهم من الرجعة ، و أى ذنب لجابر في ذلك حتى يسقط حديثه «انتهى» و يأتي جملة اخرى من عبارات علمائنا في هذا المعنى ان شاء الله تعالى .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروريات مذهب الامامية عند جميع العلماء المعروفين والمصنفين المشهورين ، بل يعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر(ع) نقل ميکنند - محروم کرده اند با اینکه حضرت باقر از بزرگان اهليت آن جناب است که خداوند تمسک و چنگ زند بآنها را واجب کرده ، و با اینکه حديث زنده شدن مردگان در دنيا ، و در قبردا خودشان روايت ميکنند ؛ چنانکه روايت آنان راجع باهل کيف سابقاً نقل شد ، اين قرآن آنهاست ميگويد : «مگر قصه آنها را ندانستی که هزارها بودند و از بيم مرگ از وطن خویش بيرون رفتند ، خدا پآنان فرمود بيميريد سپس زنده شان کرد ؛ بقره : ۲۴۳» و جريان آن هفتاد نفر قوم موسى که بصاعقه مبتلا شدند « و باز زنده شدند » و قصه عزيز ، و زنده شدن مردگان بدست حضرت عيسى همه در همین قرآن است ، حديث جريح و حديث زنده شدن در قبردا همه صحيح ميدانند ، اينها با حديث رجعت که اهليت و شيعيانشان نقل ميکنند چه فرق دارد ؛ گناه جابر در اين باره چيست که بايد حديثش ترك شود ؛ بايان کلام سيدرضي (ره) بازهم بعداً قسمت ديگري از عبارتهای علماء دارد اين موضوع نقل ميکنيم .

دليل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروريات مذهب اماميه است ، همه علمای معروف ، نويسندگان مشهور بلکه عموم مردم ميدانند که اين جزء مذهب شيعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصرّح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضرورى و النظرى يحتلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذى يعلم بالتبع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضرورى عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنّفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة وغير ذلك ولا يحضرنى أسماء جميع تلك الكتب وانا ذكر ما حضرنى من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسى فى فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم : أحمد بن داود بن سعيد الفرارى يكنى أبا يحيى الجرجانى كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر و استبصر ، و له مصنفات كثيرة فى فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

است ، هیچ شیعه و امامی منهبی نیست که نام و نسبش معروف و کتابی داشته باشد و صریحاً رجعت را انکار یا تأویل کند ، البته واضح است که ضروری (یعنی مطالبی که از بس واضح است احتیاج با استدلال ندارد) و نظری (یعنی اموری که بکمک دلیل و برهان باید ثابت کرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهی حکمی در نظر عده‌ای ضروری و واضح است ، در نظر عده دیگر نظری و محتاج بدلیل است ، و بشهادت تتبع و تفحص رجعت در نظر بیشتر با همه علمای امامیه ضروری و قطعی است ؛ بطوری که در اثبات آن کتابهای زیادی نوشته اند ؛ چنانکه در اثبات متعه و امامت و امثال آن ، من اکنون نامه آن کتابها را مستحضر نیستم اما آنچه را حاضر دارم مینویسم ، شیخ طوسی (ره) در فهرست علماء و نویسندگان شیعه میفرماید : أحمد بن داود بن سعید فراری کنیه اش ابو یحیی و از اهل جرجان است ، از بزرگان اهل حدیث سنیان بود ، سپس بلطف خدا بشیعیان پیوست ، کتابهای زیادی در اقسام استدلال بر سنیان دارد از جمله کتاب : خلاف عمر . . . کتاب متعه و کتاب رجعت .

وقال النجاشي في كتاب الرجال : أبو يحيى الجرجاني قال الكشي : كان من أجلة أصحاب الحديث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف في الرد على الحشوية تصنيفاً كثيراً فمنها كتاب خلاف عمر ، الى أن قال : كتاب المتعة و الرجعة .

وقال النجاشي في ترجمة الحسن بن علي بن أبي حمزة : له كتب منها كتاب القائم ، كتاب الدلائل ، كتاب المتعة ، كتاب الرجعة ، كتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام .

وقال النجاشي ايضاً : الفضل بن شاذان كان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء و المتكلمين وله جلالة في هذه الطائفة ، و هو في فضله أشهر من أن تصفه ، و ذكركم الكشي انه صنف مائة و ثمانين كتاباً وقع الينا منها كتاب النقض على الاسكافي الى أن قال : كتاب اثبات الرجعة ، كتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه في مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بني اسرائيل في الرجعة وغيرها و قد ألف الراوندي كتاباً مختصراً في ذلك و جعله ملحقاً بكتاب الخرائج و الجرائح منه) « انتهى » .

وقال الشيخ الطوسي في الفهرست : الفضل بن شاذان متكلم جليل القدر له كتب منها كتاب الفرائض ، الى أن قال : كتاب في اثبات الرجعة « انتهى » .

مرحوم نجاشي در کتاب رجال میفرماید: کشي گوید : ابو یحییای جرجانی از بزرگ ترین اصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، از جمله کتاب خلاف عمر . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه میفرماید : کتابهایی نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و نیز فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد و از بزرگترین فقها و متکلمین شیعه است ، در میان شیعه جلالتی دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، « کشي » گوید وی در یکصد و هشتاد کتاب است ، کتابهایی که از او بدست ما رسیدند : کتاب : نقض بر اسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذو النعل بالنعل است - « و ظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت - در رجعت و غیره - باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی در این باره کتابی تألیف کرده و ملحق بکتاب خرائج فرموده است » پایان کلام نجاشی .

شیخ طوسی در فهرست فرماید : فضل بن شاذان متكلم ارجمندی است ؛ و کتابها نوشته از جمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدل علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجل علماء الشيعة و مصنفیهم قد صنف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فكيف اذا انضم الیه غیره .
وقد ذکر النجاشی فی ترجمة محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مداخل جلیلة و انه ألفت كتباً كثيرة و عد منها كتاب المتعة ، كتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من كتبه و مصنفاته كتاب حذو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی الخلاصة محمد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبرها ، جلیل القدر و واسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله كتب كثيرة ، تزيد علی مأتی مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ و ذکرنا من جملة كتبه و مصنفاته كتاب الرجعة ، وقد نقل جميع ما ذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز در مدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر كتب او است ، اکنون بین این بزرگوار که از محترمتین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، تاچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس از ستایشهای عالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد از جمله کتاب متعه و کتاب رجعت .

شیخ هم در فهرست نظیر همین عبارت را مینویسد و از جمله كتب وی کتاب حذو النعل بالنعل را نام میبرد .

علامه حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتمد ؛ راستگو ؛ از بزرگان شیعه و جلیل القدر است ، اخبار زیاد نقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امر حدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دوستان متجاوز است عبارت نجاشی و شیخ هم در مدح وی همینطور است ، لکن آنها در ضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، و آنچه ما اینجا از علمای رجال نقل کردیم میرزا محمد استرآبادی هم

میرزا محمد الاسترآبادی فی کتابه فی الرجال .

ومما يدل على ان صحة الرجعة أمر قد صار ضرورياً ما يأتي نقله عن كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي صنّفه في زمان امير المؤمنين عليه السلام وقوله : حتى صرت ما انا بيوم القيمة أشدّ يقيناً مني بالرجعة « انتهى » .
وقد تجد بعده من الاحاديث التي يأتي ذكرها ما يزيد ذلك اليقين أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا أيضاً رسائل وكتب في اثبات الرجعة، وقد حضرني منها ثلاث رسائل ولم تصل اليها الكتب السابقة المذكورة في اثبات الرجعة لنقل بعض ما فيها من الاحاديث والادلة ، وفيما وصل اليها من الاحاديث المتفرقة في الكتب المشهورة كفاية ان شاء الله تعالى .

وقال السيد الجليل رضي الدين علي بن طاووس في كتاب كشف المحجة لثمره المهجّة : جمعني وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذي تنكرون على الامامية ؟ فقالوا : نأخذ عليهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ عليهم القول بالرجعة وبالمتعة، ونأخذ عليهم حديث المهدي وانه حي مع تطاول زمان غيبته ، قال : فقلت

رادر كتاب رجال خود نقل ميکند .

واذ جمله ادله ضروري بودن رجعت حدیثی است که بعد از کتاب سلیم بن قیس هلالي که در زمان علی علیه السلام تألیف شده - نقل میکنیم که در آن حدیث میگوید . . . تا کار بجائی رسید که یقین من بر رجعت کمتر از یقینم بقیامت نبود . حدیثهایی هم که بعد ذکر میشود بمراتبی بیش از این ایجاد یقین میکند ، علمای اخیر شیعه نیز رساله ها و کتابهایی در رجعت دارند که اکنون سه رساله آنها نزد من است ، کتبی که در رجعت نوشته اند و سابقاً اشاره شد در دسترس مانیست که قسمتی از احادیث و ادله آنها را نقل کنیم ، اما همان حدیثهای متفرقی که از کتب مشهور بدست ما رسیده کفایت میکند .

سید بن طاووس در کتاب كشف المحجة میفرماید : در مجلسی خصوصی با بعضی از سنیان بودیم من گفتم . شما چه اعتراضی بشیعه دارید ؟ گفتند : ما راجع بدشنام بصحابه ، عقیده بر رجعت و متعه و اعتقاد بزنده بودن مهدی با این غیبت طولانی ایراد داریم ؛ من گفتم

لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بدم الصحابة الى أن قال : وأماما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبي ﷺ قال : انه يجري في امته ما جرى في الامم السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فشهدانه قد أحياهم في الدنيا وهي رجعة، فينبغي ان يكون في هذه الامة مثل ذلك فواقفوا على ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم في القول بالمتعة وفي غيبة المهدي عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم في توفيعات صاحب الامر عليه السلام على مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلام وافقه له قدا عهدا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

اما نكوهش صعبه اما عقيدة برجت ! شما خود روایت میکنید که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعدهای از امتهای گذشته) میفرماید : « مگر قصه آنها ندانستی که هزاران بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بپسندید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳ » بشهادت قرآن این عده در دنیا زنده شدند ، این رجعت است ، پس باید در این امت هم نظیرش باشد ، این جواب را نتوانستند رد کنند پس گفتگویشان را راجع بمتعه و غیبت امام زمان (ع) نقل میکند .

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ، و شیخ طوسی در کتاب غیبت ، و طبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حمیری روایت میکنند که حمیری پرسید : مردی شیعه مذهب است ، متعه و رجعت را قبول دارد زنی دارد که او هم شیعه است جز اینکه باوی قرار داد کرده زن دیگر نگیرد ، صیغه هم نکند کنیز هم نگیرد (باین شرط عمل بکند یا نه) جواب آمد : مستحب است بصیغه کردن - ولو یک دفعه - اطاعت خدا کند ، تا پیمان در معصیت از او زایل شود .

اقول: فهذا يدل على ان القول بالرجعة من خواص الشيعة وعلامات التشيع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروريات ، وتقرير المهدي عليه السلام له على ذلك يدل على صحته. وروى الطبرسي في الاحتجاج قال: قد كانت لابي جعفر مؤمن الطاق مقامات مع ابي حنيفة فمن ذلك ما روى انه قال يوماً لمؤمن الطاق: انكم تقولون بالرجعة؟ قال: نعم قال ابو حنيفة: فاعطني الآن ألف درهم حتى اعطيك الف دينار اذارجعنا، قال الطاق لابي حنيفة: فاعطني كفيلاً انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزيراً. **اقول:** هذا كما ترى ايضاً يدل على ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامية يعرفه المؤلف والمخالف، وهذا معنى ضروري المذهب، وهذا أعلى مرتبة من الاجماع، وفيه دلالة واضحة على بطلان تأويل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدي عليه السلام، مضافاً الى التصريحات الباقية الآتية.

وقد قال النجاشي ايضاً في كتاب الرجال: محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق روى عن ابي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام فاما منزلته في العلم وحسن

مؤلف گوید: اين سؤال دليل است که عقیده رجعت - نظیر منته و سایر ضروریات مذهب - از مختصات شیعه و نشانه های تشیع است، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است.

طبرسی در احتجاج فرماید: مؤمن الطاق (یکی از اصحاب حضرت صادق ع) با ابوحنیفه گفتگوها داشتند، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت: شما بر رجعت عقیده دارید؟ گفت: آری، گفت: پس الآن هزار درهم بمن بده تا در رجعت هزار دینار باز دهم مؤمن گفت: تو ضامنی بده که بصورت انسان برگردی، وبشکل خوک نباشی.

مؤلف گوید: این جریان هم دلیل است که سنی و شیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است، و این معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است و نیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بیازگشتن دولت در وقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحهای دیگری که بعداً نقل میشود.

و نیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید: مؤمن الطاق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت میکند، مقامش در علم و بدیهه گوئی مشهور تر از این است که گفته

الخاطر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أبا جعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم ، قال أفرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار ، فاذا عدت أنا وأنت رددتها اليك ، فقال له في الحال : أريد ضمينا يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني « انتهى » .

ومما يدل على ان صحة الرجعة قد صارت ضرورة عند كل من تتبّع الاحاديث انك لا تجد في الضروريات كوجوب الصلوة و تحريم الزنا أكثر من الاحاديث الدالة على صحة الرجعة ؛ و مما يدل على ذلك ان العامة قد نقلوا في كتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فمنهم الرازي ، و النيشابوري ، و الزمخشري ، و الشهرستاني ، و ابن أبي الحديد وغيرهم ، فقد ذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة و انكروا عليهم ذلك ، وهو دال على صحتها و انها من خواص الشيعة و ضروريات مذهبهم ، قال محمد بن عبد الكريم الشهرستاني في كتاب

شود ، سپس قسمتی از کتابهای او را نام ببرد تا آنجا که میگوید : با ابوحنیفه حکایتها دارد ، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت : ابو جعفر ! تو بر جعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این کیسهات پانصد دينار بمن قرض بده ، وقتی که (در رجعت) بدنیا برگشتیم رد میکنم ، مؤمن الطلاق فوراً جواب داد : ضامنی بیآور که بصورت انسان برگردی ، من میترسم بشکل میمون رجوع کنی و نتوانم طلب خود را وصول کنم پایان کلام نجاشی .

و از جمله ادله اینکه رجعت صحیح ، و در نظر هر که با اخبار آشنا باشد ضروری است اینکه : در هیچیک از ضروریات - مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زنا بیش از رجعت حدیث وارد نشده ، شاهدش اینکه سنیان - مانند : فخر رازی ، نیشابوری ، زمخشری شهرستانی ابن ابی الحديد و دیگران - در کتابهای خود شیعه را معتقد رجعت میدانند و بآنان اعتراض میکنند ، این خود دلیل است که رجعت صحیح و مختص بامامیها ، و از ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستانی در کتاب ملل و نحل در بحث از جفریها -

الملل والنحل في بحث الجعفرية القائلين بامامة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذو علم غزير في الدين ، وأدب كامل في الحكمة ، وزهد بالغ في الدنيا ، وقد أقام بالمدينة مدة يفيد المنتهين اليه من الشيعة أسرار العلوم الى أن قال : وقد تبرء من خصائص مذاهب الرافضة وحمقاتهم من القول بالغيبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لكن الشيعة بعده افترقوا وانتحل كل واحد منهم مذهباً ، وأراد أن يروج على أصحابه فنسبه اليه وربطه به والسيد يرى من ذلك « انتهى » .

الحادس : ان الرجعة قد وقعت في بنى اسرائيل والامم السالفة في الرعية و في الانبياء و الاوصياء ، و كل ما وقع في الامم السالفة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالكتاب و السنة و الاجماع ، فتكون النتيجة حقاً و هو المطلوب ، و يأتي اثبات المقدمتين ان شاء الله تعالى .

يعنى عقیده مندان بامامت حضرت صادق عليه السلام - میگویند : وی جعفر بن محمد - علمی وافر در دین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشیعیان خود میآموخت وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فضیان و نا دانیهای ایشان - از قبیل عقیده غیبت و رجعت و بداء - بیزار بود ولی شیعیانش پس از او پراکنده شدند و هر يك برای خود مذهبی ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی .

دلیل ششم اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امتهای گذشته در میان پیبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده ، و البته هرچه در آنان واقع شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه (یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هرچه در میان آنان بوده در ما هم باید باشد) بحکم قرآن و سنت و اجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ و دو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة عليهم السلام و كل ما كان من اعتقاداتهم فهو حق بل قد أجمعوا على صحتها ، و اجماعهم حجة ، و قد صرح الطبرسي فيما تقدم بنقل اجماعهم و روى الحديث الدال على حجيته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة، أما الصغرى فتأبته بالاحاديث المتواترة الاتية و اما الكبرى فتأبته بالادلة العقلية و النقلية فتكون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالاقرار بالرجعة و اعتقادها و تجديد الاعتراف بها في الادعية و الزيارات و يوم الجمعة ، و كل وقت كما انا مأمورون بالاقرار في كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و كل ما كان كذلك فهو حق و الصغرى ثابتة بالنقل المتواتر الاتي ، و الكبرى بديهية فالرجعة حق .

التاسع : ان الرجعة أمر لم يقل بصحته أحد من العامة علي ما يظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و كل ما كان كذلك فهو حق و الصغرى فظاهرة و

دليل هفتم اينکه : ائمه عليهم السلام همه باتفاق بصحت و ثبوت رجعت معتقد بوده اند ، و البته اعتقاد آنان حق ، و اجماعشان حجت است ، چنانکه طبرسي هم در کلام سابقش باجماع آنان تصريح دارد ، و حدیثی که دلیل حجیت آن است نقل میکند ، علاوه دلیل های زیاد دیگری هم دارد ، اما اینکه ائمه بر آن متفق اند ؛ دلیلش حدیثهای متواتری است که خواهد آمد ، و اما حجیت اجماعشان ؛ بدلیل های عقلی و نقلی بثبوت رسیده ، بنابر این رجعت ثابت است .

دلیل هشتم اينکه : ما (از جانب ائمه ع) مأموریم که بر رجعت اقرار کنیم و در دعاها و زیارتها ، روز جمعه یا هر وقت دیگر اقرار خویش تجدید کنیم ، چنانکه در باره اقرار بتوحید ، نبوت ؛ امامت و قیامت چنین دستوری داریم و البته هر چه این قدرتاً کید در باره اش بشود ضروری است ، مقدمه اول بحديثهای متواتر ثابت است ، و مقدمه دوم بديهی است .

دلیل نهم : اینکه هیچیک از سنیان بر رجعت عقیده ندارند و آن از مختصات شیعه است و هر مطلبی چنین باشد بر حق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتیاج بدلیل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدم بعضها في المقدمة السادسة ، وقد روى عن الائمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شيء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شيء مما هم عليه ، فخالقوهم فما هم من الحنيفية على شيء .

و روى الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلد ليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئلة خاصة ينبغي ان يسأل عنها قاضي البلد ، فما أفتاه بشيء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، و الاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً و اذا خرج بعض الافراد بنص بقي الباقي ، و قد قال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّى بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، و اما مقدمه دوم ؛ دليلهای بسیاری دارد که قسمی از آنها در مقدمه ششم گذشت روایاتی هم از ائمه عليهم السلام نقل است که میفرمایند : بخدا ؛ اینان از عقاید و احکام حق شما چیزی ندارند ، شما هم از مطالب مغیّب و باطل آنان چیزی ندارید ، با آنان مخالفت کنید که از دین حنیف اسلام بی نصیب اند .

شیخ طوسی در کتاب قضای تهذیب ، و ابن بابویه در عیون حدیثی باین مضمون نقل میکنند. که : اگر انسان در شهری باشد که يك عالم شیعه که مسأله ای از او پرسد نیست مسأله ای که محتاج است از قاضی سنیان پرسد ، هر چه گفت برخلافش رفتار کند که حق در خلاف او است .

در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، البته هر کجا صحت عمل آنها دلیل داشته باشد ما هم میگوئیم اما هر جا دلیلی در کار نیست حکم همین است ، یکی از محققان علمای اخیر میفرماید : از جمله نعمتهای خدا در باره شیعه این است که سنیان را از چنگال شیطان رها نمیکند تا در همه مسائل استدلالی گمراهشان کند که عمل برخلاف گفته های آنان برای شیعه قانونی کالی باشد چنانکه در باره زنان هم وارد شده : با آنان مشورت کنید ، و

شاوروهن وخالقوهن «اتتهی» .

العاشر : ان الامام يجب أن يكون مستجاب الدعوة فاذا دعا الله باحياء الموتى وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولى ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل على الامكان واضح قريب ، اذ لا دليل على استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل الاستحالة كاف .

الحادي عشر ان الله ما أعطى أحداً من الانبياء فضيلة ولا علماً الا و قد أعطى نبينا ﷺ مثله بل أعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من الانبياء السابقين أحيى الله لهم الموتى ، ولاريب ان الامام يرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات كلها ثابتة بالاحاديث الآتية وغيرها ، بل وقد وقع احياء الله الموتى لغير المعصومين من أهل العلم والعبادة ، كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فيثبت مثلها بطريق الاولوية .

الثاني عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذي اذا دعى الله به لحياء الموتى أحياهم ، والتقريب ما تقدم ، فهذا ما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مخالفتشان كنيد .

دليل دهم : اينکه دعای امام مستجاب است ، پس اگر دعا کند ، باذن خدا مردها زنده شوند ؛ اما استجابت دعای او ، بروايتهای زيادی که در محالش مذکور است ثابت شده و اما اينکه اگر دعا کند مردها زنده شوند ، واضح است ، لکن اين دليل تنها امکان رجعت را ثابت میکند ، چون دليلی بر محال بودن دعای امام نيست ، و همین جهت در اثبات امکان کافی است .

دليل يازدهم اينکه : خداوند هيچ فضيلت و علمي بهيچ پيغمبری نداده جز اينکه نظير آن يا بالاترش را به پيغمبر ماعطا کرده ، و واضح است که خدا برای بسياری از پيبران مرده زنده کرده (پس برای آنجناب نیز خواهد کرد) امام هم وارث علم و فضيلت پيغمبر است ، و مقدمات همه بحدیثهای آینده وغيره ثابت است ، بلکه بعداً خواهيم گفت که برای بعضی از علما و زهاد هم مرده زنده شده ، پس برای معصوم بطريق اولی ميشود .

دليل دوازدهم اينکه : امام (ع) اسم اعظم را ميداند و اگر خدا را بآن بخواند مردگان زنده کند ، اين دليل هم در مقدمه و نتیجه مثل دليل سابق است . اين دليلها بعضی با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة ولو بانضمام الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائنا وجميع الاخبار بين انه لايجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسيرها ، و ان المراد بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض دیگر متعد است ، و بعضی دلیل امکان و بعضی دلیل وقوع است ، ممکن هم بود از دو اذده تجاوز کند لکن باین عدد شریف اکتفا کردیم ، اما اشکالهایی که بعضی در باره رجعت میکنند در آخر کتاب تفصیلاً بیان میکنیم که هیچیک تمام نیست .

باب سوم

در قسمتی از آیات قرآن که او بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد

شده بر صحت رجعت دلالت میکند

عقیده قدمای ما همه اخباریها این است که مطالب دینی مطلقاً از تفسیر و غیره مدرک منحصرش حدیث یا عمل یا امضای امام است و بغیر اینها اعتمادی نیست حدیث هم در این باره متواتر است ، آیات مزبور ، در تفسیرش روایاتی وارد شده که مراد از آنها رجعت است ، پس باید بضمونش معتقد بود ، اینک اگر در تفسیر آیه ای دو حدیث مختلف رسید ،

مثلاً ، والاخر في غيرها ، فلا يجوز انكار أحد الحديثين فانه قدورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، و انه قد يراد بآية واحدة معنيين فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقرّر هذا فالذي يدل على الرجعة ووقوعها والاعخبار بها آيات كثيرة وانا اذكر ما تيسر ذكره وما وصل اليّ في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيت :
الاولى قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون » قدوردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً ، وليس بعد القيامة رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية القيامة « وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً » و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذب بآيات الله ؛ ثبت باقى أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لا قائل بالفرق ، فان الامامية تقرّ بالجميع ، والعامّة تنكر

يكي در رجعت ، ديگري در غير آن ، انكار هيچيك روانيست ، چون در احاديث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است يك آيه ، دو معنى يا بیشتر داشته باشد ، حدیثهایی که در تفسیر آیات وارد شده مستقلاً در باب خود ذکر میشود .

آیات مربوط بر رجعت - که بروقوع آن دلالت دارد - زیاد است ، ما هر چه میسر شود و در تفسیرش حدیثی وارد شده باشد ذکر میکنیم .

اول : « روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند محشور کنیم و باز داشت شوند ، نمل : ٨٣ » حدیثهای زیادی این آیه را بر رجعت تفسیر میکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صریح است ، زیرا قطعاً مربوط بقیامت نیست ؛ بعد از قیامت هم باتفاق رجعتی نیست ، پس باید قبل باشد ، آیه مربوط بقیامت این است : « همه را محشور کردیم و هیچیکشان را او نگذاریم ؛ کهف : ٤٧ » وقتی که بازگشت دسته‌ای از هر گروهی - از تکذیب کنندگان آیات خدا - ثابت شد ، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته‌های دیگر مانند جمعی از مؤمنان) هم ثابت میشود ، و گرنه باید بین اقرار بر رجعت و انکار آن قول سومی احداث کرد ، و کسی آنرا نگفته ، چون امامیه همه اقسام رجعت را قبول دارند ، سنیان همه را انکار میکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى: « وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً و من كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون » قدوردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة ، على انها نص في ذلك لاتحتمل سواه الا أن تصرف عن ظاهرها ، وتخرج عن حقيقتها ، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الآية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلية الكثيرة وضمائر الجمع المتعددة ولفظ الاستخلاف والتمكين والخوف والامن والعبادة وغير ذلك من التصريحات والتلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأي خوف وأمن واستخلاف وتمكين وعبادة يمكن نسبتها الي الميت بسبب تملكك شخص من اولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی .

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و بیم اینشان گرداند ؛ (تا) مرا پیرستند ، و چیزی باین شریک نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سوره نور آیه ۵۵ » حدیثهای بسیاری این آیه را بر جعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است واحتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، و از حقیقتش بیرونش کنند ، والبته اگر قرینه ای در کار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه ای نیست ، و قبلاً از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را بر جعت تفسیر کرده اند ، و (اگر کسی بخواهد آیه را بسطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه ناسازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینان کند استقرار دهد ، اینشان کند ، مرا پیرستند ، شرك نیاورند یعنی در آینده ت) و ضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطور جمع ذکر فرموده) و لفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصريحات في الأحاديث الآتية تزيد كل شك وشبهة .
الثالثة قوله تعالى : « ونريدان نمن على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم
 أئمة ونجعلهم الوارثين » ونمكن لهم في الأرض و نرى فرعون وهامان و جنودهما
 منهم ما كانوا يحذرون ، وهذه أوضح مما قبلها ، لأنها تدل على أن المن على الجماعة
 المذكورين وجعلهم أئمة وارثين ، والتمكين لهم في الأرض و حذر أعدائهم منهم ،
 كله بعد ما استضعفوا في الأرض ، وهل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل يجوز
 التصدي لتأويلها و صرفها عن ظاهرها ودليلها بغير قرينة ، و ضمائر الجمع والفاظه
 في المواضع الثمانية يتعين حملها على الحقيقة ، و لا يجوز صرفها الى تأويل بعيد
 ولا قريب ، الا أن يخرج الناظر فيها عن الانصاف ، و يكذب الأحاديث الكثيرة
 المتواترة التي يأتي بعضها في تفسير الآية و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ایمنی ، پرستش و سایر تصریحات و اشارات هیچیک با غیر رجعت
 سازگار نیست ؛ کسی که از دنیا رفته و پشت یازد همش سلطنت میکند چگونه میتوان
 ترس و امن و جانشینی و تمکن و عبادت را بوی نسبت داد ؛ علاوه تصریحاتی که در
 حدیثهای آینده وارد شده هر گونه شك و شبهه ای را رفع میکند .

سوم : « میخواستیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده اند منت نهیم ؛ پیشوایشان
 کنیم ، و وارثان قرار دهیم ، در زمین تمکن و استقرارشان دهیم و بدست آنان فرعون
 و هامان و لشکرشان آنچه را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص : ۶۰۵ » این آیه از
 آیه سابق واضحتر است ، زیرا دلالت دارد که منت نهادن بر اینان ، و پیشوا و وارث کردن
 و در زمین استقرار دادنشان ، و ترس دشمنان از ایشان همه بعد از آن است که ضعیف
 شده اند ، آیا این بجز رجعت مصداقی دارد ؛ میشود بدون قرینه تأویلش کرد یا از ظاهرش
 دست کشید ؛ پیدا است که ضمیرها و الفاظ جمع هشتگانه (: الذین ، استضعفوا ، نجعلهم
 ائمة ، نجعلهم الوارثین ، لهم ؛ منهم) باید بر معنای حقیقی حمل شود ؛ و تأویل بعید یا قریب
 در آنها جایز نیست ، مگر اینکه کسی از راه انصاف بیرون رود ، و حدیثهای
 متواتری که آیه را بر رجعت تفسیر میکند . چنانکه قسمتی از آنها بیاید . همه را
 تکذیب کند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانها حجة عليهم ، و الالكان كلامها لهم عبثاً لا يجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لا يعلمون * ليبين لهم الذي يختلفون فيه» روى الكليني والصدوق وعلي بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ما كانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بما قلناه في الاحاديث ان شاء الله .

چهارم : «منگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده ای اذمین بیرون آردیم با آنان سخن گوید که مردم بآیات ما یقین نداشتند ، نمل : ۸۲» ظاهر آیه این است که این جنبنده اذمین بیرون آید چون قاعدتاً نباید چیزی تقدیر گرفت ، و نیز ظاهرش این است که با ایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، و قبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبشان شود» و حدیثهای آینده هم که میگوید مراد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیرد خدا زنده اش نمیکند چرا ؛ این وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، تا هر چه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نحل ۳۸ - ۳۹» کلینی و صدوق ، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که در باره رجعت است ، و واضح است که با انکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخدا قسم نمیخوردند ، بلات و غزی قسم میخوردند ، و نیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیاست ؛ چنانکه در حدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

السادسة قوله تعالى : «ان الله على كل شيء قدير» و هي تدلّ علی امکان الرجعة ، و قد تکررت هذه الایة فی القرآن فی مواضع كثيرة فی مقام الردّ علی من ینکر احياء الموتى و غیر ذلك ، و فیها مبالغات كثيرة تستفاد من لفظ قدير ، و التأكيد بان الجملة الاسمية و التنوين فی «شيء» و «قدير» و التصريح بالعموم و غیر ذلك ، و قد ورد فی بعض الاحاديث انهم علیهم السلام سئلوا عن الرجعة ؛ فقالوا : تلك القدرة و لا ینکرها الا کافر .

السابعة : قوله تعالى «ألّيس ذلك بقادر علی أن یحیی الموتى» و هي دالة علی امکان الرجعة فانها من قسم احياء الموتى لا تزید علی ذلك ، و لا شك فی تساوی نسبة قدرة الله الی جميع الممكنات .

الثامنة قوله تعالى : «أو لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العليم» و هي دالة كما ترى علی امکان الرجعة و لو مع ما دلّ علی وقوعها فی الامم السابقة من الایات و الروایات .

ششم : «خدا بر همه چیز توانا است بقره: ۲۰» این دلیل بر امکان رجعت است ، و این آیه در چند جای قرآن در مقام رد منکران زنده شدن مردگان و غیره تکرار شده و چندوجه تأکید در آن هست : لفظ قدير (که صیغه مبالغه است) ان- که حرف تأکید است - جمله اسمیه تنوین کلمه «شيء» و «قدير» تصریح بعموم (یعنی بر هر چیز) و غیره ، در بعض احادیث هم وارد است که چون از ائمه راجع بر جعت سؤال شد ، فرمودند : این (مربوط به) قدرت پروردگار است و غیر از کافر منکر نشود .

هفتم : «مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند ؟ ! سوره قیامت ۴۰» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، چون آنهم يك قسم مرده زنده کردن است ؛ و بیش از آن نیست ، و بی شك قدرت خدا نسبت بهمة کارهای ممکن مساوی است .

هشتم : «مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال اینان را بیافریند ؟ چرا ، و او آفریدگار دانا است . یس : ۸۱» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، و لو بضیفة آیات و روایاتی که میفرماید : در امتهای سابق واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلاً ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم » وهي دالة على إمكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

العاشر : قوله تعالى : « ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم إمكانها وعدم جواز انكارها، وفيها دلالة على وقوعها أيضاً بضميمة الأحاديث الدالة على أن ما وقع في الأمم السابقة يقع مثله في هذه الأمة ، وقد روى في الأحاديث الآتية وغيرها أن المذكورين في هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماتهم الله مدة طويلة ثم أحياهم فرجعوا إلى الدنيا و عاشوا أيضاً مدة طويلة .

الحادية عشر : قوله تعالى : « أو كالذي مر على قرية و هي خاوية على عروشها قال أنى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت

نهم : « مثلى برای مازد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد ، گفت : این استخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول بار ایجادش کرد ؛ زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ۸۱ » این نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : « مگر قصه آنان ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بپسیرید سپس زنده شان کرد ؛ بقره ۲۴۳ » این آیه دلیل است که زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممکن است و نباید انکار کرد ؛ و بضمیمه حدیثهایی که میگوید : هر چه درامتهای سابق واقع شده در این امت هم واقع شود دلیل بر وقوع رجعت هم هست ؛ و در حدیثهای آینده و غیره وارد شده که این عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازی با مرخدا مرده بودند ، سپس زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند و باز هم مدتی زندگی کردند .

یازدهم : « یا مثل آنکه بقریه ای - که همه سقفهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد ، گفت خدا چگونه مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند خدا وی را صد سال میراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أو بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً فلما تبين له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير . فهذه الآية الشريفة صريحة في ان المذكور فيهما مائة سنة ثم أحياء الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حمارة ، وظاهر القرآن يدل على انه من الانبياء لما تضمنه من الوحي و الخطاب له ، وقد وقع التصريح في الاحاديث الآتية بانه كان نبياً ، ففي بعض الروايات انه ارميا النبي ، وفي بعضها انه عزيز النبي عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة والخاصة وبملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب ان يثبت مثله في هذه الامة .

الثانية عشر قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتي عليك » الى قوله : « واذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيراً باذني و تبري » الا كنه و الابرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني » الآية وهي

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت يك روز با قسمتی از روز گفت بلکه يكصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گر گون نشده الاغت را بین تا ترا برای مردم نشانه ای قرار دهیم ؛ استخوانها را بین چگونه بلند میکنیم (و بهم می پیوندیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورة بقره آیه ۲۵۹ « این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد و بدنیا برگشت ، والاغش هم زنده شد ؛ و ظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیبران بوده چون باو وحی شده ، و خدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیبر است ، و در بعضی گوید : عزیز است ، و این حدیث راستی و شیعه نقل میکنند ؛ و بملاحظه آن حدیثها که میگوید هر چه در سایر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم که خدا بعیسی فرماید : نعمت من یاد آور که و

باذن من اذ کل شیه مرغ میساختی و در آن میدمیدی ، باذن من پرنده میشد ، و کور مادر زاد و پس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی مآله

دالة على امكان الرجعة و وقوعها في الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتي يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثالثة عشر : قوله تعالى : « و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم » الى قوله : « و رسولا الي بني اسرائيل اني قد جئتكم بآية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكهم والابرص واحيي الموتى باذن الله » و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدم .

الرابعة عشر : قوله تعالى : « يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم » الى قوله : « و اذ قلت يا موسى لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الساعة و انتم تنظرون * ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * و ظللنا عليكم الغمام و أنزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم ، و وجه الاستدلال بها ما تقدم و هي أوضح من السابقة ، و قد ورد في الاحاديث الآتية ان المذكورين

۱۱۰، این آیه هم دلیل بر امکان رجعت ، و وقوع آن در اتمهای گذشته است ، و بمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم : « آندم که ملائکه گفتند: ای مریم خداوند ترا بکلمه خویش که نامش عیسی بن مریم است بشارت میدهد پیبری بسوی بنی اسرائیل باشد (گوید) با معجزه ای از طرف خدایتان سوی شما آمده ام ، برای شما از گل شبیه مرغی میسازم و در آن میدم ، باذن خدا پرنده میشود و کور مادر زاد و پسر را باذن خدا زنده میکنم ، آل عمران ، ۴۴ - ۴۹ » این آیه هم نظیر دو آیه سابق است .

چهاردهم : « ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . و آندم که گفتید : ای موسی ما تا خدا را علانیه تعیینیم بشو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را کور کردیم گرفت ، سپس شما را از پس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید . . . و ما را از پس مرگتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید سوره بقره ، ۴۶ - ۵۷ استدلال باین آیه هم مانند آیات سابق است اما این واضح تر است ، و در حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد

كانوا سبعين رجلاً وان الله احياهم وبعثهم انبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : « واذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، وهذه تدل على احياء الموتى في الامم السابقة ، وذلك يدل على الامكان و الوقوع لما أشرنا اليه سابقاً :

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقره » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فادارءتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون * فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون » وجه الاستدلال بها ما تقدم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد و پیبرشان قرار داد و این رجعت بزرگی است ، البته اگر نظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکر شد ، و در اخبار است که جمعی از پیبران و امامان علیهم السلام نیز زنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی خطاب شد : مگر باور نداری ؟ گفت : چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد ، و آنها را بخوان شتابان جانب تو می‌آیند ، بقره : ۲۶۰ » این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل بر امکان وقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت : خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید و آندم که کسی را کشتید و در باره او کشمکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمتی از آنها برده بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند و آیات و نشانه های خود را بشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ۶۶ ، ۷۳ » استدلال باین آیه نظیر آیه‌های سابق است .

المابعة عشر قوله تعالى : «الم ترالى الذى حاج ابراهيم فى ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربي الذى يحيى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث فى ان الله أحيى بدعائه الموتى ، وان ما كان فى تلك الامم يقع مثله فى هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلاثمأة سنين وازدادوا تسعاً» الى قوله : «وكذلك بعثناهم ليستاءلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

التاسعة عشر قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا فى الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الاتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثيراً من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

هفدهم : «مكرهه آنرا ندانستى كه در باره خدايش كه سلطنت بوى داده بود با ابراهيم محاجه» ومجادله كرد « آندم كه ابراهيم گفت : پروردگار من كسى است كه زنده ميکند ومييراند ؟ بقره : ۲۵۸ » اين هم دليل امكان رجعت است ، بلکه ضميمه حدیثی كه ميگويد : خداوند بدعاى او مردگان را زنده كرد ، و آنها كه ميگويد : وقایع امتهای سابق در اين امت هم هست - چنانكه خواهد آمد - دليل وقوع رجعت نیز هست .

هيجدهم : «سيصد سال در غارشان ماندندونه سال بر آن افزودند» . . . و در آيات قبل ميفرمايد : « اينچنين آنان را برانگيختيم تا از همديگر پرسش كنند ، كهف ۱۹ ، ۲۵ » صدوق در كتاب اعتقادات وديگران هم روايت ميکنند كه ايشان مرده بودند خدا زندهشان كرد ، عبارت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما يسيبران خود ومؤمنان را در اين زندگى دنيا وروزي كه گواهان پياخيزند نصرت دهيم» ، سورة غافر : ۵۱ حدیثهای متعددی كه خواهد آمد وارد شده كه مراد موقع رجعت است ، و ظاهر آيه هم آن تصريحها را تأييد ميکند ، چون بسيارى از پيبران وامامان

والفعل مستقبل والله لا يخلف الميعاد والعمل على ازالة خروج المهدي عليه السلام فيه «اولاً» انه خروج عن الحقيقة الى المجاز بغير قرينة وهو باطل اجمالاً ، و«ثانياً» انه خلاف التصريحات المشار اليها .

العشرون قوله تعالى : «واستل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الاحاديث الكثيرة ان الله جمع له الانبياء ليلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلوا خلفه ورجوع الانبياء السابقين مراراً متعددة لاشك في وقوعه و ثبوته فيقع مثله في هذه الامة لما يأتي انشاء الله .

الحادية و العشرون قوله تعالى : «و اذ اخذنا من ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه» ومعلوم ان ذلك لم يقع بعد ، فلا بد من وقوعه فان الله لا يخلف الميعاد ، فظاهر الاية نص

ومؤمنان يارى نشدند ، وآيه هم ميفرمايد : نصرت ميدهد (بعداً) خدا هم خلف وعده نميکند ونميشود گفت : مراد خروج حضرت مهدي (ع) است ، زیرا اولاً لازم آيد بدون قرينه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه ميفرمايد : پيبران و آنها را که ايمان آورده اند) و اين باجماع باطل است ، و ثانياً برخلاف تصريحهای روايات است .

یسعیم : «از آن پيبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ۴۵» حدیثهای بسیاری وارد شده که شب معراج خداوند پيبران را جمع کرد پشت سر پیغمبر ما (ص) نماز گذاشتند ، وشکی نیست که پيبران سابق مکرر بدنيا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود - در این امت هم نظیرش باید باشد .

یستویکم : «آندم که خدا از پيبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی را که بشما دادم اگر بعداً پیبری نزدتان آمد و آنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آید و یاریش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نميکند و ظاهر آیه مربوط بر رجعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك أيضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها ان شاء الله فيها تفسير الآية بذلك .

الثانية و العشرون قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الأحاديث بان المراد بالحندي الحيوتين و الموتين الرجعة ، و معلوم ان ذلك لا يمنع ارادته من الآية ، و انها ليست بطريق الحصر ، و لا يدل على نفى الزيادة و ان الحياة في القبر ليست حياة تامة ، كما يفهم من بعض الأحاديث .

الثالثة و العشرون قوله تعالى : « كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم إليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الأحياء مرتين ، ثم قل بعدهما : «ثم إليه ترجعون» و المراد به القيامة قطعاً ، و العطف خصوصاً بشم ظاهر في المغايرة ، فالأحياء الثاني اما الرجعة أو نظير لها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الأحياء قبل القيامة بعد الموت في الجملة .

الرابعة و العشرون قوله تعالى في حق عيسى : « اني متوفيك ورافعك الي »

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه - که قسمتی از آنها بیاید شاهد این مدعی است .

بیست و دوم : « پروردگارا ! ما را دو نوبت میرانندی و دو نوبت زنده کردی ، غافر ۱۱ » حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دو نوبت در رجعت است و واضح است که اراده این معنی از آیه متمنع نیست ، و دلالت بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبرهم - چنانکه از حدیث هائی استفاده میشود - زندگی کاملی نیست (تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، و مرگ در قبر و زنده شدن قیامت است) .

بیست و سوم : « چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میبراند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی بر میگردد ، بقره ۲۸ » آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی بر میگردد ، و قطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالاً معلوم میشود يك زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

بیست و چهار : درباره حضرت عیسی میفرماید : « من ترا از زمین بر گیرم و بسوی

نقل الطبرسي عن ابن عباس ان المراد اني متوفيك وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئيس المحدثين محمد بن علي بن بابويه ، والاية ظاهرة واضحة في ذلك ، وهي تدل على ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان الى الارض من قسم الرجعة . وقد أجمع على نقل ذلك جميع المسلمين ، و نقل اجماعهم عليه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسي عن بعض العامة ان عيسى لم يمت ، و انه رفع الى السماء من غير وفاة ، و تعرضوا لتأويل الاية تارة بالحمل على وفاة النوم وتارة بما هو أبعد من ذلك ، و ظاهر ان ذلك كله باطل و غلو عظيم في انكار الرجعة ، والامامية لا يقبلون ذلك التأويل ولا يلزمهم العمل به .

خود بردارم آل عمران ، ۵۵

طبرسي از ابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگیرم ، و قبلاً از شیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیز همین است ، و دلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان از اقسام رجعت است ، و فرود آمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده ای از علما هم نقل اجماع میکنند طبرسی از بعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده با آسمان رفته و آیه را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از « گرفتن » گرفتن روح در حال خواب است) و گاهی بمعنائی از این بعیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل و در مقام انکار رجعت گزافگویی بزرگی است ، اما امامیه این تأویلهارا نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عده زیادی از علما میفرمایند که تحقیق و تأمل در آیات قرآن هم تأیید میکند این است که زنده است و زنده با آسمان رفته و اینان گویند عقیده برگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده اند بمعنی مرگ است و بس در سورتی که مشتقات آن همه در معنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام برداختن استعمال میشود ، و باین حساب در قرآن بر خواب مرگ برداشتن از روی زمین اطلاق شده در مقابل این دسته عده دیگر مانند مؤلف کتاب و دیگران عقیده برگ آنحضرت دارند ، و مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر خود این بحث را تفصیلاً دنبال کرده خواننده محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام: «و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى **عليه السلام** لأنه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ: «توفيتني» والعطف بالفاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ «ما دمت فيهم» وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة.

السادسة والعشرون قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و آيتاي» الآية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلی بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم، بل بعثهم أنبياء كما مضى و يأتي ان شاء الله.

السابعة والعشرون قوله تعالى: «ولو أن قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت

بيست و پنجم از قول حضرت عیسی نقل میکند: «تامن در میان آنان بودم بر ایشان گواه بودم، چون مرا بر گرفتی تو خود نگهبان و مراقبان بودی مائده ۱۱۷» این آیه هم ظاهر در وفات حضرت عیسی است، چون در قیامت این سخن را میگوید، خصوصیات خود آیه هم مانند: مرا بر گرفتی و (بتفسیر مرحوم مؤلف: مرا میراندی) عطف بفاء که دلیل بر تعقیب بدون فاصله است (یعنی بر گرفتن و بقول مرحوم مؤلف: میراندن بامیان ایشان بودن فاصله ای نداشته) و کلمه «ما دمت فیهم» و غیره همه صریح است که نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (یعنی پس از مرگ است، استدلال باین آیه هم نظیر آیه سابق به بیانی است که گذشت).

بیست و ششم: «موسی هفتاد تن از قوم خویش برای وعده گاه انتخاب کرد، سپس چون دچار زلزله شدند گفت: پروردگارا! اگر خواسته بودی پیش از این من و اینان را هلاک کرده بودی، اعراف: ۱۵۵» صدوق و طبرسی، وعلی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که خداوند این هفتاد نفر را پس از مرگ زنده کرد، علاوه - چنانکه گذشت و باز هم بیاید - پیمبرشان قرار داد.

بیست و هفتم: «اگر قرآنی باشد که بوسیله آن کوهها حرکت کند، و زمین پاره

به الارض او کلمه به الموتی « ذکر جماعه من المفسرين والنحويين ان جواب لو محذوف ای لکان هذا القرآن

وروی الكلینی فی حدیث انهم قالوا علیهم السلام : عندنا هذا القرآن الذی تسیر به الجبال وتقطع به الارض وتکلم به الموتی ، ویأتی ان شاء الله ، و قال الطبرسی : « او کلمه به الموتی » ای احیی به الموتی حتی یعیشوا ویتکلموا « انتهى » و فیہ دلالة واضحة علی امکان الرجعة بل علی وقوعها عند التأمل .

الثامنة والعشرون قوله تعالى : « وقضينا الى بنی اسرائیل فی الكتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیہما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً ثم رددنا لکم الكرة علیہم وأمددناکم باموال وبنین » روی الكلینی و علی بن ابراهیم و غیرہما انها فی الرجعة ، ویأتی توجیہ ذلك ان شاء الله تعالى .

التاسعة والعشرون قوله تعالى : « ویسألونک عن ذی القرنین قل سأتلو

پاره شود و مردگان بسخن آیند .. رعد: ۳۱ جمعی از مفسران و نحویان گویند جواب « لو » محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در حدیثی از امام علیهم السلام نقل میکند که : آن قرآنی که کوهها را بحرکت آورد و زمین را پاره پاره کند ؛ و مردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد از کرمیشود طبرسی - پس از جمله « او کلمه به الموتی » ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا زندگی کنند و سخن گویند . دلالت این آیه بر امکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

بیست و نهم : « در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که : دوبار در این سرزمین فساد میکنید ؛ و سرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسید بعضی از بندگان خود را که صلابتی سخت داشتند بر شما گماشتیم تا در خلال خانهها (ب جستجوی شما) گردش کردند ، و این وعده ای حتمی بود ، سپس شمارا بر آنان غلبه دادیم و بمال و اولاد مددتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ۴ - ۶ » کلینی و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که آیه مربوط بر رجعت است و توجیہ این معنی خواهد آمد .

بیست و نهم : « ترا از ذوالقرنین پرسند بگو قصه ای از وی برای شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً انا مكننا له في الارض و آتيناها من كل شيء سبباً الآية . روى
 على بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمائة سنة ، ثم احياه الله
 وبعثه اليهم ف ضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمائة عام ، ثم احياه و بعثه
 اليهم فملكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال: و فيكم
 مثله يعنى نفسه وياتي ذلك ان شاء الله وقال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبي مبعوث
 فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين ، استدل
 من ذهب الى ان ذا القرنين كان نبياً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحى ، و
 الوحى لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه « انتهى » .

اقول : ومع ضميمه الاحاديث الدالة على ان ما كان في الامم السابقة يكون
 مثله في هذه الامة ، يتم الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها .

ما اورا در زمين مكنت داديم و از هر چيز و سيله اى بوى عطا كرديم . . . كهف ۸۳-۸۴
 على بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : در اثر ضربتي كه قوم او بىك طرف پيشانيش
 زدند مرد ؛ و پس از پانصدسال خداوند زنده اش کرده بسوى آنان مبعوثش فرمود ، باز
 ضربتي بر طرف ديگر پيشانيش زدند و مرد ، دوباره پس از پانصدسال خداوند اش كرد و
 بر آنان مبعوثش كرد ، و سلطنت روى زمين بوى داد و در روايتى است كه امير المؤمنين (ع)
 پس از نقل قصه ذو القرنين فرمود : درمیان شاهم نظير وى هست ؛ يعنى خود آنجناب
 اين حديث هم بعداً ذكر ميشود طبرسي فرمايد : ذو القرنين پيمبرى بود كه بدست او
 خداوند همه روى زمين را گشود سپس در تفسير اين آيه : « گفتيم : اى ذو القرنين . . . »
 فرمايد : آنان كه گویند : ذو القرنين پيغمبر بوده باين آيه استدلال كنند ، چون گفتگوى
 خدا با او جز از راه وحى نيست ، وحى هم مختص پيبران است ، بعضى گویند
 : مراد الهام است (يعنى بدلش افتاده ، نه اينكه سخنى شنیده) و وحى در كار نبوده .
مؤلف گوید : بضميمه حدیثهائی كه گوید : هر چه در امتهای گذشته بوده ، در
 اين امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال
 كرد .

الثلاثون قوله تعالى : «ايوب اذ نادى ربه انى مسنى الضر و انت ارحم الراحمين فاستجبنا له و كشفنا ما به من ضرّ و آتيناه أهله و مثلهم معهم ، الآية . روى الطبرسى و على بن ابراهيم وغيرهما ان الله احيى له من أهله من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم» ممن مات من قبل كما يأتى ان شاء الله ، فينبغى أن يقع مثله في هذه الامة بدلالة الاحاديث المشار اليها .

العادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام على قرية اهلكناها انهم لا يرجعون » روى الطبرسى و على بن ابراهيم و غيرهما انها في الرجعة ؛ وان كل قرية هلكت بعذاب لا يرجع أهلها فى الرجعة ، واما فى القيامة فيرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » روى فى عدة احاديث تأتى ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة و الثلاثون قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا ليؤمننّ به قبل

مى ام : «وايوب را (ياد کن) که پروردگار خویش را ندا کرد ، که بمحنت دچارم و تو از همه مهربانان مهربان ترى پس اجابتش کردیم و محنتی را که داشت بر طرف کردیم ، و کسانی را با مثلشان بوی عطا کردیم ، سورة انبیا ۸۳ - ۸۴ » طبرسى و على بن ابراهيم و دیگران روایت میکنند که خداوند کسان ایوب را که هنگام گرفتاری و امتحان مرده بودند ؛ و بعدد ایشان از آنان که قبلاً مرده بودند همه را زنده کرد . چنانکه حدیثش انشاء الله بیاید . پس بضمیمه همان احادیثی که اشاره شد باید نظیرش در این امت هم باشد .

مى ویکم : « برقریه ای که هلاک کرده ایم مقرر است که باز نمیگردند ؛ انبیاء ، ۹۵ » طبرسى و على بن ابراهيم و دیگران روایت میکنند که آیه مربوط بر رجعت است ، یعنی هر قومى که بعدد خدا گرفتار شدند در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت ، بر میگردند .

مى و دوم «آنکه این قرآن بر عهده تو نهاد بیاز گشتگامت بر میگرداند ،

موتہ، روی علی بن ابراهیم وغیرہ فی تفسیرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس كلهم .

الرابعة والثلاثون قوله تعالى : «ان الله قادر على ان ينزل آية» روی علی بن ابراهیم فی تفسیره عن أبي جعفر عليه السلام انه تلى هذه الآية ثم قال : سيريك في آخر الزمان آيات منها : دابة الارض ، والدجال ، ونزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

الخامسة والثلاثون قوله تعالى : « واما نرينك بعض الذي نعدهم» روی علی بن ابراهیم وغیرہ من جملة الرجعة ، ویأتی ان شاء الله .

السادسة و الثلاثون قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به» روی علی بن

قصص : ۸۵» در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است - این حدیثها هم بیاید - و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است .

سی و سوم : «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (یعنی بعیسی) پیش از مرگش ایمان آرد ، نساء : ۱۵۹» علی بن ابراهیم وغیرہ در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) برگردد ، همه مردم بوی ایمان آورند .

سی و چهارم : «خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آرد ، انعام ۳۷» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هایی - مانند : جنبنده‌ای که از زمین بیرون آید ، دجال ؛ فرود آمدن عیسی بن مريم ، و طلوع آفتاب از مغرب بتو مینماید .

سی و پنجم : « یا قسمتی از آنچه بآنان وعده میدهیم بتو مینمایانیم ، یونس ، ۴۶ ، وعد ؛ غافر » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جمله این عذابهایی که خدا بمشركان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است ، این حدیث هائیز بعد از ذکر میشود .

سی و ششم : « آری پس از وقوع عذاب بآن ایمان میآوردید ؛ یونس ۵۱» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به في الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .
السابعة و الثلاثون قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت ما في الارض جميعاً لاقتدت به » روى على بن ابراهيم انها نزلت في الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » روى على بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء لمحمد عليه السلام ، فأحياهم و رجعوا وصلوا خلفه ، وان هذا معنى الآية وهذه الآية دالة على الرجعة للرسول عليه السلام لما تقدم .

التاسعة و الثلاثون قوله تعالى : « فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون » روى على بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا يؤمنون بالآخرة » لا يؤمنون بالرجعة قلوبهم منكرة كافرة .

الاربعون قوله تعالى : « فأصابهم سيئات ما عملوا و احاق بهم ما كانوا به يستهزؤن »

ابراهيم روایت کند که یعنی : در رجعت تصدیق میکنید آنگاه گویند اکنون بوی - یعنی بامیرالمؤمنین (ع) - ایمان آورید !

سی و هفتم : « اگر هر کس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد (برای رهایی از عذاب) حاضر است بعوض خویش دهد ، یونس : ۵۴ » علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط بر رجعت است .

سی و هشتم : « اگر دراجع بآنچه بر تو نازل کرده ایم درشکی از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند پیرس ، یونس : ۹۴ » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که خداوند همه پیمبران را زنده کرد ، بدنیا برگشتند ، و پشت سر پیغمبر (ص) نماز خواندند و مراد از آیه این است (یعنی آنجا امر شد از آنان پرسد) و چنانکه گذشت آیه - بنا بر این تفسیر - دلیل است که برای حضرت رسول (ص) نیز رجعت واقع شده .

سی و نهم : « آنان که باخترت ایمان نیاورند دلهاشان بانکار خو گرفته ، و متکبرند ، نحل : ۲۲ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی : آنان که بر رجعت ایمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته و کافر است .

چهارم : « آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید ، و عذابی که آنرا مسخره

روی علی بن ابراهیم ان المراد العذاب في الرجعة .

الحادية والا ربعون قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روی علی

بن ابراهیم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتي ان شاء الله .

الثانية والا ربعون قوله تعالى «فان له معيشة ضنكا* ونحشره يوم القيامة

أعمى» روی علی بن ابراهیم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

الثالثة والا ربعون قوله تعالى : « ولقد آتينا داود منا فضلا» روی علی بن ابراهیم

في تفسير ذلك الفضل ان من جعلته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد

ودعاء و اخبار رسول الله و امير المؤمنين و القائم و اخبار الرجعة .

الرابعة والا ربعون قوله تعالى : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان

الارض يرثها عبادي الصالحون » روی علی بن ابراهیم و غيره ان المراد بها

میکردند دامنگیرشان شد ، نخل : ۳۴ علی بن ابراهیم روایت کند که : مراد عذاب رجعت است .

چهل و یکم : « روزی که هر عده ای را به پیشوایشان بخوانیم ، بنی اسرائیل ،

۷۱ » باز علی بن ابراهیم روایتی نقل میکند که ظاهرش این است که آیه مربوط بر رجعت است ، روایت بعداً بیاید .

چهل و دوم : « هر که از یاد من اعراض کند زندگانی سختی دارد ، و روز

قیامت کور محسورش کنیم ، طه ۱۲۴ » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که درباره دشمنان اهلیت است که در رجعت زندگی سختی دارند ، و خورا کشان عذره است .

چهل و سوم : « داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ۱۰ » علی بن

ابراهیم روایت کند که از جمله این فضیلت این بود که خداوند زبور را - که مشتمل بر : توحید و تمجید خدا ، دعا ، اخبار پغمبر و علی و حضرت قائم (ع) و اخبار رجعت بود مردی نازل کرد .

چهل و چهارم : « در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من

بارت برند انبیاء ۱۰۵ » باز علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که مراد خبرهای

اخبار الرجعة .

الخامسة والاربعون قوله تعالى : « او لهم روا انا نسوق الماء الى الارض الجرز فنخرج به زرعاً تاكل منه انعامهم و انفسهم أفلا يبصرون » و يقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين ، روى علی بن ابراهيم ان الایتین فی الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالى : « أولم یسیروا فی الارض » قال أولم ینظروا فی القرآن و الاخبار بر رجعة الامم الهالكة ، رواه علی بن ابراهيم فی تفسیرها .

السابعة و الاربعون قوله تعالى : « ویریکم آیاته » روى علی بن ابراهيم ان المراد أمير المؤمنین و الائمة علیهم السلام و انها فی الرجعة .

الثامنة و الاربعون قوله تعالى : « وترى الظالمین لما رأوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل » روى علی بن ابراهيم ان المراد بالعذاب هنا علی بن ابيطالب و خروجه فی الرجعة .

رجعت است (که در ذبور نوشته شده) .

چهل و پنجم : « مگر ندیده اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود و حیوانا تشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ ! میگویند . اگر راست میگوئید ، این فتح و فیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ » باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط بر رجعت است .

چهل و ششم : « مگر در زمین نگشته اند ؟ روم ۹ » باز هم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن و خبرهای رجعت امتهائی است که هلاک شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ۷۳ » علی بن ابراهيم روایت کند که مقصود نمایاندن امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام در رجعت است .

چهل و هشتم : « دستگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ۴۴ » علی بن ابراهيم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن ابيطالب را بینند (که میخواهد از آنان انتقام بگیرد) گویند راه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون»
 روى على بن ابراهيم انها في الاثمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.
 الخمسون قوله تعالى : «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روى على بن ابراهيم
 ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصينا الانسان بوالديه احساناً حملته
 امه كرها ووضعته كرها» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، وان الله
 أخبر رسوله وبشره به قبل حمله ، و أخبره بما يصيبه من القتل ، و انه يردّه الى
 الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمت و كرهت
 لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى : «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج»
 روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

جهل ونهم : « يكتا پرستی را در نسل خویش سخنی پاینده کرد ، شاید باز
 باز گردند ، زخرف : ۲۸ » علی بن ابراهیم روایت کند که درباره امه علیهم السلام است
 که بدنیا بر میگرددند .

پنجاهم : « منتظر آنروز باش که آسمان دودی آشکارا آورد ، دخان ۱۰ »
 هم اوروایت کند که مربوط بوقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند .

پنجاه و یکم : بانسان سفارش کردیم که باید در مادرش نیکی کند مادرش بامشقتوی
 دامل کرد وباسختی زائید احقاف ۱۵ » علی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که در
 بلا حضرت امام حسین (ع) است خدا پیش از حمل او به پیغمبر (ص) بشارت داد و خبر داد که
 کشته شود و باز بدنیا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خویش بکشند و
 سلطنت روی زمینش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنید اندوهگین شد و با کراهت
 بار دار او شد .

پنجاه و دوم : « روزی که صبحه را بحق بشنوند این روز بیرون آمدن است ، ق ،
 ۴۲ » علی بن ابراهیم روایت کند که مراد هنگام رجعت است .

الثالث والخمسون قوله تعالى «يوم تشقق الارض عنهم سراغاً» روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الرابع والخمسون قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » روى على بن ابراهيم ان المراد به اخبار الرجعة والقيامة ، «فورب السماء والارض انه لحق» يعنى ما وعدتكم .

الخامسة والخمسون قوله تعالى : «وان للذين ظلموا عذاباً دون ذلك» روى على بن ابراهيم ان المراد عذاب الرجعة بالسيف .

السادسة والخمسون قوله تعالى : «مطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر» روى على بن ابراهيم ان المراد بذلك الرجعة .

السابعة والخمسون قوله تعالى : « سنسمه على الخراطوم » روى على بن ابراهيم انها فى الرجعة ، اذا رجع أمير المؤمنين و رجع اعداؤه فيسمهم بميسم معه .

پنجاه و سوم : « روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود ، و بشتابند ، ق ، ۴۴ » باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع رجعت است .

پنجاه و چهارم : « روزیتان و چیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است ، ذاریات ، ۲۲ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است ، که بعد میفرماید : « بخدای آسمان و زمین ؛ این برحق است » یعنی این وعده حتی است .

پنجاه و پنجم : « برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیک تر از این هست ؛ طور ، ۴۷ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است .

پنجاه و ششم : « شتابان بسوی دعوتگر روند ؛ و کافران گویند : این روز دشواری است ، قمر ، ۸ » علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است .

پنجاه و هفتم : « بزودی برینی اوداغ نهیم ، قلم ، ۲۶ » علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط بر رجعت است ، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) و دشمنانش برگردند ، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند .

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رأوا اما يوعدون » روى على بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدري ما توعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الستون قوله تعالى : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول » روى على بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى على بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين وانه الانسان المذكور ، « ما أكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم اذا شاء أنشره » قال ينشره

پنجاه و هشتم : « تا چون وعده‌ای که بآنان می‌دهند به بینند ... مریم : ۷۵ »

علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از وعده : حضرت قائم و حضرت امیر المؤمنین (ع) است که در رجعت بینند .

پنجاه و نهم : « بگو نیدانم وعده‌ای که بشما می‌دهند نزدیک است یا خدای من

برایش مدتی می‌گذارد ، جن : ۲۵ » علی بن ابراهیم روایت کند که مربوط بر رجعت است

شصتم : « غیب‌دان است ، و کسی را از غیب خویش مطلع نکند ، مگر پیغمبری را

که : رد رضای او باشد ، جن : ۲۶ - ۲۷ » علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که

خداوند حوادثی را که پس از پیغمبر (ص) رخ می‌دهد - از جریان حضرت قائم ، و رجعت ، و قیامت - همه را بآنجناب خبر داد .

شصت و یکم . « مرگ بر این انسان که چه نمک‌شناس است ؟ » (این ترجمه ظاهر

آیه است ، اما ترجمه‌اش بملاحظه حدیثی که ذیلاذ کر میشود چنین است : انسان کشته شد

مگر چه گناهی کرده بود ؟) سپس هر وقت بنخواهد زنده‌اش کند ، سوره عبث ۱۷-۲۲ »

علی بن ابراهیم روایت میکند که آیه درباره علی (ع) است یعنی آنجناب کشته شد مگر چه

گناهی داشت که وی را کشتند خدا او را - در رجعت زنده میکند ، « نه چنین است مأموریت

فی الرجعة « کلاً لما یقض ما أمره » فقال : لم یقض امیر المؤمنین ما أمره و سیرجع حتی یقضی ما أمره .

الثانیة والستون قوله تعالى : « انه علی رجعه لقادر » روى علی بن ابراهیم ان المراد یرده الی الدنیا والی القیامة .

الثالثة والستون قوله تعالى « و ذکرهم بأیام الله » روى ابن بابویه و غیره انها ثلثة : یوم یقوم القائم ، و یوم الکره ، و یوم القیامة .

الرابعة والستون قوله تعالى : « ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی » روى سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

اقول : و ربما یتى بعض الایات الواردة فی الرجعة فی تضاعیف الاحادیث الاتیة ان شاء الله تعالى ، وقد ألف بعض المتأخرین کتاباً متعددة فی تفسیر القرآن و تأویلہ ، و الایات النازلة فی شأن أهل البیت علیهم السلام و الرجعة ، ولم تحضر نى وقت جمع هذه

خویش انجام نداد» یعنی آنجناب را فرست ندادند که دستور خدا را اجرا کند و در رجعت باز میگردد تا اجرا کند .

شصت و دوم : خدا بر بازگرداندنش تواناست ، طارق : ۸ « علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد بر گرداندن انسان در رجعت و قیامت است .

شصت و سوم : « آنان را بر روزهای (عذاب) خدا متذکر کن ، ابراهیم : ۵ « ابن بابویه و غیره روایت میکند که این روزها سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قیامت .

شصت و چهارم : « هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر هم کور است بنی اسرائیل : ۷۲ « سعد بن عبد الله در کتاب مختصر البصائر روایت میکند که مراد این است که در رجعت کور بدنیا میآید .

مؤلف گوید : مسکن است آیاتی که درباره رجعت وارد شده ، ضمن حدیثهای بعد ایراد شود یکی از علمای اخیر کتابهای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آیاتی که در شان آنها علیهم السلام و رجعت نازل شده تألیف کرده ، اما موقع جمع آوری این کتاب در دست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاء الله تعالى .

الباب الرابع

في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالاحاديث الدالة على التصريح بشبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاء الله ، وباجماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنف علماءنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدم ذكر بعضها ، و انا اذكر الذي يحضرنى من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مروية من عدة طرق مسندة ومرسلة فأقول :

ولي انشاء الله آنچه ذکر میشود کفایت میکند .

باب چهارم

در اثبات اینکه هر چه در اتمهای سابق واقع شده در این امت هم خواهد شد

البته این موضوع را پیغمبر و ائمه علیهم السلام فرموده اند ، سنی و شیعه هم نقل میکنند . از قرآن ممکن است باین آیه استدلال کرد : «این روش خدائی است ، و روش خدائی را هرگز تغییر پذیر نیایی ، فتح : ۲۳» از حدیث هم ، آنچه صریحاً بر مطلب دلالت دارد ، و ائمه علیهم السلام در مقام استدلال بر دشمنان بآن تمسک فرموده اند . چنانکه خواهد آمد . اجماع مسلمین هم اجمالاً در کار هست .

اما حدیث ، از طریق سنی و شیعه بسیار است ، علمای ما کتابها در اثباتش نوشته اند که در کتب رجال ثبت است ؛ و بقستی از آنها اشاره کردیم ، اینک احادیثی که در کتابهای معتبر بچند طریق - با سند و بی سند ، مذکور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي صرح بأنه لا يورد فيه الا ما يفتى به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربه ، و شهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعول و اليها المرجع ، قال في باب فرض الصلوة : قال النبي ﷺ : يكون في هذه الامة كل ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة .

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في أواخر كتاب كمال الدين و تمام النعمة ، قال : قد صح عن النبي ﷺ انه قال : كلما كان في الامم السالفة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الثالث ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني في باب «ان الائمة ورثوا علم النبي و جميع الانبياء و الاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعني ليث المرادي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الا وقد أعطاء عمداً ﷺ «الحديث» .

اول رئيس محدثين ابن بابويه در کتاب من لا يحضر - که بتصريح خودش هرچه آنچه نقل میکند بآن فتوی میدهد ، و در نظرش صحیح است ، و میان خود و خدا حجتش میداند ، و گواهی میدهد که همه از کتابهای مشهور و معتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقی که در بنی اسرائیل رخ داد بدون ذره ای کم و زیاد در این امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در کتاب کنال الدین فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود : آنچه در امتهای سابق و اقع شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام کلینی در باب : «ان الائمة ورثوا علم النبي . . . » از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هیچ چیز بسایر پیمبران نداد مگر اینکه بسعد (ص) هم عطا فرمود « تا آخر حدیث»

الرابع مارواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الأول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموني باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» و فيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ان عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً أعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كليني در همان باب از حماد نقل ميکند که گفت : بحضورت کاظم (ع) عرض کردم : پیغمبر ما (ص) وارث علم همه پيبران است ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی بن مريم باذن خدا مرده زنده ميکورد ؟ فرمود : راست ميگوئي ، سليمان هم سخن مرغان را مي فهميد ، پیغمبر (ص) نیز بر همه اين امور قدرت داشت « تا آخر حديث » و در همین حديث است که : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

پنجم : بازم کليني در باب «ما اعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» از هارون بن جهم از مردی روايت ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : عیسی بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيله آنها اعجاز ميکورد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، و آدم را بيست و پنج حرف ، و خداوند همه را بمحمد (ص) عطا کرد ، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است ، هفتاد و دو تا را بآنجناب دادند و یکی را ندادند .

السادس مارواه الكلینی ایضاً فی «باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام» عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنط عن أبی بصیر قال ! دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبياء كلهم علم كل ما علموا؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكمة والابرس؟ قال : نعم باذن الله «الحديث» .

ورواه الراوندى فی الخرايج والجرايج فی الباب السادس .

و رواء علی بن عیسی فی كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری .

و رواء الكشى فی كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن علی بن الحکم مثله .

اقول : و الاحادیث فی هذا المعنى كثيرة جداً و دلالة علی مضمون الباب ظاهرة لا يخفى .

السابع مارواه الكلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد جميعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبی

ششم باز کلینی در باب «مولد حضرت باقر ع» از ابو بصیر روایت میکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم شما وارث پیغمبرید فرمود : آری گفتم پیغمبر وارث همه انبیاء بود هر چه میدانستند میدانست فرمود : آری گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادر زاد و بیس را شفا دهید ؟ فرمود : آری باذن خدا «تا آخر حدیث» این حدیث در اوندی هم در باب ششم خراج روایت میکند ، و علی بن عیسی هم در كشف الغمة از کتاب دلائل حمیری نقل میکند ، کشی نیز در کتاب رجال از علی بن حکم بهمین نحو روایت میکند مؤلف گوید : در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، و دلالتش بر مقصود ما ظاهر و روشن است .

هفتم باز کلینی در حدود نیمه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل میکند که گفت :

المقدم عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضى ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الى ان قال : فقال أبو جعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : هو آتينا عيسى بن مريم البينات و آيدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر • وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لما صح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبو جعفر بن بابويه فى كتاب كمال الدين و تمام النعمة فى

باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية فى القائم منا أهل البيت ، حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

بحضرت باقر (ع) عرض كردم : سنيان ميگويند : بيعت ابو بكر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خداوند امت معند را بعد از وی بفتنه و گمراهی نیندازد ، . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهای سابق خبر نمیدهد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنانکه میفرماید . « عيسى بن مريم را حجتها داديم ، و بروح القدس تا بيدش كرديم ، اگر ميخواست كسانى كه پس از پيغمبران بودند بعد از حجتهاى كه بسويشان آمد باهم كارزار نيكردندولى مختلف شدند عدهاى مؤمن بودند و جمعى كافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳ » از اين آيه استفاده ميشود كه امت محمد (ص) نيز پس از او مختلف شدند بعضى با ايمان بودند و بعضى كافر شدند

مؤلف گوید : اين حديث هم دليل است كه حوادث ساير امته در اين . امت نيز واقع شود و گرنه استدلال باختلاف سايرين بر اختلاف اين امت ناتمام است .

هشتم : شيخ صدوق در اكمال درباب « خبرهای حضرت صادق از غيبت امام زمان (ع) »

از ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : سنتهای پيبران و غيبتى كه در ميان آنان بود بدون ذره اى كم و زياده در قائم ما اهليت جارى شود .

التاسع مارواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قد صح عن النبی ﷺ انه قال : کل ما کان فی الامم السالفة فانه یكون فی هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا عنه .

العاشر مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبی ﷺ : یكون فی هذه الامة ما کان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادی عشر ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبو عمرو الکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمدویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبح عن مروان بن مسلم عن بريد العجلی قال : دخلت علی ابي عبدالله عليه السلام فقال : لو سبقت قليلا لادرکت حیان السراج (کان حیان کیسانیا متعصبا منه ره) و کان هنا جالسا ، فذکر له محمد بن الحنفیة و ذکر حیوته فقلت له : أليس تزعم وتزعمون ونروی وتروون : انه لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی هذه الامة مثله ؛ قال : بلی قلت : فهل رأیتم ورأینا ، وسمعتم وسمعنا ، بعالم مات علی أعین الناس فنکح

فهم : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه در سایر امتها بوده بدون کم و زیاد نظیرش در این امت خواهد بود ، علی بن عیسی هم در کشف الغم این حدیث را روایت میکند

دهم صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد بر جعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم میباشد .

یازدهم شیخ برزگوار مرحوم کشی در کتاب رجال در شرح حال حیان سراج از برید عجلی نقل میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج را هم میدیدی (حیان از پیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنرا کیسانی گویند) اینجانشسته بود ، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی بمیان آمد (چون کیسانیها میگویند محمد حنفیه نمرده بلکه غایب شده است) من باو گفتم مگر ما و شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمیکنیم که هر چه در بنی اسرائیل بوده در این امت هم نظیرش هست گفت چرا ، گفتم : تا کنون ما یا شما ندیده ایم یا شنیده ایم که عالمی در جلو چشم مردم مرده

نساء و قسمت امواله وهوحي لايموت؟ فقام ولم يرد على شيئاً .
 ورواه ميرزا محمد بن علي الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلاً عن الكشي و
 رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .
 الثاني عشر مارواه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود
 العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمد بن حماد الساسي
 عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال :
 خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبن طبقاً عن
 طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين
 الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء
 مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم
 ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمد في كتاب الرجال
 نقلاً عن الكشي .

باشد زنانش را تزويج کرده باشند اموالش را قسمت کرده باشند باز هم زنده جاويد
 باشد ؟ (يعنى زندگى دنياى او مستدام باشد) جوابى نداد و بر خاست . اين حديث
 را ميرزا محمد استرآبادى در كتاب رجال ، و شيخ طوسى در كتاب اختيار هم روايت
 ميکنند .

دوازدهم : باز کشي در شرح حال سلمان فارسي از عبدالله بن سنان از حضرت صادق
 (ع) روايت ميکنند که فرمود : سلمان در خطبه اى گفت : شکر خداى را که مرا بدین خود
 رهبرى کرد . . . از حالى بحال ديگر منتقل خواهيد شد (و اوضاعتان تحول يابد) بدون
 کم و زياد از روش بنى اسرائيل پيروي ميکنند . . . (و قوم موسى از) آن هفتاد نفرى که
 موسى را بکشتن هارون متهم کردند ، و دچار زلزله شده همه مردند ، و سپس خدا زنده شان
 کرد و آنان را پيبران مرسل يا غير مرسل قرارداد (برگشتند) امر اين امت هم مثل امر بنى
 اسرائيل است ، شمارا بکجا ميکشند ؟ تا آخر خطبه . شيخ طوسى هم در كتاب اختيار اين
 خطبه را روايت ميکند ، ميرزا محمد استرآبادى نيز در كتاب رجال از کشي نقل ميکند

الثالث عشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین فی باب ما أخبر به الصادق علیه السلام من وقوع الغیبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری ، وعلی بن عیسی فی کشف الغمة ، عن سدید الصیر فی عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث طویل قال : و اما العبد الصالح یعنی الخضر علیه السلام فانه ما طول عمره لنبوة قدر هاله ، ولا کتاب نزل علیه ولا بشریة ینسخ بها شریعة من کان قبله من الانبیاء ، و لا امامة یلزم عباده الاقتداء بها ، ولا لطاعة یفرضها له ، بل ان الله لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم من ایام غیبه ما یقدر ، و علم ما یمکون من انکار عباده لمقدار ذلك العمر فی الطول ، عمر العبد الصالح من غیر سبب أوجب ذلك الا لعلة الاستدلال به علی عمر القائم ، ولیقطع به حجة المعاندين لئلا یمکون للناس علی الله حجة «الحدیث» .

الرابع عشر ما رواه الشیخ أبو منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله صلی الله علیه و آله عن أبی محمد الحسن العسکری علیه السلام انه قیل لامیر المؤمنین علیه السلام : هل کان لرسول الله صلی الله علیه و آله مثل آیه موسی فی

سیزدهم : صدوق در اکمال در باب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بنیبت امام زمان (ع)» و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی در کشف الغمة از سدید صیر فی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : اما بنده صالح یعنی خضر (ع) ، خداوند طول عمرش نداد که بعد از نبوتی برسد ، یا کتابی برایش نازل شود ، یا دینی بیاورد که دین پیبران سابق را نسخ کند ، یا امامتی نصیبش شود که پیرویش بر مردم لازم باشد ، یا روزی بیاید که اطاعتش بر مردم واجب شود .

بلکه چون در علم خدا گذشته بود که عمر حضرت قائم را در دوران غیبتش طولانی کند و میدانست که عده ای این عمر طولانی را منکر میشوند ، عمر حضرت خضر را طولانی کرد و هیچ سببی نداشت جز اینکه بدانند عمر دراز هم ممکن است و حجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) از دستشان گرفته شود تا مردم را بر خدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث» .

چهاردهم : طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر (ص) از حضرت عسکری علیه السلام روایت میکند که : از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند : پیغمبر ما (ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت که کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد ، فرمود : بآن

رفعه الجبل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذي بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او افضل منها « الحديث » .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي ايضاً في الاحتجاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان بعد دفن النبي صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثي الى ان قال : انكم أخذتم سنة بني اسرائيل اما والله لتر كبن طبقة عن طبق سنة بني اسرائيل حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح في باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي قال : قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله عمداً مثله، واعطاء ما لم يعطهم ولم يكن عندهم ، و كلما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه أمير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التي تحدث في

خدائی که اورا به پیبری مبعوث کرد! هیچ پیغمبری - از آدم تا خاتم - هیچ معجزه ای نداشت جز اینکه محمد (ص) هم مثلش یا بالاترش را داشت « تا آخر حدیث » .

پانزدهم : باز طبرسی در احتجاج از حضرت صادق (ع) روایت میکند که : سه روز پس از تقن پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان خطبه ای خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش کنید . . . شماروش بنی اسرائیل را پیش گرفته اید بخدا ! مثل بنی اسرائیل بدون کم و زیاد وضعتان تغییر یابد ، از حالی بحال دیگر شوید .

شانزدهم : قطب : راوندی در کتاب خرائج در باب نشانه های پیغمبر و ائمه (ع) از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که گفت : بحضرت سجاد علیه السلام عرض کردم ائمه اهل بیت هم میتوانند مرده زنده کنند و کور مادر زاد و پسر را شفا دهند و بر آب حرکت کنند فرمود خداوند بهیچ پیغمبری چیزی نداد جز اینکه نظیرش را بحضرت محمد (ص) داد و فضیلت هائی بآن جناب عطا کرد که بآنان نداد و هر چه پیغمبر (ص) داشت بامیر المؤمنین (ع) داد و از او بامام حسن و از وی بامام حسین منتقل شد و همین طور تا قیامت از امامی بامام دیگر باز یادهائی که سال بسال

کل سنة، و کل شهر و کل یوم «الحديث» .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً» قال : و صح عن النبی ﷺ قوله : سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . حتی لو أن أحد هم دخل فی حجر ضب لدخلتموه .

الثامن عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا ﷺ فی باب ما جاء عن الرضا ﷺ فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الرد علی الفلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی ابي قال : حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأله فقال : یا أبا الحسن ما تقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا ﷺ : انها الحق قد كانت فی الامم السالفة ، و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله ﷺ : یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا لنعل بالنعل و

وما بهاء ، و روز بروز اضافه میشود منتقل میگردد ، «تا آخر حدیث» .

هفدهم : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان . در تفسیر این آیه : «روزی که از هر گروهی دسته‌ای (از آنان) را (که آیات ما در روغ پنداشتند) محشور کنیم ، نعل : ۸۳ » فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره‌ای کم و زیاد - در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت .

هیجدهم : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «حدیثهایی که در بیان معجزات ائمه و زود اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده » از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در باره رحمت چه میفرمائید؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در سایر امتها بوده بدون ذره‌ای کم و زیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

التاسع عشر ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الموازنة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزيز وان الله أماته وأحياه ، و قصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم ، وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله ههنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضا نقلا من كتاب

این امت هم میباشد ، «تا آخر حدیث» .

نوزدهم : قطب راوندي در کتاب : موازات ؛ که بکتاب خرائج ملحق کرده ، روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند کسان ایوب را که مرده بودند با مالش که تلف شده بود بوی بر گرداند ، سپس قصه عزیز را - که مرد و زنده شد - و قصه کسانی را که از ترس مرگ از وطن آواره شدند و خداوند ایشان را میراند و باز زنده کرد ، و دیگران را نقل میکند و میگوید : آنان که باینها اقرار دارند چگونه رجعت دنیا را منکر میشوند ؟ در صورتی که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ چیز در امت پیغمبران گذشته واقع نشده جز اینکه در امت من هم واقع شود .

بیستم حسن بن سلیمان قمی در رساله خود از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کردم : چیزی در بنی اسرائیل بوده که نظیرش در این امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حدیث» .

بیست و یکم : باز حسن بن سلیمان از ابو الصباح کنانی نقل میکند که گفت : مطالبی

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن أشياء جعلت أكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؛ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتى بقاع من الجنة عليه عذق يقال له سنة ، فتناولها (فتناولها) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثاني والعشرون ما رواه العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتي كانبيا بني اسرائيل ، والاستدلال به لا يخفى على المتأمل .

الثالث والعشرون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم يكن في بني اسرائيل شي الا وفي امتي مثله .

الرابع والعشرون ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد الخراز القمي في كتاب الكفاية في النصوص على الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) می پرسیدم وھی از تصریح بمقصود کراهت داشتم ، فرمود : گویا راجع بر جمعها میخواهی سؤال کنی ؛ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریه (که خدا را قادر نمیدانند) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعه زمینی که بر آن نخلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تاویل فرموده که این سنت پیشینیان شما است (این حدیث از جهت کلمه « قاع » و « تناولها » قدری مجمل است و شاید تغییراتی در کلمات آن واقع شده باشد) .

بیست و دوم : سنی و شیعه روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند . وجه استدلال باین حدیث بر اهل دقت پوشیده نیست (چون لازمه این حرف این است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته اینان هم قدرت انجامش را داشته باشند ، و از جمله زنده کردن مردگان است) .

بیست و سوم : علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ حادثه ای در بنی اسرائیل رخ نداده جز اینکه نظیرش در امت من هم رخ دهد .

بیست و چهارم : علی بن محمد خراز قمی در کتاب کفایه از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) در حدیث طولانی فرمود : هر چه در بنی اسرائیل بود - بدون ذره ای کم و

المفضل بن محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني عن احمد بن مظهر عن أبي حاتم المهلبى المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفى عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن محامد (مجاهد دخل) عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث طويل قال : كايين فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن طاووس فى كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة من طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجرى فى امته ماجرى فى الامم السالفة .

السادس والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه على عن محمد بن مارد عن عبد الاعلى بن أعين قال : قلت لابي عبد الله ﷺ : حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدث عن بنى اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم (كذا) فنحدث عن بنى اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال اما سمعت ما قال كفى بالمرء كذباً ان يحدث بكل ما سمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال : ما كان فى الكتاب

زياد درامت من هم هست .

بيست و پنجم ابن طاووس در كتاب كشف المحجة از طريق سنى وشيعه روايت ميكند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : آنچه در ساير امتها جريان داشته در اين امت هم دارد .

بيست و ششم : سعد بن هبة الله راوندى در قصص الانبياء از عبد الاعلى بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق عليه السلام عرض كردم : حديثى از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : هر چه ميخواهى بى پروا راجع به بنى اسرائيل نقل كن ، ما ميتوانيم هر چه ميخواهيم با زبان نسبت دهيم ؟ فرمود : مگر نشنيدماى كه پيغمبر (ص) فرمود : دروغگوئى شخص همين بس كه هر چه بشنود نقل كند گفتيم : پس مراد از اين حديث چيست ؟ فرمود : مقصود اين است كه : هر چه قرآن در باره بنى اسرائيل ميفرمايد : بى پروا در

انه كان في بنى اسرائيل، فحدث انه كائن في هذه الامة ولا حرج .
اقول : والاحاديث في ذلك كثيرة متواترة بين الشيعة والعامه ، ولم أوردها
 كلها لضيق المجال وقلة وجود الكتب ، وفيما أورده منها بل في بعضه كفاية ان
 شاء الله ، وهي دالة بعمومها وخصوصها على صحة الرجعة ، وعلى تقدير ان يثبت
 تخصيص العموم في بعض الافراد بدليل شرعي صحيح صريح فانه يقبل ، و اما في
 الرجعة فلا سبيل الى تخصيص هذا العموم لان هذه الاحاديث كما رأيت تدل على
 صحة الرجعة عموماً وخصوصاً ، والنص على الخصوص صريح في دخول هذا الفرد
 في العموم ، وعدم امكان اخراجه لكثرة التصريحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و
 المساواة الاستفادة من قولهم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ، يمكن حملها
 على الغالب او على المبالغة او على المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التباين في
 بعض الخصوصيات والتفاصيل ، ومعلوم ان المساواة لا تفيد العموم والالزام الاتحاد

بارهاين امت هم بگو .

هؤلف گوید : حديث در اين زمينه بين شيعة وسني بسيار ، وبعد تواتر است ؛

لكن بجهت نداشتن فرصت و کمی کتاب بیشتر ذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از
 آن کافی است .

این احادیث بنوعی عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است و اگر این عموم در مواردی بدلیل
 شرعی صحیح و صریحی تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائی باشد که استثناً این امت شبیه
 بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در باره رجعت تخصیص ممکن نیست (و قطعاً در این جهت
 باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی در میان آنها هست که در خصوص رجعت ، با این امت
 نظیر سایر امتها است ، و در اثر زیادی تصریح و قوت دلالت ، و بسیاری ادله ، نمیتوان گفت این
 فرد (رجعت) از عموم خارج است و در این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت
 در هر چیز بدون کم و زیاد ، طابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ، شاید مراد
 مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا نظر بتساوی در بعض جهات
 باشد . البته این در صورتی است که ثابت شود در همه جهات مساوی نیستند . علاوه

وهي بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبيه صادق مع الاتفاق في وصف من الاوصاف دون الجميع ، وانما يلزم الحكم بالعموم في اول الحديث للتصريح فيه بلفظ العموم وتأکید الحكم بوجوده لا تخفى ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر ان كل حديث في البابین الآتیین حجة ودليل على صحة الرجعة ، وانها لا بد أن تقع في هذه الامة لجماعة كثيرة من الرعية واهل العصمة عليهم السلام مضافة الى الابواب الآتية المشتملة على الاحاديث الصريحة والله الهادي .

الباب الخامس

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامة السابقة

اعلم ان هذا المعنى لا خلاف ولا شك فيه عند أحد من المسلمين ، وقد نطق به به القرآن كما تقدم وانا اذ كررنا جملة من الاحاديث الواردة في ذلك ولا ادعى

برابري اين امت با ساير امتهای دليل نیست که در همه جهات برابر باشند وگرنه بايد با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بيکديگر است ، و پيدا است که اگر در يك صفت هم متفق باشند شباهت درست است لکن چون در اول حديث تصريح شده که در همه جهات شبیه اند ، و این عمومیت بوجودی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث ساير امتهای در این امت هم رخ مینهد ، معلوم میشود که احاديث دو باب بعدی (باب ۵ ، ۶) دليل بر صحت رجعت است ، و بحکم آنها حتماً بايد عده ای از مردم وائمه عليهم السلام بدنيا برگردند ، علاوه بر احاديث ساير بابهای آینده که صريح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت در امتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، و هیچیک از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت بر آن گواه است (که اجمالاً در ساير امتهای بعضی از مردگان زنده شده اند) من اينجا قسمتی از حدیثهای آنرا نقل میکنم ، و مدعی نیستم که همه را جمع

الاستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنى فی كتب التواریح و كتب الحديث والتفاسیر وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طریق علماء الخاصة واقتصرت علی أحادیث .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الأخبار في باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبي رضی الله عنه قال : حدثنا علی بن موسى بن جعفر الكميداني ، وعبد بن يحيى العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلاً من بني اسرائيل قتل قرابة له ، فطرحه علی طريق أفضل سبط من أسباط بني اسرائيل ، ثم جاء يطلب بدمه فقال لموسى : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ايتوني ببقرة فقال لهم : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا الجاهلين ، ولو انهم عمدوا الى بقرة أجزءتهم ولكن شدوا فشدوا الله عليهم الى أن قال : فاشتروها و جاثوا بها فامر بذبحها ثم امر أن يضرب الميت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حيا المقتول فقال : يا رسول الله ان ابن عمي قتلني دون من يدعى عليه

آوردهام ، زیرا همه آنها از شماره بیرون است ، کتابهای سنی و شیعه از تاریخ و كتب حدیث ، و تفسیر و غیره بسیاری از آنها را ثبت کرده است ، تنها بنقل قسمتی از آنها که از طریق علمای شیعه وارد شده اکتفا میکنم :

اول رئیس المحدثین مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «اخبار منثوره» از بزنی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت رضا (ع) میفرمود : يك نفر اسرائیلی یکی از خویشانش را کشت ، و جسدش را بر سر راه محترمترین قبیله بنی اسرائیل انداخت ، سپس آمد خونبهای وی را مطالبه کرد ، و بحضور موسی گفت : فلان قبیله فلانکس را که کشته اند ، قاتل او کیست ؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید ، گفتند ما را مسخره کرده ای ؟ گفت بخدا پناه میبرم که از جاهلان باشم ، اگر بدون ایراد و گفتگو گاوی آورده بودند کفایت میکرد ، اما سختگیری کردند خدا هم بر آنان سخت گرفت عاقبت گاو را خریده آوردند ، دستور داد سرش را ببرند ، و دمش را بکشته زدند فوراً زنده شد و گفت : ای پیغمبر خدا پسر عمویم مرا کشت ، نه آنان که متهمشان کرده

قتلی «الحديث» .

الثانی : مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الأديان وأهل المقالات فی التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو عماد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی قال : أخبرنا أبو عماد الحسن بن عماد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدثني أبو عمرو محمد بن عبد العزيز الأنصاري قال : حدثني من سمع الحسن بن عماد النوفلي ثم الهاشمي يقول : ثم ذكر احتجاج الرضا عليه السلام على أهل المقالات الى أن قال الرضا عليه السلام لبعض علماء النصارى : ما أنكرت ان عيسى عليه السلام كان يحيى الموتى بأذن الله ؟ قال الجائليق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيى الموتى وأبرىء الأكمه والابرس فهورب مستحق لان يعبد فقال الرضا عليه السلام : فان اليسع قد صنع مثل ما صنع عيسى عليه السلام ، مشى على الماء وأحيى الموتى وأبرىء الأكمه والابرس فلم تتخذنه امته رباً ولم يعبدنه أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقييل النبي مثل ما صنع عيسى بن مريم عليه السلام ، فأحيى خمسة وثلاثين رجلاً بعد موتهم بستين سنة ، ثم التفت الى رأس الجالوت فقال له : أتجد هؤلاء في شباب بنى اسرائيل في التوراة ، اختارهم بخت

«تا آخر حديث» .

دوم باز شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «مذاکرات حضرت رضا (ع)» در حضور مأمون با علمای مذاہب در باره توحید ، از حسن بن محمد نوفلی روایت میکند که حضرت رضا (ع) در ضمن بحث یکی از علمای نصاری فرمود : تو از چہ رو انکار میکنی که حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ؟ « یعنی چگونه این را نشانه خدائی او میدانم » جائلیق گفت : از این جهت که هر کس مرده زنده کند ، و کور مادر زاد و پسر را شفا دهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : «اليسع» هم از این کارها میکرد روی آب راه میرفت مرده زنده میکرد ، کور مادر زاد و پسر را شفا میداد ، ولی امتش خدایش نخواستند ، واحدی وی را نپیمتید حزقیل پیغمبر هم نظیر کارهای عیسی را میکرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس از مرگشان زنده کرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی) رو کرده فرمود قصه این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی که بخت النصر در جنگ بیت

نصر من سبى بنى اسرائيل حين غزى بيت المقدس ، ثم انصرف بهم الى بابل فارسله الله اليهم فأحياهم هذا في التوراة لا يدفعه الا كفر منكم؛ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به و عرفناه قال : صدقت ، ثم أقبل على النصرانى فقال : يا نصرانى هؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم؟ قال: بل كانوا قبله، قال الرضا عليه السلام: لقد اجتمعت قريش الى رسول الله ﷺ فسألوه أن يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : يا على اذهب الى الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان ويا فلان ويا فلان، يقول لكم عليه السلام : قوموا باذن الله ، فقاموا وينفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قريش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان عمداً قد بعث نبياً قالوا : وددنا ان انا در كناه فتؤمن به، الى أن قال : ان قوماً من بنى اسرائيل خرجوا من ديارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم في ساعة واحدة فعمد أهل القرية فحظروا عليهم حظيرة، فلم يزلوا فيها حتى نخرت عظامهم وصارت رميماً فمر بهم نبي من انبياء

المقدس ازميان اسراى بنى اسرائيل انتغابشان كرد ، و بيا بلشان بر دو (پس از مردن ،) خداوند حزقيل را فرستاد تا زنده شان كرد ؟ - اين قصه در تورات است ، و هيچكس از شما بجز كافر منكر نشود ، رأس الجالوت گفت : آرى ما اين قصه را شنیده ايم و خبر داريم ، فرمود : راست گفتم ، سپس بنصرانى رو كرد و فرمود : نصرانى ! اينان پيش از عيسى بوده اند يا عيسى پيش از اينان گفت : اينان قبل بوده اند ، فرمود : قريش خدمت پيغمبر (ص) جمع شده خواهش كردند مردگان شان را زنده كند حضرت ، بعلى بن ابیطالب فرمود با اينان بقبرستان برو ، و اشخاصى را كه اينها ميگويند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : اى فلان ! اى فلان اى فلان ! محمد (ص) ميفرمايد باذن خدا برخيزيد (چون بدستور عمل كردند) همه برخاسته كردو خاک از سر خود افشانند ، قريش از حالات آنان پرسش كردند ، و از بعثت پيغمبر (ص) آگاهشان كردند ، گفتند : ايكاش ما هم او را درك ميكرديم و بوى ايمان مياوردديم و نيز عده اى از اسراييليان كه هزاران نفر بودند از بيم مرگ از طاعون گريخته ، از وطن بيرون رفتند ، خداوند همه را يكجا ميراند ، مردم قريه دور آنان حصارى كشيدند ، مدت ها بدين حال بودند ، استخوانهاشان خرد شد و پوسيده بكي

بنی اسرائیل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتجب أن احييهم لك فتندرهم ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياءً أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطعهن قطعاً ثم وضع على كل جبل منهن جزءاً ثم نادا من فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر أيت الله سبحانه فارناه كما رأيت ، فقال : اني لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يارب اني اخترت منهم سبعين رجلاً فجئت بهم وارجع وحدي فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم و كل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قد نطقت به « الحديث » ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از پيغمبران بنی اسرائیل از آنجا عبور کرد از این همه استخوان پوسیده تعجب کرد ، خداوند بوی وحی کرد : میخواهی اینان را زنده کنم تا (از عذاب آخرت) پيشان دهی ، (و بدین حق دعوتشان کنی) ؟ عرض کرد : آری پروردگارا ! وحی شد آنان را صدا زن ، فرمود : ای استخوانهای پوسیده ! باذن خدا برخیزید همه در حالی که خاک از سر و صورت میافشانند از جا حرکت کردند ، حضرت ابراهیم خلیل هم از این معجزات داشت ، که مرفان را گرفت ، پاره پاره کرد ، و هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسویش آمدند ؛ موسی بن عمران هم هفتاد نفر از میان اصحابش انتخاب کرده باهم بکوه طوز رفتند ، گفتند : ای موسی تو خدا را دیدی ای باهم بنمایان ؛ گفت : من ندیده ام ، گفتند : ما بتو ایمان نیاریم تا علانیه خدا را به بینیم ، آنگاه جماعه آنان را گرفت و همه سوختند ، موسی تنها مانده گفت : پروردگارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و اینجا آوردم ، اینک تنها بر کردم و جریان را بگویم ، چگونه مردم از من می پذیرند ؛ خداوند آنان را پس از مرگ زنده کرد ، اینها که گفتم همه در تورات وانجيل وزبور وقرآن است ، و تو نمیتوانی رد کنی « تا آخر حدیث » .

التوحید فی الباب المذكور با لا سناد السابق و رواه الشيخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلًا .

اقول : قوله : « ما انكرت » الخ معناه أي شيء انكرت من احياء عيسى للموتى باذن الله ، حتى زعمت انه ينافي البشرية و يستلزم الربوبية فان النصارى لم ينكروا احياء الموتى وانما انكروا البشرية و هو ظاهر .

واعلم ان هذا الحديث الشريف يدل على ان الرجعة لا تستلزم التكليف و لا تنافيه ، بل يمكن كون اهل الرجعة [كلهم] مكلفين ، وأن يكونوا غير مكلفين ، وان يكون بعضهم مكلفاً و بعضهم غير مكلف ، لان الجماعة من قريش لما احياهم الله لم يكونوا مكلفين و الا لما قالوا : وددنا اننا ادر كنا فنؤمن به ، وان الجماعة من بنى اسرائيل لما احياهم الله بعد موتهم كانوا مكلفين و يأتى تحقيق ذلك ان شاء الله .

الثالث مارواه ابن بابويه ايضاً فى عيون الاخبار فى باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند الامامون فى عصمة الانبياء عليهم السلام قال : حدثنا تميم بن عبد

ابن حديثاً در کتاب توحيد هم در همان باب نقل ميکند ؛ طبرسی هم در احتجاج بدون سند روايت ميکند .

مؤلف گوید : اينکه در اول حديث ميفرمايد : آنچه و انکار داری که حضرت عيسى (ع) مرده زنده ميکرد - مقصود اين است که راجع بر مرده زنده کردن عيسى باذن خدا چه انکاری داری که ميگویی با بشریت سازش ندارد ، و مستلزم خدائی است زیرا نصاری منکر مرده زنده کردن وی نيستند بشر بودن او را انکار ميکنند .

این حديث شريف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکليف است نه منافی با تکليف ممکن است همه آنها که زنده ميشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضی باشند ، بعضی نباشند چون قریشیها که زنده شدند تکليف نداشتند - و گرنه نمی گفتند : ايکاش ما هم او را درک ميکرديم و بوی ايمان میآوريم - و اسرائيليان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقيق مطلب بعداً بياید .

نوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عيون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبياء » از علي بن محمد بن جهم در حديثي طولانی روايت

الله بن تمیم القرشی عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي » ، فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام اني متخذ خليلا ان سألتني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتى ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطهن ، ثم جعل علي كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حباً و ماءً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبتة ورأسه ، فخلي ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهیم که گفت «پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد چرا ولی تاqlبم آرام گیرد» قضیه اینچگونه بوده ؟ فرمود : خداوند به حضرت ابراهیم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مرده هارا برایش زنده میکنم ، در قلب آنجناب خطور کرد که آن خلیل و دوست خداوند هم او است عرض کرد : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت چرا ، ولی تاqlبم مطمئن شود که آن دوست منم خطاب شد چهار مرغ بگیر و پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی بگذار ، آنگاه آنها را بخوان شتابان بسوی قوم بیایند ، حضرت ابراهیم کرکس ، و مرغابی ، و طاوس ، و خروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس متقارهای آنها را میان انگشتان نهاد و يك يك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء پرواز آمد هر يك بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر و گردن خود پیوست حضرت ابراهیم متقارها را جدا کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحبّ وقلن : يا نبي الله احييتنا احياءك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بارك الله فيك يا ابا الحسن الحديث .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند في باب القدرة ، و رواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الرابع - مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرني عن قول الله عز وجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب ارنى انظر اليك قال لن تراني» فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمائة ألف ، فاختر منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلاً ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانهها بر چیدند و گفتند : ای پیمبر خدا ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و مییراند ، و او بر هر چیز توانا است ، مأمون گفت : ای ابو الحسن خدایت برکت دهد « تا آخر حدیث » این حدیث را در کتاب توحید ، باب قدرت هم نقل میکند ، چنانکه طبرسی هم در احتجاج بدون ذکر سند روایت میکند .

چهارم باز هم صدوق در عیون در همان باب و بهمان سند روایت میکند که مأمون راجع باین آیه سؤال کرد : « چون موسی برای وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت ، عرض کرد پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا به بینم ، خطاب شد : هرگز مرا نه بینی ، اعراف : ۱۴۳ » حضرت فرمود : چون خداوند با موسی سخن گفت ، موسی بسوی قوم رفته واقعه را خبر داد ، گفتند ما هرگز ایمان نیاریم تا سخن خدا بشنویم ، حضرت موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری ، هفتاد هزار ، و از آنان هفت هزار ، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر را انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام

فما توا فقال موسى : يا رب ما أقول لبني إسرائيل إذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؟ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن ابي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدد والصرده والطاوس والغراب فذبحهن وعزل رؤسهن ، ثم دق أبدانهن حتى اختلطت ثم جزهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حباً و ماءً ثم جعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم قال : ائتين سعياً باذن الله عز وجل ، فطائر بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برفبته التي فيها رأسه والمنقار فحلى

خداوا شنيدند گفتند : ماهر گزرتو ايمان نياريم تا خدا را آشكارا به بينيم ، خداوند صاعقه اي فرستاد ، در اثر اين ظلمشان از صاعقه مردند ، موسى عرض كرد : خداوندا ! اگر قوم ، مرا متهم كنند - كه بگو چون بددوغ دعوى پيبرى ميكردي اينان را بردى و كشتى - من جواب آنان را چه بگويم ؟ خداوند دو باره ايشان را زنده كرد و همراه او فرستاد « تا آخر حديث » اين حديث را طبرسي هم در احتجاج روايت ميکند .

پنجم باز مرحوم صدوق در كتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل ميکند كه حضرت صادق (ع) راجع باین آيه كه به حضرت ابراهيم خطاب شد « چهار مرغ را بگير . . . » فرمود : همد و صرد (كه مرغى سبز پشت و سفيد شكم است ؛ گنجشك را شكار ميکند) و طاووس ؛ و كلاغ را گرفت سر برید ، سرهايشان را جدا كرد ، و بدنهایشان را كوييد تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت کرده بر سر ده كوه گذاشت ، و آب و دانه ای در کنار خود نهاد ؛ و منقارهای مرغان را میان انگشتانش گرفت و گفت : باذن خدا شتابان بيايد آن گوشت و پر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز کرده بهم پيوست تا بدنها به حالت اول برگشت و هر بدنى آمد بسرو گردنى كه در دست او بوده چسبيد ، حضرت ابراهيم منقارها را رها كرد ، مرغان هفتادمانده

ابراهيم عن مناقيرهن فوقن وشربن من ذلك الماء، والتقطن من ذلك الحب، ثم قلن: أحیبتنا یا نبی الله أحیاء الله، فقال ابراهيم: بل الله یحیی ویمیت.

السادس - ما رواه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی فی باب النوادر من کتاب الجنائز عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن محبوب عن برید الكناسی عن أبی جعفر علیه السلام قال: ان قتیة من أولاد ملوك بنی اسرائیل كانوا متعبدين خرجوا یسیرون فمروا بقبر علی ظهر الطریق قد سفی علیه السافی لیس منه الارسمه، فقالوا: لو دعونا الله الساعة فینشر لنا صاحب هذا القبر فسیلناہ کیف وجد طعم الموت، فدعوا الله عزوجل فكان دعاؤهم الذی دعوا الله به: أنت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک الی أن قال: انشر لنا هذا المیت بقدرتک، قال: فخرج من ذلك القبر رجل أبيض الرأس و اللحیة، ینفض رأسه من التراب فزعاً شاخصاً بصره الی السماء، فقال لهم: ما یوقفکم علی قبری؟ فقالوا: دهوناک لتطیرنا کیف وجدت طعم الموت، فقال لهم: قد سکنت فی قبری تسعاً و تسعین سنة ما ذهب عنی الم الموت و کربہ، ولا خرج مرارة طعم الموت من حلقی،

از آن آب خوردند، واز آن دانه ها برچیدند وگفتند: ما را زنده کردی خدایت زنده

کند، فرمود: خدا زنده میکند و میبیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی، در باب نوادر کتاب جنائز از « برید کناسی » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: جوانانی از پسران سلاطین بنی اسرائیل - که عابد و زاهد بودند - از راهی میگذشتند، در میان راه قبری دیدند که پادها بر آن وزیده؛ و جزائر مختصری از آن نمانده بود، گفتند: خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند، از او پیرسیم: طعم مرگ را چگونه یافتی؟ باین نحو دعا کردند گفتند: پروردگارا تویی خدای ما، خدائی غیر از تو نیست این مرده را بقدرت خویش زنده کن، چون دعای تمام شد مردی با سروریش سفید درحالی که خاک از سرخویش میفشاند بیخاک از قبر بیرون آمده، چشم بجانب آسمان دوخت، گفت: بچه سبب اینجا ایستاده اید؟ گفته تو خواندیم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی؟ گفت: نود و نه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کامم نرفته و سختی و ناراحتیش بر طرف نشده گفتند:

فقالوا له : مت وأنت على ما نرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لا ولكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعا شاخصاً بصرى ، مهطعاً الى صوت الداعي ، فابيض لذلك رأسي ولحيتي .

اقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدین ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء اولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدم في الباب السابق وغيره .

السابع ما رواه الكليني ايضا في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد بن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بمالم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرىء لهم الاكمه والابرص باذن الله « الحديث » .

بهمین حال باسر و ریش سفید مردی ؟ گفت : نه چون صدائی شنیدم که بیرون شوخاک استخوانهایم گرد آمد و بروح پیوسته شد و بجانب آن صدا شتافتم و ترسان و خیره بیرون آمدم از این جهت سرو ریشم سفید شد .

مؤلف گوید : در جایی که ممکن باشد خداوند بدعای شاهزادگان عابد و زاهد مرده ای را زنده کند ، چگونه میشود انکار کرد که بدعای پسران معصوم پیغمبر (ص)، و امامان پاک مردگان را زنده کند ؟ علاوه بر مطلبی که در باب سابق و غیره اثبات شد که هر چه در امتهای گذشته بوده در این امت هم خواهد بود .

هفتم باز کلینی در کتاب عقل و جهل از ابو یعقوب بغدادی - در حدیثی - روایت میکند که حضرت ابوالحسن (که شاید مراد حضرت کاظم (ع) باشد) فرمود : خداوند در زمانی که امراض فراوان شده بود و مردم بطب احتیاج شدید داشتند حضرت عیسی را فرستاد ، نظیر مطالب اطبارا آورد ، و مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را باذن خدا شفا داد « تا آخر حدیث » .

ورواه ابن بابویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسين بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الكتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواه الكلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجميع الانبیاء و الاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله قال : صدقت ، وسیلمان كان یفهم منطق الطیر و كان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل « الحدیث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد و ابراهیم عن أبیه عن أبی الحسن علیه السلام مثله .

ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبد الحمید عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام .

التاسع ما رواه الكلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید و غیره بعضهم عن ابی عبد الله علیه السلام و بعضهم

این حدیث را صدوق هم در کتاب علل و عیون الاخبار « و برقی » در کتاب معاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب « اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیا را ارث برده اند » از « حماد » روایت میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت « تا آخر حدیث » .

این حدیث را « صفار » هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .

نهم باز هم کلینی در روضة کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید و غیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) - و بنقل بعضی حضرت صادق (ع) - در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « الم ترالى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداین الشام وكانوا سبعین ألف بیت ، كان الطاعون يقع فيهم في كل أو ان و كانوا اذا حسوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقى الفقراء لضعفهم ، فيقل الطاعون في الذين خرجوا و اكثر في الذين أقاموا ، قال : فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا أحسوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم ، فلما أحسوا بالطاعون خرجوا جميعاً و تنحوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مروا بمدينة خربة قد جلا أهلها و أفناهم الطاعون ، فنزلوا بها فلما حطوا رحالهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم و صاروا رميماً و كانوا على طريق العارة ، فجمعوهم في موضع فمر بهم نبي من أنبياء بنى اسرائيل يقال له : حزقيل ، فلما رأى تلك العظام بكى و استعبر و قال رب لو شئت لأحييتهم الساعة كما أمتهم فعمروا بلادك و ولدوا عبادك و عبدوك مع من

« مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؛ ندانستی ؟ سوره بقره ، آیه ۲۴۳ » فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه در شهرستان طاعون میآمد و ثروتمندان که قدرت داشتند ، چون مطلب را حس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، و قهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این رو همه تصمیم گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند عموماً از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگذشتند تا بخرابه ای رسیدند که اهلس همه هجرت کرده بودند و طاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امر فرمود : بمیرید : همه در یکساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه غابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پیمبران بنی اسرائیل - بنام حزقیل - از آنجا عبور کرد ، این وضع را که دید گریست و اشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا ! یکشاه همانطور که اینان را میراندی اکنون زنده شان میگردی ، تا شهرها را آباد کنده ، و نسلیها بوجود

یعبدک من خلقتک ، فأوحى الله اليه أفتحب ذلك ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه ان قل كذا وكذا ؛ فقال الذى أمره الله أن يقول ، قال أبو عبد الله عليه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقييل ذلك الكلام ونظر الى العظام يطير بعضها الى بعض فعادوا احياءاً ينظر بعضهم الى بعض ، يسبحون الله ويكبرونه ويهللونونه ، فقال حزقييل عند ذلك : أشهد ان الله على كل شىء قدير ، قال عمر بن يزيد : قال أبو عبد الله عليه السلام فيهم نزلت هذه الآية .

العاشر - مارواه الكليني ايضاً في الروضة قريباً من النصف عن عليه السلام بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد و الحسين بن سعيد جميعاً عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل «وآتيناهم اهلهم ومثلهم معهم» قلت : ولده كيف أو تي مثلهم ؟ قال : أحيى له من ولده الذين كانوا ماتوا قبل ذلك بأجالهم ، والذين هلكوا يومئذ .

الحادى عشر مارواه الكليني ايضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث الميت الذى

آرند که چون سایر بندگان ترا پرستند ، از جانب خدا وحى شد : میخواستى زندهشان کنم ؛ عرض کرد : آرى ، خطاب شد : چنین وچنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بود چون بزبان جارى کرد دیده استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد و بهم پیوست و همه زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگرستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اينجا حزقييل گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، بنقل عمر بن يزيد ، حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه در باره اینها نازل شد .

دهم : بازم کلینی در حدود نیمی کتاب روضه کافی از ابو بصیر نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوی دادیم ؛ انبیاء ، ۸۴» از حضرت صادق (ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باو داد ؟ فرمود : آن پسرانش را که قبلاً مرده بودند ، با آنان که در واقعه امتحان مردند همه را زنده کرد .

یازدهم : بازم کلینی در «روضه» در حدیثی تحت این عنوان : «حدیث مردهای

احیاء عیسی ﷺ عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب
 وغیره عن أبي عبد الله ﷺ انه سئل هل كان عیسی ﷺ احيى اُحداً بعد موته
 حتى كان له اكل ورزق ومدة وولد؟ قال: نعم انه كان له صديق مواخ له في الله، وكان
 عیسی یمر به وينزل عليه وان عیسی ﷺ غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه، فخرجت
 اليه امه فسألها عنه فقالت: مات يا رسول الله، قال: أفتحبين أن تريه؟ قالت: نعم
 فقال لها: اذا كان غداً فأتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتاهما فقال
 لها: انطلقی معي الى قبره فوقف عليه عیسی ﷺ، ثم دعا الله عز وجل فانفرج
 القبر وخرج ابنها حياً، فلما رآته امه ورآها بكيا فرحمهما عیسی عليه السلام،
 فقال عیسی: أتحب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال: يانبي الله باكل ورزق ومدة أم بغير
 اكل ولا رزق ولا مدة؟ فقال عیسی ﷺ: بل بأكل ورزق ومدة تعمر عشرين سنة، و
 تزوج و يولد لك، قال: نعم اذا، فدفعه عیسی ﷺ الي امه فعاش عشرين سنة و
 تزوج وولد له.

که عیسی زنده اش کرد» از «ابان بن تغلب» وغیره نقل میکند که از حضرت صادق (ع)
 پرسیدند: حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد، و بچه پیدا
 کند؟ فرمود: آری رفیقی داشت که در راه خدا باوی طرح برادری افکنده بود بدیدنش
 میرفت و منزلش وارد میشد، مدتی وی را ندید، چون بسرافش رفت تا سلامش کند
 مادرش پیش آمد، سراغ فرزند از او گرفت، عرض کرد: از دنیا رفت فرمود: میخواهی
 او را ببینی؟ عرض کرد: آری فرمود: فردا میآیم باذن خدا برایت زنده اش میکنم فردا
 آمد و ما هم بر سر قبر رفته ایستاد دعا کرد، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون
 چشم مادر و فرزند بینکدیگر افتاد، گریستند، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد، فرمود
 میخواهی با مادرت در دنیا بمانی؟ عرض کرد: یانبی الله باروزی و خوراک و مدت یا بدون
 اینها؟ فرمود: با خوراک و روزی و بیست سال عمر که از دواج هم بکنی و بچه هم پیدا کنی
 عرض کرد: آری حضرت عیسی پسرا را تحویل مادر داد، بیست سال زندگی کرد، زن
 گرفت و بچه دار شد.

الثانی عشر - ماروا امرئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب علل الشرایع و الاحکام فی باب العلة التي من أجلها اتخذ الله ابراهيم خليلاً ، قال : سمعت محمد بن عبدالله بن طيفور يقول : ان ابراهيم سأل ربه ان يحيى له الموتى فأمره أن يميت له الحي سواء بسواء لما أمره بذبح ابنه اسمعيل ، وان الله أمر ابراهيم أن يذبح أربعة من الطير طاووساً ونسراً وديكاً وبطاً ، ثم ذكر القصة السابقة وان الله أحياها له و ذكر ما في ذلك من الاشارة .

الثالث عشر - مارواه ابن بابويه ايضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبي عبدالله عليه السلام قال : بينا عيسى بن مريم في سياحته اذ مر بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغيرها تدافتوا ، قيل له : يا روح الله نادهم ، فقال : يا أهل القرية فأجابهم مجيب : لبيك يا روح الله ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام و الخطاب و السؤال و الجواب .

دوازدهم شيخ صدوق در کتاب علل در باب «علت اينکه خداوند حضرت ابراهيم را خليل خود خواند» از محمد بن عبدالله طيفور نقل ميکند که گفت : چون ابراهيم از خدا خواست که مردگان را براي او زنده کند ؛ امر شد او زنده اي را براي خدا بيراند - يعني پسرش اسماعيل را سرببرد - تا حاجتش را بر آورد آنگاه خدا امر کرد که چهار مرغ - طاووس ، کرکس ، خروس ، و مرغابی را سرببرد . . . سپس قصه اي را که قبل از گذشت نقل ميکند و اشاره اي که در کشتن اين حيوانات است بيان ميکند .

سيزدهم : باز شيخ صدوق در «علل» بعد از أبواب حج - در باب نوادر - از سهل حلواني روايت ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عيسى در ضمن سياحت بقريه اي رسيد ، ديد مردمش همه مرده اند و بدنهارا دوراه ، و ميان خانهها افتاده ، گفت : لابد اينان بغيض خدا مرده اند ، و گرنه يکديگر را دفن کرده بودند ، بعضي تقاضا کردند که آنان را صدا زنند ، فرياد زد اي اهل قريه ؛ کسی جواب داد : لبيک يا روح الله . سپس گفتگو و سؤال و جواب آنان را بيان ميکند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا و عبادة الطاغوت .

الرابع عشر - مارواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب غيبة ادریس النبي ﷺ عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر ﷺ في حديث طويل ان ادریس ﷺ اضطرَّ بالجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهد من الجوع فقالت: انهما قرصتان واحدة لي و واحدة لابني فقال لها ان ابنتك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، و يجزيني النصف الاخر فأحيي به فاكلت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادریس و بين ابنتها ، فلما رأى ابنتها ادریس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرب حتى مات ، فقالت امه : يا عبدالله قتلت علي ابني جزعاً على قوته ؟ قال ادریس : فانا أحييه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادریس بعضدى الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

این حدیث را کلینی در اصول کافی ، و صدوق هم در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال در عقاب محبت دنیا و پرستش طاغوت روایت میکنند .

چهاردهم : بازم صدوق در کتاب کمال الدین ، در باب « غیبت ادریس پیغمبر » از ابو البلاد در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادریس از شدت گرسنگی بردر خانه پیرزنی ایستاده گفت : غذائی بمن بده که از گرسنگی سخت در زحمتم گفت من دو کرده نان بیش ندارم یکی برای خودم ، و دیگری برای فرزندم است فرمود : پسر کوچک است نیمه نانی برایش بس است ، و جانش را حفظ میکند ، مرا هم نیمه دیگر کافی است که جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، و نان دیگر میان ادریس و پسر قسمت کرد ، پسر چون دید ادریس از نانش میخورد مضطرب و بیتاب شده افتاد و مرد ، زن دامن ادریس را گرفت که پسر مرا کشتی ، فرمود : بیتابی مکن باذن خدا زنده میکنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : ای روحی که از بدن این پسر بیرون رفتی ! باذن

الی بدنه باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الغلام الیه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انک ادریس النبی و خرجت تنادی «الحديث» .

الخامس عشر مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب کمال الدین و تمام النعمة فی حدیث الخضر علیه السلام باسناده عن عبدالله بن سلیمان قال : قرأت فی بعض کتب الله عز و جل ان ذا القرنین کان عبداً صالحاً الی ان قال : فوصفت له عین الحیوة ، وقیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی یسمع الصیحة ، و انه خرج فی طلبها حتی انتهى الی موضع فیہ ثلاثمائة وستون عیناً ، و کان الخضر علی مقدمته فأعطاء حوتاً مالحاً و اعطی کل واحد من اصحابه حوتاً مالحة و قال لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته عند عین فانطلقوا و انطلق الخضر الی عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت فی الماء حی و انساب فلما رای ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بثیابه و سقط فی الماء فجعل یرتمس فیہ و یشرب منه فرجع کل منهم الی ذی القرنین و حوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید و دید پسر زنده شد گفت : گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و فریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم : بازم صندوق در کتاب کمال الدین - در حدیث خضر - از عبدالله بن سلیمان نقل میکند که گفت در یک کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمه آب حیوان را برایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه ای از آن بنوشد تا تصور اسرافیل ندمد نمیرد بدین امید حرکت کرد تا بجائی رسید که سیصد و شصت چشمه بود حضرت خضر هم پیشایش او میرفت بنخضر و هر یک از همراهانش یک ماهی نمک زده ای داد و گفت هر کدام ماهی خویش را در یکی از این چشمه ها بشوید ، هر یک بجانبی رفتند ، خضر هم بر سر چشمه ای رفت چون ماهی را در آب زد زنده شد و براه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست بآب حیات دست یافته ، جامه ها را دور افکند ، و در آب افتاد بنا کرد زیر آب رفتن ، و از آب خوردن ، سپس هر یک از یاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسألته عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فأبشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار ، الى النفخ في الصور الحديث .

السادس عشر ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلًا وورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلاً من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى» قال : كان المقتول شيخاً مثيراً قتلته بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتيل ببعضها ، فيحيى الله القتيل «الحديث» .

قال الطبرسي : و انما أمرهم بضرب القتيل ببعضها و جعل التخيير في وقت

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بر چشمه آب حیات رسیدی . بشادت باد که تا صور اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر قصه خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار با اشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البيان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمتی از آن (گاو) را بوی بزئید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادرزاد گانش وی را کشتند و بدنش را بر سر راه یکی از قبائل دیگر افکندند خداوند بموسی وحی کرد که گاو را بکشند و قسمتی از آن را بکشته بزئید تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خدا دستور داد قسمتی از گاو را بکشته زنند ، و وقتش را با اختیار

الاحیاء الیهیم ، لیعلموا أن الله قادر علی احیاء الموتی فی کل وقت من الاوقات .
 الثامن عشر مارواه الطبرسی فی مجمع البیان ایضاً فی قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم » قال : أجمع اهل التفسیر علی ان المراد بالوف هنا كثرة العدد الا ابن زید فانه قال : خرجوا مؤتلفی القلوب فجعله جمع ألف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروی انهم كانوا ثلاثة آلاف وقیل ثمانية آلاف وقیل عشرة آلاف ، و قیل [بضعه] ثلاثین ألفاً وقیل أربعین ألفاً ، وقیل سبعین ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحیاهم ، قیل : احیاهم بدعا ؛ نبیهم حزقیل ، و قیل : انه شمعون نبی من انبیاء بنی اسرائیل « انتهى » وهذا الکلام یشتمل علی عدة روايات مرسله .

التاسع عشر مارواه الطبرسی ایضاً فی هذه الایة قال : روى ان الله أماتهم جميعاً وأمات دوابهم ، وأتى عليهم ثمانية أيام حتى انتفخوا ، فخرج اليهم الناس فمجزوا من دفنهم ، فعطروا عليهم خيطاً دون السباع ، و مضت عليهم مدة حتى بليت أجسادهم

آنان گداخت تا بدانتند خدا هبوط قدرت دارد مرده زنده کند .

هجدهم : باز طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « مگر قصه آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون شدند ؛ و خداوند بآنان فرمود : بسیرید سپس زندهشان کرد » ندانستی ؛ بقره ۲۴۳ « میفرماید : همة اهل تفسیر گویند : « الوف » جمع « الف » است یعنی هزاران نفر بودند ، بجز ابن زید که گوید : جمع « آلف » است مثل قاعد وقعود - یعنی با هم الفت و دوستی داشتند آن عدم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودند و هشت هزار و ده هزار ، و سی هزار و چهل هزار و هفتاد هزار هم گفته اند ؛ معنی اینکه « خدا فرمود : بسیرید » این است که آنان را میراند « سپس » بدعای پیبرشان حزقیل ، و بعضی گویند بدعای « شمعون » پیغمبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد » پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : باز هم در طبرسی در مجمع در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که

خداوند همه آنان را با حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنها آماس کرد ، مردم

و عربيت عظامهم فمرّ عليهم حزقيل فجعل يتفكر فيهم متعجباً ، فأوحى الله اليه : تريد أن أريك آية كيف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياهم الله تعالى .

العشرون ما رواء الطبرسي ايضاً في هذه الآية قال : و روى انهم كانوا قوم حزقيل فأحياهم الله تعالى بعد ثمانية ايام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقيل فوجدهم موتى ، فبكى فأوحى الله اليه : قد جعلت حيوتهم اليك ، فقال لهم حزقيل : احيوا باذن الله فعاشوا .

الحادي والعشرون ما رواء الطبرسي في هذه الآية قال : سأل حمران بن أعين أبا جعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذين قال الله لهم موتوا ثم أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لا بل ردّهم الله حتى سكنوا الدوروا اكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و ما كثروا بذلك ماشاء الله ثم ماتوا بأجالهم .

● ●
برای دفن آمده دیدند از عهد بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تا از شر جانوران محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدنهای پوسید استخوانها لخت شد ، حزقیل پیغمبر از آنجا عبور کرد ، منظره آنان را که دید از تعجب بفکر فرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونه مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

بیستم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدنهای بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدازد : باذن خدا زنده شوید ، همه زنده شدند

بیست و یکم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند و باز مردند ، یا بدنیا برگشتند ، در خانه هانشستند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زنده گی کردند ، سپس بسر کطیعی مردند .

الثاني والعشرون مارواه الطبرسي في مجمع البيان في قوله تعالى «أو كالذي مر على قرية» الآية قال: قيل هو عزيزو هو المروي عن أبي عبدالله عليه السلام، وقيل هو ارميا وهو المروي عن أبي جعفر عليه السلام، وقيل هو الخضر أحب الله ان يريه احياء الموتى مشاهدة، «وانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره؛ وقيل: عظامه وان الله اول ما أحيى منه عينيه فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه، والى اللحم الذي أكلته السباع تأتلف الى العظام من هنا و من هنا، و يلتزق بها حتى قام و قام حماره.

اقول: و يأتي ما يدل على ذلك، و على ان عزيزاً و ارميا من الانبياء عليهم السلام.

الثالث والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى: «واذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيي الموتى» قال: روى عن ابن عباس وسعيد بن جبیر والسدي ان الملك

يستودوم: بازم طبرسي در مجمع البيان در تفسير اين آيه: «يا مثل آنكس كه بقره اي گذشت... بقره: ۲۵۹» مي فرمايد: بعضي گویند: وي عزيز بوده، چنانكه از حضرت صادق (ع) هم روايت شده و بعضي معتقدند ارميا بوده، اين هم از حضرت باقر (ع) نقل است، بعضي گویند: خضر بوده، خدا خواست مرده زنده کردن را آشكارا باو بنمايد، و اينكه مي فرمايد «استخوانها را بنگر» بعضي گویند مراد استخوانهاي الاغ او است (كه بهم مي پيوست) بعضي گویند استخوانهاي خود او است، چون اول چشمانش زنده شد، وديد كه استخوانهاي پوسيده پراكنده گرد مي آيد، و گوشتهاي هم كه درندگان خورده اند از اينجا و آنجا جمع ميشود، و با استخوانهاي پيوند، تا بدن كامل شده و خودش برخاست، الاغش هم برخاست.

مؤلف گوید: بعداً رواياتي در همین موضوع و در اينكه عزيز و ارميا هر دو پيغمبر بوده اند خواهد آمد.

يست و سوم: بازم طبرسي در تفسير اين آيه: «آندم كه ابراهيم گفت: پروردگارا بن نما چگونه مردگان را زنده ميكني» بقره: ۲۶۰» از ابن عباس وسعيد بن جبیر،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلاً و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي أيضاً في هذه الآية قال : روى عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « فأجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذب مناقيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يا تينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتألف وطارت الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى : « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاووس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدعها وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى :

وسدى نقل میکند که فرشته‌ای بحضرت ابراهیم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و مردگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهیم (ع) این خواهش را از خدا کرد تا قلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش را مستجاب کرد ، و مرفان را برایش زنده کرد .

بیعت و چهارم : بازم طبرسی در تفسیر این جمله که « بر سر کوهی قسمتی از (گوشت) آنها را بگذار ، بقره : ۲۶۰ » از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنها را بر این کوههای همگانه تقسیم کن ، سپس منقارهای آنها را بگیر و باسم اعظم خدا صدایشان بز نشتابان می‌آیند : حضرت ابراهیم بدستور عمل کرد ، و صدازد : باذن خدا زنده شوید ، اجزاء هر یک بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

بیعت و پنجم : بازم طبرسی در تفسیر این جمله : « چهار پاره را بگیر » میفرماید بعضی گویند : طاووس و خروس ، و کبوتر ، و کلاغ بوده ، مأمور شد آنها را پاره پاره کند ، و پرهايشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام نقل شده .

بیعت و ششم : بازم طبرسی در تفسیر این آیه : « کور مادر زاد و پسر را شفا

هو ابری، الا کموا الابرص واحیى الموتى باذن الله، قال : قيل : ان عیسی علیه السلام اُحیی أربعة أنفس : عازر، و كان صديقاً له ؛ و كان قد مات منذ ثلثة ایام ، فقال لاخته : انطلقی الی قبره ، ثم قال : اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ، انك أرسلتني الی بنی اسرائیل أدعوهم الی دینك ، وأخبرهم انی اُحیی الموتی فأحیی عازراً قال : فقام عازر وخرج من قبره ، وبقی وولد له ، وابن العجوز ترکتہ علی سريره ميتاً فدعا الله عیسی ﷺ فجلس علی سريره ، ونزل عن اعناق الرجال ، ولبس ثياباً ورجع الی أهله وبقی وولد له ، وابنة العاشر قبله أتحييها وقد ماتت أمس ؛ فدعا الله فعاثت وبقیت وولدت ، وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره وقد شاب نصف رأسه ، وقال : فدقامت القيامة ؛ قال : لا ولكنی دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم يكونوا ايشيون

دهم و مردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ۴۹ ، فرماید : بعضی گویند : حضرت عیسی چهار نفر را زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش با خواهر وی بر سر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ و بآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینک عازر را زنده فرما پس از این دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد و بچه دار هم شد .

(۲) پسر آن پیرزن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عیسی دعا کرد برخاست نشست ، و از سردوشها بزیر آمد ، لباسش را پوشید ، و بختانه برگشت مدتی زنده بود . و بچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؛ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود و بچه دار هم شد .

(۴) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را بر دووی را صدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ؛ فرمود : نه من باسم اعظم خدا ترا خواندم . راوی این قصه گوید : در آن زمان مردم مویشان سفید میشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح قد عاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال : بشرط أن يعتنى الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون - ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيى الموتى بياحى ياقيوم ، وقيل ان الله كان يحيى الموتى عنده عاثة .

الثامن والعشرون ما رواه الطبرسي في قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلامه سألو الله الرؤية فأصا بتهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتيناهم اهلهم ومثلهم معهم » عن ابن عباس وابن مسعود ان الله رد على ايوب اهلته الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاهم مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصدسال عمر کرد - بصورت جوانی بود - حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزاد کند ، حضرت دعا کرد شدائد مرگ را نپشید .

یست و هفتم : بازم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یاحی و یاقیوم ، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خدا زنده اش میفرمود .

یست و هشتم بازم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که حضور و سخن خدا را بشنوند وقتی که آمدند و شنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آن گاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است و علی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

یست و نهم بازم طبرسی در تفسیر این آیه : «کسان ایوب را با مثلشان بلا دادیم انبیا : ۸۴» از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنين ، و قيل : سبع بنين و سبع بنات .
الثلاثون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو الحسن علي بن ابراهيم بن هاشم القمي في تفسير القرآن قال : حدثني أبي عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام ان رجلاً من خيار بني اسرائيل و علمائهم خطب امرأة فأنعمت له و خطبها ابن عمه و كان فاسقاً ردياً فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فعمد له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسى فقال : يا نبي الله ان ابن عمي قد قتل ، فقال موسى : من قتله ؟ قال : لا أدري ، وكان القتل عظيماً في بني اسرائيل ، فاجتمعوا و بكوا و ضجوا فقال لهم موسى : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحى الله الى موسى قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب ف ضربوه به و قالوا : من

بر گرداند ، و مثل آنان هم بوی عطا کرد (یعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر دیگر هم باو داد) و همچنین اموال و چهار پاهایش را نیز دو برابر باو رد کرد ، حسن بصری و قتاده هم همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم روایت شده ؛ عدد فرزندانش را بعضی هفت دختر و سه پسر ؛ بعضی هفت پسر و هفت دختر گویند .

سی ام : علی بن ابراهیم قمی در کتاب تفسیر از ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت : حضرت صادق (ع) فرمود : یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل زنی را خواستگاری کرد ، زن جواب مثبت داد ، سپس پسر عموی آن مرد که مرد فاسق و نالایقی بود خواستگاری کرد ، وی را رد کردند ، لذا بر پسر عموی خویش حسد برد ، و در کمینش نشست تا بی خبر او را کشت ، و جنازه را نزد موسی آورده گفت : پسر عموی مرا کشته اند ؟ فرمود که کشته است ؟ گفت : نمیدانم ، دو بنی اسرائیل هم قتل جرم بزرگی بشمار میرفت ، بستگانش گرد آمده شروع بگریه و شیون کردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور میدهد (برای پیدا کردن قاتل) گاوی بکشید بموسی وحی شد بگو قسمتی از از بین گاوی را نکشته بزنند و از او پیرسند قاتل تو کیست ؟ دم گاو را بوی زدند و برسیدند کی مرا کشته ؟ گفت : فلان ، پسر فلان ، این است که خدا میفرماید « قسمتی از آن را

قتلك يا فلان؟ قال : قتلني فلان بن فلان وهو قوله : «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون» .

الحادی والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون ، فصاروا الى مغارة فماتوا في ليلة واحدة كلهم ، فبقوا حتى كانت عظامهم يمر بها المار فينحيتها برجله عن الطريق ، ثم أحياهم الله فردتهم الى منازلهم فبقوا دهرأ طويلاً ، ثم ماتوا و تدافنوا .

الثاني والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان ابراهيم نظر الى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع الطير و سباع البحر ، ثم تثب السباع بعضها على بعض ، فتأكل بعضها بعضاً ، فتعجب ابراهيم فقال : «رب أرني كيف يحيى الموتى» قال الله : «أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبي قال

بوى بزئيد ، اينطور خدا مردگان را زنده ميکند ، و آيات خود را بشما مينمايد شايد بعقل آئيد ، بقره: ۷۳» .

سی و یکم باز علي بن ابراهيم در تفسير روايت ميکند که : در شام طاعوني آمد و عده زيادي از شهر گريختند ، و بدهاي پناه بردند ، در آن دره همه در يکشب مردند بدنهايشان باين حالت ماند تا استخوانهايش لخت شد و بر سرداه مردم افتاد ، عابرين باپا آنها را پس و پيش ميکردند ، سپس خدا همه را زنده کرد و بمنزلها بر گرداند مدتي دراز ماندند و باز مردند و يکديگر را دفن کردند .

سی و دوم باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت ابراهيم ديد مرداري کنار دريا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دريا از آن ميخوردند ، گاهي هم درندگان بجان هم افتاده يکديگر را پاره ميکنند و ميخورند ، از اين منظره تعجب کرد و گفت : « پروردگارا بمن بنا چگونه مردگان را زنده ميکني » خطاب شد : مگر ايمان نياورده اي؟ گفت : چرا ، ولي

فخذاربعه من الطیر، الایة فأخذ ابراهیم الطاووس والدیك والحمام والغراب ، فقطعهن
و أخذ لحماتهن ففرقهن علی عشرة أجبال وأخذ من اقرهن ثم دعاهن فقال: احيی باذن الله،
فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد و عظمه الی رأسه ، و طارت الی ابراهیم ،
فعند ذلك قال ابراهیم : «ان الله عزیز حکیم» .

الثالث والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم فی تفسیره ایضاً مرسلان ان الله لما
أنزل علی موسی التوریه و كلمه قال فی نفسه : ما خلق الله خلقاً أعلم منی ، فأوحی
الله الی جبرئیل ان أدرك موسی وأعلمه ان عند ملتقى البحرین رجلاً هو أعلم منك
فاتبعه وتعلم منه ، فقال لوصیه یوشع : ان الله أمرنی ان اتبع عند ملتقى البحرین
رجلاً وأتعلم منه فتزود یوشع حوتاً مملوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج
وصی موسی الحوت و غسله بالماء ، و وضعه علی الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء
الحيوان فحيی الحوت ودخل فی الماء «الحديث» .

تا دلم آدام گیرد ، خطاب شد چهار مرغ بگير بقره . . . ۲۶ «طاووس
و خروس و کبوتر و کلاغ را گرفت پاره پاره کرد گوشتشان را قسمت کرده بر سر
ده کوه گذاشت ، منقارهای آنها را در دست گرفت و صدایشان زد فرمود : باذن خدا زنده
شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هر يك بهم متصل شد ، و برش پیوست و بجانب وی
پرواز کرد ، اینگاہ فرمود : خدا عزیز و حکیم است .

سی و سوم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر - بدون ذکر سند - روایت میکند که
چون خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و با وی سخن گفت ، موسی با خود گفت : خدا
کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسی را در باب بوی
بگو آنجا که دو دریابهم متصل میشود مردی است که از تو دانشمند تر است ، از او پیروی
کن ، و علم بیاموز ؛ موسی چون دستور را گرفت مأموریت خویش بوسی خود یوشع
ابراز کرد ، یوشع ماهی نمک زده ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون
بو عده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده در آب شست و این آب آب حیات بود
وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خود را در آب افکند «تا آخر حدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويستلونك عن ذى القرنين» ؟ فقال : ان ذالقرنين بعثه الله الى قومه ف ضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله ف ضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الي حيث تغرب .

اقول : ويأتي مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعني نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الشمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الآية « واضرب لهم مثلاً أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنتين فكذبوا هما فعزنا بشالك

سی و چهارم : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو بصیر روایت میکند که گفت : از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم : «احوال ذوالقرنین از تو پرسند کھف ۸۲» فرمود : خدا ذو القرنین را بسوی قومش فرستاد ، چون دعوتشان کرد ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند ، خدا او را میراند ، و پس از پانصد سال زنده اش کرد ، و باز برای دعوت مردم اعزامش کرد ، این بار ضربتی بطرف پیش زدند دوباره مرد ، و باز پس از پانصد سال زنده اش کرده برای دعوت قوم مأمورش کرد ، این بار مشرق و مغرب زمین را در اختیارش گذاشت و پادشاهی روی زمینش داد .

مؤلف گوید . بعداً حدیثی بهمین مضمون بیاید ، و در آن حدیث است که امیر المؤمنین (ع) فرمود میان شما هم نظیر وی هست و غرض خود آنجناب بود .

سی و پنجم بازم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابو حمزه شمالی نقل میکند که گفت از حضرت باقر (ع) تفسیر این آیه را پرسیدم « برای ایشان مردم آن قریه را مثل بز نوقتی که پیبران نزدشان آمدند ، آندم که دو نفر را بسوی آنان فرستادیم و تکذیبشان کردند

قال : بعث الله رجلين الى اهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، فغلظوا عليهما فأخذوا هما وحبسو هما في بيت الا صنم ، فبعث الله الثالث و ذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضارهما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى و مقعد بالشفا فعلا مرة بعد اخرى فاجاب الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقي شيء و احدقان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : ايها الملك بلغني انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياء الالهة دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضا معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، فدمت ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخر اساجدين فأطالا السجود ثم رفعارأسهماوقالا : ابعت الى قبر ابنتك تجده قدقام من قبره ان شاء الله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من التراب ، فأتى به الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يا بني ؟

بسومی تقویتشان کردیم؛ یس : ۱۳ - ۱۴ « فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد؛ چون مطالب تازه‌ای برایشان آوردند شدت بخرج داده آنانرا گرفتند و دربتخانه زندان کردند ، خداوند بسومی را فرستاد . . . سومین اول خودرا تابع دین پادشاه معرفی کرد ، و دستور داد دو نفر را برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید و دین شما حق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیبران چند مرتبه دعا کردند و دعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای پادشاه اینان برای مدعی خویش حجت و برهان آوردند ، ولی يك کار دیگر مانده که اگر کردند من هم بدین آنان واژد میشوم ، شنیده‌ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسرا زنده کرد من دینشان را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم ایمان میآورم سپس به پیبران گفت : يك معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایتان را بخوانید تا زنده اش کند ، بسجده افتادند ، بسجده ای طولانی کرده سپس سر برداشتند و گفتند : کسی را سرقبر پسرت بفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند از قبر بیرون آمده خاک از سر خود می فشاند ، وی را نزد پدر آوردند ، چون فرزندانرا دپه شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دو نفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدي ربي الساعة ساجدين يسألانه أن يحييني فأحياني ، فقال : يا بني تعرفهما إذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مرّ با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مرّ أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الآخر فقال : وهذا الآخر ، فأمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن فضال عن عبدالرحمن بن أبي نجران عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوبوذكر الحديث الى أن قال أبو عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبنا له أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الا للباب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

السابع والثلاثون مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة والاولاد ، نقلا من كتاب العيون والمعاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا میکنند مرا زنده فرماید ، خدا بدعاى ایشان مرا زنده کرد ، پدر گفت : اگر آنان را بینی میشناسی ؟ گفت آری دستورداد مردم بصعرا روند وهمه در برابرش صف بکشند سر در صورت يك يك نگاه میکرد ، چون چشمش بيکی از آن دو نفر افتاد ، گفت این یکی لذا آنهاست ، باز در میان عدة دیگری گردش کرد چون دومی را دید گفت این نفر دیگر است اینگاه پادشاه واهل مملکت همه ایان آوردند .

سی و ششم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر از ابو بصیر نقل میکند که شرح گرفتاری ایوب را از حضرت صادق (ع) پرسیدم - سپس قصه را نقل میکند تا اینجا که میگوید - در تفسیر این آیه : « کسانی را با مثلشان باو دادیم ، رحمتی از ما و پندی برای خردمندان بود ، ص : ۴۳ » فرمود : خداوند کسانی را که پیش از گرفتاری مرده بودند ، با آنان که بعد مردند همه را زنده کرد ، ومدتی باوی زنده گی کردند

سی و هفتم : شهید ثانی در کتاب « مسکن الفؤاد » از معاویة بن مره نقل میکند که ابو طلحه پسری داشت بسیار مورد علاقه ؛ از دنیا رفت ، زنش در این مصیبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابو طلحة یحب ابنه حباً شديداً ، فتو فی الولد ثم ذکر ان امرأته صبرت صبراً عظيماً ، وان أباه ايضاً صبروان رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة بنی اسرائیل ، فقیل : یا رسول الله ما کان من خبرها ؟ فقال : کان فی بنی اسرائیل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس فی دارها ، فانطلق الغلامان یلعبان فوقها فی بئر کان فی الدار فماتا ، فکرت ان تنص علی زوجها الضیافة فادخلتهما البیت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أين ابناي؟ فقالت : هما فی البیت ، وانها كانت تمسحت بشيء من الطيب ، و تعرضت للرجل حتی وقع علیها ، ثم قال : این ابناي؟ قالت : هما فی البیت فنادا هما فخرجا یسعیان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله کانا میتین ولكن الله تعالی احياهما ثواباً لصبری .

الثامن و الثلاثون مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابويه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة مرسلات فی قوله تعالی : « الم تر الی الذین خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکیبائی کرد ، پیغمبر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود : شکر خدا را که در امت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذائی تهیه کند ، غذا آماده شد و مهمانان آمدند ، در این میان پسران که سرگرم بازی شده بودند در چاه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود و مهمانیش بهم نخورد بچه‌ها را برد در اطاق و پارچه‌ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزار شد شوهر سراغ بچه‌ها را گرفت ، گفت در اطاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابر وی آمد ؛ عمل زناشویی انجام گرفت ، باز پرسید بچه‌ها کجایند ؟ گفت در اطاق ، صدا شان زد ؛ از اطاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده‌شان کرد .

سی و هشتم : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه :

« مکر قبة آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

ديارهم و هم الوف، قال : هؤلاء كانوا سبعين الف بيت و كان فيهم الطاعون كل سنة الى ان قال : فأجمعوا على أن يخرجوا جميعاً من ديارهم اذا كان وقت الطاعون ، فخرجوا باجمعهم فنزلوا على شط^ب بحر، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جميعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاء الله ، فمر بهم نبي من أنبياء بنى اسرائيل يقال له ارميا ، فقال : لو شئت يارب لاحييتهم فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ، ويعبدونك مع من يعبدك ، فأوحى الله اليه أتحب ان احييهم لك قال : نعم فأحياهم الله وبعثهم معه فهؤلاء ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا باجمعهم.

الناسع والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسل في قوله تعالى :
 «أو كالذي مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه ، قال فهذا مات مائة عام ، ثم رجع الى الدنيا ثم مات باجله وهو عزيز وروى انه ارميا **عليه السلام** .

ندانستی ؟ بقره : ۲۴۳ حدیثی نقل میکند که : اینان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون میشدند ، سالی اتفاق کرده ، موقع طاعون همه از شهر بیرون شدند ، کنار دریائی منزل کردند ، چون بارها را زمین نهادند فرمان خدا رسید و همه مردند عابرين بدنهای ایشان را از میان راه کنار کشیدند ؛ مدتی گذشت یکی از پيغمبران بنی اسرائيل بنام ارميا از آنجا میگذشت این هیئت را که دیده عرض کرد پروردگارا ! ایگاش اینان را زنده میگردی تا شهرها را آباد کنند ، و فرزندانى تولید کنند که چون دیگران تورا پرستند و وحى شد : میخواهى برای تو زندهشان کنم ؟ عرض کرد آرى خداوند همه را زنده کرد ؛ و همراه وى فرستاد .

پس این عده هم پس از مرگ بدنیا برگشتند و باز برگ طبیعى خود مردند .

سی و نهم باز صدوق در اعتقادات در باره این آیه « یا مثل آنکه بقریه ای که سقف هایش فرو ریخته بود عبور کرد گفت خدا چگونه مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا وى را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد بقره : ۲۵۹ »
 مى فرماید این هم صد سال مرده بود سپس بدنیا برگشت و باز باجل خود مرد و این عزیز ، و پروايتى ارميا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات في قصة المختارين من قوم موسى لميقات ربه وقوله تعالى : « ثم بعثناكم من بعد موتكم » قال : انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لانصدق به حتي نرى الله جبهة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسى : يارب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فأحياهم الله عز وجل ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا وشربوا و نكحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بأجالهم .

الحادي والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان عيسى كان يحيي الموتى باذن الله و ان جميع الموتى الذين أحياهم عيسى عليه السلام باذن الله رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا بأجالهم .

الثاني والاربعون مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلات ان اصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتسائلوا بينهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابويه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» ؛ قيل له : انهم كانوا موتى وقد قال الله عز وجل : «من

جهلهم : بازمه صدوق در اعتقادات ، در قصة آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسى که خدا مي فرمايد «سپس شمارا پس از مرگ زنده كرديم» حديثي نقل ميکند که : چون کلام خدا را شنيدند گفتند ما تاوي را آشکارا نبينيم تصديق نسيکنيم ، آن گاه صاعقه همه را گرفت و مردند ، موسى عرض کرد : پرورد گار را ! هنگامي که بر گردهم جواب بني اسرائيل را چه گويم ؟ خداوند زنده شان کرد ، بدنيا برگشتند ، خوردند و آشاميدند وزن گرفتند و بچه پيدا کردند ، مدتي هم بودند سپس بر گنوخيش مردند .

جهل ويکنم : بازمه صدوق در اعتقادات روايت ميکند که حضرت عيسى باذن خدا مرده زنده ميکورد ، همه مرد گاني را که زنده کرد بدنيا برگشتند ، مدتي هم ماندند ، سپس بر گنوخيش مردند .

جهل ودوم : بازمه صدوق در اعتقادات روايت ميکند که : اصحاب كهف سيصدونه سال در غار ماندند ، سپس خدا زنده شان کرد تا با يكديگر سؤال و جواب کردند ، و قصه معروف است ، اگر کسی گويد : اينان نمرده بودند چون خداوند مي فرمايد : « گمان ميکنی

بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

الثالث والاربعون ما رواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وان به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتى ؛ و هو : « اللهم انى اسئلك بانك لا اله الا انت » و ذكر دعاء آصف عليه السلام .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذي سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردنا من الاموات في كل مائة عام لنسأله عن ماضى منا الى ما صاروا وكيف حالهم ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل و كذب بهم ، ان الله اخبر

بيدار : در صورتیکه خفته اندسوره کهنه ۱۸ .

جواب گوئیم : مردن را هم خفتن میگویند ، بدلیل اینکه خدا از قول اهل محشر نقل میکند که گویند : « که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت ؟ این همان است که خدا وعده میداد و پیمبران راست میگفتند ، پس : ۵۲ » اینان که قطعاً مرده بودند ، امثال این تعبیرها زیاد است ، پایان کلام صدوق .

چهل و سوم : شیخ کفعمی در فصل سی ام مصباح - که در دعاهای انبیا است - در دعای آصف علیه السلام روایت میکند که آصف تخت بلقيس را بوسیله این دعا آورد حضرت عیسی هم با همین مرده زنده میکرد و آن دعا این است : اللهم انى اسألك بانك لا اله الا انت تا آخر دعا که دعای کوچکی است .

چهل و چهارم : ابو منصور طبرسی در کتاب احتجاج ؛ در مباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بی عقیده ای که مسائل زیادی پرسید ، نقل میکند که گفت : خوب بود خدا هر صد سال بعضی از مردگان را زنده کند تا شرح حال مردگان را از آنها پرسیم ، حضرت فرمود این گفتار اشخاصی است که پیمبران را انکار و تکذیب کردند ، زیرا خداوند در کتابهای

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیکون أحد أصدق من الله ورسله ؛ وقد رجع الی الدنیا ممن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أماتهم الله ثلثمائة عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث ليقطع حجتهم ، وأمات الله ارمیاء النبی ﷺ الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنسی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم أحياء وبعثه « الحدیث » .

الخامس والاربعون ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج الصادق عليه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن أوطانهم ، هاربين من الطاعون لا یحصى عددهم فأماتهم الله دهرأ طویلاً حتی بليت عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحب أن یرى عباده قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها ارواحهم و قاموا کهيئة یوم ماتوا لا یفتقدون من أعدادهم رجلاً ، و عاشوا بذلك دهرأ طویلاً .

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، از خدا و پیغمبر داستگو تر هم هست ؛ علاوه عدۀ زیادی هم بدنیا برگشتند ، از جمله اصحاب کهف که سیصد و نه سال مرده بودند و در زمان مردمی که منکر قیامت بودند خدا زنده شان کرد ؛ تا حجت بر آنان تمام شود ، ارمیای پیغمبر را هم که خرابه های بیت المقدس را دید و گفت : چگونه خدا مردم اینجا را زنده میکند ؟ میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ؛ « تا آخر حدیث » .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج در مباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از دشمنان دین در حدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عدۀ بیشتری را که از طاعون فرار کردند میراند ، روز گاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بندها از هم جدا شد ، همه خاک شدند ، تا موقعی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام حزقیل فرستاد تا آنان را صدازد ، بدنها گرد آمد و روحها بیدنها برگشت و بهمان هیئت که مرده بودند همه برخاستند یک نفرشان هم کم نبود ، روز گاری دراز هم در دنیا زنده گی کردند .

السادس و الاربعون ما رواه الطبرسي ايضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل، قال : وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجه الي الله فقالوا : أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث» .

السابع و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام فاطمة عليها السلام ، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال : لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قطن : تزوجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لا مال له ، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهن واحدة ، فاغتمت خديجة ، فبينما هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهن من نساء بني هاشم ، ففرغت منهن فقالت احديهن : لا تحزني يا خديجة فانا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة ، وهذه مريم بنت عمران ، و هذه ام البشر أمناحوا ، بعثنا الله اليك لنلي منك ماتلى النساء من النساء ، فجلست واحدة عن يمينها ، و اخرى عن شمالها ،

چهل و ششم بازم طبرسي در حدیثی طولانی در مباحثات حضرت صادق (ع) نقل

میکند که فرمود : خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند ؛ میراند و سپس زنده کرد «تا آخر حدیث» .

چهل و هفتم قطب راوندي در کتاب خرائج از مفضل بن عمر روایت میکند که

حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که خديجه بایینمیر (ص) ازدواج کرد زنان قريش از او بریدند ، گفتند به يتيم آل أبو طالب که فقير بينوائی است شوهر کرده ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنان را برای کمک خواست هیچ يك نیامدند ، از این پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهار زن بلند بالا بهیشت زنان بني هاشم وارد شدند، خديجه وحشت کرد یکی از آنها گفت اندوهگین مباش که مافرستادگان خدا ، وخواهران تویم من ساره ام ، این آسية دختر مزاحم همنشین تو در بهشت است ، و آن مريم دختر عمران ، و آن حوا مادر ما است ، خداوند ما را فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمک کنیم یکی طرف راست ، و دیگری طرف چپ ، و دیگری روبرو ، و آن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بین یدیهآ ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة علیها السلام «الحديث» .
الثامن والاربعون ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس السابع و الثمانین عن أبی عبدالله أحمد بن محمد الخلیلی عن محمد بن أبی بکر الفقیه عن أحمد بن محمد بن النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن عیسی عن زرعة بن محمد الحضرمی عن المفضل بن عمر قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام : کیف كانت ولادة فاطمة علیها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فیہ دخول النساء الاربع من الامم السالفة علی خدیجة علیها السلام كما رواه الراوندی ، الا انه لم یذكر حوا ام البشر وانما ذكر مكانها کلثم اخت موسی بن عمران علیه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة بین المعجزات الذی ألحقه و أضافه الی کتاب الخرایج والجرایح ، قال : قال الصادق علیه السلام : ان الله رد علی ایوب أهله و ولده الذین هلکوا بأعیانهم ، و أعطاه مثلهم معه ، و كذلك رد الله علیه ماله و مواشیه بأعیانها و أعطاه مثلها .

الخمسون ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة ایضاً عن الصادق علیه السلام قال : ان عزیزاً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه و أحياء و كان معه اللبن لم یتغیر قال : ولما مر

حضرت زهرا سلام الله علیها متولد شد «تا آخر حدیث» .

چهل و هشتم شیخ صدوق در مجلس هشتاد و هفتم کتاب امالی از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله علیها چگونه بود ؟ - سپس قصه ورود همان چهار زن را نقل میکند اما بجای حوا کلثم خواهر موسی بن عمران را نام میبرد .

چهل و نهم راوندی در کتاب موازات که ملحق بخراجه است نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن و فرزند حضرت ایوب را - که مرده بودند - زنده کرد ، و بعد آنان هم علاوه بوی عطا کرد ؛ و همچنین مال و هشمش را عینش را رد کرد و جمیع آن مقدار هم اضافه کرد .

پنجاهم : با راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند «عزیر» را میراند و پس از صد سال زنده کرد مقدار شیری همراه داشت ابدتغیری

عزیر علی قریة وهی خاویة علی عروشها خراب أهلها کلهم موتی ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعاه به فقال تعالی : رش علیهم الماء ففعل فأحیاهم الله وهم الوف وبعده الیهم رسولا وعاش سنین .

الحادی والخمسون ما رواه الراوندی ایضاً فی کتاب الموازاة رفعه قال : ان عیسی عليه السلام بعث رجلاً الی الروم لایدأوی رجلاً الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذی یحیی به الموتی ، فدعا الروم فأدخل علی الملك فقال : انا حی الموتی وکان للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الی قبر ابنه ، فدعا رسول عیسی وآمن طبیب الملك الذی هو رسول المسيح اولاً ، فانشق القبر وخرج ابن الملك ثم جاء یمشی حتی جلس فی حجر أبیه فقال : یا بنی من أحیاک ؟ فنظر الی الرسولین فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالوا : أیها الملك انارسل المسيح فأمن الملك

نکرده بود ، و چون بقریه ای گذشت که همه سقفهایش روی هم ریخته بود و مردمش مرده بودند ، فهمید که غضب خدا مرده اند ، دعا کرد که خدا زنده شان کند ، خطاب شد آب بر آنان پاش چون پاشید خداوند همه آنان را که هزاران نفر بودند زنده کرد ، و عزیر را بیخبرشان قرار داد و سالبانی هم در میان شان بود .

پنجاه و یکم بازم راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت عیسی مردی را برای دعوت و در میان فرستاد که هر مرضی را مداوا میکرد شفای یافت ، سپس دیگری را فرستاد و مرده زنده کردن را بوی آموخت چون بکلاس دعوت پرداخت وی را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوی کرد که من مرده زنده میکنم ، اتفاقاً سلطان پسری داشت مرده بود ، بنامش برای اثبات مدعای خود آن پسر را زنده کند ، شاه سوار شد و مردم هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عیسی را حاضر کرد ضمناً کتر شاه هم که آن فرستاده دیگر حضرت عیسی بود قبلاً ایمان آورده بود . دعا کرد ، قبر شکافته شد و شاهزاده بیرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، که تو را زنده کرد ؟ بآن دو نفر نگاه کرده ، گفت : این و این ، این گناه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاه ما فرستادگان حضرت مسیحیم ، هماندم شاه و

و أهل بیتہ فی الحال .

الثانی و الخمسون مارواه رئیس الطائفة أبو جعفر الطوسی فی أوائل کتاب الغیبة مرسلاً قال : و ان أصحاب الکهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا فی کهفهم ثلثمائة سنة و ازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالی فعادوا الی الدنیا و رجعوا الی قومهم ، و قد کان من أمر صاحب الحمار الذی نزل بقصته القرآن و أهل الکتاب ، یرون انه کان نبیاً فأماته الله مائة عام ثم بعثه .

الثالث و الخمسون مارواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلاً من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن الحسن بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصبغ بن نباتة ان عبد الله بن الکوا قام الی أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر یزعم أنك حدثت أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله یقول : انا قدر أینا و سمعنا برجل أكبر منا من أبیه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزیزاً خرج من أهله و امرأته فی شهرها وله یومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مائة عام ثم بعثه و رجع الی أهله و استقبله ابنه و

کسانش ایمان آوردند .

پنجاه و دوم : شیخ طوسی در اوائل کتاب غیبت روایت میکند که اصحاب کهف بشهادت قرآن سیصد و نه سال در غار ماندند ، سپس زنده شده بدنیا برگشتند و بسوی قومشان رفتند ، و نیز در باره آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی میدهد که پس از مرگ زنده شد ، و در روایات اهل کتاب است که وی پیغمبری بود خداوند میراندش و باز زنده اش کرد .

پنجاه و سوم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خود از اصبح بن نباته نقل میکند که عبد الله کوا بر خاست مقابل حضرت امیر المؤمنین (ع) ایستاد و گفت : ابو المعمر می گوید شما از پیغمبر نقل میکنید که فرموده : ما شخصی را دیده و شنیده ایم که از پدرش بزرگتر است ؛ فرمود : آری « عزیز » در سن پنجاه سالگی موقمی که عیالش نه ماهه آبتن بود از شهر خویش بیرون رفت ، بآن بلیه دچار شد که مرد و پس از صد سال خدا زنده اش کرد ، و بکسانش برگشت ، پسرش که صد ساله شده بود برابرش آمد و عزیز

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذي كان به ، وان الله ابتلى قوماً بذنوبهم فأماهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال في كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا : «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً «أما لله مائة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشككن فى قدرة الله عزوجل .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً نقلًا من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي

دوباره زنده گى را اذسر گرفت .

و نیز خداوند جمعی را بگناهانشان مؤاخذة کرد پیش از وقت میراندشان، و باز بعداً زنده شان کرد تا تنمۀ رزق مقدر خویش را بخورند ، چنانکه در قرآن میفرماید : «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد» آنان را ابا خود برد «گفتند . ما تا خدا را آشکارا نه بینیم ایمان نیاریم » خدا میفرماید : آنگاه صاعقه - یعنی مرگ - شما را درحالی که تماشا میکردید گرفت سپس بعد از مرگ زنده تان کردیم ، شاید سپاسگزاری کنید ، و ابردا ساییان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان (از آسمان) برایتان فرستادیم ؛ بقره : ۵۵-۵۶ « اینها هم پس از مرگ زنده شدند .

و نیز میفرماید : « مگر قصۀ آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خدا فرمود : بمیرید ، سپس زنده شان کرد . ندانستی ، بقره ۲۴۳ « عزیر هم مثل اینان بود که مرد و پس از صد سال زنده شد ابن کوا در قدرت خدا شك نکن .

پنجاه و چهارم : باز حسن بن سلیمان از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : حضرت باقر (ع) عرض کردم : در بنی اسرائیل چیزی بوده که نظیرش در ما نباشد ؟

جعفر رضی الله عنه قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون هيئنا مثله ؟ قال : لا ، قال : فقلت : قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم ، بل أحياهم الله تعالى حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم من يومهم أوردهم الى الدنيا قال : بل ردهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور ، وأكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخمسون مارواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع والثلاثين من علي بن الحسين بن شاذويه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضى لعيسى عليه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الى بني اسرائيل فلقبه ابليس على عقبة بيت المقدس ، و هي عقبة أفيق ثم ذكر ما جرى بينهما من المكالمات الى أن قال : فقال ابليس : أنت الذي بلغ من عظم ربوبيتك انك تخلق من الطين كهيئة الطير ، فتنفخ فيه فيصير طيراً فقال عيسى عليه السلام : بل العظمة للذي خلقني وخلق ما سخر لي قال ابليس : فأنت الذي بلغ من عظم ربو بيتك انك تحيي الموتى ؟ قال عيسى : بل العظمة للذي

فرمود . نه گفتم این عده ای که خدا درباره شان میفرماید « مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند . . . تا آخر آیه سابق . » اینها را خدا بدنيا بر گرداند تا مردم ایشان را دیدند و همان روز مردند یا مدتی مانندند ؟ فرمود بدنيا بر کشند ، بطوری که درخانه هانشستند و غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتی بودند سپس بمرگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم کتاب امالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس . که آنرا گردنه افيق گویند . ابليس وی را ملاقات کرد و میانشان گفتگوها شد شیطان گفت : توئی که عظمت خدائیت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی و در آن میدمی پرند . میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدائیت با نجا رسیده که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

بأذنه أحييهم ولا بد من أن يميت ما أحييت ويميتني «الحديث» .

السادس والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى : «او كالذي مرّ علي قرية» الآية قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائيل بالمعاصي و ذكر الحديث بطوله ، وان الله سلط عليهم بخت نصر فقتلتهم الي أن قال : فخرج ارميا فنظر الي سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف ، ففكر في نفسه و قال : أني يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه اي أحياء لمارحم الله بني اسرائيل ، وأهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الي الدنيا .

اقول : هذا الحديث مع قوة سنده جداً يدلّ علي ان الله أحيى بني اسرائيل بعد القتل و أحيى نبيّهم بعد الموت وردّ اليهم فرجع و رجعوا الي الدنيا و بقوامدة طويلة .

المابع والخمسون ما رواه الراوندي في الباب السابع من كتاب

ميكنم وناچار آن مرده ای را که من زنده کنم و مرا میبیراند «تا آخر حدیث» .

پنجاه و ششم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت » از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در معصیت اصرار کردند خدا بخت النصر را بر آنان مسلط کرد تا ششیر میانشان نهاد ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی و هوایی از آن مردارهای خورنده ، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند ؛ خداوند ویرا میبیراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد و بخت النصر را هلاک کرد . کشتگان بنی اسرائیل را هم زنده کرد .

مؤلف گوید این حدیث - که سندش هم قوی است - دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد ؛ و میبیرشان را هم بعد از مرگ زنده کرد و بآنها برگرداند ، همه بدنیا برگشتند ، مدتی در ازم زنده گانی کردند .

پنجاه و هفتم : «راوندی» در باب هفتم کتاب خراج از یونس بن ظبیان نقل میکند که

الخرائج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق علیه السلام : قوله عز و جل لابراهيم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیک» الآية قال : نعم قد کان ذلك فتحبسون ان اریکم مثله «الحديث» .

الثامن والخمسون مارواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقله من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبدربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات فکانوا یلوذون بقبره ویتحدثون عنده اذ خرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه ویقول لهم : کیت و کیت .

التاسع والخمسون مارواه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب قصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن أبی بکر عن زرارة عن أبی عبدالله علیه السلام ان داود کان یدعو ان یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰» از حضرت صادق (ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواهید که نمونه آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هشتم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خویش از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : در میان ما معروف است که «عمر بن زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبدربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخواندند و وقتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ، خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

پنجاه و نهم : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید مردم تاب اینگونه حکم راندارند اما (برای امتحان) بتومیآموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحى الله اليه ان هذا المستعدى قتل أبا هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا وكذا تحت صخرة كذا فآته فناده باسمه فانه سيحبك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يا نبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

المتون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني عن أحمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه ما به يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمّن طبيب الملك الذي هو رسوله ايضاً ، فانشق القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يا بني من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدم ما يدل على مضمون هذا الباب ، و يأتي ما يدل عليه في الباب الذي بعده وغيره ، ولا يخفى ان مضمون البابين واحد لكنني جعلت الاحاديث

از دیگری شکایت داشت ، از جانب خدا دستور آمد که مدعی علیه بر خیزد شاکی را گردن بزند سپس وحی آمد که این شاکی پدر او را کشته بود ، و بعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر میخواهی بدانی بر سر قبر او که در فلان باغ زیر فلان سنگ است ، ووی را بنام صدا زن جوابت میدهد قصه را از خودش پرس ، داود حرکت کرده رفت بر سر قبر ووی را صدا زد کشته برخاست گفت : لبيك! ای پیغمبر خدا، فرمود که ترا کشت؟ گفت : فلان ، بنی اسرائیل گفتند ماهمه صدای او را شنیدیم «تا آخر حدیث» .

شصتم : باز راوندی در قصص الانبیاء حدیث پنجاه ویکم را از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت میکند .

مؤلف گوید : علاوه بر این شصت حدیث احادیثی سابقاً گذشت و احادیثی هم در بابهای بعد بیاید که همه دلالت دارد که در امتهای سابق مرد گانی زنده شده اند ، و مضمون این باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الاقرار برجعة الشیعة و غیرهم من الرجعة و توقف فی الاقرار برجعة الانبیاء و الائمة علیهم السلام ، فأردت أن یکون القسم الثانی مجموعاً فی باب مفرد و الا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، و قد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنتقل جمیع ماورد فی ذلك، و مع ضمیمه أحادیث الباب الرابع یتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحة بالکلیه ، فكیف اذا انضم الجمیع بعضه الی بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبیاء و الاوصیاء السابقین علیهم السلام و الاحادیث فی ذلك ایضاً کثیره و أنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول مارواه ثقة الاسلام أبو جعفر الكلینی فی باب النوادر من کتاب الخبائر عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحکم عن ربیع بن محمد عن عبد الله بن سلیم العامری عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان عیسی عليه السلام جاء الی قبر یحیی

بامضمون باب بعد یکی است، لکن چون بعضی منکرین رجعت باز گشت شیعیان و مردم عادی را اقرار کردند اما در باز گشت انبیا و ائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دو بابش کردم و مناسب دیدم که قسم دوم را بابی جدا گانه قرار دهم ، و گرنه مضمون دو باب یکی است و با اینکه همه احادیث دو باب را نقل نکردم روایات از حد تواتر معنوی متجاوز است و با ضمیمه حدیثهای باب چهارم - با صرف نظر از حدیثهای صریح در رجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همه ابواب بهم ضمیمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبیا و اوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است اما بند که چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب « نوادر از کتاب جنائز » از عبد الله بن سلیم عامری

نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد -

بن زکریا علیہما السلام وكان سأل ربه أن يحييه له ، فدعا فأجابه وخرج اليه من القبر فقال له : ما تريد مني ؟ قال : أريد أن تؤنسني كما كنت في الدنيا ، فقال له يا عيسى : ما سكنت عنى حرارة الموت وأنت تريد أن تعيدنى الى الدنيا و تعود على حرارة الموت ، فتركه فعاد الى قبره .

الثانى مارواه الكليني في اوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي و أبي منصور عن الربيع عن أبي جعفر عليه السلام ان نافعاً قال له : انى قرئت التوراة والانجيل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسألة لايجيب فيها الانبى أو وصى نبي قال : سل عما بدالك قال : أخبرنى كم بين عيسى ومحمد عليه السلام ؟ قال : أخبرك بقولى أم بقولك ؟ قال : أخبرنى بالقولين جميعاً ، قال : أما فى قولى : فخمسة سنة ، وأما فى قولك : فستائة سنة قال : فأخبرنى عن قول الله عزوجل « واسئلكم من أرسلنا من قبلك من رسلنا من الذى سأل محمد عليه السلام ؟ قال : فتلا ابو عبد الله عليه السلام هذه الآية : « سبحان الذى أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى الذى باركنا حوله لنريه من

وقبلا از خدا خواسته بود كه وى را زنده كند - اورا صدا زد جواب داد و از قبر بيرون آمد عرض كرد : از من چه ميخواهى فرمود ميخواهم مونس من باشى چنانكه در دنيا بودى عرض كرد اى عيسى هنوز تلخى مرگ از كامم بيرون نرفته ، ميخواهى مرا بدنيا برگردانى و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم كنى ؟ عيسى آزادش گذاشت بقبر برگشت .

دوم بازم كلينى در اوائل روضة كافي از ربيع نقل ميكند كه نافع (غلام بسر عمر كه از مخالفين اهلبيت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض كرد : من تورات ، انجيل ، زبور و قرآن را خوانده ام اينك آمده ام از شما چيزى پيرسم كه جز ييغبر يا وصى ييغبر نيتواند جواب دهد فرمود : هر چه ميخواهى پيرس گفت فاصله بين حضرت عيسى و ييغبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من يا بقول تو ؟ گفت بهر دو قول ، فرمود : بقول من يا نصده سال و بقول توششده سال ، گفت پس چگونه خدا ميفرمايد : « از پيبران ما كه پيش از تو فرستاده ايم سؤال كن زخرف : ٤٥ » محمد (ص) از كه سؤال كرد ؟ حضرت اين آيه را خواند « منزّه است آنكه بنده خویش را شبانه از مسجد الحرام بمسجد اقصائي كه اطرافش

آیاتنا ، فكان من الايات التي رآها حين اسرى به الى البيت المقدس أن حشر الله عز ذكره الاولين والآخرين من النبيين والمرسلين ، ثم نزل جبرئيل فأذن شفعا وأقام شفعا ، وقال في اذانه : حى على خير العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلى بالقوم ثم قال عز وجل : يا محمد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذكر ما وقع بينه وبينهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت يا أبا جعفر .

الثالث مارواه الكليني أيضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن أبان عن عمرو بن عبد الله الثقفي وذكر حديث اخراج هشام بن عبد الملك أبا جعفر الباقر عليه السلام من المدينة الى الشام ، وما وقع بينه وبين عالم النصارى من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : يا معشر النصارى والله لا سئلته عن مسألة ير تطم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين ، حملت بهما جميعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما في ساعة واحدة ، وماتتا في ساعة واحدة ، ودفننا في ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسين ومائة

دا برکت داده ایم سیرداد تا آیات و نشانه های خویش بدو بنمائیم سوره بنی اسرائیل ، آیه ۱۷ « و فرمود : از جمله نشانه های که آن شهید دید این بود که خدا همه پیمبران مرسل و غیر مرسل را محشور کرد و جبرئیل نازل شد اذان و اقامه را جفت جفت گفت - و در اذان «حی علی خیر العمل» هم بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و انبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال و جواب آنان را نقل میکند ، در آخر نافع میگوید : ای ابو جعفر در دست فرمودی .

سوم بازم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام با حضرت باقر (ع) قصه احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را از مدینه بشام و پرسشهای امتحانی يك عالم نصرانی از آنجناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی از او بکنم که در جواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر که بودند که يك شب مادرشان بهر دو آبتن شد ، يك ساعت نطفه شان بسته شد ؛ يك ساعت بدنيا آمدند ، يك ساعت هر دو مردند ، يك ساعت هم بشك رفتند اما یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبو جعفر عليه السلام : هما عزيز وعزرة ، حملت
 ايهما بهما على ما وصفت ، ووضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزيز وعزرة كذا
 وكذا سنة ، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين
 سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : ما رأيت بعيني قط أعلم من هذا
 الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح بلفظ آخر ، و صرح
 هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مائة سنة ثم أحياه فعاش
 ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكليني ايضاً في الروضة عن علي بن ابراهيم عن أبيه وأحمد
 بن محمد الكوفي عن علي بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن
 أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً
 إذ جاءته امرأة فرح ببهاء اخذ بيدها وأقعدها ، وقال : ابنة نبي ضيعة قوم خالد بن
 سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا لي أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بي ؟ قالوا : لا ، قال :

ديگری پنجاه سال ، فرمود عزیر و عزرة بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفتم آبتن
 شد و بهمان نحو زانید و چند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزیر را برای مدت
 صد سال میراند ؛ و پس از صد سال زنده اش کرد ، تنه مدت پنجاه سال را با برادرش
 بسر برد و در يك ساعت هر دو مردند ، نصرانی گفت : تا کتون از این مرد دانشمندتر ندیده ام
 «تا آخر حدیث» ،

این حدیث در او ندی هم در خرائج بالفاظ دیگری نقل میکنند در آنجا میگوید : خداوند
 عزیر را به پیمبری گرامی داشت ، بیست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .
چهارم : باز هم کلینی در کتاب روضه از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق (ع)
 فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنی وارد شد ، حضرت با وی تعارف کرد ، و دستش
 را گرفت نشانمش ، فرمود : دختر خالد بن سنان پیغمبر است که قومش حقش را ضایع کردند ،
 دعوتشان کرد پذیرفتند فرمود : بمن ایمان می آورید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز میبیرم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا انامت فاد فنونی فانه سیجی؛ عانة من حمر
 يقدمها غیر أبت ، حتی یقف علی قبری ، فانبشونی و سلونی عما شئتم ، فلما مات
 دفنوه و كان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا :
 ماأمنتم به فی حیوته فكیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاتر کوه فتر کوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج و الجرایج و فی قصص الانبیاء نحوه .

اقول : لاریب انهم لو نبشوه لعاش و رجح حیاً كما أخبرهم ﷺ ، بل لعله

عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواه الكلینی فی كتاب العشرة فی باب حد الجوار عن عدة

من أصحابنا عن سهل بن زیاده عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار

عن الكاهلی قال سمعت أبا عبد الله ﷺ یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادى

یارب أما تر حمنى اذ هبت ابنى؟ فقال الله عزوجل : لو امتهما لا حییتهما لك «الحديث» .

السادس ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی كتاب من لا یحضره

وقتی که مردم بغا کم بسپارید ، طولی نیکشد يك گله خر وحشی که پشاهنگشان دم

بریده است بر سر قبر من میآید ، چون اینها آمدند قبر را بشکافید و هر چه میخواهید از من

پرسید ، هنگامی که مرد و روز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده ای جمع شده خواستند

بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده ایمان

میاورید ؟ و اگذاریدش ؛ از این جهت کنار رفتند ، و وصیت عمل نکردند . این حدیث را

راوندی هم در خرائج و قصص الانبیاء بهمین نحو نقل میکند .

مؤلف گوید : بی شبهه اگر قبر را شکافته بودند همانطور که خود فرموده بود زنده میشد ،

بلکه شاید اصلاً زنده بوده و اگر قبر را میشکافتند میدیدند زنده است .

پنجم : بازم کلینی در کتاب عشرت ، باب «حد جوار» از اسحاق بن عمار کاهلی نقل

میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : هنگامی که یعقوب بفراق یوسف و بنیامین

گرفتار شد عرض کرد : پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشم بردی ، بر من ترحم

نیکنی ؟ خطاب شد : اگر آنان را هم میرانده بودم بخاطر تو زنده میکردم «تا آخر حدیث» .

ششم : شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره ، در باب «فرض الصلوة» از حضرت صادق (ع)

الفقيه في باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسرى به الى السماء امره ربه بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شيء حتى مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأى شيء امرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى وعمره عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الانبياء السابقين رجعوا و أحياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتي مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

المابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذکور باسناده عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به الى السماء و امره ربه بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسى بن عمران ؟ فقال : انه كان لا يقترح على ربه و لا يراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيحاً لامته لم يجز له رد شفاعته اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل میکند که شبی که پیغمبر (ص) را با آسمان بردند از جانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پیمبران گذشت هیچیک از وی سؤالی نکردند تا بموسی بن عمران رسید ، عرض کرد از طرف خدا چه دستوری داری ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض کرد : از خدا بخواهید تخفیف دهد که امت شما طاقت ندارند «تا آخر حدیث» و در این حدیث گفتگوی مفصلي از آنان نقل شده .

مؤلف گوید : از این حدیث و حدیث دوم معلوم میشود که شب معراج همه انبیای گذشته زنده شدند و بدنیابر گشتند ، چنانکه نظیر این در حدیثهای بعد هم بیاید .

هفتم : باز صدوق در همان کتاب از زید بن علی بن الحسین نقل میکند که گفت : پیدم حضرت سجاد (ع) عرض کردم : شب معراج که جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواهش تخفیف نکرد تا وقتی که حضرت موسی اشاره کرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هیچ چون و چرا و خواهشی نداشت اما وقتی که حضرت موسی اشاره کرد و برای امت شفاعت کرد برای وی روان بود که شفاعت برادرش را رد کند «تا آخر حدیث» . این حدیث را در علل

ورواه في العلل في باب مفرد، ورواه في الامالي في المجلس السبعين عن محمد بن محمد بن عصام، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن علي، عن محمد بن سليمان، عن اسمعيل، عن جعفر بن محمد التميمي، عن الحسين بن علوان، عن عمرو بن خالد، عن زيد بن علي مثله.

الثامن مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان وأهل المقالات قال: حدثنا جعفر بن علي بن أحمد الفقيه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزيز قال: حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول: وذكر الحديث يقول فيه الرضا عليه السلام: ثم موسى بن عمران وأصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم وصاروا معه إلى الجبل فقالوا: أرنا الله كما رأيته فقال: اني لم أره، فقالوا: لم نؤمن لك حتى نرى الله جهره فأخذتهم الساعة فاحترفوا عن آخرهم، وبقى موسى وحيداً فقال: يا رب اني اخترت منهم سبعين رجلاً، فجئت بهم وارجع وحدى فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به؟ فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم. «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج.

اقول: سيأتي ما يدل على ان الله تعالى أحياهم وبعثهم انبياء مرسلين

در بابی جدا گانه - و در مجلس هفتم امامی هم از زید بن علی بهمین نحو روایت میکند .

هشتم: باز هم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) با علمای ادیان و مذاهب از حسن بن محمد نوفلی - در ضمن حدیثی - نقل میکند که حضرت فرمود: سپس (جمله مربوط بما قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد و با خود بکوه طور برد، و گفتند: چنانکه تو خود خدا را دیده ای بما هم بنما، گفت: من ندیده ام، گفتند: ما تا خدا را آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم، آنگاه صاعقه همه را سوزاند، موسی تنها ماند عرض کرد: پروردگارا! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و با خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گردم، و چگونه مردم از من می پذیرند؟ خدا همه را زنده کرد «تا آخر حدیث» .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند، در بعض احادیث آمده

وغير مرسلين ، و معلوم ان مقتضى قواعد الامامية ان الانبياء معصومون قبل النبوة وبعدها فهذه رجعة لسبعين من المعصومين عليهم السلام فيجب ان يثبت مثله في هذه الامة لما تقدم ، ويجب حينئذ ان يقال : انهم لم يطلبوا الرؤية لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : «رب انى انظر اليك» ولا بد من توجيهه بذلك ونحوه مما لا ينافي العصمة .

التاسع - ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون عن تميم بن عبد الله بن تميم عن أبيه عن حمدان بن سليمان عن علي بن محمد بن الجهم عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان موسى لما كلمه

نیز وارد شده که خداوند اینان را پس از زنده کردن پیمبر مرسل یا غیر مرسل قرار داد ، و چون بحسب قواعد امامیه پیمبران ما باید هم پیش از پیغمبری هم بعد از آن معصوم از گناه باشند ، بنابراین در این قضیه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدلیل حدیثهایی که گذشت باید در این امت هم نظیرش باشد ، اینک اشکالی تولید میشود که اگر اینان معصوم بودند چگونه تقاضای دیدن خدا کردند ؟ اما جوابش اینست که شاید این خواهش ، جدی و بمنظور خودشان نبوده بلکه نظیر حضرت موسی که عرض کرد : «پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا بینم» برای دیگران بوده که بآنان بفهمانند خدا دیدنی نیست ، و یا باید توجه دیگری از این قبیل کرد که منامی عصمت نباشد (این تاویل با ظاهر قرآن سازگار نیست ، چون در آیه ۱۵۳ از سوره نساء میفرماید : اهل کتاب از تو میخواهند از آسمان کتابی برایشان بیاوری ، از موسی بزرگتر از این خواستند ، گفتند : خدا را آشکارا بمانما و بسزای ستمشان دچار صاعقه شدند ، سپس با وجود آن معجزه هایی که بسویشان آمده بود گوساله پرستیدند . از این آیه صریحاً استفاده میشود که این صاعقه بر اثر ظلم و ستم و گناه آنان بوده ، بنابراین باید برای آن روایات توجیه دیگری کرد ، مترجم) .

نهم : باز هم صدوق در کتاب عیون در نقل یکی دیگر از بخشهای حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون در حدیثی طولانی از محمد بن جهم روایت میکند که حضرت فرمود : هنگامی که موسی کلام خدا را شنید ، برگشت و جریان را بقومش خبر داد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلام الله وكانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلاً لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نری الله جهره ، فبعث الله علیهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم فما توا ، فقال موسى : یا رب ما أقول لبني اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تكن صادقاً فأحياهم الله وبعثهم معه .

و رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسل ، و یأتی ما يدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواه ابن بابویه فی کتاب الخصال فی باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبی عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ذكره عن أبی جعفر عليه السلام قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوكاً فی الارض الا اربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، وداود ، و سلیمان ، و یوسف (ع) الحدیث .

خدا را نشنویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمیعت هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر ؛ و از آنان هفت هزار ، و از آنان هفتصد نفر ، و از آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام خدا را شنیدند گفتند : مایا خدا را آشکارا نه بینیم هر گز ایمان نیاریم در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد آنان را گرفت ، و همه مردند ، موسی عرض کرد : پرورد گارا ؛ اگر بنی اسرائیل گویند : تو چون در دعوی پیبری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ؛ خداوند آنان را زنده کرد و همراه وی فرستاد . این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعد هم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم بازم صدوق در کتاب خصال در باب «خصلتهاى چهار گانه» از هشام بن سالم از شخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعد از نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، داود ، سلیمان و یوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

اقول : و يأتي ما يدل على ان ذا القرنين قد رجع و احياء الله بعد موته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبياً ولا ملكا بفتح اللام ، اي من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما يأتي في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكاً بكسر اللام اي من ملوك الارض كاف في هذا المقام ، اذ لا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غير الانبياء و الائمة عليهم السلام .

الحادي عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل في العلة التي من أجلها سمي ذو القرنين ذا القرنين عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلي عن الاصمغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذي القرنين ، فقال : لم يكن نبياً ولا ملكا ، ولم يكن قرناء من ذهب و لافضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، و انما سمي ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه ، فغاب

مؤلف آريد پیغمبری ذوالقرنین باین خبر ثابت میشود ، و رجعتش هم باخباری که دلالت میکند دو مرتبه پس از مرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد و اینکه در بعضی روایات میفرماید ذوالقرنین نه پیغمبر بود و نه فرشته بعداً بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست بر فرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدار هم برای اثبات مطلوب ما کافی است زیرا ثابت میشود که در امتهای گذشته پادشاهی که مشرق و مغرب را گرفت مرد و زنده شد پس باید در این امت هم نظیرش باشد و کسی نگفته که نظیر او غیر از انبیاء و امامان (ع) است .

یازدهم بازم صدوق در کتاب علل در باب علت تسمیه ذوالقرنین از اصمغ بن نباته نقل میکند که ابن کوا احوال ذوالقرنین را از امیر المؤمنین (ع) پرسید فرموده پیغمبر بود و نه فرشته شاخ طلا و نقره هم نداشت بنده ای بود خدا را دوست میداشت خدا نیز وی را دوست داشت باین جهت او را ذوالقرنین - یعنی صاحب دو شاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بر یک طرف پیشانیش زدند ، مدتی از نظرها پنهان شد و باز

عنهم حیناً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم مثله . و رواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسل .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحياء الله فرجع مرتین ثم ملک ما بین المشرق و المغرب .

و ذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم و غیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیر المؤمنین علیه السلام أخبر عن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذال القرنین لما ضرب علی قرنه مات کما مات امیر المؤمنین علیه السلام ، و انه يعود کما عاد ، و یملك کما ملک ، و یفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحى الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، و الحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاء الی الله و من حجج الله علی خلقه ، و المطلب حاصل علی کمال حال و قد تقدم و جهه ویأتی ما یؤیده ان شاء الله .

برگشت و دعوت خویش از سر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، در شامه نظیر او هست .

این حدیث را طبرسی هم بدون سند - روایت میکند - و در حدیثهای بعد بیاید که پس از ضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده اش کرد و دو مرتبه بدنیاب برگشت و دفعه اخیر سلطنت شرق و غرب یافت ، مرحوم صدوق در خصال ، و اکمال ، و علی بن ابراهیم و دیگران میفرمایند : مراد از اینکه فرمود : در شامه نظیر او هست ، خود آنجناب است . از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه امیر المؤمنین (ع) هم شهید شد و آنجناب هم بدنیاب بر میگردد و سلطنت میکند چنانکه او برگشت و سلطنت کرد ضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بنو القرنین وحی شد ، و در گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مردم را بدین حق دعوت کند و میان آنان حکم فرماید از اینجا معلوم میشود دعوت بغداد میکرده و جزء حجتهای الهی بوده و بهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم و بعداً هم بیاید .

الثاني عشر - ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمائة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضر به علي قرنه الآخر فمات خمسمائة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

أول : لعل هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، والله أعلم .

الثالث عشر - ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : « او كالذي مر علي قرية وهي خاوية علي عروشها قال اني يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال : الذي مر علي قرية قيل : هو عزيز ، وهو المروي عن أبي عبد الله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروي عن أبي جعفر عليه السلام ، وقيل : هو الخضر أحب ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة « فانظر الى العظام » قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذي أكلته السباع ، يأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

الرابع عشر - ما رواه الطبرسي ايضاً في مجمع البيان قال : روى عن علي عليه السلام

دوازدهم : علي بن ابراهيم در تفسير - بدون ذکر سند - نقل می کند که

چون ذوالقرنین را ضربت زدند مرد و پس از پانصد سال زنده شد و باز بنای دعوت و تبلیغ را گذاشت .

مؤلف گوید : شاید بجهت اینکه زندگی از سر گرفت وی را عیاش (از عیش بمعنی

زندگی) گفتند ، چنانکه (در حدیث دهم) نقل کردیم ، والله اعلم .

سیزدهم . طبرسی در مجمع البيان در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای

که سقفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند

خداوند وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ » نقل میکند که بعضی

گویند : این کس « عزیز » بوده چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده بعضی گویند

ارمیا بوده چنانکه از حضرت باقر (ع) نقل شده بعضی گویند خضر بوده (تا آخر حدیث که

در شماره ۲۳ از باب سابق گذشت) .

چهاردهم : بازم طبرسی در مجمع البيان روایت میکند که علی (ع) فرمود :

ان عزیزاً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن خمسين سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكان ابنه أكبر منه ، فكان ذلك آية من آيات الله ، وقيل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التوریه فأملاها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدّثنی أبی عن جدی انه دفن التوریه فی کرم فان أریتمونی کرم جدی أخرجتها لکم فاروه فاخرجها ، فعا رضوه فما خالف حرف حرفاً ، فقالوا : ما جعل الله التوریه فی قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزیز ابن الله . وروی الکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة أبی الخطاب عن محمد بن مسعود عن عبدالله بن محمد بن خالد عن علی بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله عليه السلام فی حدیث قال : لو ان عزیزاً جال فی قلبه ما قالت فيه اليهود لمحي الله اسمه من دیوان النبوة «الحدیث» .

اقول : وفي نسخة اخرى ان عزیزاً جال فی قلبه ما قالت فيه اليهود فمحا

هنگامیکه عزیز از وطن بیرون رفت پنجاه ساله بود و زانش بار حمل داشت ، خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، وقتی که برگشت خودش پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله ، این پسر بود که از پدر بزرگتر بود ، و این یکی از آیات و نشانه های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی برگشت که بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز تورات را از حفظ گفت و دیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدر من نقل میکرد که جدم تورات را زیر درخت تا کی دفن کرده ، اگر تا کوی را بمن نشان دهید تورات را بیرون می آورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شکافت و تورات را بیرون آورد ، با گفته های عزیز مقابله کرده دیدند يك حرف کم و زیاد ندارد ، گفتند : عزیز پسر خدا است و گرنه تورات را بقلب او نمی سپرد ، و از اینجا عزیز را پسر خدا خواندند .

مرحوم کشی در کتاب رجال از بعضی اصحاب - در حدیثی - نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اگر این گفتار یهود بقلب عزیز خطور میکرد خدا نامش را از دفتر پیبران معو میکرد «تا آخر حدیث» . در نسخه دیگری است که گفتار یهود بقلب عزیز خطور کرد ، خدا نامش را از دفتر پیبران معو کرد ، و لازمه این نقل این نیست که وی از درجه

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لا يلزم زوال نبوته بل ذلك محال ،
ومحو اسمه أعم من ذلك ولعله محي من ديوان المرسلين فبقى نبياً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسي أيضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى
عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام احيى اربعة أنفس عازر أو كان صديقاً له
الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، وقد شاب نصف
رأسه ؛ فقال : قد قامت القيامة قال : لا ولكني دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .
اقول : من المعلوم ان ساماً وصي نوح عليه السلام .

السادس عشر - ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه
سبعين رجلاً» قال : ان موسى اختار سبعين رجلاً حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله
بمحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم
أحياهم الله .

المابع عشر ما رواه الطبرسي في هذه الآية أيضاً عن علي بن أبي طالب عليه السلام
قال : انما أخذتهم الرجفة يعني السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

پیمبری ساقط شده باشد ، اما این معال است ؛ شاید نامش از دفتر پیمبران مرسل معو
شده باشد که پیمبر باشد اما مقام رسالت (و مأموریت تبلیغ و دعوت) نداشته باشد .
پانزدهم : بازهم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه که از قول عیسی میفرماید
«باذن خدا مردگان را زنده میکنم» نقل میکند که عیسی چهار نفر را زنده کرد : عازر که
رفیق وی بود و سام بن نوح که اسم اعظم خدا را خواند ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف
سرش سفید شده بود ، گفت : قیامت برپا شده ؛ فرمود : نه ، لکن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم
«تا آخر حدیث (که مفصلاً تحت شماره ۲۶ باب سابق گذشت)» .

مؤلف گوید : چنانکه معلوم است «سام» وصی حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حدیث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : بازهم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : «موسی هفتاد نفر از
میان قوم خود انتخاب کرد» روایت میکند که علی بن ابیطالب (ع) فرمود : این هفتاد نفر باین
سبب چهار صاعقه شدند که موسی را بقتل هارون متهم کردند وقتی که موسی با هارون و پسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبیراً و شبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لا بل أنت قتلته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختروا من شئتم فاختروا منهم سبعین رجلاً فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یا هارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ما قتلنی أحد و لکن توفانی الله ، فقالوا : لن نعصی بعد هذا الیوم فاخذتهم الرجفة و صعقوا و ماتوا ؛ ثم أحياهم الله و جعلهم أنبیاء .

اقول : قد علم من مذهب الامامیه ان الانبیاء معصومون قبل النبوة و بعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی و امام ، و رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یثبت مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟

الثامن عشر - ما رواه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : كان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله و ناصح لله فنصح الله امر قومه بتقوی الله فضر به علی

«شبر و شبیر» بدامنه کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که برگشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو با خلاق خوش و طبع ملایمش حسد برده ای و او را کشته ای ، فرمود : عده ای را از میان خودتان انتخاب کنید تا من حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدا زد : هارون ! تو کشته شدی یا خود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خدا جانم را گرفت ، گفتند : از این پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت و همه مردند ، سپس خدا زنده شان کرد ، و مقام پیمبریشان داد .

مؤلف گوید : بر حسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت و بعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون - که پیغمبر و امام بود - و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیچدهم بازم طبرسی روایت میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت و دوستی خویش را برای خدا

قرنه فغاب عنهم زماناً ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضر بوه علي قرنه الآخر بالسيف و
فيكم مثله يعني نفسه **القرن** .

اقول: قد عرفت بعض حقيقة الحال وما يفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي
له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التاسع عشر- ما رواه الطبرسي ايضاً في ذي القرنين قال : وقيل انه نبي مبعوث
فتح الله على يديه الارض ، ثم قال في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب »
الاية استدلالاً من ذهب الى ان ذا القرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لا يعلم الا بالوحي ،
والوحي لا يجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله اله مهولم يوح اليه .

اقول : يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذي القرنين انه كان حجة لله على
خلقه ، ومأموراً بالحكم والامر والنهي والدعاء الى الله ، و ذلك كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خداهم برایش خیر مقدر کرد قوم خود را بتقوی امر کرد ضربتی بیک طرف
پیشانیش زدند مدتی از نظرها پنهان شد و باز برگشت مشغول دعوت شد دو باره ضربتی با
شمیر بطرف دیگر پیشانیش زدند ، در شاهم نظیر او هست .

مؤلف گوید قسمتی از شرح حدیث ، و بیان غرض از تشبیه - راجع بمشابهت علی
(ع) با ذوالقرنین در ضربت خوردن و در زنده شدن پس از مرگ سابقاً گذشت باز هم تحقیق
بیشتری بیاید .

نوزدهم باز هم طبرسی در باره ذوالقرنین گوید بعضی گویند پیغمبری بود که خدا
روی زمین را بدست او فتح کرد ، سپس راجع باین آیه : « گفتم : ای ذو القرنین آیا عذاب
میکنی . . کف ۸۶ » میفرماید آنان که گویند پیغمبر بوده باین آیه استدلال میکنند ؛
چون گفتار خدا جز از راه وحی بدست نیاید ، و وحی هم برای غیر انبیا نیست بعضی هم
گویند این گفتار از راه الهام بوده .

مؤلف گوید از این آیه و احادیث ذوالقرنین معلوم میشود که وی حجت خدا بوده
و دستور حکم میان مردم و امر و نهی و دعوت بحق داشته ، و همین قدر برای اثبات
مقصود ما (یعنی رجعت داعیان حق در سایر امتها) کافی است علاوه بر احادیثی که گذشت

المراد هنا مع ما مضى ویأتی ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره مرسلًا ، ان السبعین الذین اختارهم موسی عليه السلام لیسمعوا كلام الله لما سمعوا الكلام قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك وبعثهم أنبياء قال علی بن ابراهیم : فذلك دليل على الرجعة فی امة محمد عليه السلام ، فانه قال : لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی امتی مثله .

الحادی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجة عن أبی عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذکر الحدیث بطوله ، وان الله سلط علیهم بخت نصر بعد ما أوحى الله الی ارمیا ما أوحى فی حقه ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً کثیراً الی ان قال : فخرج ارمیا فنظر الی سبع البر و سبع الطیر ، تأکل من تلك الجیف ، ففکر فی نفسه و قال : « انی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه ای احياء لما

وبازهم میآید .

یستم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که : آن هفتاد نفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه ای فرستاد همه را سوزاند ، سپس زنده شان کرد و به پیغمبری مبعوثشان فرمود .

علی بن ابراهیم فرماید : این دلیل رجعت در امت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه در شما هم نظیرش خواهد بود .

یست و یکم باز علی بن ابراهیم در تفسیر از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد . و این بعد از آن بود که در باره او وحی «به ارمیا» نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت سپس ارمیا از شهر بیرون رفت دید درندگان زمینی و هوایی از آن مردارها میخوردند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم این قریه را پس از مرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد» این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم الله بني اسرائيل و اهلك بخت نصر رد بني اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقي ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم احياء الله فاوول ما احيى منه عينيه ، مثل غرقىء البيض ، فنظر فأوحى الله اليه : كم لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم نظر الى الشمس فقال : «أوبعض يوم» فقال الله تعالى : «بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اي لم يتغير «وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشرها ثم نكسوها لحما» فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى قد أكلته السباع ، تتألف الى العظام ، حتى قام قائماً وقام حماره وقال : «اعلم ان الله على كل شىء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوة سنده جداً دال على ان الله رد بني اسرائيل الى الدنيا ، وأحياءهم بعد القتل ، ورد اليهم نبيهم ارميا ، وأحياءهم جميعاً ، ورجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ما شاء الله .

اسرائيل ترحم کرد ، وبخت نصر را هلاک فرمود ، بنی اسرائیل را بدنیایا برگرداند ، و ارمیا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئی که از او زنده شد چشمانش بود که (در نرمی وشفافی) مثل پوست زبرین تخم مرغ بود ، وقتی که چشمانش باز شد خدا بوی وحی کرد : «چقدر (باین حال) ماندی گفت يك روز آنگاه بافتاب نگاه کرد و گفت یا قسمتی از روز خطاب شد صد سال مانده ای خوردنی و نوشید نیت را بین که تغییر نکرده ، و الاغت را بنگر ، و تا ترا برای مردم نشانه ای قرار دهیم و استخوانها را بین چگونه بلندش میکنیم ، سپس آنها را بگوشت می پوشانیم» نگاه کرد دید استخوانهای پوسیده پراکنده جمع میشود و با گوشتهایی که طعمه درندگان شده می پیوندند تا وقتی که بدن کامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت میدانم که خدا بر هر چیز توانا است .

مؤلف گوید : این حدیث که سندی بیار قوی دارد دلالت میکند که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد و بدنیایا برگرداند و پیمبرشان «ارمیا» را نیز زنده کرد و همه مدتی در دنیا بودند .

الثاني والعشرون- ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم ايضاً في تفسيره قال :
حدثني ابي عن عمرو بن سعيد الراشدي عن ابن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال :
لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وآله الى السماء او حيا اليه في علي ما اوحى ، و رده الي
البيت المعمور و جمع له النبيين فصلوا خلفه ، فأوحى الله اليه « فان كنت في شك
مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » يعني الانبياء فقال الصادق
عليه السلام : فوالله ما شك وما سئل .

الثالث والعشرون- ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً قال : حدثني ابي عن ابن
أبي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام و ذكر حديث الاسراء عن رسول الله
صلى الله عليه وآله الى أن قال : فانتبهينا الى بيت المقدس ، فدخلت المسجد و معي جبرئيل ،
فوجدنا ابراهيم و موسى و عيسى فيمن شاء الله من انبياء الله ، قد جمعوا لي و
أقامت الصلوة ، و لاشك ان جبرئيل يتقدمنا فلما استووا أخذ جبرئيل بيدي
فقدمني فأمامتهم و لا فخر ثم ذكر صعوده الى السماوات التي قال :
فرايت رجلا آدم جسيماً فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أبوك

يست و دوم باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابن مسكان نقل ميکند که حضرت صادق (ع)
فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی (ع) به پیغمبر (ص) وحی شد ، وقتی که به
بيت المعمور برگشت خدا پيبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ، اینجا
وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی)
میخواندند - یعنی از پیغمبران - پیرس بخدا پیغمبر نه شك کرد ، و نه چیزی پرسید .

يست و سوم : باز هم علي بن ابراهيم از هشام بن سالم در حديث معراج نقل ميکند
که حضرت صادق (ع) از پیغمبر (ص) روایت کرد که فرمود : سپس به بيت المقدس رسیدیم ،
با جبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهيم و موسى و عيسى وعده ای از پيبران در انتظار منند
اقامة نماز گفته شد ، من يقين داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم
شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم - و قصد افتخار ندارم - آنگاه جریان
رفتن با آسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم :
جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندان او را بوی عرضه میکنند میگوید

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، وريح طيبة من جسد طيب ، فسلمت علي أبي آدم وسلم علي ، و استغفرت له واستغفر لي ، وقال : مرحبا بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلمنا علي واستغفرت لهما واستغفرالى ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه علي ساير الخلق كفضل القمر ليلة البدر علي ساير النجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم علي و استغفرت له و استغفر لي ، و قال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم علي ، و استغفرت له واستغفر لي ، قال : ثم صعدنا الى السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلاً أعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت من هذا ؟ قالوا هذا هارون بن عمران ، فسلمت عليه وسلم علي و استغفرت

روحي باك و بوئى باك از بدنى باك ، بيكديگر سلام كرديم ، و براى همدىگر استغفار كرديم ، گفت : آفرين براين پسر صالح و پيغمبر نصيحتگوى از آنجا باسماں دوم رفتيم بدونفرديديم كه شبيه يكديگر بودند ، از جبرئيل پرسيدم : اينها كيانند ؟ گفت : دو پسر خاله عيسى و يحيى هستند ، بيكديگر سلام كرديم ، و براى همدىگر آمرزش خواستيم ، گفتند آفرين براين برادر شايسته و پيغمبر نصيحتگوى ، سپس باسماں سوم رفتيم ، مردى ديدم كه درزيائى نسبت بدىگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : اين كيست ؟ گفت برادرت يوسف است بيكديگر سلام كرديم و براى همدىگر آمرزش خواستيم فرمود آفرين بر برادر شايسته و پيغمبر صالح مبعوث در زمان لايق از آنجا باسماں چهارم رفتيم ، مردى ديدم پرسيدم : اين كيست گفت ادريس است كه خدايش بجاي بلندی بالا برده باز بهم سلام كرديم و براى يكديگر آمرزش خواستيم سپس باسماں پنجم رفتيم پير مرد درشت چشمى ديدم كه از او پيرتر ندیده بودم سه نفر از امتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : اين كيست گفت هارون برادر موسى است ، بيكديگر سلام ، و براى هم استغفار كرديم از آنجا باسماں

لی ، ثم سعدنا الی السماء السادسة فاذا فیها رجل آدم طویل ، فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أخوك موسی بن عمران ، فسلمت علیه وسلم علی و استغفرت له و استغفر لی ، ثم سعدنا الی السماء السابعة و فیها شیخ أشمط الرأس و اللحية . جالس علی كرسیه فقلت : یا جبرئیل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهیم ، فسلمت علیه وسلم علی «الحديث» .

الرابع و العشرون ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنین أنبیاً كان أم ملكاً ؟ قال : لانبیاً و لاملكاً بل عبد أحب الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الایمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثانية فضربوه علی قرنه الایسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثالثة فمکن له فی الارض و فیکم مثله یعنی نفسه عليه السلام .

الخامس و العشرون ما رواه ابن بابویه فی اعتقاداته مرسله فی قوله تعالی :

ششم رفتیم ، مرد گندمگون بلند بالای دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بیهدیگر سلام کردیم و برای یکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس با سمان هفتم رفتیم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سحر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : پدرت ابراهیم است بیکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

یصمت و چهارم باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند ذوالقرنین پیغمبر بود یا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده ای بود خدا را دوست میداشت خداهم او را دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند مدتی از نظرها پنهان شد ، باز خدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیش زدند باز مدتی غایب شد باز سوم که مبعوث شد خدا در زمین مکنت و قدرتش داد در شامهم نظیر او هست و مقصود خود آنجناب است .

بیست و پنجم : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه «یا مثل آنکس که بقریه ای که

او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال اننی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال : فهذا مات مائة ، ثم رجع الی الدنیا وبقی فیها ثم مات بأجله وهو عزیز وروی انه ارمیا علیهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارمیا نبی من أنبیاء بنی اسرائیل .

السادس والعشرون - مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته ایضاً مرسلات فی قصة المختارین من قوم موسی، انهم لما سمعوا کلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الی الدنیا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فیها ثم ماتوا بأجلهم .

السابع والعشرون - مارواه محمد بن الحسن الصفار فی کتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی عن أخبره عن عبایة الاسدی قال : دخلت علی أمير المؤمنین عليه السلام وعنده رجل رث الهيئة وأمیر المؤمنین عليه السلام مقبل علیه یكلمه ، فلما قام الرجل قلت : یا أمير المؤمنین من هذا الذی شغلك عنا ؟ قال : وصی موسی بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سلیمان بن خالد فی رسالته نقلاً عن بصائر الدرجات مثله ، ورواه الحافظ البرسی فی أواخر کتابه .

سقفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ میفرماید : این کس مرد و پس از صد سال بدنیا برگشت ، مدتی هم بود ، و باز برگ عادی مرد ، و او عزیز و بروایتی ارمیا بود . و قبلاً تصریح میکند که ارمیا پیغمبر بوده .

یست و ششم : (این همان حدیث چهلیم باب پنجم است) .

یست و هفتم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عبایة» اسدی نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیدم ، مرد زنده پوشی آنجا بود ، حضرت با وی گفتگو میکرد ، وقتی که آن مرد برخاست ، گفتم : یا امیر المؤمنین ! این مرد که بود که صحبت با او شمارا از توجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصی موسی بن عمران بود . این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله خویش از کتاب بصائر نقل میکند و حافظ رجب برسی هم در آخر کتابش روایت میکند .

الثامن والعشرون - مارواه أبو عمرو والكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؛ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون - مارواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر بن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عبد الله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلاً فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب أصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ربيهم و عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال وكذا الذي قبله .

يستوهشتم : (این همان حدیث دوازدهم باب چهارم است) .

يستوانهم : « كشي » در کتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در حدیث عبد الله بن عجلان و سخنانی که در حال مرض گفته بود نقل میکند که فرمود : هیهات هیهات ، موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، همه را صاعقه گرفت ، اول کسی که از جا برخاست موسی بود ، عرض کرد : پرورد گارا ! اصحابم را بر گردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتو میدهم ، عرض کرد : من با اینها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه این جمله را تکرار کرد خدا زنده شان کرد و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث و حدیث سابق را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال نقل میکند .

الثلاثون ما رواه الطبرسی فی الاحتجاج فی الاحتجاج الصادق عليه السلام علی بعض الزنادقة حيث قال : لو ان الله رد الينا من الاموات فی كل عام لنسأله عن مضي منا الى ما صاروا ؛ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأما الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انسى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم أحياه ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم وكيف يلبس اللحم الى مفاصله ، و عروقه كيف توصل ، فلما استوى قاعد أ قال : أعلم ان الله على كل شيء قدير .

الحادی و الثلاثون ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندى فى كتاب الخرايج و الجرايح فى الباب الاول فى معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسرى بى نزل على جبرئيل بالبراق الى أن قال : فركب و توجه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنى

پی ۴۱ : طبرسی در احتجاج در مباحث حضرت صادق (ع) بایکی از یزیدینان نقل میکند که آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما پیرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف و همچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را - که بدست بخت نصر خراب شده بود - دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندد و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و رگهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندى در خرائج ، در معجزات پیغمبر (ص) میگوید : و از جمله اینکه حضرت باقر (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شب معراج جبرئیل با براقی نازل شد سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتم ، به پیر مردی بر خوردیم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله وهم بالتزول فقال له كما أنت فجمع ما شاء الله من الانبياء في بيت المقدس فاذن جبرئيل فتقدم رسول الله ﷺ فصلى بهم «الحديث» .

الثاني والثلاثون ما رواه الراوندي في الباب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا عليك فاستل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » قال : هؤلاء الانبياء الذين جمعوا الهيلة الاسرى ، فلا تكونن من الممترين ، قال : فلم يشك رسول الله ﷺ ولم يسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندي ايضاً في الخرايج و الجرايح في الباب الثامن في معجزات الباقر عليه السلام عن الصادق عليه السلام . و ذكر حديث قدوم الباقر و الصادق عليهما السلام على هشام بن عبد الملك بالشام و سؤال عالم النصراني وما امتحن به الباقر عليه السلام الى أن قال : أخبرني عن اللذين ولدا في ساعة واحدة و ماتا في ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسين سنة و عاش الاخر خمسين سنة من كانا و كيف قصتهما ؟ فقال الباقر عليه السلام : هما عزيز و عزرة أكرم

عدهای از پیمبران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت و من جلو ایستاده نماز گزاردم و دیگران اقتدا کردند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : باز راوندی در همان باب در تفسیر این آیه : « اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده اند پرس ، سوره یونس آیه ۹۴ » از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که خدا شب معراج جمعشان کرد ، (و خطاب شد) از شك آوردان مباش ، پیغمبر هم نه شك داشت و نه از آنان پرشی کرد .

سی و سوم : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت صادق (ع) در نقل ورودشان بر هشام و مطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع) پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که در يك ساعت متولد شدند ، در يك ساعت مردند ، و یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصه آنان چگونه بوده فرمود : اینها عزیز و عزرة بودند که خداوند عزیز را کرامت پیمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مائة سنة ، ثم أحياء فعاش بعدها ثلاثين سنة و
ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «الحديث» .

الرابع والثلاثون مارواه الراوندي أيضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبي
والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبد الله
عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر
وقت صلاة العصر فتوضأ واذن ، فلما فرغ من الاذان انطلق الجبل عن هامة بيضاء
ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ،
مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخي شمعون بن حيون الصفا
وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير رحمة الله ثم ذكر ما تكلم
به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي
عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، وخرج أمير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسئله عمار بن
ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبي الوقاص وأبو ايوب الانصاري وقيس بن سعد
الانصاري وعمرو بن الحمق وعبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

رفت ، وبس از صد سال زنده شد ، سی سال دیگر هم زندگی کرد و در یک ساعت با برادرش
مردند پیر نصرانی از شنیدن این جواب غش کرد و روی زمین افتاد «تا آخر حدیث» .

سی و چهارم : بازم راوندی در خرايج از عبد الرحمن بن كثير نقل میکند که حضرت
صادق (ع) فرمود : وقتی که امیر المؤمنین (ع) در سفر صفین از فرات گذشت و بآن کوه نزدیک
شد وقت نماز عصر رسید ، وضو گرفت ، و اذان گفت ، چون اذان تمام شد کوه شکافته شد ،
مردی با سر و ریش سفید ، و روی سفید از شکاف کوه بیرون آمد و گفت : السلام عليك يا
امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، آفرین بروصی ختم پیغمبران ، حضرت فرمود : وعليك
السلام ، ای شمعون بن حیون صفا وصی عیسی بن مریم ، حالت چون است ؟ عرض کرد :
خدایت رحمت کند ! خوب است ، سپس کلمات شمعون را - که بحقانیت امیر المؤمنین (ع)
شهادت داد ، و در جهاد و نصرت آنجناب تحریرش کرد - نقل میکند و میفرماید : سپس کوه
بهم آمد و امیر المؤمنین آماده جنگ شد ، عمار یاسر و مالک اشتر ، و هاشم بن ابوقاص
و ابویوب انصاری ، و قیس بن سعد و عبادة بن صامت پرسیدند این مرد که بود ؟ فرمود شمعون

بن حیون الصفا وصی عیسیٰ علیهما السلام ، و كانوا یسمعون کلامه فازدادوا بصیرة فی الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون مارواه الراوندى ایضا نقلا من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن علی بن یحییٰ المکفوف عن محمد بن زیاد عن عطیة الازهری انه قال : - طاف رسول الله ﷺ بالکعبة فاذا آدم بحذاء الرکن الیمانی فسلم علیہ ، ثم انتهى الی الحجر فاذا نوح وهو رجل طویل فسلم علیہ .

السادس و الثلاثون مارواه الراوندى ایضاً نقلاً عن الصفار عن الحسن بن علی بن عبدالله عن علی بن حسان عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبی عبدالله عليه السلام قال: ان علیاً عليه السلام لماعبر الفرات یرید صفتین انفلق الجبل عن هامة بیضاء و هو یوشع بن نون .

السابع والثلاثون مارواه الراوندى فی کتاب الموازاة بین المعجزات الذی ألحقه و اضافه الی کتاب الخرایج و الجرایح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد علی ایوب أهله و ولده الذین هلکوا الی ان قال : و كذلك عزیز لما أماته الله مائة

بن حیون صفا وصی حضرت عیسیٰ بود ، این عده هم چون سخنان او را شنیدند بصیرتشان در جهاد در رکاب آن حضرت زیاد شد «تا آخر حدیث» .

سی و پنجم : بازم راوندى از عطیه نقل میکند که پیغمبر (ص) در حال طواف کعبه برابر رکن یمنی ناگهان حضرت آدم را دید سلامش کرد ، چون بحجر الاسود رسید نوح را که مردی بلند بالا بود دید و سلامش کرد .

سی و ششم : بازم راوندى از عبدالرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که علی (ع) بقصد صفتین از فرات عبور کرد کوه شکافته شد و یوشع بن نون باموی سفید از شکاف کوه بیرون آمد .

سی و هفتم : بازم راوندى در کتاب موازات میگوید : حضرت صادق (ع) فرمود خداوند زن و فرزند ایوب را که مرده بودند بوی بر گرداند و عزیز را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، در صورتی که مقدار شیری که همراه داشت تغییر نکرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير و كان معه حماره لم يتغير ، و كذلك طامر عزيز على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

الثامن والثلاثون ما رواه الراوندى في كتاب الموازاة ايضاً مرسلاً قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيى لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فتحركت وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذعة الموت في جوفى الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسى في اوائل كتاب الغيبة مرسلاً قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذى نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مائة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد بن عبدالله

الاعشى هم بهمان حال بود ، ونيز عزيز چون بقریه ای رسید که سقفهايش روى هم ریخته بود خدا همه آن مردم را - که هزاران نفر بودند زنده کرد واورا پیغمبر آنان قرار داد ، سالیانى هم زندگى کرد «تا آخر حدیث» .

سی و هشتم : باز هم راوندى در کتاب موازات میگوید : عيسى معجزات زیادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه کنند وایمان آوردند ، تا ازاو خواستند که سام پسر نوح را زنده کند ، عيسى آمد بر سر قبر سام و گفت : ای سام باذن خدا برخیز ، قبر شکافته شد ، باز جمله را تکرار کرد ، بدن حرکت کرد ، بار سوم که گفت بیرون آمد ، فرمود میخواستى بمانى یا برگردى ؟ عرض کرد : ياروح الله ! بر میگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را در خود حس میکنم .

سی و نهم : شیخ طوسى در اوائل کتاب غیبت میفرماید : صاحب الاغ راهم - که خدا در قرآن قصه اش را بیان میکند و بنقل اهل کتاب پیغمبر بوده - خدا میراند و پس از صدسال زنده اش کرد .

چهام : باز شیخ طوسى در آخرهای کتاب غیبت از ابو بصیر نقل میکند که گفت :

بن جعفر الحمیری عن ابيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن ابي بصير قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : مثل امرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

العادي والاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في آخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد بن عبدالله الحميري عن ابيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت ابا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوي يعني من قام بالامر ويكون مخصوصاً بمن عدى المهدي عليه السلام ، ويحتمل الحمل على المشابهة من بعض الوجوه ، فان كلا منهما غاب مدة ثم ظهر و ان كان أحدهما مات و الاخر لم يموت ، أو المراد بالموت أهم من المجازي و الحقيقي ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذكره لطول غيبته .

الثاني والاربعون ما رواه الحسن بن سايمان بن خالد القمي نقلاً من كتاب

شنيذم حضرت صادق (ع) ميفرمود : مثل كار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است كه خدا وى را ميراند و پس از صد سال زنده كرد .

چهل و يكم : بازم شيخ در آخر كتاب غيبت از علي بن خطاب مؤذن مسجد احمر نقل ميكند كه گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم : مثل قائم در قرآن هست ؟ فرمود : آرى ، همان آية صاحب الاغ است كه خدايش ميراند و بعد از صد سال زنده كرد .

مؤلف گوید : اینجا مراد از قائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس كه بكار هدايت خلق قيام كند ، و اين مخصوص بغير حضرت مهدي (ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، و غرض تشبيه در بعض جهات يعنى ظاهر شدن بعد از غيبت باشد . اگرچه غيبت يكي بر ك بوده و ديگري بغير مرگ ، و يا اينكه مراد از مرگ : اعم از حقيقي و مجازي باشد ، كه آن صاحب الاغ حقيقه مرد ، و حضرت قائم (ع) از طول زمان غيبت نامش ميميرد .

چهل و دوم : (اين همان حديث پنجاه و سوم باب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصمغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سنّاً من أبيه ؛ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيزاً خرج من أهله وامراته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مائة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مائة سنة ورد الله عزيزاً الى الذي كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزندقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبد الله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمد بن الحسن بن عبد العزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبد الله بن عبيد عن أبي معمر السعداني عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان تراني في الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطع الجبل فصار رميماً وخر موسى صعقاً ، ثم أحياء الله وبعثه فقال : سبحانه تبت اليك «الحديث» .

الرابع والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

چهل و سوم : شيخ صدوق در كتاب توحيد در حدیثی طولانی از سعدانی نقل میکند

که امیر المؤمنین (ع) فرمود : بحضرت موسی خطاب شد : اگر میخواهی در دنیا مرا به بینی باین کوه نظر کن ، اگر جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید آنگاه خداوند پاک یکی از آیات خویش را بر کوه ظاهر کرد ، و بکوه جلوه کرد ، کوه پاره پاره شد و خاکستر گشت ، موسی بیهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش کرد ، عرض کرد : تو پاک و منزهی ، من بسوی تو باز گشتم «تا آخر حدیث» .

چهل و چهارم : بازم شیخ صدوق در مجلس شصت و نهم کتاب امالی از عبد الرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسن بن علی الشامی عن ابيه عن ابي جریر عن عطاء الخراسانی عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر عليه السلام قال : أتى جبرئیل الی رسول الله صلى الله عليه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل ، فركب ثم مضى حتى انتهى الی بیت المقدس فدخله ثم أم رسول الله صلى الله عليه وآله فی بیت المقدس سبعین نبیاً ثم صعد السماء فمر علی شیخ فقال : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : أبوك ابراهیم ، ثم مضى فمره شیخ فقال : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : أبوك آدم ، ثم مضى فمر بموسى بن عمران ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام فی فرض الصلوة وغيره ، ثم مضى فمر علی ابراهیم و ذکر ما جرى بينهما من الكلام «الحديث» .

الخامس والاربعون ما رواه الشيخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : حدثنا الحسن بن علی أبو عبدالله قال : حدثنا هارون بن موسى عن محمد بن الحسن عن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد الله الصادق عليه السلام فی حدیث طویل

بن غنم نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جبرئیل ، چهارپائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از اسب خدمت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سوار شد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتادینمبر پشت سرش نماز گذاشتند ، سپس با آسمان رفت ، به پیر مردی برخورد فرمود : جبرئیل ! این کیست ؟ عرض کرد : پدرت ابراهیم است . از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید ، پرسید : این کیست ؟ عرض کرد : پدرت آدم است ، از آنجا گذشت بموسى بن عمران رسید سپس گفتگوی آنها را درباره وجوب نماز و غیره نقل میکند و میفرماید : از آنجا گذشت به حضرت ابراهیم رسید ، و گفتگوی آنان را نقل میکند «تا آخر حدیث» .

چهل و پنجم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه در باب «روایات از حضرت صادق (ع)» از هشام نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : مگر کلام خدا را نشنیده اید که میفرماید : «چشمها اورانه بیند ، و اوچشمها دامی بیند ، انعام : ۱۰۳»

قال : ألم تسمعوا الى قوله تعالى : « لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار » وقوله تعالى : « ان تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقاً » اي ميتاً « فلما أفاق » ورد الله عليه روحه « قال سبحانك انى تبت اليك » الحديث .

السادس والاربعون مارواه الحافظ البرسى فى آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : اذا وضعتما نى فى لحدى فصليار كعتين ثم انظر اما يكون فلما وضعا فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يتحدّ ثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء و حوا و مريم و آسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبنه .

اقول : و الاحاديث فى هذا المعنى كثيرة و فى هذا القدر بل فى بعضه كفاية انشاء الله تعالى ، و قد عرفت ان احاديث هذا الباب و الذى قبله دالة على مضمون واحد و ذكرت السبب الباعث على قسمتها الى با بين ، فاذا ضمنت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع احاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك و عند كل منصف بصحة

ونير (بموسى) ميفرمايد : « مرا نه بينى ، ولكن اين كوه رابنكر ، اگر بجای خود بر قرار ماند مرا خواهى دید ، آنگاه چون خدايش بر كوه جلوه كرد ، آنرا هموار كرد و موسى بهوش - يعنى بى جان و مرده - افتاد ، سپس چون بهوش آمد و خدا روحش را بر گرداند - عرض كرد : تو پا كو منزهى ؛ من بسوى تريباز گشتم ، اعراف ۱۴۳ » تا آخر حديث .

چهل و ششم : حافظ رجب برسى در آخر كتابش نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) بحسن و حسين (ع) فرمود : وقتى كه مرا در قبر نهاديد دور كعت نماز بگذاريد به بينيد چه ميشود ؟ چون حسن و حسين پدر را در قبر گذاشتند و نماز خواندند دیدند آدم و نوح و پيغمبر صلى الله عليه و آله با آنجناب گفتگو ميكند ، و حضرت زهرا و حوا ، و مريم و آسية برايش نوحه سرائى و گريه ميكند .

مؤلف گوید : در اين زمينه حديث بسيار است ، و همین قدر بلکه كمتر از اين هم كفايت ميكند قبل از هم گفتيم كه مضمون احاديث دو باب اخير يكي است ، و سبب دو باب كردن راتد كرداديم اگر اين حديثها با احاديث باب چهارم ضميمه شود هر با انصافى بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .
وليت شعري أي عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع روايتها وای مطلب من مطالب اصول و الفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء و الاوصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الى الدنيا بعد موتهم ، وجميع بنی اسرائيل ايضاً رجعوا وبعدهم قتل بخت نصر اياهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة ، يدعون الناس الى دين الله كعزير وارمياوموسى وغيرهم ، وان ذالقرنين رجع الى الدنيا مرتين و ملك مشارق الارض ومغاربها و بقي مدة طويلة و سنين كثيرة يدعو الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة و ثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعة آلاف انسان او أكثر فأحياهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، و كل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين میکند تا چه رسد که سایر روایات گذشته و آینده هم اضافه شود .
ایکاش میدانستم کدام عاقل در تواتر این همه حدیث شک میکند و احتمال میدهد همه راویان اینها را دروغ گفته باشند ؟ کدامیک از مطالب اصول یا فروع دین بیش از این ، حدیث صریح و فراوان دارد ؟ ضمناً از این احادیث معلوم شد که : در اتمهای گذشته ، در مواقع بسیاری رجعت واقع شده ، در پیمبران و اوصیا و پادشاهانشان هم بوده ، بلکه همه انبیاء بعد از مرگ بدنیا برگشتند ، و همه بنی اسرائیل پس از واقعه بخت نصر زنده شدند ، بسیاری از پیمبران مانند عزیر ، ارمیا ، موسی و غیره مدتی در دنیا ماندند و مردم را دعوت کردند ، ذوالقرنین دو مرتبه برگشت ؛ و سلطنت شرق و غرب یافت ، مدتی در ازم زندگی کرد و بهدایت مردم پرداخت ، در یک مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند و مدت درازی هم در دنیا بودند ، دو مرتبه دیگری سی و پنج هزار نفر و در دفعه دیگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، که شاید این هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر یا بیشتر بوده اند ، اینها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلا بد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق .

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد

الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول مارواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الأديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال : لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله فسألوه ان يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم علي بن ابي طالب عليه السلام فقال له : يا علي اذهب الي الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك : يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد : قوموا باذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» . ورواه الطبرسي مرسلاً في الاحتجاج .

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما

بروايتهای سنی و شیعه ثابت شده و قبلاً گفتیم که آیات بسیاری از قرآن هم با آنها موافق است بنابراین بمقتضای حدیثهای سابق و غیره باید در این امت هم نظیر آنها باشد .

باب هفتم

در اثبات اینکه در این امت هم اجمالاً رجعت واقع شده ، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده اند بعید شمارند ، دلیل این موضوع هم حدیثهایی است .
اول : (همان حدیث دوم باب پنجم است که در آخرش زنده شدن مردگان با مر پیغمبر (ص) مذکور است) .

دوم : شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «استسقای مأمون بحضرت رضا (ع)» از محمد بن زیاد و محمد بن سيار از حضرت عسکری از پدران بزرگوارش (ع) روایت میکند که چون

عن الحسن بن علي العسكري عن آباءه عن الرضا عليه السلام انه استسقى للناس و ظهر للناس من اهجازة واجابة دعائه و اخباره بما يكون وغير ذلك ما حمل بعض أعدائه على ان أخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، نكلمه كلاماً طويلاً في مجلس عام من جملته أن قال يا بن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاءها التي كلن فرقها على الجبال فأتينه سعياً ، و تركبن على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما عليّ وأشار الي اسدين مصورين على مسند المأمون فغضب علي بن موسى الرضا عليه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقيا له عيناً ولا اثرأ ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضضاه وهشماه وأكلاه ولحساده ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا على الرضا عليه السلام وقالوا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الي المأمون ؛ فغشى علي المأمون مما سمع منهما الي أن قال : فقال عودا الي

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات و مستجاب شدن دعا و خبرهای غیبی آنجناب و غیره یکی از دشمنان از مأمون اجازه خواست که با آن حضرت مجادله و مباحثه کند ، و در مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ یا از حد خود فراتر نهاده ، و از قدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزه ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء آنرا که پراکنده کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند و با سرها ترکیب شدند و باذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان و بر من مسلط کن ، حضرت خشمگین شد و بعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیرید و بدیدید ، و اثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دو شیر شده جستند مردك را گرفتند بزمین کوبیدند ، و در پدند و خوردند ، خورش را هم لیسیدند در حالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بحضرت رضارو کرده گفتند : یا ولی الله در باره این مأمون چه دستور میفرمائید ؟ مأمون از شنیدن این سخن غش کرد

مقر كما فعاد الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعة الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدهانه فيسئلانه ثم ذكر المسئلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

اقول : و في معناه احاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حياة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور اهله احاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني ايضا في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان امير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

.... فرمود : بجای خود بر گردید باز بسند بر گشتند و بحالت سابق در آمدند «تا آخر حدیث» .

سوم : کلینی در باب «سؤال قبر» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون بر ندملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیرو منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را مینشانند و پرسشهایی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکنند و درباره کفار هم نظیر آن را میفرماید .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجمالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را رفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسانی خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

چهارم : بازم کلینی در باب «مولد امیر المؤمنین (ع)» از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیله بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دائی جان ! برادر من مرده و سخت

بنی مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : يا خالي ان أخي مات وقد حزنت عليه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتبهى أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال فخرج ومعه بردة رسول الله ﷺ متزراً بها ، فلما انتهى الى القبر تعلمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

الخامس مارواه الكليني ايضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمنى وهي تبكى وحولها صبيان لها يبكون وقدمات لها بقرة فدنا منها وقال : ما يبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبيانا يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتى ومعيشة صبياني كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ فاهتمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة وضربها برجله ؛ فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسى بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

بر او اندوهگينم فرمود ميخواهي اورا بيني عرض کرد آري فرمود : قبرش را بمن بنما ، سپس حله پيغمبر (ص) را بكم رست و باهم بر سر قبر رفتند اندكي لبان مقدسش را حرکت داد و با قبر زد مرده از قبر بيرون آمد و بشا کرد بزبان فارسي سخن گفتن «تا آخر حديث» .

پنجم : بازم کليني در باب «مولد حضرت كاظم (ع)» از عبدالله بن مغيرة نقل ميکند که : حضرت موسى بن جعفر (ع) در منى دید زنی گاوش مرده نشسته گریه میکند و کودکش هم اطرافش میگریند ، نزدیک رفت و فرمود : بنده خدا ! چرا گریه میکنی ؟ عرض کرد : کودکان یتیمی دارم ، گاوی داشتم که زندگی ما را اداره میکرد ، اینک مرده ، فرمود : میخواهی زنده اش کنم ؟ به دل زن الهام شد ، گفت آری ، حضرت کناری رفت دو رکعت نماز گذاشت ، و اندکی دست برداشت و دعا کرد ، سپس برخاست گاو راهی کرد ، و سیخی بپهلوش زد و پای مبارك بآن زد ، برخاست ایستاد ، چشم زن که بگاو افتاد فریاد زد و گفت : بخدای کعبه ! این عیسی بن مريم است ، حضرت خود را لابلای جمعیت مخفی کرد و تشریف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام احيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندى في الخرايج و الجرايج . و رواه على بن عيسى في كشف الغمة نقلا عن الراوندى نحوه .

السادس مارواه الكليني في أوائل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن على بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يا بن آدم ان أجلك أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال و الجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالى في المجلس السادس والسبعين عن ابيه عن عبدالله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب الاسدي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع مارواه أبو على الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في الامالى باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

این حدیث را صفار هم در باب «مرد زنده کردن ائمه (ع)» بهین نحو روایت میکند .
وراوندى نیز در خرايج و على بن عيسى هم در كشف الغمة نقل میکنند .

ششم : بازم کلینی در اوائل روضة کافی در حدیثی طولانی از سعید بن مسیب نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : ای پسر آدم ! مرگ از هر چیز بتو نزدیکتر است ، طولی نمیکشد که عورت سر آید و فرشته جانت را بگیرد و تنها وارد قبر شوی ، آنجا روح بر گردد و در ملک وارد شوند ، سپس سؤال و جواب فرشتگان را بیان میفرماید .

این حدیث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالی از سعید بن مسیب بهین نحو روایت میکند .

هفتم : فرزند شیخ طوسی در «امالی» از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود :
امیر المؤمنین (ع) بقبرستانی گذشت ، بر مردگان سلام کرد ، فرمود سلام بر شما ای ساکنان

عليكم يا أهل التربة ان المنازل قد سكنت ، وان الاموال قد قسمت : الى أن قال : فأجابه هاتف يسمع صوته ولا يرى شخصه : عليكم السلام يا أمير المؤمنين و ذكر الكلام الذي جرى بينهما وان جميع الحاضرين سمعوه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في الامالي باسناده قال : كان رجل من أهل الشام يختلف الى ابي جعفر عليه السلام و كان يبغضه فلم يلبث أن مرض الى أن قال : فجاء وليه الى ابي جعفر عليه السلام فقال : ان فلاناً الشامي قد هلك وهو يسئلك أن تصلي عليه ، فقال : كلا لاتعجلن علي صاحبكم حتى آتيكم ثم قام من مجلسه فصلى ركعتين ثم مد يده ماشاء الله ثم سجد حتى طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامي و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسندّه ثم ما انصرف حتى قوى الشامي فأتى ابا جعفر عليه السلام فقال : اشهدانك حجة الله علي خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهداني عمدت بروحي ، وعاينت بعيني فلم يفاجيني الا و مناد اسمعه وما انا بالنائم : ردوا

خاك ! امواتان را قسمت کردند ناگاه شخصی که صدایش شنیده میشد و خودش دیده نمیشد جواب داد : عليكم السلام يا امير المؤمنين ! سپس گفتگوی آنان را نقل میکند و میفرماید همه حاضران صدق را شنیدند .

هشتم : باز فرزند شیخ در امالی نقل میکند که يك مرد شامي - که از دشمنان اهل بیت (ع) بود - خدمت حضرت باقر (ع) رفت و آمد میکرد طولی نکشید مریض شد (... و مرد) ... و صبح خدمت حضرت رسید و گفت : فلان مرد شامي مرده و وصیت کرده شما بر جنازه اش نماز بخوانید ، فرمود اشتباه کرده اید ، تعجیل نکنید تا من بیایم ، آنگاه برخاست دور کعبت نماز گزار دو مدتی دست برداشت ؛ سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع کرد ، آنگاه حرکت کرد بمنزل شامي رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشاندهش و تکیه اش داد ، و برگشت طولی نکشید شامي سالم شد و خدمت حضرت رسید ، عرض کرد : گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر خلقش ، فرمود : چه دیدی ؟ گفت : شهادت میدهم که روح خویش را نگر بستم و با چشم خود دیدم ، و چیزی مرا بر نگرداند مگر شخصی که شنیدم فریاد زد - خواب هم نبودم - گفت : روح وی را بر گردانید که محمد بن علی او را از ما خواسته ، و بعد از آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

التاسع ما رواه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة إلى الصحراء، فإذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميت ورحله مطروح، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري هيهنا ومضي أصحابي، وقد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يموت فقال: أما تر حمني حتى تلهو بي؟ قال: إن عندي رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزي بي؟ فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودعا بشيء لم أسمع وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به وصاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يا مغربي ترى هيهنا شيئاً من الاستهزاء الحق بأصحابك ومضينا وتر كنا.

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى أيضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر (ع) شد.

نهم: راوندي در کتاب خرائج، وعلي بن عيسى در كشف الغمة - در معجزات موسى بن جعفر (ع) - از ابو حمزه نقل میکنند که گفت: روزی حضرت موسى بن جعفر (ع) دست مرا گرفت و باهم از مدینه بیرون رفتیم، در صحرا مردی را دیدیم در راه میگرید، الاغش مقابلش مرده و بارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضیه چیست؟ گفت: بار فقا بجاج میرفتیم، اینجا الاغ من مرد و رفقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده‌ام، فرمود شاید مرده باشد، گفت: رحمم که نمیکنی مزاح هم میکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم، گفت: همین غصه‌ام بس نیست که مسخره‌ام نیز میکنی؟ حضرت نزدیک آمد و دعائی خواند که من نشنیدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد و آن راهی کرد الاغ از جاجست و صحیح و سالم ایستاد فرمود: ای مرد مغربی! اینجا مسخرگی می بینی؟ برو بر فقایت برس این را فرمود و ما رفتیم.

دهم: باز راوندي وعلي بن عيسى در معجزات حضرت هادی (ع) از دربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوكل قال : وقع مشعبذ هندي يلعب بالحقة و كان المتوكل لعايا فأراد أن يخجل علياً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن يخبز رفاق خفاف تجعل علي المائدة و انا الى جنبه ففعل و حضر علي عايد السلام الطعام ، وجعل مسورة عليها صورة أسد و جلس اللاعب الى جنب المسورة ، فمد علي عليه السلام يده الى رفاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحكوا فضرب علي عليه السلام يده الي تلك الصورة وقال : خذه ، فوثبت من المسورة وابتلعت الرجل و عادت الى المسورة فتحيروا و نهض علي عليه السلام ، فقال له المتوكل : سأناك إلا جلست فرددته ؟ فقال : لا والله لا يرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله علي اوليائه ؟ و خرج من عنده ولم ير الرجل بعدها .

اقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فيزول به الاستبعاد لها
الحادي عشر مارواه علي بن ابراهيم في آخر تفسيره سورة الحجر قال : حدثني
أبي عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة و عبد الله بن سنان و أبي حمزة الثمالي

نقل میکنند که گفت : يك نیرنگ باز حقه بازی از هند آمده بود ، متوکل که مرد بازیگری بود خواست حضرت هادی را شرمنده کند ، بهندی گفت : اگر او را شرمنده کردی هزار دینار میدهم ، هندی گفت : نانهای نازک سبکی بپزید و در سفره بگذارید و مرا کنار او بنشانید ، مجلسی بهمین نحو ترتیب دادند ، هندی کنار متکاتی نشست که صورت شیری بر آن نقش بود وقتی که حضرت یکی از آن نانها دست دراز کرد هندی کاری کرد که نان از دستش برید این جریان سه مرتبه تکرار شد ، و اهل مجلس خندیدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود این مرد را بگیر ، نقش بصورت شیری شده جست و مردك را بلعید و باز بجای خود برگشت همه متعبر شدند و حضرت از جا برخاست ، متوکل خواهش کرد بنشینند و هندی را بر گرداند ، فرمود : نه بخدا ! دیگر کسی او را نمیبیند ، تو دشمنان خدا را بردوستانش مسلط میکنی ؟ این بگفت و از مجلس بیرون رفت ، دیگر هم کسی آن مرد و اندید .

مؤلف گوید : این دو قضیه اخیر از رجعت عجیب تر است ، و استبعاد رجعت را

رفع میکند .

یازدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر سوره حجر از سیف بن عمیره ، و عبد الله سنان

و ابو حمزه نقل میکنند که گفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) میفرمود : در سفر حجة الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبي وامى وعمى ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لا اله الا الله وانك عبدى ورسولى ، ولكن ائت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : يا أبتاه ويا اماء ويا عماء ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألا ترون الى هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الأبشرك يا على ؟ ثم أخبره الخبر فقال على : الحمد لله .

الثانى عشر ما رواه الشهيد الثانى فى كتاب مسكن الفؤاد نقلاً من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا على رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً وله ام عجوز كبيرة عند رأسه ، فقلنا : يا هذه

پیغمبر (ص) در ابطح (جائی است بین مکة و مدینه) پیاده شد ، مسندی برایش ترتیب دادند نشست ، و دست با آسمان بلند کرد و سخت گریست ، سپس عرض کرد : پرورد گارا ! تو بمن وعده داده ای که پدر و مادرم را عذاب نکنی خدا بوی وحی کرد : من بر خود حتم کرده ام که جز گوینده لا اله الا الله ، محمد رسول الله را وارد بهشت نکنم ، اکنون پرورد این دره آنهارا صدا بزنی ، اگر جواب دهند رحمت من شامل حالشان شود ، پیغمبر (ص) برخاست بدره رفت پدر و مادر و عموی خویش را صدا زد ، همه در حالی که خاک از سر میفشاندند از قبر بیرون آمدند ، فرمود : این کرامتی را که خدا بمن عطا کرده نمی بینید ؟ گفتند : شهادت می دهیم که جز خدا ، خدائی نیست ، و تو پیغمبر برحق خدائی ، و هر چه آورده ای همه برحق است ، فرمود : بخوابگاه خود بر گردید ، و بجانب مکة روان شد ، هنگامی که علی (ع) از یمن بمکه آمد پیغمبر (ص) این بشارت را باو داد ، امیر المؤمنین (ع) فرمود : الحمد لله .

دوازدهم : شهید تانی در کتاب «مسکن الفؤاد» از انس بن مالک نقل میکند که گفت بیادت مریضی از «انصار» رفتیم ، هنوز نشسته بودیم که بیمار جان داد ، جامه ای روی بدنش کشیدیم ، مادر پیرش بالینش بود ، گفتیم : ای زن اجر مصیبت خویش از خدا بخواه ، گفت :

احتبسی مصیبک عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابنی ؟ قلنا : نعم ، قال : فمدت يدها ثم قالت : اللهم اذك تعلم اني اسلمت لك وهاجرت الى رسولك رجاء ان يعينني عند كل شدة ورخاء ، ولا تحمل علي هذه المصيبة اليوم ؛ فكشفت الثوب عن وجهه ثم ما برح حتى طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرایح في معجزات أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخبرنا أبو منصور شهریار بن شيرويه الديلمي عن أبيه عن علي بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرقا انه سمع راهباً يقول : كنت قاعدآني صومعة لي فأشرفت منها فاذا طائر كالنسر قد سقط على شاطيء البحر ، فتقياً ربع انسان ثم طار ، فتفقدته فعاد فتقياً ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقياً ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقياً ربع انسان ثم دنت الا ربع بعضها الى بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطائر عليه فضربه فأخذ ربه ثم طار ثم عاد فأخذ ربه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربه ثم طار فبقيت أتفكر في ذلك حتى رأيت

پسرم مرد ؟ گفتیم : آری ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تو میدانی که من برای تو اسلام آوردم ، و از وطن خویش صرف نظر کرده خدمت پیغمبر تو آمدم ، بامید اینکه در هر سختی و آسایش یا در من باشد ، اینک این بار مصیبت را بدوش من مگذار ، این یک گفت و جمله از صورت فرزند عقب کرد ، پس حالش تغییر کرد و بهبودی یافت بطوری که در همان مجلس با هم غذا خوردیم .

سیزدهم : قطب داوندی در کتاب «خرايج» در معجزات امیر المؤمنین (ع) از حسن بن محمد «رقا» نقل میکند که : راهبی میگفت : در صومعه نشسته بودم از بالا نظر کردم دیدم مرغی شبیه کز کس کنار دریا فرود آمد و ربع يك آدم را قی و پرواز کرد ، طولی نکشید برگشت و يك ربع دیگر را قی و پرواز کرد ، باز دفعه سوم ربع دیگر و دفعه چهارم ربع دیگر را قی کرد ، سپس این اجزاء بهم پیوست و يك آدمی تشکیل داد که برخاست ایستاد من این منظر را با کمال تعجب تماشا می کردم باز آن مرغ آمد و متقارن دو ربع او را گرفت و مرد دوبار دوم آمد ربع دیگر را برد و دفعه سوم ربع سوم و دفعه چهارم ربع چهارم را برد ، من در فکر فرو رفته بودم که باز آمد و همان جریان اول تکرار شد تا چون این دفعه يك مرد کامل تشکیل شد و

فدعا ففتقياً ربع انسان ثم ربعاً حتى تقياً أربعة ثم طار فاذا الرجل قد قام فدنوت منه فسألته من أنت؟ فسكت فقلت له بحق من خلقك من أنت؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قتلته: و أي شيء عملت من الذنوب؟ قال: قتلته علي بن أبي طالب فوكل بي هذا الطائر يقتلني كل يوم قتلة، فبيناهو يحدّثني اذا نقض عليه الطائر فضربه فأخذ ربه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن علي بن أبي طالب فقالوا: ابن عم رسول الله ووصيه.

الرابع عشر مارواه الراوندي أيضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابي خالد الكابلي عن يحيى بن أم الطويل قال: كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكي فقال: ان والدتي توفيت في هذه الساعة ولم توص ولها مال قد كانت امرتني ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك، فقال الحسين عليه السلام: قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذي فيه المرأة مسجاة: فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست وهي تتشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ما جرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال: ثم صارت

برخواست ایستاد بدو نزدیک شده گفتم: تو کیستی؟ جواب نداد، گفتم: بحق آنکس که ترا آفرید! تو کیستی؟ گفت من ابن ملجم گفتم: چه گناهی کرده ای؟ گفت علی بن ابیطالب را کشته‌ام، و این مرغ را مأمور من کرده‌اند، هر روز مرا بهمین نحو میکشد، در این سخن بود که باز مرغ آمد و منقار زدو ربش را گرفت و برد، و بر گشت تا کم کم همه را برد، از مردم پرسیدم علی بن ابی طالب کیست؟ گفتند پسر عم و وصی پیغمبر اسلام است

چهاردهم: بازم راونندی در معجزات امام حسین (ع) از یحیی بن ام طویل نقل میکند که گفت: خدمت حضرت امام حسین (ع) بودم، جوانی گریه کنان وارد شد، گفت: الساعه مادرم مرده، و وصیتی نکرده؛ مالی دارد دستور داده که بدون اجازه شما تصرف نکنیم، فرمود: برخیزید، برخاستیم همراه آنجناب رفتیم، باطای رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده بودند و پارچه‌ای رویش کشیده بودند، حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خدا او را زنده کند تا هر وصیتی میخواست بکند، ناگهان زن بر خاست نشست و کلمه شهادت بزبان جاری کرد، و چشمش با امام حسین (ع) افتاد سپس گفتگوی آنها را نقل میکند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندي أيضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن إليك » فقال : أتحبون ان أريكم مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طار الى حضرتي ، فقال : يا غراب فاذا غراب بين يديه ، ثم قال : يا بازي فاذا بازي بين يديه ، ثم قال : يا حمامة فاذا حمامة بين يديه ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها وتفريشها وأن يخلط ذلك كله ببعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : يا طاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حيّاً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازي وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه أيضاً في الباب المذكور عن أبي الصلت الهروي عن الرضاعن أبيه عليه السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجارية جميلة مع

تا آنجا که میگوید : آنگاه بحالت اول برگشت و بیجان روی زمین افتاد .

پانزدهم : بازم «راوندي» در معجزات حضرت صادق (ع) از یونس بن ظبيان نقل میکند که گفت : با جمعی خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باین آیه سؤال کردم که خداوند بحضرت ابراهيم میفرماید : «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، «بقره» ۲۶۰ فرمود میخواهید نظیر آنرا بشما بنمایانم ؟ گفتیم آری ، صدا زد : طاووس ! ناگاه طاووسی حاضر شد باز صدا زد کلاغ ! کلاغی پیدا شد صدا زد : باز ! بازی برابرش حاضر شد ، صدا زد : کبوتر ! کبوتری حاضر شد ، دستورداد همه را سر بریدند و پاره پاره کردند و پرهايشان را کردند و همه را باهم مخلوط کردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ! دیدم گوشت و پیر آن جدا شد و بهم پیوست و آمد بر سرش متصل شد و حرکت کرد ، سپس کلاغ و باز و کبوتر را هم صدا زد و همه بهمین نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازم در همان باب از اباصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل میکند که فرمود : پادشاه هند هدیه هایی یا کتیزك زیبایی بوسیله شخصی برای حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندي أن يتكلم بلسان عربي مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندي قال موسى : فانتفضت الفروة و صارت كالكبش وقالت : يا بن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانتته بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

السابع عشر مارواه ايضاً في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام النبي والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي عن علي بن الحسين عليهما السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاهداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها و حملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولا تكسروا لها عظداً ، و

صادق (ع) فرستاد ، حضرت نپذیرفت و بقاصد فرمود : تو مرد خائنی هستی ، قسم خورد که من خیانت نکرده ام فرمود : اگر لباست شهادت دهد که خیانت کرده ای به یگانگی خدا و پیغمبری محمد (ص) اقرار میکنی ؟ سپس دعائی خواند و از خدا خواست که اجازه دهد پوستین هندیش بزبان عربی واضح بطوری که همه حاضران بشنوند - سخن گوید ، تانشانه ای برای حقانیت اهلیت پیغمبر باشد ، آنگاه فرمود : ای پوستین ! کاری که این هندی کرده بگو ، پوستین حرکتی کرد و مثل قوچی شد و گفت : ای پسر پیغمبر ! پادشاه این کنیزک را بدست این مرد امانت داد سپس قصه ای طولانی مشتمل بر کیفیت خیانت آن شخص نقل میکند تا آنجا که میفرماید : آنگاه پوستین بحال اول برگشت .

هفدهم : بازم «راوندی» در کتاب خراج از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حضرت

سجاد (ع) فرمود : روزی پیغمبر (ص) نشسته بود صحبت از گوشت کرد ، مردی از قبیله انصار برخواست بزغاله ای داشت سر برید و پخت و آورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمه اهلیتش و هر کس از اصحابش که میخواست فرمود : بیایید بخورید ولی استخوانهایش را نشکنید ، همه پیاهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله دید بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله ﷺ انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحة ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمر ان يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن علي عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابي جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبي وهو علي بغلة فنفرت فاذا رجل في عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي علي بن الحسين : اسقني فقال الرجل الذي خلفه وكأنه موكل به لاتسقه لاسقاه الله فاذا هو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات عن الحجال عن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبد الملك القمي عن أخيه ادریس قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة في موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

و بر در خانه مشغول بازی است .

هیجدهم : باز هم «راوندي» نقل میکند که پیغمبر (ص) بزغالهای را صد از دیش نیامد دستور داد سرش را بریدند و پختند و بدون اینکه استخوانش را بشکنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهایش را در پوستش ریختند ، برخاست مشغول چریدن شد .

نوزدهم : باز هم «راوندي» در کتاب خرائج از «ابان بن بشير» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ردیف پدرم سوار استری بودم ، ناگهان استردم کرد ، دیدم مردی زنجیر بگردن رویا میآید ، و مرد دیگری تعقیبش میکند ، وقتی که رسیدم پدرم گفت : آبی بمن بده ، مردی که همراهش بود - و گویا مأمور او بود - گفت : آبش ندهید ، خدا سیرابش نکند ؛ معلوم شد آن مرد تشنه معاویه است .

بیستم : باز هم «راوندي» از ادریس نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : در راه مکه همراه پدرم بودم بجائی رسیدیم که آنرا «ضجنان» میگفتند ، ناگهان مردی زنجیر بگردن آمد و گفت : مرا آب دهید ، پدرم که صدای او را شنید بمن

فی عنقه سلسله ، فقال : اسقنی فسمعه ابي فصاح بي لا تسقه لاسقاء الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسله وطرحه علي وجهه فغاب فی أسفل درك من النار قال ابي : هذا الشامي لعنه الله .

الحادی والعشرون مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبي العلاء عن علي بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه تلك مرآت يقول : لا غفر الله لك ، فقال له ابي : لمن تقول ؟ قال : مر بي الشامي لعنه الله يجرب سلسلته التي في عنقه وقد دلع لسانه يسألني ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثاني والعشرون مارواه الراوندي ايضاً في اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان علي عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هلكت له ابنة في الجاهلية ، و كان قد رماها في واد ، فلما اسلم ندم علي ما فعل ، فقال : يا نبي الله اني فعلت كذا وكذا بابنة لي صغيرة ، فجاء عليه السلام الى شفير الوادي فدعا بينته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :

فريادزد : آتش نده ، خدا سيرا بش نکند ؛ در این بین مرد دیگری رسید ، زنجیر را کشید او را بر او افکند و در آخرین طبقه دوزخش فرو برد ، پدرم فرمود : این ، آن مرد شامی است ، خدا لعنتش کند .

بیست و یکم : باز هم «راوندی» از علی بن مغیره نقل میکند که گفت : حضرت باقر (ع) در «ضجنان» (همان منزل میان مکه و مدینه) منزل کرد ، ناگاه دیدیم سه مرتبه فرمود : خدایت نیامرزد ؛ پدرم پرسید : که را میفرمائید ؟ فرمود : اینک آن مرد شامی ملعون - زنجیر بگردن - از اینجا عبور کرد ، زبانش از دهان بیرون آمده بود ، از من خواهش کرد برایش طلب آمرزش کنم ، گفتم : خدایت نیامرزد .

بیست و دوم : باز هم «راوندی» نقل میکند که در زمان پیغمبر (ص) مردی بود که دخترش در جاهلیت مرده بود ، او را زده ای افکنده بود ، هنگامی که اسلام آورد از کرده خویش پشیمان شد و به پیغمبر (ص) عرض کرد : من با دختر کودک خویش چنین کرده ام ، حضرت کنار دهنه آمد و دختر را صدا زد ، جواب داد : لبيك يا رسول الله ! فرمود : پدر و مادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویک فهما الآن قد أسلما، فقالت : یا رسول الله انا عندری ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه فی الامالی فی المجلس التاسع والعشیرین عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار وسعد بن عبدالله جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدعی الرشید رجلاً یبطل به أمرأبى الحسن موسى عليه السلام ویقطعه ویخجله فی المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فكان کلما رام خادم أبی الحسن عليه السلام أن یتناول رغیفاً من الخبز طار من بین یدیه ، فاستنفر هارون الفرح والضحک لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن عليه السلام أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یا أسد الله خذ عدواً لله ، قال : فوثبت تلك الصورة کاعظم ما یكون من السباع فافترست ذلك المعزم فخر هارون وندماؤه علی وجوههم مفسیاً علیهم ، وطارت عقولهم خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یاأباالحسن أسألك بحقی علیک لما سألت هذه الصورة أن ترد الرجل ، قال : ان كانت عصا موسى ردت ما ابتلعتہ من

شده اند ، میخواهی نزد آنها برگردی ؟ گفت : من اکنون در جوار پروردگارم بسر میبرم و پدر و مادرم را برخدا ترجیح نمیدهم .

بیست و سوم : شیخ صدوق در مجلس بیست و نهم کتاب امالی ، از علی بن یقطین نقل میکند که هارون الرشید دنبال مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر (ع) را رد کند ، و آنجناب را در مجلس عمومی شرمنده گرداند ، مرد افسونگری برای این کار داوطلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند که هر چه خادم حضرت میخواست نانی بردارد از دستش می پرید ، هارون از خوشحالی و خنده در پوستش نمی گنجید حضرت سر بلند کرد و بشیری که پیرده ای نقش بود رو کرد و فرمود : این دشمن خدا را بگیر نقش بصورت شیر بزگی شد و افسونگر را درید ، هارون و یارانش غش کرده برودر افتادند ، و از هول این منظره عقل از سرشان پرواز کرد ، چون بهوش آمدند هارون بحضرت عرض کرد : ترا بحق من ؛ دستورده شیر این مرد را برگرداند ، فرمود : اگر عصای موسی

حبال القوم وعصيتهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعت من هذا الرجل ، فكان ذلك
أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضاً في الامالي في المجلس التاسع والثلاثين
عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهري
عن محمد بن عماره عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلاثة اشياء فليس من شيعتنا:
المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره عند قوله تعالى :
« اولم يسير وافى الارض » رفعه قال : اولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة
فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة (ع)
أحيوا الموتى أحمد بن محمد بن عمر بن عبدالعزیز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبي
عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تترك ابنتها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً
فقال لها: ولعله لم يموت، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصلی ركعتين وأجزعي وقولى

طناب وعصاهای ساحران را بر گرداند این صورت هم افسونگر را بر میگرداند و این عمده
جهتی بود که هارون را بقتل موسی بن جعفر واداشت .

یست و چهارم : باز هم شیخ صدوق در مجلس سی و نهم کتاب امالی از «عمار» نقل
میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر که سه چیز را انکار کند شیعه مانست :
معراج ، سؤال قبر و شفاعت .

یست و پنجم : علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « مگر در زمین گردش نکرده اند ؟
روم ، ۹ ، و آیات دیگر » روایت میکند که مراد مطالعه اخبار و قرآن راجع به بازگشت
امتهای گذشته است تا به بینند عاقبت آنان چگونه بوده است .

یست و ششم : « صفار » در کتاب بصائر الدرجات از جمیل بن دراج نقل میکند که
گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم زنی بی تابانه وارد شد و اظهار کرد که پسر مرده
و اکنون چیزی روی بدنش کشیده ام و آمده ام ، حضرت فرمود : شاید مرده باشد ، برودر
خانه غسل کن ، دور کمت نماز بگذار و زاری کنان بگو : ای خدائی که این پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جدد هبته لی ثم حر کیه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحر کته فاذا هو قد بکی .

السابع والعشرون ما رواه الصفار فی الباب المذكور عن عبد الله بن محمد عن محمد بن ابراهیم عن ابي محمد بن برید عن داود بن كثير الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل علی ابي عبد الله عليه السلام فقال : فداك ابي وامی ان أهلی توفیت و بقیت و حیداً فقال أبو عبد الله عليه السلام : أ كنت تحبها ؟ قال : نعم قال : ارجع الی منزلک فانک تراها وهي تأکل .

الثامن والعشرون ما رواه الثقة الجلیل عبدالله بن جعفر الحمیری فی کتاب قرب الاسناد فی الحدیث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندي بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القيمة ؟ قال : نعم ، فخرج الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبر أفتال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب عن رأسه وهو یقول : والهفاء - واللهف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم قصد

سابقه بمن عطا کردی ؛ دوباره او را بمن ببخش ، سپس حر کتش بده و کسی را خبر نکن ، زندقه بدستور عمل کرد و حر کتش داد ، پس کم کم بنا کرد گریه کند .

بیست و هشتم : بازم «صفار» از داود بن كثير نقل میکند که گفت : یکی از شیعیان در سفر حج خدمت حضرت صادق (ع) رسید و عرض کرد : پدر و مادرم بقربانت ؛ عیالم در این شهر مرده و تنها مانده ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به بین مشغول خودا ک است .

بیست و هشتم : «حمیری» در کتاب قرب الاسناد در حدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (س) بجبرئیل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان را در قیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت در قبرستان «بنی ساعده» بر سر قبری صدا زد : یا ذن خدا بیرون بیا ، مردی - در حالی که خاک از سر میفشاند - او بیجا گویان بیرون آمد ، فرمود : برگرد ، باز وارد قبر شد ، بر سر قبر دیگری رفت و گفت : یا ذن خدا بیرون بیا

به الی قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ینفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال : هكذا تبعثون يوم القيامة .

التاسع والعشرون مارواه الحافظ البرسی فی کتابه قریباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امیر المؤمنین علیه السلام لیغسل سلمان وجده قدمات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن یقعد فقال له علی علیه السلام : عد الی موتک فعاد .
اقول : ویأتی ما یدل علی ذلك فان أحادیث هذا الباب والذی بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولی التوفیق .

الباب الثامن

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبیاء والائمة علیهم السلام فی هذه الامة فی الجملة بزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بهانی آخر الزمان ، ومن أحادیث هذا الباب یزول بضاً الاشکال الذی تخيله منکر الرجعة من استلزامها تقدیم المفضول علی الفاضل

جوانی در حالی که خاک از سر میفشاند و اشهدان لا اله الا الله میگفت - از قبر خارج شد ، فرمود روز قیامت اینطور زنده میشوید .

بیست و نهم : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل مینکد که : چون امیر المؤمنین (ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پارچه از صورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد و حرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .
مؤلف گوید : احادیث دیگر بیاید که این حدیثها را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب و باب بعد یکی است ، و سرد و باب کردن را قبلاً گفتیم .

باب هشتم

در اثبات اینکه اجمالاً رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده
تا آن رجعت موعود را بعید ندانند ، و از مطالعه احادیث این باب این اشکال هم بر طرف میشود که بعضی از منکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان (ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند و امام دو از دهم (ع) مقدم ، و اگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در

أوعزل المفضل عن الامامة ، فباي توجيه وجهه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجه
أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاء الله ، ونقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب
على أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب مانص
الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
ابي نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حد الماء الذي يغسل
به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن
فضيل بن سكرة قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : هل للماء الذي يغسل به الميت
حد محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام : اذا أنا مت فاستولى سبع
قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلني وكفني وحنطني ، فاذا فرغت من غسلي وكفني
وتحنيطي فخذ بمجامع كفني و اجلسني ثم سلني عما شئت ، فوالله لا تسألني عن شيء
الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب
بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد
بن محمد بن أبي نصر مثله .

موضوع حدیثهای فراوان این باب هم هست ، هر جوابی شما اینجا دارید ما هم آنجا میدهم ،
و تنهء مطلب بعداً بخواست خدا بیان میشود ؛ اینک بذکر چند حدیث از حدیثهای مربوط
باین باب اکتفا میشود .

اول : « کلینی » در باب « تعیین ائمه از طرف خدا و پیغمبر (ص) » و در باب « مقدار آب
غسل میت » از « فضیل بن سکره » نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم آب غسل
میت حدمعینی دارد ؟ فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) وصیت کرد : هنگامی که من مردم هفت
مشک آب از چاه « غرس » که چاهی برده در مدینه - « بکش و مرا با آن غسل بده ، چون از کار
غسل و کفن و کافور تمام شدی ، اطراف کفن را بگیر و مرا بنشان ، سپس هر چه میخواهی پرس
که بخدا ؛ هیچ چیز نپرسی جز اینکه جوابت دهم . این حدیث را « راوندی » هم در کتاب خرائج
بهین نحو روایت میکند .

الثانی مارواه الكلینی ایضاً فی باب ما نص الله ورسوله علی الائمة علیهم السلام عن

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسن بن سعید عن القاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزة عن ابن ابی سعید عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام قال : لما حضر رسول الله صلی الله علیه و آله الموت دخل علیه علی علیه السلام فادخل رأسه ثم قال : یا علی اذا أنا مت ففسلنی و کفنی ثم أقعدنی و سل و اکتب .

الثالث ما رواه الشيخ الجلیل قطب الدین الراوندی فی کتاب الخرایج و

الجرایج فی باب نوار المعجزات نقلاً من کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهیم بن محمد الثقفی عن عباد بن یعقوب عن الحسن بن علی بن زید بن علی عن اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب عن ابیه قال : قال علی بن ابی طالب علیه السلام : أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله اذا توفی ان استسقی له سبع قرب من بشر غرس فاغسله بها ، فاذا غسلته و فرغت من غسله أخرجت من فی البيت قال : فاذا أخرجتهم فضع فاک علی فی ثم سلنی عما هو کائن الی یوم القيمة من أمر الفتن ، قال علی علیه السلام ففعلت ذلك فأنبأنی بما یكون الی أن تقوم الساعة .

الرابع مارواه سعد بن عبد الله ایضاً بالسند السابق عن علی علیه السلام قال : قال

دوم : بازم « کلینی » در همان باب از « ابان بن تغلب » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود :

« هنگامی که پیغمبر (ص) در حال احتضار بود امیر المؤمنین (ع) وارد شد ، پیغمبر سر آنجناب را در لحاف خود برد و « آهسته » فرمود : وقتی که من مردم غسلم بده ، کفتم کن ، سپس مرا بنشان و پیرس و بنویس .

سوم : « قطب راوندی » در کتاب خرایج از جعفر بن ابیطالب نقل میکند که

امیر المؤمنین (ع) فرمود : پیغمبر (ص) بمن دستور داد که چون از دنیا رود هفت مشک آب از جاه « غرس » بردارم و او را غسل دهم ، پس از غسل هر که در اطاق است بیرون کنم دهن بر دهان او نهیم و هر فتنه را که تا قیامت برمیخیزد از او پیرسم ، من هم بدستور عمل کردم و کلیه حوادث تا روز قیامت را بمن خبر داد .

چهارم : سعد بن عبد الله از علی (ع) نقل میکند که فرمود : پیغمبر (ص) وصیت

رسول الله ﷺ : اذا انامت ففسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسل ، وشن علي اربعاً شنائم ضع يدك علي فؤادي ثم سلني اخبرك بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : ففعلت وكان علي ﷺ اذا اخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما اخبرني به رسول الله ﷺ بعد موته .

الخامس مارواه ايضاً نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن أبي طالب ﷺ قال : أو صاني النبي ﷺ فقال : اذا انامت ففسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلني فادخلني في أكفاني ثم ضع اذنك علي فمي ، ففعلت فأنبأني بما هو كائن الي يوم القيامة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق ﷺ .

السادس مارواه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاعن مسافر عن الرضا ﷺ قال : اني رأيت

کرد که هنگامی که من مردم هفت مشگ آب از چاه «غرس» بر گیر ؛ با سه مشگ مرا غسل ده ، و چهار مشگ دیگر را بر بدنم بریز ، سپس دست بر قلبم بگذار و بپرس که از هر حادثه ای که تا قیامت رخ دهد ترا خبر میدهم ، من هم وصیت او را عمل کردم ، در اوی میگوید : - هر وقت امیر المؤمنین (ع) خبری بما میداد میفرمود : این از چیزهایی است که پیغمبر (ص) بعد از مرگ بمن فرمود .

پنجم : بازم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل میکند که علی (ع) فرمود : پیغمبر (ص) وصیت کرد که : چون من بمیرم بهفت مشگ آب - که از چاه «غرس» میکشی - مرا غسل ده ، پس از غسل کفتم کن ، سپس گوش بر دهانم بگذار ، وقتی که طبق دستور ؛ گوش بر دهانش نهادم آنچه را که تا قیامت واقع میشود بمن خبر داد . این حدیث را عیناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روایت میکند .

ششم : «کلینی» در باب «اینکه ائمه (ع) وقت مرگ خود را میدانند» از «مسافر» نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : دیشب پیغمبر (ص) را دیدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : يا علي ما عندنا خير لك .

السابع ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و كفته فقال : يا أبة ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالا منك اليوم ، فقال : يا بني أما سمعت علي بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يا محمد بن علي تعال عجل .

الثامن ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفرى و عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمى جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : انى خرجت من منزلى فاوصيت الى ابنى فلان و لقد جاءنى بخبره رسول الله عليه السلام ثم أرانيه وأراني من يكون معه ، و كذلك لانوصى بأحد منا حتى يأتى بخبره رسول الله عليه السلام و جدى علي عليهما السلام و رأيت مع رسول الله عليه السلام خاتماً و سيفاً و عصى و كتاباً ، و ذكر ما جرى منهما من الخطاب و الجواب ، ثم قال

برای تو بهتر است .

هفتم : باز هم کلینی از « ابو خدیجه » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزی که پدرم از دنیا رفت خدمتش بودم در باره غسل و کفنش وصیتهائی کرد ، عرض کردم امروز حال شما از هر روز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم میکنید ؟) فرمود : پسر جان ! مگر نشیدی زین العابدین (ع). از پس دیوار صدا میزد : ای محمد بن علی ! بیا ، زود باش .

هشتم : باز هم کلینی در باب « اشاره و نص بر امامت حضرت رضا (ع) » در حدیثی طولانی از یزید بن سلیط نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی که از منزل بیرون آمدم فلان پسر را وصی خود قرار دادم ، و پیغمبر (ص) آن پسر و سایر برادرانش را بمن نمود و او را برای امامت تعیین کرد و قضیه در همه اوصیاء و ائمه همین طور است ، تا پیغمبر و علی علیهما السلام کسی را نامزد نکنند ما تعیینش نمیکنیم ، موقفی که پیغمبر را دیدم انگشتر و شمشیر و عصا و کتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدي جميعاً الاحياء منهم والاموات ، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكر ما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة التاسع ما رواه الكليني ايضاً في باب النهي عن الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن المثنى الخطيب عن مهران بن أبي نصر و اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشرف على قبر النبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لاحد أن يعلو فوقه ولا آمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أو يراه قائماً يصلي أو يراه مع بعض أزواجه العاشر ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشر والنص عليهم ، عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لا بى بكر : « لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون » و اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله مات شهيداً والله ليأتينك فايقن فان الشيطان غير متخيل به ، فأخذ علي عليه السلام بيد ابى بكر

خودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) بحضرت رضا اشاره کرد و فرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : بازم کلینی در باب « نهی از نگاه کردن در قبر پیغمبر (ص) » از مهران بن ابی نصر و اسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق (ع) پرسیدیم : بالا رفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟ فرمود : دوست ندارم که احدی بالای قبر رود ، و مطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یا آنجناب را در حال نماز یا بایکی از زنانش به بیند .

دهم : بازم کلینی در باب « احادیثی که در امامت دوازده امام وارد شده » از حسن بن عباس از حضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) با بوبکر فرمود : « بیندار آنان که در راه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند » من گواهی میدهم که رسول الله (ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت او در نیاید ، سپس دست وی را گرفت و پیغمبر را با او نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال: يا أبابكر آمن بعلي وبالأحد عشر من ولدي، انهم مثلي إلا النبوة، وتب إلى الله مما في يدك فإنه لا حق لك فيه، قال: ثم ذهب فلم ير .
اقول: ويأتي أحاديث متعددة في هذا المعنى .

الحادي عشر مارواه الشيخ المفيد في كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين عليه السلام فدير به في سكك الكوفة، قال: فيروي زيد بن أرقم انه قال مر بي وهو على رمح وأنا في غرفة لي فلما حاذاني سمعته يقرأ: «ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً» فناديت والله يا ابن رسول الله أمر كه أعجب أعجب
اقول: هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الى الرأس وحده فهو غريب غير معهود، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها .

الثاني عشر مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ و

فرمود: ابوبكر! بعلي ويازده فرزندنش ايمان بيار كه آنانهم مثل من اند تنها پيغمبر نيستند، توبه كن و آنچه كه گرفته اي بازده كه ترادد آن حقي نيست، سپس نا پديد شد، حديثهاي چندي باين مضمون وارد شده كه بعداً بيايد .

يازدهم: شيخ مفيد در كتاب ارشاد نقل ميكند كه ابن زياد فرمان داد سر مقدس حسين (ع) را در كوچه هاي كوفه بگردانند، زيد بن ارقم گويد: من در غرفه اي بودم ديدم سربالاي نيزه است و وارد شد، هنگامی كه برابر من رسيد اين آيه خواند: «مگر پنداشته اي كه اصحاب كهف و رقيم از آيات ما عجب بوده اند، سوره كهف، ۹» من صدا زدم: سر پيغمبر! بخدا قعه توبه بسيار عجيب تر است .

مؤلف گويد: اين از رجعت عجيب و غريب تر است، زيرا بر گشتن روح در همه بدن بسيار اتفاق افتاده اما بر گشتن سر تنها بي سابقه است، پس رجعت را نبايد بيد شمرد .

دوازدهم: علي بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر

ذکر حدیث الاسری الی ان قال : حتی انتهینا الی بیت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهیم وموسی و عیسی فیمن شاء الله من انبیاء الله قد جمعوا الی واقمت الصلوة وأخذ جبرئیل بیدی فقد منی فأممتهم ولا فخر «الحدیث» وقد تقدم احادیث كثيرة فی هذا المعنی .

الثالث عشر ما رواه الراوندى فی کتاب الخرایج والجرایح فی اعلام النبى والائمة علیهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأیت رأس الحسین عليه السلام بدمشق و بین یدیه رجل یقرء «أم حسبت ان أصحاب الكهف والرفیم كانوا من آیاتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصیح فقال : أعجب من أصحاب الكهف قتلی وحملی .

الرابع عشر ما رواه الراوندى ایضاً نقلاً من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسین العلوی عن ابن سنان عن أبی حمزة الثمالی عن ابن أبی شعبة الحلبی عن أبان بن تغلب عن أبی عبد الله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنین عليه السلام لقی أبابکر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمرک ان تسلم علی بامرة المؤمنین وأن تتبعنی فجعل یشکک علیه ؟ فقال : اجعل بینی و بینک حکماً ، فقال علی عليه السلام : اترضى

(ص) در حدیث معراج فرمود : وقتی که به بیت المقدس رسیدیم وارد مسجد شدم ، دیدم ابراهیم وموسی و عیسی باجمعی از پیبران برای ملاقات من جمع شده اند ، ایستادم بنماز جبرئیل دست مرا گرفت و جلونگهداشت ، برای آنان امامت کردم ، و قصد افتخار ندارم «تا آخر حدیث» . در این زمینه حدیثهای زیادی هم قبلاً گذشت .

سیزدهم : «راوندى» در کتاب خرایج از «منهال بن عمرو» نقل میکند که گفت : در شام سرمقدس حسین (ع) را دیدم که شخصی جلوش این آیه را میخواند «مگر بنداشته ای که اصحاب كهف ورقیم از آیات ما عجیب بوده اند ، كهف ، ۹» سر بزبان فصیح گفت : كشتن من و دور گرداندن سرم از قصه اصحاب كهف عجیب تراست .

چهاردهم : باز هم «راوندى» از ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) با بوبکر فرمود : میدانی که پیغمبر دستور داد : بنام امیر المؤمنین بمن سلام کنی ، و از من پیروی کنی ؟ ابوبکر اظهار شك و تردید کرد ، و گفت : میان من و خودت حکمی قرارده ، فرمود : خود پیغمبر را قبول داری ؟ گفت : آری ولی کجاست

برسول الله ﷺ فقال : ومن لى به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا ، فاذا رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : ألم آمرك أن تسلم لعلي و تتبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلم اليه واتبعه ، قال : نعم فلما رجع لقي صاحبه عمر فمره الخبر ، فقال له : انسيت سحر بني هاشم ؟ وذكروه بأشياء فأمسك وقام على أمره الي أن مات .

الخامس عشر مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيثم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبو بكر علي أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر كلاما جرى بينهما قال : فقال له علي عليه السلام : رأيتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأننى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيتة حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علي عليه السلام : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أريكاه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الي مسجد قبا فاذا هو برسول الله ﷺ جالس في القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت علي مولاك و جلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقه

باو ميرسد ؟ حضرت دستش را گرفت و بردش در مسجد قبا ، دید پیغمبر در محراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم که تسلیم علی باشی و از او پیروی کنی ؟ گفت چرا فرمود : کنار برو و حق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتی که برگشت و عمر را دید قصه را نقل کرد ، عمر گفت جادوی بنی هاشم را فراموش کرده ای ؟ و حرفهایی باو زد که از نیت خویش خودداری کرد و بیکار خود ادامه داد تا مرد .

پانزدهم : باز هم «راوندی» از معاویه بن عمار نقل میکند که ابوبکر خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید حضرت (پس از گفتگوی مفصلی) فرمود : اگر پیغمبر را بتو بنمایم و بفرماید که من از تو سزاوارترم و دستور دهد که بر کنار شوی میپذیری ؟ گفت : اگر او را ببینم و قسمتی از این مطالب را هم گوشزد کند قبول میکنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بیا تا او را بتو بنمایم ، پس از مغرب که آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . دید پیغمبر رو بقبله نشسته ! فرمود : ای فلان ! با مولای خود مخالفت کردی ، بجای وی نشستی و مقام پیغمبر را اشغال کردی ، در صورتی که کسی غیر از

غیری ، لانه وصیّی : ونبذت امری و خالفت ماقلته لك ، و تمرّضت لسخط الله و سخطی ، فانزع هذا السربال الذي تسر بلبته بغير حقّ و لا أنت من أهله ، و الآ فموعده النار «الحديث» و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروى الثقات عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار ايضاً في بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاعن الرضا عليه السلام قال : قال لي بخراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله ههنا فالتزمته .

السابع عشر ما رواه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروى جماعة من أصحابنا تلك روايات عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دخل علي عليه السلام فقال له : يا علي اذا أنامت ففسلني و كفنني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبد الله .

علی که وصی من است شایسته آن نیست ، فرمان مرا پشت سر انداختی ، دستور مرا مخالفت کردی و غضب خدا و خشم مرا بز خود خریدی ، این جامه ای که بناحق پوشیده ای و تو شایسته اش نیستی ، از تن بدر آر ، و گرنه وعده گاهت دوزخ است «تا آخر حدیث» و در این حدیث است که عمروی را از انجام دستور جلو گیری کرد راوندی گوید : این مطلب را موقوفان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند .

شانزدهم بازم «راوندی» از «حسن بن علی و شام» نقل میکنند که حضرت رضا (ع) در خراسان بمن فرمود : من اینجا پیغمبر را دیدم ، و دامنش را گرفتم .

هفدهم : بازم «راوندی» میگوید : جمعی از اصحاب مادر سه روایت از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل میکنند که : در حال احتضار پیغمبر (ص) علی وارد شد ، پیغمبر بوی فرمود : هنگامی که من مردم غسل بده ، کفتم کن ، و مرا بنشان و هر چه میخواهی پیرس و هر چه میگویم حفظ کن .

«راوندی» گوید : این مضمون را سابقاً هم ضمن روایتهای سعد بن عبد الله نقل کردیم

الثامن عشر مارواه الراوندى في أواخر الخرائج و الجرائح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن محمد عن علي بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال جاء أناس إلى الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجائب أبيك التي كان يريناها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلى كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد أنك ابنه ، وإنه كان يرينا مثل ذلك كثيراً .

التاسع عشر مارواه الراوندى نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيى بن أم الطويل عن رشيد الهجرى قال : دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام بعد مضي أبيه ، فتذاكرنا شوقنا إليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون ان ترونه ؟ قلنا : نعم و أنى لنا بذلك ؟ ف ضرب بيده إلى ستر كان معلقاً على باب في صدر المجلس ، فرفعه وقال : انظروا إلى هذا البيت فإذا أمير المؤمنين جالس كأحسن ما رأينا في حياته ، فقال : هو هو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذي رأينا من الحسن عليه السلام مثل الذي شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

هيجدهم : بازم «راوندى» از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : عده ای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنمایند ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زدو گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهم که تو پسر اوئی و اینگونه عجائب بمایمنمود .

نوزدهم : بازم «راوندى» از «رشید هجرى» نقل میکند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآنجناب کردیم فرمود میخواهید او را ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ ! حضرت دست زد دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، و پرده را رها کرد ، مایکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المؤمنین از او میدیدیم .

العشرون ما رواه ايضاً نقلاً عن سعد بن عبدالله انه روى عن الباقر عليه السلام ان الناس جاءوا بعد الحسن الى الحسين عليهما السلام فقالوا : يا بن رسول الله ما عندك من عجائب ابيك التي كان يريناها؟ فقال : هل تعرفون ابي؟ فقالوا : كلنا نعرفه ، فرفع سترأ كان على باب البيت ، ثم قال : انظروا في البيت ، فنظرنا فاذا أمير المؤمنين عليه السلام ، فقلنا : نشهد انه خليفة الله حقاً وانك ولده .

الحادي والعشرون ما رواه ايضاً نقلاً من بصائر الدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت على ابي عبد الله عليه السلام وانا أحدث نفسي ، فقال : مالك تحدث نفسك تريد أن ترى ابا جعفر عليه السلام؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البيت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفر عليه السلام معه قوم من الشيعة من الذين ماتوا قبله وبعده

الثاني والعشرون ما رواه ايضاً عن الصفار عن الحسن بن علي باسناده قال : سئل الحسين عليه السلام بعد موت أمير المؤمنين عليه السلام يريهم شيئاً من العجائب فقال : أتعرفون

بيستم : بازم «راوندي» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که پس از شهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسين (ع) رسیده تقاضای معجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدرم را میشناسید؟ گفتند : آری ، دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؛ و گفتند : شهادت میدهیم که توجانشین خدا و پسر امیرالمؤمنینی .

بیست و یکم : بازم «راوندي» از «سماعه» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چرا با خودت حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو در این اطاق و بنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) با جمعی از شیعیانش که پیش از او یا بعد از او مرده بودند آنجا است .

بیست و دوم : بازم «راوندي» نقل میکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای معجزه کردند ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید؟ گفتند :

أمیر المؤمنین علیه السلام إذا رأيتموه ؟ قالوا : نعم ، قال : فارفعوا هذا السترفرفعوه فإذا هو لا ينكرونه فكلامهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه أيضاً عن الصفار عن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل اليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادنا طويلاً ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وأنا لننظر اليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لأبي : من هذا؟ قال : هذا جدك الحسين عليه السلام .

الرابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن ابراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن علي الخزاعي قال : لما حضر أبي الوفاة تغير لونه واسود وجهه ، فرأيت به ذلك فيما يرى النائم ، فقلت : ما فعل الله بك؟ فقال : ان الذي رأيت من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله الحديث .

اقول : ظاهره انه رآه وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما

آری ، فرمود : این پرده را بالا زنید ، چون بالا زدند او را دیدند و شناختند و باهم گفتگو کردند .

بیست و سوم : بازم «داوودی» از عبدالرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود باید درم بر سر یکی از مزرعه هارفتیم ، در راه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، پدرم پیاده شد و سلام کرد و مدتی باهم سخن گفتند ، سپس پدرم با او وداع کرد و پیر مرد برخاست و رفت ، و ما باو نگاه میکردیم تا وقتیکه ناپدید شد .

بیست و چهارم : شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعی نقل میکند که گفت : هنگامیکه پدرم رو بقبله شد رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد ، پس از مرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا با تو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تا خدمت پیغمبر (ص) رسیدم «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : ظاهر آن در همان حال جان دادن پیغمبر (ص) و دیده چنانچه دیگران هم می بینند و در حدیث گفتگویی از آنان نقل شده .

الخامس والعشرون مارواه الكليني في «باب ان المؤمن لا يكره على اخذ روحه» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: هل يكره المؤمن على اخذ روحه؟ قال: والله اذا جائه ملك الموت لقبض روحه قال: يا ولي الله لا تجزع الى ان قال ويمثل له رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام «الحديث».

السادس والعشرون مارواه الكليني ايضاً في «باب ما يعاين المؤمن والكافر» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال عن علي بن عقبة عن أبيه عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له بعد ما سأله عن حال المحتضر بعد ما سأله سبع عشر مرة فقال: يراها والله، فقال: من هما؟ قال رسول الله وأمير المؤمنين عليهما السلام، ثم ذكر ما يجري بينهم من السؤال والجواب.

السابع والعشرون مارواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن خالد بن عمار عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: اذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول الله ومن شاء الله، ثم ذكر ما

بيت و پنجم: كليني در باب «اينکه مؤمن از جان دادن کراهت ندارد» از سدير صيرفي نقل ميکند که گفت: بحضرت صادق (ع) عرض کردم، مؤمن از دادن جان کراهت دارد؟ فرمود نه بخدا! وقتی که ملک الموت برای گرفتن جانش بيايد، گوید: ای دوست خدا وحشت نکن... و پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت زهرا و حسن و حسین و فرزندانش برابرش مجسم میشوند «تا آخر حدیث».

بيت و هشتم: باز هم كليني در باب «آنچه مؤمن و کافر در حال جان دادن می بینند» از «عقبه» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی پس از عطفه مرتبه پرسش از حال محتضر، در جواب فرمود: بخدا! آن دو نفر را می بیند، گفتم: کیان را؟ فرمود: پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام را، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بین آنان میشود بیان فرمود.

بيت و نهم: باز هم كليني در همان باب از «ابو بصير» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی که زبان انسان در حال مرگ بند میآید؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع في قبره ردّ اليه الروح الى
وركيه «الحديث» .

الثامن والعشرون مارواه ايضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن
يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احداً بنى سابور عند موته فبسط يده ثم
قال : ابيضت يدي يا علي ، فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام فسألني عن ذلك فأخبرته
فقال: رآه والله .

• التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن
سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا
كان ذلك و احتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون
بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن و غير ذلك «الحديث» و فيه ان الكافر ايضاً
يرى الرسول و أمير المؤمنين عليهما السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلاً من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمد بن

وبعضی دیگر بالینش میآیند ، سپس گفتگوی آنان را بیان میکند و میفرماید : وقتی که
در قبرش نهادند خداوند روح را تا کمر برمیگرداند «تا آخر حدیث» .

بیست و هشتم : بازم کلینی در همان باب از «سعید بن یسار» نقل میکند که گفت :
یکی از دو پسر شاپور در وقت جان دادن دستش را دراز کرد و گفت : یا علی دستم سفید
شد ، من هنگامی که خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم قصه را پرسیدند ، گفتم ، فرمود :
بخدا ! اورا دیده .

بیست و نهم : بازم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصی که خودش از
حضرت صادق (ع) شنیده بود نقل ، میکند که آنجناب در حدیث «محتضر» فرمود : هنگامیکه
رو بقبله شد پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانی را که میانشان رد و بدل
میشود و بشارتی را که بمؤمن میدهند نقل میکند «تا آخر حدیث» .

و در این حدیث است که کافر هم آنها را می بیند . این حدیث را حسن بن سلیمان هم از

اسماعيل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

الثلاثون مارواه الكليني ايضا في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن يحيى العجلي عن ابن مسكان عن عبد الرحيم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : حدثني صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع علي بن أبي طالب عليه السلام يقول : والله لا يبغضني عبد أبداً فيموت علي بغضه الا رأني عند موته حيث يكره ، و لا يحبني عبد أبداً فيموت علي حبي الا رأني عند موته بحيث يحب ، فقال أبو جعفر عليه السلام نعم ورسول الله باليهين .

الحادي والثلاثون مارواه أيضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن علي بن محمد بن معاوية بن وهب عن يحيى بن سابور قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : في المؤمن تدمع عيناه عند الموت فذاك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث » .

الثاني والثلاثون ما رواه أيضاً فيه عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد الكندي عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبي عبد الله عليه السلام ان الرجل اذا وقعت

« زيد شحام » بهمين نحو روايت ميکند .

سی ۴۱ : باز هم کلینی در همان باب از عبد الرحیم نقل میکند که گفت : بحضورت باقر (ع) عرض کردم : « صالح بن ميثم » از « عباية اسدي » نقل میکند که گفت : از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که فرمود : بخدا ! هیچ بنده ای بغض مرا ندارد جز اینکه اگر بهمین حال ببیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که خوش ندارد ، و هیچ بنده ای مرادوست ندارد جز اینکه اگر بدوستی من ببیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آری ، پیغمبر هم درست راست او است .

سی و یکم : باز هم کلینی در همان باب از « يحيى بن شاپور » نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) درباره اینکه بعضی از مؤمنین هنگام مرگ اشک از چشمشان می آید فرمود : این وقتی است که پیغمبر (ص) دمی بیند « تا آخر حدیث » .

سی و دوم : باز هم کلینی در همان باب از « عقبه » نقل میکند که حضرت صادق (ع)

نفسه هیهنا ای فی صدره رأی ، قلت : وما یری ؟ قال : یری رسول الله و امیر المؤمنین **علیه السلام** الحدیث .

الثالث والثلاثون ما رواه ایضاً فیہ عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عبدالعزیز العبدی عن عبد الله بن أبی یعفر انه حضر بعض النواصب عند موته فسمعه یقول : مالی و لك یا علی ؟ فأخبر بذلك أباً عبد الله **علیه السلام** فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدکم هذه یقال له : رسول الله و علی امامک .

الرابع و الثلاثون ما رواه فیہ عن أبی علی الأشعری عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی عن أبی المنهال عن محمد بن حنظلة عن أبی عبد الله **علیه السلام** فی حدیث ان المحتضری رسول الله و امیر المؤمنین وجبرئیل علیهم السلام و ذکر ما یقول لهم وما یقولون له .

اقول : والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً وقد روی البرقی فی المحاسن کثیراً من الاحادیث فی هذا المعنی ، وقد تأولها الشیخ المفید با لحمل علی معرفة المحتضر

فرمود : وقتی که جان شخص باینجا - یعنی سینه اش - میرسد می بیند ، گفتم : چه می بیند ؟ فرمود : پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) را تا آخر حدیث .

سی و سوم : بازم کلینی در همان باب از «عبد الله بن ابی یعفر» نقل میکند که گفت : بالین یکی از «نامیبیان» (یعنی دشمنان علی (ع)) (بودم ، دردم مرگ میگفت : یا علی مرا با توجه کار وقتی که قصه را برای حضرت صادق (ع) نقل کردند فرمود : بخدا او را دیده سپس فرمود وقتی که جان یکی از شما باینجا (شاید اشاره بسینه باشد) برسد باو میگویند : پیغمبر و علی رو برویت هستند .

سی و چهارم : بازم کلینی در همان باب از «محمد بن حنظله» در حدیثی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پیغمبر و علی و جبرئیل را می بیند ، سپس گفتگوی آنان را باوی بیان میکند .

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث فراوان است ، «برقی» هم در کتاب محاسن حدیثهای زیادی در این موضوع نقل میکند ، اما شیخ مفید این احادیث را تأویل کرده

بشمره و لایتهما علیهما السلام و هذا كما ترى بعید جداً بل لا وجه له اصلاً ، و قد احتج لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مكانین فی وقت واحد و ما ذكره هنا مدفوع « اما اولاً ، فلعدم معارض لهذه الاحادیث من كلامهم (ع) ؛ « و اما ثانياً ، فلان كان حضوره ^{عليه السلام} فی مكان معين يراه كل محتضر تلك الساعة ، كما روى ابن بابويه وغيره ان ملك الموت سئل كيف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنيا بين يدي كالفصعة بين يدي أحدكم يتناول منها ما يشاء « و اما ثالثاً ، فلانه يمكن أن يكون مخصوصاً باله مؤمن الكامل ، والكافر الكامل ، و مثل هذا لا يتفق فی كل شهر مرة « و اما رابعاً ، فلان الاحادیث دالة على الرؤية الحقيقية ، لما فيها من ذكر الخطاب والعتاب والسؤال و الجواب و الاشراف و الاقتراب ، و المجيء و الذهاب « و اما خامساً ، فلما مر من عدم جواز التأويل بغير نص و دليل « و اما سادساً ، فلان الله قد أعطى النبي والائمة عليهم السلام من القدرة و الفضل ما لم يعطه أحد أو ما لا يمكن وصفه و ما هو اعظم مما ذكر كما يدل عليه اصول الكافي و بصائر الدرجات و غيرهما « و اما سابعاً ، فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس دردم مرگ نتیجه دوستی یا دشمنی با پیغمبر و علی علیهما السلام را می بیند ، و سبب این تأویل این است که بودن يك جسم در يك وقت در دو جا معال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه بچند جهت اصلا بی مورد است اول حدیث معارض و مخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، دوم ممکن است آن جناب در يك جای معین باشد اما هر محتضری او را ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق و غیره روایت کنند که از ملك الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل يك کاسه در برابر شماست که هر چه بخواهید از آن بر میدارید ، سوم ممکن است این موضوع مخصوص مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی يك مرتبه هم اتفاق نمی افتد چهارم چیزهایی در این حدیثهاست که دلیل بر دیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و سؤال و جواب آنها نزدیک شدن ، از بالا نگرستن ، آمدورفت پنجم قبلاً گفتیم که بدون سبب نباید کلامی را تأویل کرد ، ششم : خداوند قدرت و فضیلتی به پیغمبر و ائمه (ع) عطا کرده که بدیگری نداده و بشهادت کتابهای « کافي ، بصائر الدرجات » و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة ای ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام «وامانامناً» فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها « و اما تا سماً » فلما روى من الاحاديث عنه عليه السلام . من رآني فقد رآني حقاً، و في بعض الاحاديث من رآني في منامه فقد رآني و الاخبار به كثيرة ، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين ، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم .

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان الله أوحى الى نبي من انبياء بني اسرائيل يقال ارميا ، ان بني اسرائيل عملوا بمعاصي فلا سلطان عليهم من يسفك دماءهم ، و

وصفاست ، هفتم : اوضاع عالم بعد از مرگ لازم نیست شبیه اوضاع این عالم باشد ؛ بلکه بدون شك در بیشتر احكام باهم مخالف اند (بهترین جواب همین است ، زیرا قطعاً وضع آن عالم قابل قیاس با این عالم نیست و سرتاپا باهم فرق دارد ، ولی لازمه این جواب این است که دیدار پیغمبر و علی با چشم دیگر و مربوط به عالم بعد از مرگ باشد و باین حساب ربطی بر جمت پیدا نمیکند هشتم : در جائیکه خداوند چنین قدرتی به زرائیل و نکیرو منکر داده باشد ، (که بتوانند در يك وقت یکی را در مشرق و دیگری را در مغرب قبض روح کنند و در قبر با وی سؤال و جواب کنند) چه مانعی دارد که نظیر آن یا بالاترش را به پیغمبر و ائمه (ع) داده باشد ؟ نهم : احادیثی از پیغمبر (ص) رسیده که : هر کس مرا ببیند درست دیده ، و در بعض آنهاست که : هر که در خواب مرا ببیند درست دیده (یعنی شیطان بصورت من در نیاید) و در این زمینه حدیث فراوان است ، و اجمالاً از ظاهر این حدیثها نباید دست برداشت زیرا تأویل جهت ندارد ، بلکه علاوه مانع هم دارد .

سی و پنجم : در اوندی « در کتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند یکی از پسران بنی اسرائیل بنام « ارميا » وحی کرد که اسرائیلیان نافرمانی پیش گرفته اند ، من هم ستمگری را بر آنان مسلط کنم که خونشان

يأخذ اموالهم ، ولا خربن مدينتهم يعني بيت المقدس مائة عام ، ثم لا عمرنها الى أن قال : فخرج ارميا فلما كان مدالبصر التفت الى البلدة فقال : « انسى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ، ثم بعثه حياً سوياً .

الحادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الانبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فرأى خراباً عظيماً قال : « انسى يحيى هذه الله بعد موتها » فنزل في ناحية و اتخذ مضجعا ، ثم نزع الله روحه و أخفى مكانه على جميع الخلائق مائة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى في كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبي أحمد الازدي يعني ابن أبي عمير عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بريزد و مالشان ببرد و اين بيت المقدس - شهرشان - و ا تا صد سال ويران كنم و سپس آبادش كنم . « ارميا » از شهر بيرون رفت ، وقتی كه بقدر چشم اندازی دور شد برگشت نگاهي بشهر كرد و گفت چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده مي كند ؟ خدا وي را ميراند و پس از صد سال زنده اش كرد باهيكل كاملی ازجا برخاست .

سی و هشتم : باز هم « راوندي » در همان كتاب از دو هب بن منبه نقل مي كند كه در قصه « ارميا » گفت : خدا بوي وحی كرد : برو بجانب بيت المقدس ، ارميا حرکت كرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد دید سخت ويران شده ، گفت : « چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده مي كند ؟ » سپس پياده شد و گوشه ای خوابيد ، آنگاه خدا روحش را گرفت ، و جایش را از دیده ها پنهان كرد ، تا چنانكه قرآن مي فرمايد - پس از صد سال بفرمان خدا استخوانهای مرده اش زنده شد و از جا حرکت كرد .

سی و نهم : باز هم « راوندي » در همان كتاب از ابن عباس نقل مي كند كه گفت : خداوند « جرجيس » پيغمبر را براي رهنمائي پادشاه بت پرستی بشام فرستاد ، چون ما مورد بت خویش ابراز

بعث الله جرجيس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فدعاه الى الله فعذب به عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه يا جرجيس اصبر وأبشرو ولا تخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بجرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاه في جب فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجب ثم قال : قم يا جرجيس حياً سوياً وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدي الملك وقال : بعثنى الله اليكم ليحتج بي عليكم ، فقام صاحب الشرط وقال : آمنت بالله الذي بعثك بعد موتك واتبعه أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس و أوقد عليه النار حتى مات وأمر برماده فذر في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمد بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجله ، ثم أمر بقدر فالتقى فيها زفت و كبريت و رصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

کرد پادشاه ستمگر شکنجه های سختش داد ، خدا با و وحی کرد : ای جرجیس ! صبر کن ، خرسند باش و مترس که خدا با تو است ، از چنگال اینان آزادت میکند ، گر چه چهار بار میکشندت اما در هر بار خدا رنج و آزار را از تو دفع میکند ، پادشاه دستور داد زندانش کردند و بانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش را پاره پاره کرد و در چاه افکند ، میکائیل بفرمان خدا بر سر چاه آمد و گفت : جرجیس ! زنده و کامل بر خیز ، و از چاه بیرونش آورد ، باز جلو پادشاه آمد و گفت . خدا مرا فرستاده تا بر شما اتمام حجت کنم ، رئیس شرطیان بر خاست و گفت : من بخدای تو که ترا پس از مرگ زنده ات کرد ایمان آوردم ، بدنبال او چهار هزار نفر دیگر هم ایمان آوردند ، پادشاه همه را کشت ، سپس دستور داد تخته مسی نهادند و زیرش آتش کردند و جرجیس را روی آن خوابانید تا سوخت ، و خاکسترش را بر باد داد ، باز میکائیل آمد و بفرمان خدا زنده اش کرد و برای دعوت پادشاه مأمورش کرد ، این دفعه دستور داد پاره بدنش را دو نیم کردند ، سپس بدنش را بازفت ، و کبریت ، و سرب در دیگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خرد الناس منها لوجوههم، ثم قال: قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدره الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة، فقالت: كان لنا ثور نعيش به فمات، فقال لها جرجيس: خذي عصا هذه فضعها على ثورك، وقولي له: ان جرجيس يقول: قم باذن الله ففعلت، فقام حياً فأمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسروا الى القرية فهلكوا كلهم.

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البروازي عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذي عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه: ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليها السلام ستة أشهر، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته، فعظمت مصيبتها، فخرجت في طلب الياس ورفت الجبال حتى وجدت الياس، فقالت: اني فجعت بابني وقد ألهمني الله ان

اسرافيل را فرستاد فریادی زد که همه مردم برو درافتادند، و فرمود: جرجیس! برخیز، باز بقدرت حق زنده شد و برخاست راه خانه شاه پیش گرفت، در میان راه زنی آمد گفت ما گاوی داشتیم که زنده گی ما را اداره میکرد اینک مرده فرمود: این عصارا بگیر و بگاوی بزن و بگو: جرجیس میگویی: باذن خدا برخیز، رفت و بدستور عمل کرد زنده شد، زن ایمان آورد، باز پادشاه فرمان داد گردنش را با شمشیر زدند و بقریه شتافتند، این بار خداوند همه را هلاک کرد.

سی و هشتم: بازم «راوندی» در همان کتاب از ابن عباس ضمن حدیثی طولانی نقل میکند که گفت: «الیاس» پیغمبر (از کوه) بزیر آمد و شش ماه نزد مادر حضرت یونس پنهان شد، سپس بجای خویش برگشت، طولی نکشید پسر بچه آن زن که از شیر بازش گرفته بود، مرد، داغش بر دل مادر گران آمد، حرکت کرد از کوهها بالا رفت تا «الیاس» را پیدا کرد، گفت: پسر ما گهوان مرد و بدلم الهام شد که ترا شفیع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيي لي ابني ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت : اليوم سبعة ايام ، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الي منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى أحيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الي قومه كما قال : « وأرسلناه الي مائة الف أويزيديون » .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن فرعة القاضي عن ماد بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الي الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمائة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة « الحديث » .

الاربعون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده اش فرمايد ، پرسيد : کی مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الياس همراه زن حرکت کرد و هفت روز راه رفت تا بمنزل وی رسید ، آنگاه دست بدعا برداشت و کوشید تا خدا بچه را بقدرت خویش زنده کرد ، الياس برگشت ، و چون پسر (یعنی همان یونس) چهل ساله شد خداوند منصب پیمبریش داد و برای دعوت قومش مبعوثش کرد ، چنانکه در قرآن می فرماید : « اورا بسوی یکصد هزار یا بیشتر فرستادیم ، صافات ، ۱۴۷ » .

سی و نهم : باز هم «راوندی» از ابن عباس در قصه اصحاب کهف نقل میکند که :

چون در غار جایگزین شدند خداوند بعزرائیل وحی کرد که جانشان را بگیر ، و برای هر يك دو ملك گماشت که او را بپهلوی راست و چپ بگردانند ، باین حال سیصد و نه سال ماندند ، هنگامیکه خدا خواست زنده شان کند ، اسرافیل را فرمان داد تا روح در بدنشان دمید ، از جحر کت کردند و گفتند : ما مشب غفلت کردیم « تا آخر حدیث » .

چهلم : باز هم «راوندی» در همان کتاب از محمد حلبی نقل می کند که حضرت صادق

عن ابن عقدة عن أحمد بن عيسى عن البرزنجي عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب إليك تبقى أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومى هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعانى السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذي قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة ، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتي يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، ولهداقلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) در قصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وی خواستند که «سام» پسر نوح را زنده کند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : ای سام ! باذن خدا برخیز ، قبر شکافته شد ، باز همان جمله را گفت از قبر بیرون آمد ، فرمود : میخواهی در دنیا بمانی یا برگردی ؟ گفت : بر میگردم ، زیرا من هنوز گزند مرگ را در خود حس می کنم .

مؤلف گوید : در این زمینه و نظائر آن حدیث بسیار است ، و از احادیث دو باب اخیر نتیجه میگیریم که : در این امت هم رجعت (و زنده شدن بعد از مرگ) برای مردم عادی و برای اهل عصمت (ع) بوده ، پس نباید آن رجعت موعود را بعید دانست

«اگر گویند» پس شاید آن رجعت موعود همین باشد و دیگر رجعتی در کار نباشد و در مساوات این امت با سایر امتها هم که در باب چهارم گذشت همین مقدار کافی است .
«جواب گوئیم» : این خیال از چند جهت باطل است .

«اول» اینکه این رجعت ضعیف و غیر قابل اعتناء است بلکه بعضی از مواردش حقیقه رجعت نیست ، ولذا در چند جا تذکر دادیم که این رجعت اجمالی است ، و این غیر از رجعتی

فهي غير الرجعة الموعود بها فيما مضى وبأتى .

«وثانيها» انك لاتجد في شيء من أحاديث البا بين ان أحداً منهم رجع الى الدنيا وعاش فيها زماناً طويلاً الا نادراً ، والنادر لاحكم له فكيف تصدق المشابهة وخذوا لنعل بالنعل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع افراد معدودة في مدد متطاولة ، فكيف تساوي أو تقارب تلك الرجعات العظيمة الهائلة التي رجع في بعضها خمسة وثلاثون ألفاً وفي بعضها سبعون ألفاً ، وفي بعضها جميع بني اسرائيل ، وفي بعضها سبعون ألف بيت ؟ الى غير ذلك مما مضى ، فلا بد من الحكم بالمغايرة .

«ورابعها» الاجماع فان كل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغايرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغايرة ؛ و كل من قال ببطلان الرجعة من العامة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة عليهم في الاستبعاد فضلا عن الانكار .

«و خامسها» ان الاحاديث الواردة في الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که در سایر امتها بوده یا باین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه در هیچیک از حدیثهای این دو باب نیست که مرده ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم مورد حکم نیست ، و باین مقدار شباهت این امت با سایر امتها درست نمیشود .

«سوم» اینکه در این موارد افراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده اند ، این چه تناسبی با آن رجعتهای عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتاد هزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع ، زیرا هر که قائل بر رجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آینده است و این رجعتهای گذشته داسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بصحتش معتقدند ، از این رو ما هم اینها را نقل کردیم تا بر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، و هم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعد ها ؛ حتی فی زمان المهدي ﷺ كما يأتي ان شاء الله تعالى .

«سادسها» ان أحاديث الباب الرابع تدل على ان كل ما وقع في الامم السابقة يقع في هذه الامة مثله ، وما هو أعظم منه وأفضل أو أزيد ، ووجهه واضح ، فان نبينا أفضل الانبياء و امته أشرف الامم الأتري الى الغيبة و أمثالها مما وقع منه في هذه الامة أضعاف ما وقع في الامم السابقة !؟ .

«سابعها» ان التصريحات بما يدفع هذا الخيال و يبطله و يردّه أكثر من أن يحصى كما استقف عليه انشاء الله تعالى والله الهادي .

الباب التاسع

في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشيعة و غيرهم من الرعية ، و ما يدل على امكانها و عدم جواز انكارها ؛ و الاحاديث في ذلك كثيرة جداً و قد وقفت في هذه الايام على شيء كثير و لم اورد الجميع لما مرّ بل اقتصرت من ذلك على أحاديث .

حتى قسمتي از آنها چنانکه بیايد در زمان حضرت مهدي (ع) صادر شده .

«ششم» اینکه در حدیثهای باب چهارم گذشت که هر چه در امتهای گذشته بوده در این امت هم مثلش یا بهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبر ما از همه پیبران بالاتر است ، و امتش از سایر امتها اشرف اند ، چنانکه می بینی «غیبت» و امثال آن هم در این امت چند برابر سایر امتهاست . (رجوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» در خلال حدیثهای آینده تصریحات بیشتری است که خود این خیال فاسد را رد میکند .

باب نهم

در قسمتي از حدیثهای معتبره راجع بوقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان - از افراد عادی - و ادله امکان این مطلب ، در این موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدار زیادی از آنهاست یافتم اما بملاحظه اختصار قسمتي را ذکر میکنم .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه ، وفي عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن موسى بن عبد الله النخعي قال : قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علمني قولاً أقوله بليغاً كاملاً اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : « فثبتني الله أبداً ما بقيت على موالا- تكم ، و جعلنا ممن يقتص آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدى بهديكم ، و يحشر في زمرتكم ، ويكر في رجعتكم ، ويملك في دولتكم ، ويشرف في عاقبتكم ، ويمكن في أيامكم ، وتقر عينه غداً برؤيتكم » .

الثاني ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق عن الامام علي بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشرني الله في زمرتكم وأوردني حوضكم وجعلني من حزبكم ومكنني في دولتكم و أحياني في رجعتكم وملكني في أيامكم » .

اول : شيخ صدوق در کتاب من لا يحضره ، و عيون الاخبار ؛ و شيخ طوسي در کتاب تهذيب بسندهائی که بعضی صحيح است از موسى بن عبد الله نخعي نقل میکنند که گفت : حضرت هادی (ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بیا موزید که هنگام زیارت یکی از شماها بخوانم حضرت « زیارت جامعه » را تعلیم او کرد که بر در حرم بایستد و بعد از شهادتین بخواند و از جمله این زیارت است : « خدا مرا تا آخر عمر بر دوستی شما ثابت دارد ، و از آنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، در راهتان می روند ، بهدایتتان رهبری می شوند ، در زمره تان محشور میگردند ، در رجعتتان زنده می شوند ، در دولتتان حکومت می کنند ، در آخر کارتان شرف می یابند ، و فردا چشمشان بدیدارتان روشن می شود » .

دوم : شيخ صدوق و شيخ طوسي از حضرت هادی (ع) نقل می کنند که فرمود : در زیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام بر شما ؛ سلام آن که وداع می کند . . . سلام بر شما ؛ خدا مراد زمره شما محشور ، و بر سر حوضتان وارد فرماید ، و از حزبتان قرار دهد ، در دولتتان قدرتم دهد ، در رجعتتان زنده ام کند ، و در روز گارتان حکومتم دهد .

اقول : فی هذین الحدیثین و أمثالهما مما یأتی و هو کثیر دلالة علی ان رجعة الشیعة لیست بعامة ، بل انما یرجع بعضهم ، و الا لکان الدعاء بغير فایدة کمالا یجوز أن یقال : اللهم ابعثنی یوم القیمة واحشرنی فی الاخرة ، ویأتی ما هو صریح فیما قلنا ان شاء الله .

الثالث مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب معانی الاخبار قبل آخر کتاب باثنتی عشرة ورقة فی النسخة المنقول منها فی باب معنی ایام الله عزوجل قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال : حدثنا ابراهیم بن هاشم عن محمد بن أبی عمیر عن مثنی الحنط عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال : **ایام الله ثلثة یوم یقوم القائم ، و یوم الكرة ، و یوم القیمة .** *

ورواه فی کتاب الخصال فی باب الثلثة عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن الحسن المیثمی عن مثنی الحنط عن أبی جعفر علیه السلام مثله ورواه الشیخ علی بن یونس فی کتاب الصراط المستقیم نقله من کتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصریح ببطلان تأویل الرجعة بخروج المهدی علیه السلام ورجوع الدولة ، ویأتی ما هو أقوى تصریحاً ان شاء الله تعالی ، مع ما تقدم من تصریح علماء

مؤلف گوید : اذ این دو حدیث و امثالش استفاده می شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، و گرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدا یا مرا روز قیامت زنده کن ، و در آخرت محشور فرما ، بعداً هم حدیثهایی بیاید که صریح در این موضوع است .
سوم : باز هم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» دوازده ورق باخر کتاب بر حسب نسخه ما ، در باب «معانی ایام الله» از حضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت بساقر (ع) فرمود : «روزهای» خدا سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، و روز قیامت این حدیث را در خصال هم نقل می کند و علی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

مؤلف گوید : این حدیث ، گفتار آنان را که رجعت را بخروج حضرت مهدی (ع) و بازگشت دولت ائمه ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، اذ این صریح تر هم بعداً می آید

اللغة بمعناها وليس في سند الرواية من يحصل فيه شك أو يوجد فيه طعن ، فان ابراهيم بن هاشم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلاً مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقي في غاية الجلالة والثقة و صحة المذهب و الحديث .

الرابع مارواه الشيخ الطوسي في المصباح الكبير في فضل الزيارات في عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثني حسين بن عبدالله عن مولاه يعنى أبا القاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زراًي المشاهد كنت بحضرتها في رجب ، تقول : « الحمد لله الذي اشهدنا مشهد اوليائه في رجب » الى أن قال : « السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضر تكم والفوز في كرتكم والحشر في زمر تكم » .

الخامس مارواه الشيخ ايضاً في المصباح في أعمال شهر ذي حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبي علي بن الحسين عليه السلام الى قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال : « السلام عليك يا أمين الله في أرضه » و ذكر الزيارة ثم قال :

علاوه بر تصريح علمای لغت در معنای رجعت که سابقاً گذشت ، در سند حدیث هم شخص مشکوک الحال یا بدنامی نیست زیرا « ابراهیم بن هاشم » و « مثنی » را علما ستوده اند ، و شیعه هم هستند ، بلکه بشهادات تحقیق می توان گفت قطعاً مورد اطمینان اند ، سایر افراد سند هم در منتهای بزرگواری و اطمینانند و عقیده و حدیثشان هر دو صحیح است .

چهارم : شیخ طوسی در « مصباح کبیر » در فضیلت زیارت در ماه رجب از حسین بن روح نایب امام زمان (ع) نقل می کند که فرمود : در هر زیارتگاهی که هستی در ماه رجب ، بگو : « شکر خدایرا که زیارت دوستانش را در ماه رجب نصیب من کرد درود و رحمت و برکتهای خدا بر شما مستدام باد ، تا وقتی که دو باره حضورتان مشرف شوم ، و در رجعتان کامیاب گردم ، و در زمره تان محشور شوم .

پنجم : بازم شیخ طوسی در کتاب مصباح - در زیارت حضرت امیر (ع) در ماه ذیحجه - از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : پدرم حضرت سجاد بر سر قبر امیر - المؤمنین (ع) رفت قدری گریست و این زیارت را خواند : « السلام عليك يا أمين الله في أرضه

قال الباقر عليه السلام ما قاله أحد من شيعتنا عند قبر أمير المؤمنين أو أحد من الأئمة عليهم السلام إلا وضع في درج من نور حتى يسلم إلى القائم عليه السلام فيلقى صاحبه بالبشرى والتحية والكرامة إن شاء الله تعالى ، ورواه الكفعمي في مصباحه وكذا ما قبله **اقول** : الظاهر انه يسلم إلى القائم عليه السلام بعد ظهوره بقرينة الطبع وغيره ، و إن ضمير يلقى عائد إليه عليه السلام ، بل لا يحتمل غير ذلك وهو وعد بالرجعة و اخبار بهالمن زار بالزيارة المذكورة علي تقدير موته قبل خروجه عليه السلام . مضافاً إلى التصريحات الكثيرة .

العادس ما رواه الشيخ في المصباح والكفعمي أيضاً في مصباحه في أدعية يوم الجمعة في دعاء السمات المروي عن العمرى رضي الله عنه : « اللهم اني اسئلك باسمك العظيم الاعظم الا عز الاجل الاكرم الذي اذا دعيت به على مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعيت به على مضايق ابواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعيت به على اليسر ليسر تيسرت و اذا دعيت به على

تا آخر زیارات سپس حضرت باقر (ع) میفرماید : هر يك از شيعيان ما كه بر سر قبر آنجناب يا امام ديگري اين زیارت را بخواند ، آنرا در مخزنی از نور ذخیره کنند تا وقتی که حضرت قائم (ع) تسلیم شود ، و آنجناب صاحبش را با بشارت و درود ملاقات فرماید . دو حدیث اخیر را « کفعمی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد : تسلیم حضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اوست که صاحب زیارت را ملاقات میفرماید ، و این وعده زنده شدن در رجعت ، و اخبار از رجعت خواننده این زیارت است . البته در صورتی که پیش از خروج آنجناب بمیرد . علاوه بر تصريحات بسیار دیگر .

ششم بازم شیخ طوسی و شیخ کفعمی در کتاب مصباح - در دعاهای روز جمعه - در دعای «سمات» نقل میکنند که «عمری» (و کیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : «خداوندا ؛ مرا باسم عظیمت ، بزرگترین ، و بزرگوارترین و شریفترین نامت ، آن نامی که اگر ترا بآن بخوانند که در های بسته آسمان را بر حمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها و شدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، و یکنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی»

الاموات للنشور انتشرت ، الدعاء .

اقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدى عليه السلام به نشر الله الاموات فهو دال على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعه لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

المراجع مارواه الشيخ ايضاً في المصباح والكفعمي ايضاً في أعمال ذي القعدة في يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء «اللهم داحي الكعبة» الى ان قال : « و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسي و انقطاع عملي و انقضاء اجلي » الى ان قال : «اللهم عجل فرج اوليائك و اردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم» ثم قال : «اللهم صل عليه و على جميع آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من أعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى ان

تا آخر دعا .

هواف گوید بدون تردید آنکه (ع) اسم اعظم داری دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمه «اذا» (که در دعا است) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آنهم هست ، بنابراین تصریحهای بسیار دیگر را تأیید می کند .

هفتم : باز هم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال روز بیست و پنجم ذی قعدة نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند : «ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی . . . هنگام برون آمدن جان ، و فرود رفتن در خاک ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستانت را بیالین من برسان . . . خداوندا ؛ فرج دوستانت را زودتر برسان آنچه از روی ستم از آنان گرفته اند بدانتها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ؛ بر آن سرور و همه بدران بزرگوارش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرار ده ، و در رجعتش زنده میان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

هشتم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلم ونصرتي لك معدة ثم قال: «اللهم كما مننت علي بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة» .

ورواه الشيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاسناد الآتي عن ابى الحسن عليه السلام ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادى والاربعين .

التاسع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام بالاسناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد انى بكم مؤمن و بايا بكم موقن» الى أن قال: «و نصرتي لكم معة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم» .

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبى عبدالله عليه السلام قال: اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل و ذكر الزيارة الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن»

می کند... قلب من در برابر شما تسلیم ، و یاریم بر اینان آماده است خداوند! چنانکه بر من منت نهادی و زیارت و ولایت علی (ع) نصیبم کردی ، مرا از آنها قرارده که او را یاری می کنند و از او کمک می گیرند ، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری ، و یاری دینت موفق می شوند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهر امر در حضرت کاظم (ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم نقل میکند .

۹۴۴ : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق (ع) چنین نقل میکند : «شهادت میدهم که من شما ایمان ، و برحقشان یقین دارم یاری من برای شما آماده است ، تا وقتی که خدا شما را اذن دهد ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما»
 ۹۴۵ : کلینی در زیارت امام حسین (ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که بر سر قبر آنجناب رفتی بگو خداوند! قاتلان او را لعنت کن خداوند! ما را از آنان قرارده که او را یاری میکنند و از او کمک بگیرند ، و بر

عليه بنصرتك لدينك في الدنيا والاخرة .

الحادی عشر مارواه الكلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجميع الانبياء والاصياء عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله وورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى ؟ قال : صدقت ، وداود كان يعلم منطلق الطير ، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل ؟ الى أن قال : وان الله يقول في كتابه : «ولو ان قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلّم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي تسير به الجبال ، وتقطع به الارض وتحيى به الموتى «الحديث» .

اقول : في هذا دلالة واضحة على امكان الرجعة وعدم جواز انكارها .

الثاني عشر مارواه الكلینی ايضاً في باب ما أعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت ميگزارى دنيا و آخرت درصف ياوران دين تواند .

يازدهم : باز کلینی در باب «اینکه ائمه (ع) علم پیغمبر و همه انبیاء و اوصیاء را بارش برده اند» از «حماد» نقل میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : پیغمبر (ص) از همه پیمبران ارث برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده میکرد ؛ فرمود : آری داود هم سخن مرغان را می فهمید ، پیغمبر (ص) هم بر همه اینها قدرت داشت خدا در قرآن میفرماید : «اگر قرآنی بود که بوسیله آن کوهها بحرکت میآمد ، یا زمین شکافته میشد ، یا مردگان بسخن میآمدند رعد ؛ ۳۱» آن قرآنی که کوهها را حرکت میدهد و زمین را میشکافت ، و مردگان را «زنده میکند» بارش بما رسیده «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : این حدیث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش

جایز نیست .

دوازدهم : باز هم کلینی در باب «اسم اعظمی که خدا بائمه علیهم السلام عطا کرده»

از هارون بن جهم نقل میکند که مردی گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : عیسی بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ان عیسی بن مریم أعطی حرفین کان یعمل بهما، ثم ذکر ما أعطی الانبیاء وان الله جمع ذلك كله لمحمد عليه السلام «الحديث».

اقول: وهذا يدل على امکان الرجعة ایضاً بل وقوعها عند التحقيق.

الثالث عشر ما رواه الكلینی فی باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنط عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له: أتم وریثة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: نعم، قلت: رسول الله ورث الانبیاء كلهم علم كل ما علموا؟ قال: نعم، قلت: فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتى وتبرؤا الاكهم والابرس؟ قال: نعم باذن الله، ثم قال لي: ادن مني يا با محمد، فدنوت منه فمسح علي وجهي وعلي عيني فأبصرت الشمس والسماء والبيوت وكل شيء في البلد، ثم قال لي: أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعلیک ما علیهم يوم القيمة أو تعود كما كنت لک الجنة خالماً؟ فقلت: أعود كما كنت فمسح علي عيني فعدت كما كنت.

مریم را دو حرف (اذا اسم اعظم) دادند که با آنها معجزه میکرد، - سپس نصیب سایر پیامبران اذا اسم اعظم را بیان میکند و میفرماید: - خداوند همه آن حروف را ب محمد (ص) عطا فرمود «تا آخر حدیث». این حدیث دلیل بر امکان - بلکه اگر دقت شود دلیل بر وقوع - رجعت است.

صیز دهم: باز هم کلینی در باب «مولد حضرت باقر (ع)» از ابو بصیر نقل میکند که گفت: خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم: شما وارث پیغمبرید؟ فرمود: آری گفتم: پیغمبر (ص) وارث انبیا بود، هر چه آنان میدانستند، میدانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما میتوانید مرده زنده کنید، و کور مادرزاد و پیس را شفا بخشید؟ فرمود: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزدیک بیا، رفتم، دست بچشم و صورتم کشید، خوردشید و آسان، و اطاقها، و هر چه در شهر بود دیدم (این ابو بصیر نابینا بوده) فرمود: میخواهی بهمین حال بمانی و در نفع و ضرر در قیامت با مردم شریک باشی، یا بحال اول بر گردی و بدون چشیدن عذابی بیهشت روی؟ گفتم: میخواهم بر گردم، باز دست بچشمانم کشید

و رواه الراوندى فى الخرايج و الجرايج . و رواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلاً من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميرى و رواه الكشى فى كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشى عن على بن محمد القمى عن محمد بن أحمد عن على بن الحسن عن على بن الحكم مثله وهذا أيضاً دالّ على امكان الرجعة و عدم جواز انكارها .

الرابع عشر ما رواه الكلينى ايضاً فى باب دعاء فى حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن ذكره عن عبدالله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام و ذكر دعاء يقول فيه « واسئلك باسمك الذى تحيى به الموتى » .

أقول : ومثل هذا كثير جداً .

الخامس عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب علل الشرايع والاحكام فى باب العلة التى من أجلها سمى على أمير المؤمنين عليه السلام ، والعلة التى من أجلها سمى القائم قائماً قال : حدثنا على بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا : حدثنا محمد بن يعقوب الكلينى قال : حدثنا القاسم بن العلاء قال : حدثنا اسمعيل الفزارى قال : حدثنا محمد بن جمهور القمى عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن ذكره عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام و ذكر

بحال اول برگشتم . اين حديث را «راوندى» هم در كتاب خرائج ، و على بن عيسى نيز در كشف الغمة ، و «كشى» هم در كتاب رجال نقل میکنند ، اين حديث نيز دليل است كه رجعت ممكن است و انكارش جايز نيست .

چهاردهم : بازم کلينى در باب «دعاى حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل میکند كه حضرت صادق (ع) در ضمن اين دعا فرمود : «... ترابان نامى كه مردگان را بآن زنده ميكنى ، ميخوانم...» و امثال اين كلمات فراوان است .

پانزدهم : شيخ صدوق در كتاب «علل» در باب «علت اينكه على (ع) را امير المؤمنين گفتند و علت اينكه حضرت مهدى (ع) را قائم ناميدند» از ابو حمزه ثمالى نقل

حديثاً يقول فيه : لما قتل جدّي الحسين عليه السلام ضجت الملائكة الى الله بالبكاء ، فوحى الله اليهم قرّوا ملائكتي وعزّتي وجلالي لا تنتقم منهم ولو بعد حين ، ثم كشف الله عن الائمة من ولد الحسين فاذا أحدهم قائم يصلي فقال الله عزوجل : بذلك القائم أنتقم منهم .

اقول : الحصر الذي يفهم من التقديم هنا يتعين كونه اضافياً بالنسبة الى الوقت الذي ضجت فيها الملائكة ، وأرادوا تعجيل الانتقام منهم فيه لما يأتي اثباته ان شاء الله ، على ان الحصر الذي يفهم من التقديم ضعيف الدلالة بل لا يتعين هنا كون التقديم هنا للحصر والتخصيص بل لا يبعد كونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع كثرة المعارضات ، وهذا يدل على رجوع قتلة الحسين في زمان القائم عليه السلام كما يأتي التصريح به ان شاء الله .

المادس عشر ما رواه ابن بابويه ايضاً في العلل في باب نوار العلل قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصير قال :

ميكند كه حضرت باقر (ع) در حديثي فرمود : وقتی كه جدم حسين (ع) كشته شد ، ملائكه صدا بگريه بلند كردند ، از جانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گيريد ، بعزت و جلالم ! از اينان انتقام گيرم ولو پس از مدتی ، سپس (نور) امامان از فرزندان حسين (ع) را نشان داد كه یکی از آنان بنماز ايستاده بود و فرمود : بدست اين «قائم» از آنان انتقام ميگيرم .

مؤلف گوید : ظاهر جمله اخير كه مي فرمايد : بدست اين قائم ، انتقام ميگيرم اين است كه تنها انتقام از آنها در زمان رجعت و بدست آنجناب است ولي اين ظاهر مراد نيست (چون مواقع ديگر هم انتقام گرفته شد) بلكه مراد اين است كه الآن وقت انتقام نيست و بايد بتأخير افتد علاوه اصلاً جمله ظهوری در اين ندارد كه فقط در موقع رجعت انتقام هست ، و ذكر آن مورد برای اهميت آن است ، اين حديث هم دليل بر رجوع قاتلان حسين (ع) در زمان حضرت قائم (ع) است ، چنانكه در روايات بعد هم بآن تصريح شده .

شازدهم : بازم شيخ صدوق در همان كتاب از عبدالرحمان قصير نقل ميكند كه

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدرة ت اليه الحميراء حتى يجلدها ، و حتى ينتقم لامة فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدها الحد ؟ قال : لفرقتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخر الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

السابع عشر ما رواه الشيخ أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي في الامالي باسناده عن أبي ذر الغفاري انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلني في الاولى و قاتل اهل بيتي في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق .

اقول : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، و الثالثة الرجعة ، و اما ان يراد بالثانية و الثالثة الرجعة كما روي في قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقیام کند عاشره را بر گردانند تا تازیانه اش بزند : و انتقام مادرش فاطمه را از او بگیرد ، گفتم : قربانت ! برای چه تازیانه اش میزند ؟ فرمود : برای تهمتی که بمادر ابراهیم (زن دیگر پیغمبر) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا این انتقام را تا آن وقت تأخیر انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را برای رحمت مردم فرستاد ، و حضرت قائم (ع) را برای عذاب و انتقام از دشمنان میفرستد .

هفدهم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «امالی» روایت میکند که ابوذر غفاری حلقه در خانه گنجه گرفت و تکیه داد و فرمود : شنیدم پیغمبر (ص) میفرمود : هر که «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» با اهل بیتم ، «درسوم» بادجال محشور شود ، و مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است ، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد .

مؤلف گوید . ظاهراً مراد از اول زمان خود آنجناب ، و دوم زمان امیر المؤمنین ، و سوم رجعت است ، یا مراد از دوم و سوم (مردو) رجعت است ، چنانکه در باره قاتلان حسین (ع) وارد شده که چند مرتبه بر میگرددند ، و یا فقط مراد از سوم رجعت است ، و

مراراً ، او براد بالثالثه و حدها الرجعة و على كد حال فالمقصود ثابت .
 الثامن عشر ما رواه ايضاً في الامالي باسناده عن صفوان بن ابراهيم الفايدي
 عن جعفر بن محمد قال بنايبدأ البلاء ثم بكم ، و بنايبدأ الرخائم بكم ، والذي يحلف
 به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

اقول : ضمير جمع المخاطبين وغيره من الالفاظ يجب حمله على الحقيقية
 حتى يتحقق قرينة مانعة قطعاً ، وذلك يستلزم رجوع المخاطبين في آخر الزمان
 أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواه ايضاً في الامالي باسناده عن محمد بن حمران قال : قال
 أبو عبد الله عليه السلام : لما كان من أمر الحسين ما كان ضجبت الملائكة الى الله تعالى ، قال
 فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنتقم له من ظالميه .

العشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن أبي ذر انه سمع النبي صلى الله عليه وآله يقول :

بهر حال مقصود ما ثابت میشود .

هو چه دهم بازهم در «امالی» از «صفوان» نقل میکند که حضرت صادق (ع)
 فرمود : بلا اول بر ما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول بر ما وارد میشود بعد
 بر شما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ؛ خدا از شما کمک گیرد ، چنانکه از سنگها در یاری
 دین کمک گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مغالفي پیدا نشود باید حمل بر حقیقت شود ،
 بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده اند بازگردند و یاری دین کنند ، مطلوب ما
 همین است .

نوزدهم : بازهم فرزند شیخ طوسی در کتاب امالی از محمد بن حمران نقل میکند
 که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت . ملائکه بدر گاه
 خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» و نور حضرت قائم (ع) را بر پا داشت و بدانها فرمود
 بوسیله این از آنان که باوستم کردند انتقام میگیرم .

بیستم بازهم در کتاب امالی از ابوذر نقل میکند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلني في الاولى وقاتل اهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .
الحادى والعشرون مارواه الشيخ الجليل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولويه
 في كتاب المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني
 محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب واهمده بن الحسن بن علي
 بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معاوية
 العجلي عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث طويل ان الله واعد الحسين ان يكره الى
 الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ويأتي ان شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم
 في تفسيره في أوائله بعد تسع ورقات من اوله في النسخة المنقول منها في بحث
 الرد علي من أنكر الرجعة قال : حدثني ابي عن ابن ابي عمير عن حماد يعني ابن
 عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام قال : ما يقول الناس في هذه الآية «يوم نحشر من كل
 امة فوجاً» ؟ قلت : يقولون انها في القيامة قال : ليس كما يقولون انها في الرجعة
 أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقيين ؟ انما آية القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر که در «اول» بامن ، ودر «دوم» با اهلبیتم بجنگد در رجعت از شیعیان «دجال»
 خواهد بود .

بیست و یکم : «ابن قولويه» در باب ۱۹ کتاب مزار ، از «برید بن معاویه عجللی»
 نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : خداوند بحسین (ع) وعده
 داد که او را دنیا برگرداند تا از قاتلانش انتقام بگیرد «تا آخر حدیث» که انشاء الله
 بعداً بیاید .

بیست و دوم : علی بن ابراهیم در تفسیر در رد منکران رجعت . از «حماد بن عثمان»
 نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مردم درباره این آیه : «روزی که از هر جمعی
 دسته ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۳۸» چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مربوط
 بقیامت است ، فرمود : چنین نیست ، درباره رجعت است ؛ مگر در قیامت خدا از هر جمعی
 دسته ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؛ آیه قیامت این است : «همه را محشور

فلم نغادر منهم أحداً .

الثالث والعشرون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً بعد الحديث السابق بغير فصل انه بذلك الا سناد ايضاً في قوله تعالى : « وحرام على قرية اهلكناها انهم لا يرجعون » قال : قال الصادق عليه السلام : كل قرية اهلكها الله بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ، واما في القيامة فيرجعون ، واما من مجس الأيمان محضاً وغيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب أو محض الكفر محضاً فانهم يرجعون ورواه في موضع آخر من تفسيره مرسله .

الرابع والعشرون ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في اوائل الروضة من الكافي عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان المصري عن أبيه عن ابي بصير قال : قلت لابي عليه السلام قوله تعالى « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقاً و لكن اكثر الناس لا يعلمون » قال : يا ابا بصير ما يقولون في هذه الآية ؟ قلت : ان المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله ان الله لا يبعث الموتى ، قال : فقال تباً لمن قال هذا ، سلهم هل كان المشركون يحلفون

كنيم ، واحدى از آنان را ، وانگذاريم ، كهف ، ٤٧ »

بيست و سوم : بازم علي بن ابراهيم در تفسير - پس از حديث سابق - درباره اين آيه : « بر قریه ای که هلاکشان کرده ایم مقرر است که آنها باز نمیگردند ، سورة انبيا ، آیه ٩٥ » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر قریه ای را که خدا بعذاب هلاک کرد در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت بر میگردند ، و در رجعت مؤمن خالص ، و کافر خالص و آنان که بعذاب خدا نمرده اند بر میگردند ، اين حديث را در جای دیگر تفسير هم نقل می کند .

بيست و چهارم : کلینی - در اوائل « روضة کافی » - از ابو بصير نقل میکند که گفت تفسير اين آيه را از حضرت صادق (ع) پرسيدم : « بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میمیرند زنده نمیکند ، چرا ، وعده ای است براو ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، نحل ، ٣٨ » فرمود : ابو بصير ! مردم در اين آيه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات اين مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند ، فرمود : مرگ بر آنها که آيه را چنین تفسير میکنند ، از اينان

بِالله أُمُّ بِاللَّاتِ وَالْعِزَّى قَالَ : قُلْتُ : فَأَوْجِدُ نِيَهَ فَقَالَ : يَا بَابِصِيرَ لَوْ قَدِ قَامَ قَائِمُنَا لَقَدِ بَعَثَ اللَّهُ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا قَبَاعَ سَيُوفِهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُبَلِّغُ ذَلِكَ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا لِمَيِّمَتِهِمْ تَوَافِقُ قَوْلُونَ : ابْعَثْ فُلَانًا وَفُلَانًا مِنْ قَبُورِهِمْ وَهُمْ مَعَ الْقَائِمِ ، فَيُبَلِّغُ ذَلِكَ قَوْمًا مِنْ عَدُوِّنَا فَيَقُولُونَ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ مَا أَكْذَبَكُمْ هَذِهِ دَوْلَتُكُمْ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ فِيهَا الْكُذْبُ لَا وَاللَّهِ مَا عَاشَ هَؤُلَاءِ وَلَا يَبْعَثُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ : «فَحَكِي اللَّهُ قَوْلَهُمْ فَقَالَ : «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتَ» وَرَوَاهُ الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ .

الخامس والعشرون مارواه الشيخ الجليل المفيد ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله علي العباد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الاثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام ، وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات ، فمنها خروج السفيا ني الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال : فيعرفون

پرس : مشرکان بخدا قسم میخوردند یابه «لات و عزی» (نام دوبت) ؟ عرض کردم : پس مرا از این حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابو بصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی از شیعیان مارا - در حالی که قبضه شمشیر بردوش نهاده اند - محشور فرماید این خبر از طرفی شیعیان ما که در آن وقت زنده اند برسد ، بیکدیگر بشارت دهند که : فلان و فلان از قبرها بایشان محشور شدند و در رکاب حضرت قائم اند ، از طرف دیگر بعضی از دشمنان ما رسد گویند : ای گروه شیعه ! شما چقدر دروغ گوئید ؟ ؛ این دوران دولت شما است که در آن دروغ میگوئید ؟ نه بخدا ! اینها زنده نشده اند ، و تاقیامت هم زنده نشوند ، خداوند در نقل این قصه میفرماید : «بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس ببرد خدا زنده اش نمیکند» این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

ایست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع» میفرماید : درباره نشانه های قیام آنجناب ، و حوادثی که پیش از آن رخ میدهد روایتها می وارد شده ، از جمله خروج «سفیانی» . . . و مردگانی که از قبر بیرون آید ، تابند نیابند - کردند ، بیکدیگر را بشناسند و بدین هم دیگر روند آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدي عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصره .

السادس والعشرون مارواه الشيخ المفيد ايضاً في فصل آخر حيث قال وقد وردت الاخبار بمدة ملك القائم روى عبد الكريم الخثعمي قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : كم يملك القائم (ع) ؟ قال : سبع سنين تطول له الايام والليالي حتى تكون السنة من سنينه مقدار عشر سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً لم ير الخلايق مثله ، فينبت الله به لحوم المؤمنين وابدانهم من قبورهم ، فكأنني انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .
ورواه الطبرسي في كتاب اعلام الوري ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً عنهما وكذا الذي قبله .

السابع والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضاً في آخر الارشاد قال : روى المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة مع سبعة وعشرين رجلاً ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحوو

مهدى (ع) درمکه خروج کرده و برای یاری او بشتابند .

بیست و هشتم : باز شیخ مفید در فصل دیگری میفرماید : درباره مدت سلطنت حضرت مهدی (ع) حدیثهایی وارد شده : از جمله عبد الکرم خثعمی گوید : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت میکند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه روزش بقدری طولانی شود که سالش بقدر ده سال شما گردد ، و چون قیامش نزدیک شود ، از اول جمادی الثانی تا دهم رجب باران بیسابقه ای بیاید و خداوند بدنهایی مؤمنان را در قبرها برویاند ، گویا می بینم که از طرف (قبیله) «جهینه» می آیند و گرد و خاک از سر و صورت میفشانند . این حدیث را طبرسی هم در کتاب اعلام الوری نقل میکند ، و علی بن عیسی هم در کشف الغمه با حدیث سابق روایت میکند .

بیست و نهم باز هم شیخ مفید در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) بایست و هفت نفر دیگر - که بانزده نفرشان از قوم موسی هستند که بحق هدایت میگردند و بان بازمی گشتند - و هفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان و ابا دجانه الانصاري
والمقداد ومالك الاشر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكماً ورواه العياشي في
تفسيره علي ما نقل عنه و رواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً من ارشاد المفيد .
ورواه الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي في كتاب الصراط المستقيم مثله .
الثامن والعشرون مارواه الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن
الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «يوم نحشر من
كل امة فوجاً حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد
عليهم السلام في ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من
اوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب نصرته و معونته ، و يبتهجوا بظهور دولته و يعيدوا ايضاً
قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، و ينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب و القتل على ايدي
شيعته ، و الذل و الخزي بما يشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون مارواه الشيخ الجليل أبو جعفر بن بابويه في كتاب ثواب الاعمال
و عقاب الاعمال في عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن علي بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى
عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ؛ ابودجانه انصاري ، مقداد ، و مالك اشتر -
از پشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش حرکت ميکنند ، ياران و حكرانان او بند .
اين حديث را گویند «عياشي» هم در تفسير نقل ميکند ، علي بن عيسى هم در كشف
الغمة ، و علي بن يونس عاملي هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميکنند .

بيست و هشتم : فضل بن حسن طبرسي در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه :
«روزي که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم» ميفرمايد : روايات بسياری از
ائمه عليهم السلام وارد شده که هنگام قيام حضرت مهدي (ع) خداوند جمعی از شيعيانش
را که قبلاً مرده اند زنده ميکند تا بثواب ياری وی برسند ، و بظهور دولتش شادمان
شوند و نيز ، جمعی از دشمنانش را زنده ميلند تا قسمتی از عذابي را که مستحق اند بچشند
بدست شيعيان آن جناب کشته شوند ، و از ديدن دستگاه سلطنت او ذلت و خاری بينند .
بيست و نهم : شيخ صدوق در كتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از يکی

عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إذا كان يوم القيامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فيقبل الحسين عليه السلام و رأسه على يده ، فتصرخ صرخة الى أن قال : فيمثل الله لها في أحسن صورة و هو تخاصم قتلته ، فيجمع الله قتلته و المجهزين عليه و من شرك في دمه ، فيقتلهم حتى أتى علي آخرهم ثم يحشرون فيقتلهم الحسن ، ثم ينشرون فيقتلهم الحسين ثم ينشرون فلا يبقى أحد من ذريتنا الاقتلهم قتله ، فعند ذلك يكشف الله الغيظ وينسى الحزن و رواه السيد رضي الدين علي بن طاوس في كتاب الملهوف على قتلى الطفوف.

اقول : الظاهر ان المراد من القيامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص اي الحياة بعد الموت وقد اطلق علي الرجعة في كلام بعض المتقدمين اسم القيامة الصغرى والقرينة على ارادة ذلك هنا ما يأتي التصريح به من وقوع هذا بعينه في الرجعة ، و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحياة بعد الموت مراراً كثيرة جداً في القيامة الكبرى اصلاً ، و غير ذلك من القرائن ، على ان

از شيعيان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : روز قیامت خداوند قبه ای از نور برای حضرت زهرا سلام الله علیها نصب میکند ، حسین (ع) در حالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله ای میزند خداوند حسین (ع) را به بهترین صورتی در میآورد تا باقاتلانش منخاصه کند ، آنگاه هر که را که در خون او شرکت داشته و در کشتنش کمک کرده جمع میفرماید و همه را میکشد سپس زنده شوند و امام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسین (ع) آنها را بکشد و همینطور هر يك از فرزندان ما جدا جدا آنها را میکشد ، آنگاه خداوند خشم و غصه ما را بر طرف کند ، و اندوه را فراموش گرداند . این حدیث را سید رضي هم در کتاب «ملهوف» روایت می کند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد از «قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است

یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده شدن بعد از مرگ است ، چنانکه در کلمات بعضی از متقدمین هم از رجعت بقیامت صغری تعبیر شده ، و شاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع بر رجعت میفرماید . چنانکه بیاید و شاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند ؛ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل على بن ابراهيم في تفسيره مرسلا في قوله تعالى : « و اما نرينك » يا محمد « بعض الذي نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم ، « أو نتوفينك » قبل ذلك « فالينا مرجعهم »

(اعلم ان على بن ابراهيم كرر بعض الايات في تفسيره في مواضع لمناسبة و اورد في كل موضع احاديث في بعض الاحاديث و الايات فيه موجودة في غير مظانها « منه ») .

الحادي والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضا في قوله تعالى : « اثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اي صدقتم في الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني امير المؤمنين عليه السلام .

الثاني والثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضا مرسلا في قوله تعالى : « ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما في الارض جميعا لاقتدت به » يعني في الرجعة

هم هست ؛ علاوه بر اينکه اگر اين موضوع را از اقسام رجعت نشماريم بي شك از رجعت عجيب و غريب تر است و استبعاد رجعت را بر طرف ، و از انكارش جلو گيري ميکند .

سي ۴۱ : على بن ابراهيم در تفسيرش اين آيه را چنين معنی ميکند : « - اي محمد - اگر قسمتي از آنچه را که - راجع بر رجعت و قيام حضرت قائم (ع) - بآنها وعده ميدهيم ، بتو بنمائيم ، يا - پيش از آن - ترا بيرانيم (در هر صورت) بازگشت آنان بما است ، يونس ۴۶ »

سي ويکم : بازم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « سپس آيا هنگامي که عذاب وارد ميشود بآن ايمان ميآوريد ؟ يونس ۵۱ » روايت ميکند که : يعني در موقع رجعت تصديق ميکنيد ؟ و آنگاه بايشان گویند : اينک باو - يعني بامير المؤمنين - ايمان ميآوريد .

سي و دو م : بازم على بن ابراهيم اين آيه را چنين تفسير ميکند : « هر کس که - بآل محمد ص - ستم کرده - و حقشان را گرفته - اگر همه روي زمين را داشته باشد - در رجعت - حاضر است همه را بموض خود بدهد ، يونس ۵۴ » .

الثالث والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسير قوله : « والذين لا يؤمنون بالآخرة » قال : حدثني جعفر بن أحمد عن عبد الكريم بن عبد الرحيم عن محمد بن علي عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة الثمالي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قوله تعالى : « و الذين لا يؤمنون بالآخرة » يعني انهم لا يؤمنون بالرجعة انها تكون « قلوبهم منكرة » يعني كافرة « وهم مستكبرون » يعني انهم من ولاية علي مستكبرون .

الرابع و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابي ايوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد » الى ان قال : « فاصابهم سيئات ما عملوا وحق بهم ما كانوا به يستهزؤون » يعني من العذاب في الرجعة

الخامس و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى

س و سوم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « آنها که با آخرت ايمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته . . . نحل ۲۲ » اذ ابو حمزة ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : یعنی آنها که بر جعت ايمان ندارند دلهاشان کافر است ، و آنان تکبر دارند یعنی از پذیرفتن ولایت علی (ع) استکبار میکنند .

سی و چهارم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « کسانی که پیش از اينها بودند مکر کردند ؛ خدا بنيادشان را از ریشه بر کند . . . و سزای اعمال بدشان بآنها رسيد ؛ و عذابی که مسخره اش می کردند دامنگیرشان شد ، نحل ، ۲۶-۳۴ » از محمد بن مسلم روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : مراد از عذابی که مسخره می کردند عذاب رجعت است .

سی و پنجم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بپرد خدا زنده اش نمی کند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ۳۸ » از یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) نقل میکند که گفت : حضرت فرمود : مردم

وعداً عليه حقاً ، قال : ما يقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت في الكفار ، قال : ان الكفار لا يحلفون بالله ، وانما نزلت في قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لا يرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين » يعنى في الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجىء رسول الله صلى الله عليه وآله في قرنه ، ويجىء على عليه السلام في قرنه ، والحسين في قرنه ، وكل من مات بين ظهراى قوم جاء و امعه . ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام مثله .

اقول : في بعض النسخ في قرية بالياء آخر الحروف ، وفي بعضها بالنون ،

درباره اين آيه چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند درباره كفار نازل شده ، فرمود : كفار بخدا ، قسم نميخورند ، درباره جمعي ازامت محمد (ص) نازل شده كه چون بآنها گویند: بعد از مرگ ، پيش از قيامت بدنيا بر ميگرديد ، قسم ميخورند كه بر نميگرديم ، خدا در مقام رد گفتار آنان ميفرمايد : (چرا بر ميگردند) « تا آنچه در آن اختلاف دارند براي شان بيان كند ، و آنها كه كفر شدند بدانند دروغگو بوده اند » يعنى در رجعت آنان را بر ميگرداند و ميكشد تادلهای مؤمنان را شفا دهد .

سی و هشتم : بازم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « روزی كه هر جمعی را با ما مشان بخوانيم ، سورة اسرا ، ۷۱ » از فضيل بن يسار نقل ميکند كه حضرت باقر (ع) فرمود : (در قيامت) پيغمبر (ص) با اهل عصر خود ، و على (ع) با اهل عصر خود ، و امام حسين (ع) با اهل عصر خود بيانند ، و همچنين هر کس در ميان جمعی بميرد با هم وارد شوند . اين حديث را « برقي » هم در کتاب محاسن از حضرت صادق بهمين نحو روايت ميکند .

مؤلف گوید : در بعضی از نسخه ها است كه پيغمبر (ص) در « قريه اي » و على (ع) در

فعلى الاول هو نص فى الرجعة ، و القرية صادقة على المدينة العظيمة ، و على الثانى يحتمل الرجعة و هو الاقوى ، لما يأتى ان شاء الله من رواية سعد بن عبد الله له فى مختصر البصائر فى أحاديث الرجعة و يحتمل القيامة .

السابع والثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره قال : أخبرنا أحمد

بن ادریس قال : حدثنا أحمد بن محمد بن عمر بن عبد العزيز عن ابراهيم بن المستنير عن معاوية بن عمار قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : قول الله عز وجل : «ان له معيشة ضنكا» قال : هى والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الاطول فى كفاية حتى ماتوا ، قال : ذلك والله فى الرجعة يأكلون العذرة . ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى فى رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره عن أبيه عن ابن أبي

عمير عن ابن سنان وعن أبي بصير عن محمد بن مسلم عن أبي عبدالله وأبي جعفر عليهما السلام فى قوله

قریه ای و اردشود ، و قریه شهر بزرگ راهم شامل میشود ، و باين حساب صريح در رجعت میشود ، و بنا بر احتمال اول (که هر کس در میان اهل عصر خود بیابد) احتمال قوی دارد که مراد رجعت باشد . زیرا چنانکه خواهد آمد « سعد بن عبدالله » این حدیث را ضمن احادیث رجعت نقل کرده - و شاید هم مربوط بقیامت باشد .

سی و هفتم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : (هر که از یاد من اعراض

کند) زندگی سختی دارد ، طه ، ۱۲۴ « از معاویه بن عمار نقل میکند که معنی آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصیبان است ، گفتم : قربانت ! ما می بینیم که بسیاری از اینها روزگار درازی را تا دم مرگ در راحت و ثروت بسر میبرند ، فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است که اینان آن روز کثافت میخورند ، این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش بهمین نحو روایت میکند .

سی و هشتم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « بر قریه ای که هلاکشان

کرده ایم ثابت است که بر نمیگردند انبیا ، ۹۵ « از محمد بن مسلم نقل میکند که حضرت

تعالى : «وحرام على قرية أهلكتناها انهم لا يرجعون» ، قال : كل قرية أهلكتها الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ؛ فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة ، لانّ أحداً من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً في الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

التاسع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسل قال : بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء في الارض ، وائمة علي امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الاربعون مارواه ايضاً فيه مرسل في قوله تعالى : «ونرى فرعون و هامان و جنودهما» وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم «ما كانوا يحذرون» من القتل والعذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

باقرو حضرت صادق عليها السلام فرمودند : هر قریه ای که خدا اهلش را بعبادت هلاک کرده باشد ، در رجعت بر نمیگردند ، و این آیه از بهترین ادله رجعت است ، چون هیچ مسلمانی منکر نیست که در قیامت همه زنده میشوند چه هلاک شده باشند چه نشده باشند ، پس اینکه میفرماید آنهايي که هلاک شده اند بر نمیگردند صریح در رجعت است ، و هلاک شدگان قطعاً در قیامت بر میگردند تا وارد دوزخ شوند .

سی و نهم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیرش روایت میکند که : خداوند به پیغمبر و اهلیتیش عليهم السلام وعده داده که بعد از این در حقشان تفضل فرماید و آنان را در روی زمین جانشین و امام امت قرار دهد ، و آنان را با دشمنانشان بدنيا برگرداند تا از آنها انتقام گیرند .

چهلم : باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر این آیه : «... و بدست آنان بفرعون و هامان و لشکریانشان آن عذابی را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص ، ۶» روایت میکند که مراد این است که خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقشان در رجعت زنده کند تا آن کشتار و عذابی که دشمنانشان از آن میترسیدند بآنها بچشاند .

الحادی و الاربعون ما رواه ايضاً فيه مرسلًا قال : و جعلت الجبال يسبحن مع داود أنزل الله عليه الزبور فيه توحيد و تمجيد و دعاء و اخبار رسول الله ﷺ و أمير المؤمنين و الائمة (ع) ، و اخبار القائم و اخبار الرجعة و هو قوله : «وانتد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» .

الثاني و الاربعون ما رواه ايضاً فيه عن ابيه عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبدالله (ع) في جملة حديث ان رسول الله ﷺ قال لعلي (ع) : يا علي اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة و معك ميسم تسم به أعدائك .

الثالث و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : قال رجل لابي عبدالله (ع) : ان العامة تزعم انها في القيامة فقال : أيعشر الله في القيامة من كل امة فوجاً و يدع الباقيين ؛ لا ولكنه في الرجعة ، و اما آية القيامة فهو قوله تعالى : «وحشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً» .

جهل و يكم : بازمه علي بن ابراهيم در تفسير روايت ميکند که خداوند کوهها را مسخر کرد تا با داود تسبيح خدا کنند ، و زبور را - که مشتمل بر توحيد و تمجيد ، و دعا و اخبار پيغمبر و امير المؤمنين و ائمه عليهم السلام و اخبار حضرت قائم و اخبار رجعت بود - بر او نازل کرد و اين است تفسير اين آيه : «در زبور از پس «ذکر» نوشتيم که زمين را بندگان صالح من بارث ميبرند ، انبيا ، ۱۰۵» .

جهل و دوم : بازمه علي بن ابراهيم از ابو بصير نقل ميکند که حضرت صادق (ع) ضمن حديثي فرمود : پيغمبر (ص) بعلي (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترين صورتي زنده ميکند ، در حالي که آهني در دست داري که دشمنانت را بآن داغ ميزني .

جهل و سوم : بازمه علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : «روزي که از هر جمعي دسته اي . . . را محشور کنيم ، نمل ۸۳» ميگويد : شخصي بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنيان ميگويند اين آيه مربوط بقيامت است ، فرمود : مگر در قيامت خدا از هر جمعي دسته اي را محشور ميکند و ديگران را و اميگنارد ؛ اين مربوط بر رجعت است ، آيه قيامت اين است : «همه را محشور کنيم و احدى از آنها را و نگذاريم ، کهف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل « و يوم يحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « اولم يروا انانسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بنخبر الرجعة قالوا : « متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عند قوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و احبيتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمارأوا العذاب » و علي هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

چهل و چهارم : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر يك از مؤمنين که کشته شده باشد بر میگردد تا بر گ عادی بمیرد ، و رجعت مختص مؤمن محض یا کافر محض است .

چهل و پنجم : بازم او در تفسیر این آیه : « مگر نمی بینند که ما آب را بزمینهای بایر میرانیم سورة سجده ، آیه ۲۷ » روایت میکند که این مثلی درباره رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر (ص) قضیه رجعت را با آنان خبر داد ، گفتند : « اگر راست می گویند این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸ » .

چهل و ششم : بازم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « پروردگارا ! ما را دو بار میرانیدی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱ » میگوید : آیه مربوط بر رجعت است .

چهل و هفتم : بازم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : ستمگران - بآل محمد (ص) - را می بینی که چون عذاب - یعنی علی (ع) را - که در رجعت برای آنان عذاب است - به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست - تا ولایت علی را

سبیل ، فنوالی علیاً ؟ .

الثامن و الاربعون ما رواه ايضاً في قوله تعالى : « و ارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور في الرجعة يفشى الناس كلهم الظلمة فيقولوا : « هذا عذاب أليم »

التاسع والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « حملته امه كرهاً ووضعتہ كرهاً » قال : ان الله بشر نبيہ ﷺ بالحسين عليه السلام ، ثم أعلمه انه يقتلتم يردہ الى الدنيا حتى يقتل أعدائه « الحديث » .

اقول : و مثل هذا كثير يأتي في الباب الذي يلي هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هي الرجعة .

الحادى و الخمسون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن أحمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هي الرجعة

به پذیریم - ۲ شوری ۴۴ » .

چهل و هشتم : باز هم او در تفسیر این آیه : « منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار میآورد ، دخان ۱۰ » میفرماید : این وقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند ، این دود تارک همه را فرا گیرد و گویند « این عذاب دردناکی است » .

چهل و نهم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « مادرش بمشقت باردار او شد و بسختی او را گذاشت ، احقاف ، ۱۴ » نقل میکند که خداوند بشارت میلاد حضرت امام حسین (ع) را به پیغمبر (ص) داد و اعلام کرد که وی کشته میشود و باز بدنیا بر میگردد تا دشمنانش را بکشد « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : این مضمون در روایات زیاد است و در باب بعد بخواست خدا بیاید .

پنجاهم : باز هم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « روزی که صیحه رابحق بشنوند این روز بیرون شدن است ، ق ، ۴۲ » میفرماید : این آیه مربوط بر رجعت است .

پنجاه و یکم : باز هم در تفسیر همان آیه از « جمیل » نقل میکند که حضرت صادق (ع)

فرمود : مربوط بر رجعت است .

الثاني والخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً » قال : في الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم وما توعدون » قال المطري يزل من السماء « وما توعدون » من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار التي في السماء ، « فرب السماء والارض انه لحق » يعني ما وعدتكم .

الرابع والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « وان للذين ظلموا عذاباً » قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفة أهوى » عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة في الرجعة .

بنجاه ودوم : در تفسير این آیه : « روزی که زمین برای در آمد نشان بشکافد و شتابان شود ، ق ۴۴ » میفرماید : مربوط بر رجعت است .

بنجاه وسوم : در تفسیر این آیه : « روزی شما و آنچه وعده تان میدهند در آسمان است ، ذاریات ۲۲ » روایت میکند که : روزی عبارت از باران است که از آسمان میاید و چیزی که وعده میدهند : اخبار رجعت و قیامت ، و اخباری است که در آسمان است ، « بخدای آسمان و زمین ؛ آنچه وعده تان میدهند حق است » .

بنجاه و چهارم : در تفسیر این آیه : « برای آنان که ستم کردند عذابی (نزدیکتر از این) هست طور ، ۴۷ » میفرماید : برای آنها که بآل محمد ستم کردند در رجعت عذاب شمشیر هست .

بنجاه و پنجم : در تفسیر این آیه : « دهکده های واژگون شده را بیفکند ، نجم ، ۵۲ » از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : جبرئیل بمن خبر داد که زمین را برای وی درهم پیچیدند بصره دادید که از همه جا بآب نزدیکتر و از آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، و خداوند برای سومین بار در رجعت واژگونش میکند .

المادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «مهلطعين الى الداع» قال : اذا رجع فيقول : ارجعوا «فيقول الكافرون هذا يوم عسر» .

السادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمر عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الى قوله : «واذا تتلى عليه آياتنا» قال كنى عن الثاني «سنسمه على الخرطوم» قال : في الرجعة «الحديث» و يأتي ان شاء الله وفيه ان أعداء أمير المؤمنين عليه السلام يرجعون .

الثامن والخمسون ما رواه ايضاً في حديث قال : لما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بما يكون من الرجعة قالوا: متى يكون ذلك؟ قال الله تعالى : «قل يا محمد ان أدري أقرب ما توعدون به أم يجعله ربي أمداً» .

التاسع والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذي يرتضيه بما كان

پنجاه و هشتم : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دعوتگر شوند ، قمر ، ۸ ، می - فرماید : در رجعت بآنان گویند : برگردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .
پنجاه و هفتم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : « ن ، قسم بقلم ! وقتی که آیات ما را بروی خوانند / گوید افسانه های گذشتگان است) قلم ۱ - ۱۵ » تاویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دینی است (که شاید مراد عمر باشد) سپس میفرماید : « بزودی برپیش داغ نهیم » یعنی در رجعت « تا آخر حدیث » این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیر المؤمنین برمیگردند .

پنجاه و هشتم : در حدیثی نقل میکند که چون پیغمبر (ص) قضایای رجعت را بر مردم خبر داد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : « ای محمد - بگو نمیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیک است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵ » .

پنجاه و نهم : در تفسیر این آیه : « دانای غیب است واحدی را بر غیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را که مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷ » نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود و حوادث آینده را جمع

عنده من الاخبار ، وما يكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» قال : كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيامة .

الحادي والستون ما رواه علي بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « فمهّل الكافرين أمهلهم وريداً » قال : لوبعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بنى امية و ساير الناس .

الثاني و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو العباس أحمد بن علي بن العباس النجاشي في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ما ذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقي علي بن الحسين وأبا جعفر وأبا عبد الله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة و قدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فاني أحب أن يرى في شيعتي مثلك .

بعضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتیم : در تفسیر این آیه : «خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ۸» میفرماید چنانکه بشر را از نطفه آفرید میتواند او را هم در دنیا و هم در قیامت برگرداند .

شصت و یکم : در تفسیر این آیه : « کافران را مهلتی ده ، اندکی مهلتشان بده ، طارق ، ۱۷» از ابو بصیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که حضرت قائم (ع) ظاهر شود خداوند ستمگران و طغیانگران قریش و بنی امیه و دیگران را برای او زنده کند .

شصت و دوم : در کتاب فهرست در شرح حال «ابان بن تغلب» میفرماید در میان اصحاب ما منزلتی عظیم دارد ، حضرت سجاد و حضرت باقر ، و حضرت صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنان حدیث نقل میکند ، در نظر ائمه محترم و عالیقدر بود حضرت باقر (ع) با او فرمود : در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده ، که من دوست دارم

وقال أبو عبد الله عليه السلام لما بلغه نعيه : اما والله لقد أوجع قلبي موت أبان الى أن قال : قال أبو علي أحمد بن رباح الزهري : حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال . حدثني محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن عبد الله بن خففة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم يعيبون علي روايتي عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : فقلت : كيف تلو وموني في الرواية عن رجل ما سألته عن شيء الا قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : فمر صبيان ينشدون :

العجب كل العجب . . . بين جمادى و رجب

فسألته عنه ؟ فقال : لقاء الأحياء بالأموات ورواه ميرزا محمد الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلا عن النجاشي .

الثالث والثون مارواه الشيخ الجليل نقي الدين ابراهيم بن علي الكفعمي العاملی في كتاب المصباح في الفصل الحادي والاربعين في الزيارات وقد اورد في أكثرها ما يدل على الرجعة الى أن قال : واما زيارة المهدي عليه السلام ثم أوردها فمن جملتها يا مولاي ان أدركت ايامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بين أمرك و

در شيعيانم امثال تودیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را ببرد آورد عبد الله بن خفقه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من عیبجوی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او پرسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند !!! روزی بچه ها عبود میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادی و رجب مطلبی بسیار شگفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طود بر سر زبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان و مردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

شصت و سوم : شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ۴۱ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است از جمله در یکی از زیارتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشانت رسیدم که بنده وادفرمانت را کردن می نهم ،

نهيك . وان ادر كنى الموت قبل ظهورك فانى اتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله
أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرهة فى ظهورك و رجعة فى ايامك لابلغ من
طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

الرابع والستون مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف
بن المطهر الحلبي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقى قال الشيخ : انه ثقة ،
و روى الكشى بسند فيه يونس عن ذكره عن أبى عبدالله عليه السلام انه من أصحاب
القائم عليه السلام قال الكشى و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ
العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .
الخامس و الستون مارواه الشيخ أبو عمرو الكشى فى كتاب الرجال عن
علي بن محمد عن أحمد بن محمد بن محمد عن أبى عبدالله البرقى رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام
الى داود الرقى وقد ولى ، فقال : من سره ان ينظر الى رجل من أصحاب القائم فلينظر
الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

واگر پیش از طلوع خورشید جمالت مرگ گریبانم را گرفت تو و پدرانانت را بدرگاه
خدا شفیع میکنم که خداوند برینغیرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولت مرا بدنيا
برگرداند تا در اطاعت تو بمراد خویش برسم و سینه ام را از کینه دشمنانت شفا دهم .
شصت و چهارم : علامه حلی در کتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن کثیر»
میفرماید : شیخ طوسی او را «ثقه» دانسته و «کشی» از حضرت صادق (ع) نقل میکند
که او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نیز «کشی» میفرماید : «غلات» او را از بزرگان
خود میدانند اما من احدی از بزرگان شیعه ندانیده ام که از وی مذمتی کرده باشد
و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . این مطالب را میرزا محمد در کتاب رجال
نقل میکند .

شصت و پنجم : «کشی» در کتاب رجال از «برقى» نقل میکند که «داود رقى»
میرفت ، حضرت صادق (ع) باونگامی کرد و فرمود : هر که میخواهد مردی از اصحاب
حضرت قائم را به بیند این مرد را به بیند . باز این حدیث را میرزا محمد هم
نقل میکند .

السادس والستون ما رواه الكشي ايضاً عن طا هربن عيسى عن الشجاعى عن الحسين بن بشار عن داود الرقى قال : قلت له يعنى لابي عبدالله عليه السلام : انى قد كبرت سنى ودى عظمى أحب أن يختم عمرى بقتل فى محبتكم فقال : وما من هذا بدّ ان لم يكن فى العاجلة يكون فى الاجلة .
وروى بسند آخر ان داود الرقى مات بعد المأتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه .

السابع والستون ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبى عمير ، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبى عمير قال : حدثنا حماد بن عيسى عن عبد الحميد بن أبى الديلم قال : كنت عند أبى عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم ، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها ، وانه لو امرهم بأخذها أخذوها ، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال : ما أنا لهؤلاء بامام ، اما علموا ان صاحبهم السفىانى ونقله ميرزا محمد .

شصت ووشتم : بازم « كشى » از همان داود نقل میکند که گفت : بعضرت صادق (ع) عرض کردم : من پير و فرستوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم فرمود : ناچار شهادت نصيبت خواهد شد ؛ اگر اکنون نشود بعداً میشود . و بسند ديگرى نقل میکند که داود اندکى بعد از وفات حضرت رضا (ع) ، پس از سال دويست از دنيا رفت ، اين جمله را نیز ميرزا محمد از « كشى » نقل میکند .

شصت وهفتم : بازم « كشى » از عبد الحميد نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هاى از عبد السلام بن عبد الرحمان ، و فيض بن مختار ، وسليمان بن خالد آمد که نوشته بودند : وضع کوفه متشنج است ، والى و حکمران حسابى ندارد ، اگر قرمان دهيد آنها قبضه کنیم ، نامه را که خواند ، پرت کرد و فرمود : من پيشواى اينان نيستم (يعنى امامى که تحت سرپرستى او شهرها را فتح میکنند من نيستم) مگر نميدانند که صاحب آنان « سفىانى » است (يعنى بايد سفىانى بياید تا وقت خروج برسد) اين حديث را نیز ميرزا محمد هم نقل میکند .

اقول : هذا مال نصّاً علي رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبدالله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتاها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكررون - وفي نسخة يكبرون ويكرّون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

التاسع والستون ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبدالله بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى و لكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبدالله بن

مؤلف گوید : این حدیث صریحاً دلالت دارد که این عده در زمان حضرت مهدی (ع)

بر میگرددند .

شصت و هشتم : باز هم « کشی » از علی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع)

فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامه سیاهی بر سر نهاده ، دو

طرف عمامه اش بین شانۀ هایش افتاده ، و بایک سپاه چهار هزار نفری پیش روی قائم ما از

دامنه کوه بالا میروند ، و همی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی و علامه و دیگران

میفرمایند : عبدالله بن شریک از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از

آنها روایت میکند . و این جمله را میرزا محمد هم نقل میکند .

شصت و نهم : باز هم « کشی » از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت

صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل را پس از من باقی بگذارد

خدا نخواست اما در باره او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که

پاده نفر از بارانش - که از جمله عبدالله بن شریک است - از قبر بیرون میاید ، و عبدالله

شريك العامري وهو صاحب لوائه .

وإرواه ميرزا محمد الاسترآبادي نقله عنه ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقله من كتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن الحسن بن علي الوشاء ببقية السند مثله .

السبعون مارواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشير عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمد بن مسعود عن علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغيرة عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلنا له : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذي مات فيه فكان يقول : اني لأموت في مرضي هذا ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات هيهات اني ذهب ابن عجلان ، لا عرفه الله قبيحاً من عمله ، اما علم ان موسى بن عمران اختار سبعين رجلاً فأخذتهم الرجفة ، كان موسى أول من قام منها فقال : يارب أصحابي فقال : يا موسى أبدلك بهم خيراً منهم قال : رب اني وجدت ريحهم وعرفت اسمائهم قال : ذلك ثلثاً . فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد نقله عنه .

اقول : الظاهر انه عليه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه يجاهد مع القائم عليه السلام

پرچمدار او است . این حدیث را میرزا محمد ، وحسن بن سلیمان هم نقل میکنند .
هفتادم : بازم « کشی » از بشیر ، و حارث بن مغیره نقل میکنند که گفتند : عبدالله بن عجلان در آن مرضی که سبب مرگش شد میگفت : من در این مرض نیبیرم فرمود : هیهات ، هیهات ، ابن عجلان چه اشتباهی کرده ؟! خداوند گناهانش را پرده پوشی کند مگر نیدانست که موسی بن عمران هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، وقتی که صاعقه آنها را گرفت موسی اول کسی بود که از جابرخواست ، عرض کرد : پروردگارا ! اصحابم را هم زنده کن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض میدهم ، عرض کرد : پروردگارا ! من با آنها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم ؛ سه مرتبه این مطلب را تکرار کرد ، خدا اصحابش را زنده کرد ، و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث را هم میرزا محمد روایت میکنند .

مؤلف گوید : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده که تو در رکاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياء الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

الحادی والصبغون مارواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد ممدحه مدحاً جليلاً و ذكرانه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال: وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك، فقال له في الحال: اريد ضمينا يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قروداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني. ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

الثاني والصبغون مارواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزیز بعدما ذكر انه كان ثقة قال روى الكشي روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال: ثنى عليه يعني علي ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد في الرجعة، و قال الشيخ: انه مات في حياة أبي عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم ميجنگي، اوخيال کرده مراد پيش از مرگ است و مقصود را نفهمیده، از ابن رو گفته من در اين مرض نميبرم، در صورتی که مراد جنگ بعد از مرگ (در رجعت) بوده، و از اين حديث معلوم ميشود حضرت موسى در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانکه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پيبري مبعوث گشتند، نظائر آن هم قبل گذشت.

هفتادویکم: (این حدیث در صفحه ۶۶ از کتاب رجال «نجاشی» نقل شد)

هفتادودوم: مرحوم علامه در کتاب «خلاصه» در شرح حال «میسر بن عبدالعزیز» پس از ذکر وثاقت او میفرماید: «کشی» روایتهای بسیاری در مدحش نقل میکنند، «عقیقی» گوید: آل محمد علیهم السلام او را ستوده اند، و وی از کسانی است که در رجعت جهاد میکنند. و شیخ طوسی فرماید: او در زمان حضرت صادق (ع) از دنیا رفت ابن داود هم نظیر

ابن داود مثله .

الثالث والسبعون ما رواه العلامة ايضاً في الخلاصة وابن داود في كتاب الرجال في ترجمة نجم بن اعين عن السيد علي بن أحمد العقيقي عن أبيه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام انه يعني نجم بن أعين ممن يجاهد في الرجعة .

الرابع والسبعون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، والطبرسي في كتاب اعلام الوری عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن أبي الحسن علي بن محمد عليهما السلام في حديث طويل في أحوال القائم عليه السلام قال فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزى فأحرقهما .

الخامس والسبعون ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة في توقيعات صاحب الامر عليهم السلام على مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة و يقول بالرجعة ، الا ان له أهلاً موافقة له قد عاهدها ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى ؟ «الجواب» يستحب له أن يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

این حدیث را نقل میکند .

هفتاد و سوم : بازم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعین» از عبد الله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که در رجعت جهاد میکند .

هفتاد و چهارم : ابن بابویه در کتاب «اکمال» و طبرسی در کتاب اعلام الوری در حدیثی طولانی در حالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبد العظیم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات و عزى» را بیرون آورد و آتش زند .
هفتاد و پنجم : (این حدیث در صفحه ۶۵ نقل شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدي عليه السلام دال على صحة ذلك .

المادس والسبعون مارواه الشيخ في كتاب الغيبة في فصل مفرد في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي عن محمد بن علي عن محمد بن أحمد بن خلف و ذكر حديثاً طويلاً جرى له مع المهدي عليه السلام ومع بعض خواصه من جملة ان قال له : ما فعل فلان؟ قال : وسمي بعض اخواني المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، فلان و سمي رفيقاً لي مجتهداً في العبادة مستبصراً في الديانة، فقلت : في الاسكندرية حتى سمي لي عدة من اخواني ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل تقفور؟ قلت لا أعرفه قال : وكيف تعرفه وهو رومي يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطينية ، ثم سألتني عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال : هذا رجل من اهل هبت من انصار مولاي عليه السلام ، امض الي أصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شيخ طوسي در کتاب «غیبت» در فصل جدا گانه ای در حکایت

کسانی که خدمت حضرت مهدی (ع) رسیده و او را نشناخته اند - در حدیثی طولانی - نقل میکند که محمد بن احمد بن خلف خدمت آنجناب رسید و مذاکرات مفصلی با او و بعض اصحابش کرد ، از جمله آن کس که از اصحاب حضرت بود حال یکی از برادران شیعه مارا پرسید ، عرض کردم : در شهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتم ، باز حال یکی دیگر از برادرانمان را - که مردی عابد و با معرفت بود - پرسید ، عرض کردم : در اسکندریه است ، و باز نام افراد دیگری برد و احوالپرسی کرد ، تا رسید بنامی که من نشنیده بودم ، فرمود : «تقفور» چه کرد ؟ گفتم : او را نمیشناسم ، فرمود : آری چگونه او را بشناسی در صورتی که مردی رومی است که خدا هدایتش میکند و از قسطنطنیه بنصرت امام زمان برمیخیزد ، سپس سراغ مرد دیگری را گرفت ، گفتم : نمیشناسم فرمود : این از اهل « هبت » (یکی از شهر های کنار فرات) است ، و از یاوران مولای من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذکورین الی الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والآن لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار علی علم ، و قد حکم بانهم من أنصار القائم عجل الله فرجه فلا بد من القول برجمتهم .

المابع والسبعون ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عجل الله فرجه ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابو عبد الله عجل الله فرجه : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كرامة ربك فأقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفقائت ، و بگو : امید است خدا برای یاری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید - بلکه عادة محال - است که این اشخاصی که در حدیث میگویند از یاوران امام زمان اند تا کنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده اند ، و گرنه خبر و اثری از آنان بدست میامد ، و از جمله طویل العمرها بودند و نامشان بر سر زبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون دنیا بر گردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتاد و هفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : در خدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهر شده اگر میخواهی با او ملحق شو ، و اگر میخواهی در جوار پروردگارت بمان .

هفتاد و هشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که درباره رجعت نوشته از جابر بن

باب الكفرات وما جاء فيها نقلاً من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: ليس من المؤمنين أحد الأوله قتلته وموتة، انه من قتل نشر حتى يموت، ومن مات نشر حتى يقتل، وما من هذه الامة بر ولا فاجر الا سينشر، فاما المؤمنون فينثرون الى قرّة أعينهم، واما الفجار فينثرون الى خزي الله اياهم، ان الله يقول: «وليديقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول: هذا العموم مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً لما مضى ويأتي ان شاء الله، لان الخاص مقدم على العام ودلالته صريحة في منافاة العام في باقى الافراد و لا بد من العمل بهما و هو ما قلناه .

التاسع والسبعون مارواه ايضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال:

يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود: هر مؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى، هر كه كشته شده باشد بر گردد تا بمرگ خود ببرد، و هر كه مرده باشد بر گردد تا كشته شود، و هيچ فردى از افراد اين امت نيست جز اينكه نيك باشد يا بد بر ميگردد، اما مؤمن كه بر گردد چشم روشن شود، و بيدين كه بر گردد دچار عذاب خدا گردد، چنانكه در قرآن فرمايد: «عذاب نزديكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنها ميچشانيم سجده ۲۱» .

مؤلف گوید: بشهادات حديثهاى گذشته و آينده رجعت مختص مؤمن محض و كافر محض است، والبتة آن حديثها مقدم بر اين حديث است كه ميفرمايد همه بر ميگردند و بقرينه آن احاديث معلوم ميشود مراد از اين حديث هم همه مؤمنان خالص و كافران خالص است .

هفتاد و نهم: باز هم حسن بن سليمان از صفوان بن يحيى نقل ميكند كه حضرت

سمعتہ يقول فی الرجعة : من مات من المؤمنین قتل ومن قتلہ منهم مات .
 الثمانون مارواه ايضاً نقله عنه عن محمد بن الحسين و عبد الله بن محمد بن عيسى
 جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل
 أبا جعفر عليه السلام فاحتلت مسألة لطيفة لا يبلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عن مات أقتل ؟
 قال : لا ، الموت موت والقتل قتل ، قد فرق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان
 مات او قتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متم أو قتلتم لآلي الله تحشرون» ليس
 كما قلت يا زرارة ؛ الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من
 المؤمنین أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون
 وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن
 مات على فراشه ، ان من قتل لا بد ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا (ع) فرمود : در رجعت هر مؤمنی که مرده باشد کشته شود ، و هر که کشته شده باشد
 بر مرگ عادی بمیرد .

۵۳۴۵ : بازم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم
 از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حيله لطیفی بکار بردم ،
 گفتم : کسی که بمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن
 کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : «اگر او بمیرد یا کشته شود
 بعقب برمیگردید» و نیز میفرماید : «اگر بمیرید یا کشته شوید بسوی خدا محشور می
 شوید» چنین نیست که گفتمی ، مردن غیر از کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا
 از مؤمنان جان و مالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، در راه خدا جنگ
 میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده ای است بر عهده خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱ و نیز
 میفرماید : هر کس مرگ را میپسندد» آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر
 بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بپسندد . (معلوم میشود
 سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ،
 قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میپسندد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العیاشی فی تفسیره علی نقل عنه عن زرارة مثله .

الحادی و الثمانون مارواه ایضاً نقل عنه عن احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید عن علی بن الحکم عن مثنی بن الولید الحنط عن ابي بصیر عن أحدهما علیهما السلام قال : فی قوله تعالى : «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبیلاً» قال : هی الرجعة . ورواه العیاشی عن الحلبي عن ابي بصیر مثله .

الثانی و الثمانون ما رواه ایضاً نقل عنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعيل عن علی بن الحکم عن رفاعه بن موسى عن عبدالله بن عطاء عن ابي جعفر عليه السلام ان علی بن الحسین عليه السلام قال له : یا بنی ان هؤلاء العرافیین سألونى عن أمر كان مضى من آباءك و سلفك يؤمنون به و یقرّون فقلبنی الضحك سروراً ان فی الخلق من يؤمن به و یترک ، قال : فقلت : ما هو ؟ قال : سألونى عن الاموات متى یبعثون فیقاتلون الاحیاء علی الدین ؟ ! وعن السندي بن محمد عن صفوان عن رفاعه مثله .

الثالث و الثمانون مارواه ایضاً نقل عنه عن علی بن الحکم عن حنان بن سدير

را «عیاشی» هم در تفسیرش بهمین نحو نقل میکند .

هشتادویکم : باز هم حسن بن سلیمان از ابوبصیر نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در باره این آیه : «هر که در این زندگی کور دل باشد ، در زندگی دیگر هم کور و گمراه تراست ، بنی اسرائیل ۷۲» فرمود : مربوط بر رجعت است (که کور دلان ، نایبنا بر میگردند) . این حدیث را عیاشی هم از ابوبصیر بهمین نحو روایت میکند .

هشتادودوم : از عبدالله بن عطا از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : سر جان ! این عراقیها چیزی از من پرسیدند که پدران و پیشینیان تو فرموده اند ، و اینان هم بآن عقیده و اقرار دارند ، من از خرسندی خنده ام گرفت که در میان مردم کسانی هستند که بآن ایمان و اعتراف دارند ، عرض کردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود : پرسیدند . کی مرده ها زنده میشوند و بازنده ها بر سردین میجنگند ؟ . این حدیث را از «رفاعه» هم بهمین نحو نقل میکند .

هشتادوسوم : از «سدير» نقل میکند که گفت : از حضرت باقر (ع) راجع بر رجعت

عن أبيه قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدرية تنكرها - ثلاثاً - .
أقول : قد روي أحاديث متعددة في لعن القدرية و ذمهم و كفرهم و هم منسوبون
 الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر على وجه الافراط و هم أهل الجبر ، او من
 نفاء على وجه التفريط و هم أهل التفويض و قد فسره العلماء بالوجهين ، و قد يقرء بضم القاف
 و سكون الدال نسبة الى القدرة ، و يوجه على الوجهين و القسم الاول الاشارة و الثاني
 المعتزلة و القسمان منكرون للرجعة و لم يقل بها الا الامامية .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً نقل عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن
 و هيب بن حفص عن أبي بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل :
 ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم ، الآية فقال : ذلك في الرجعة ما من
 مؤمن الا وله مية و قتلة ، من مات بعث حتى يقتل و من قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون مارواه ايضاً نقل عنه عن محمد بن عيسى و محمد بن عبد الجبار

سؤال کردم ، سه مرتبه فرمود : «قدریه» انکار میکنند .

مؤلف گوید : حدیثهای بسیار در لعن «قدریه» و نکوهش و کفر آنان وارد شده،
 و آنها منسوب به «قدر» اند ، یا افراطیهای در امر قدر اند که جبریها باشند (که همه
 چیز را مقدر خدای پندارند و بنده را بی اختیار میدانند) و یا تفريطیها هستند که «مفوضه»
 باشند (که همه چیز را در اختیار بنده میدانند و دست خدای را بکلی بسته اند) علماء هم بهر
 دو وجه تفسیر کرده اند ، بعضی هم «قدریه» بضم قاف و سکون ذال - منسوب بقدرت -
 میخوانند ، و باز بهمان دو نحو تفسیر میکنند ، جبریها «اشعری» و تفویضیها «معتزلی»
 اند ، و هر دو دسته منکر رجعت اند ، و غیر از امامیه کسی بآن معتقد نیست .

هشتاد و چهارم : باز هم حسن بن سلیمان از ابو بصیر نقل میکند که تفسیر این
 آیه را از حضرت باقر (ع) پرسیدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید . . . »
 فرمود : این مربوط بر رجعت است ، هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که مرده
 باشد زنده میشود تا کشته شود ، و هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بمیرد .

هشتاد و پنجم : از «ابوبکر حضرمی» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يسئل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجمة الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فسائر الناس ؟ قال : يلهي عنه .

السادس والثمانون مرواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن أبي الصباح الكناني قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء وجعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية « الحديث » .

اقول : اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفى القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعلّ هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعرة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامية ، فلا يَحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمین دو دسته است ، گفتم : سایر مردم چطور ؟ فرمود : با آنها کاری ندارند .

هشتاد و ششم : از ابو الصباح کنانی نقل میکنند که گفت : میخواستم مسائلی از حضرت باقر (ع) بپرسم و ضمناً مایل نبودم صریحاً سؤال کنم و نام ببرم ، فرمود : گویا میخواهی از رجعتها سؤال کنی ؟ گفتم : آری ، فرمود : این از قدرت خدا است و جز « قدریه » کسی انکار نمیلند « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : لازمه اثبات « قدر » از راه جبر این است که بنده از خود هیچ قدرتی ندارد ، بلکه بر حسب تحقیق قدرت را از خدا هم سلب میکند ، و شاید این حدیث هم اشاره بهمین باشد (که میفرماید : جز قدریه کسی انکار قدرت خدا نمیکنند) و در این حدیث است که (اشعریها) اراده خدا را ترجیح میدهند (یعنی میگویند بشر در کارها اراده و اختیار ندارد) و این طائفه بیشتر سنیان و مخالفین امامیه اند ، از این رو حدیثهای رجعت ابداً احتمال تقیه ندارد (چون اگر تقیه ای در کار بود این طور متعرض اشعریها که جمعیت عمده

شیء من احادیث الرجعة للتقية .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن ابي خالد القماط عن عبد الرحيم القصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قرء هذه الآية : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة » اتدري من يعنى ؟ قلت : المؤمنون فيقتلون ويقتلون ، قال : لا ولكن من قتل رد حتى يموت ، ومن مات رد حتى يقتل وتلك القدرة فلا تنكرها .

اقول : هذا مخصوص بما تقدم أعنى من محض الايمان محضاً .

الثامن والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت عمران بن أعين وأبا الخطاب جميعاً يحدثان قبل ان يحدث أبو الخطاب ما أحدث : انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث : وان الرجعة ليست بعامة ، وهى خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ما رواه ايضاً نقلاً عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفة ان نبيشدند .

هشتاد و هفتم : باز هم حسن بن سليمان از عبد الرحيم قصير نقل میکند که حضرت باقر (ع) این را خواند : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، توبه ، ۱۱۱ » و فرمود : میدانی مراد کیانند ؟ گفتم : مراد مؤمنین اند که در راه خدا میکشند و کشته میشوند ، فرمود : نه ، هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بمیرد ، و هر که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود ، این از قدرت خدا است منکر مشو .
مؤلف گوید : این مخصوص مؤمنین خالص است ، چنانکه قبلاً هم تذکر دادیم .

هشتاد و هشتم : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : عمران بن اعین ، و ابو الخطاب - پیش از انحرافش - میگفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) در حدیثی میفرمود : رجعت عمومی نیست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرک خالص است ، و دیگران بر نیگردند .

هشتاد و نهم : از زراره نقل میکند که گفت : مطالب مهمی از قبیل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذي تسألون عنه لم يجرى أو انه بعد ، وقد قال الله تعالى : « بل كذبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله » .

التسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن أبي عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سيرجع حتى يقتل .

العادي والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي بصير قال : قال أبو جعفر عليه السلام : اينكر اهل العراق الرجعة ؛ قلت : نعم ، قال : سبحان الله أما يقرأون القرآن « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » .

الثاني والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين عن عبد الله بن المغيرة عن حدثه عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : اين چیزی که شما می‌رسید هنوز وقتش نرسیده ، خداوند می‌فرماید : « بلکه چیزی را که بعلم آن نرسیده اند و هنوز تاویلش نیامده تکذیب میکنند ، یونس ، ۳۹ » .

نودم : از محمد بن طیار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی که کشته شده باشد بر میگردد تا برگ عادی بگیرد ، و هر مؤمنی که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود .

نود و یکم : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انکار میکنند ؛ عرض کردم : آری ؛ فرمود : سبحان الله ؛ مگر قرآن نمی‌خوانند که می‌فرماید : « روزی که از هر جمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم » .

نود و دوم : از جابر بن يزيد نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه :

قتلتم فی سبیل الله اومتتم قال : القتل فی سبیل علی و ذریته ، و لیس أحد یؤمن بهذا الا وله قتلة و میتة ، انه من قتل ینشر حتی یموت ، و من مات ینشر حتی یقتل . و رواه العیاشی کما نقل عنه .

الثالث والتسعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال : قال أبی لابی عبدالله **علیه السلام** : ما تقول فی الكرة ؟ قال : اقول فیها ما قال الله عزوجل و ذلك أن تفسیرها جاء الی رسول الله **صلی الله علیه و آله** قبل هذا فی قوله تعالی «تلك اذا كرة خاسرة» اذا رجعوا الی الدنیا و لم یقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة ✽ فاذا هم بالساهرة» قال : اذا انتقم منهم و ماتت الابدان بقیة الارواح ساهرة لاتنام و لاتموت .

الرابع والتسعون مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (آمرزش و رحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷) فرمود : علی (ع) و فرزندانش در راه خدا کشته شدند ، و هر مؤمنی که باین آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تا بمیرد ، و اگر مرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث را عیاشی هم نقل میکند .

نود و سوم : از محمد بن عبدالله بن حسین نقل میکند که گفت : پدرم بحضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع بر جعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش از این تفسیرش برای پیغمبر (ص) آمده ، که در این آیه میفرماید : «(گویند : این بازگشتی زیان بار است ، نازعات ۱۲) این وقتی است که بدنیا برگردند و نتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیه بعد خواند که : «فقط يك فریاد است که همان دم (از گورها بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمه ظاهر آیه است اما در حدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که از آنها انتقام گیرند و بدنیا بمیرد و روحها بیدار بماند ، نه خواب رود و نه بمیرد .

نود و چهارم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : امیر المؤمنین و امام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرامة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بنى امية و معاوية و آل معاوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم ، فلا يبقى منهم مخبر « الحديث » .

الخامس والستون مارواه ايضاً نقلاً عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان

بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : وكيف ذاك ؟ قال : ان سعداً يكر حتى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً في رسالته

نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام في حديث في الرجعة يقول فيه : فيا عجباً من أموات يبعثهم الله أحياء مرة بعد مرة ، قد شهر واسيو فهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجز الله ما وعدهم « الحديث » .

حسين عليه السلام باز گشتی بدنيا دارند ، با پرچم خویش بیاید تا از بنی امیه و معاویه و کسانی انتقام گیرد ، سپس خدا یاورانش را - سی هزار از کوفه و هفتاد هزار از ساير مردم - زنده کند ، تا مثل دفعه اول در صفین بچنگند ، و دشمنان را بکشند بقدری که احدی از آنها باقی نماند که شرح واقعه گوید « تا آخر حدیث » .

نود و پنجم : از خالد بن يحيى نقل میکنند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود

از دعوت «سعد» بپرهیزید ، گفتم : چه دعوتی ؟ فرمود : وی بر میگردد تا با امیر المؤمنین بچنگد .

نود و ششم : از ابو حمزة ثمالی نقل میکنند که حضرت باقر (ع) در حدیث رجعت

فرمود : شگفتا از مردگانی که خدا نوبتی پس از نوبتی زنده شان کند ؛ شمشیرها از غلاف بیرون کشند ، و مغز ستمکاران و پیروانشان را بشکافند تا خدا وعده ای که بآن داده وفا کند « تا آخر حدیث » .

السابع والتمهون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرئته جميعه علي بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل فاقرأه عليه مولانا زين العابدين عليه السلام وقال : هذه احاديثنا صحيحة، قال أبان : لقيت أبا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبي ذر وأبي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته علي بن أبي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الي الله ، ثم صدقني بكل ما حدثتوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قراءة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

اقول : قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقى عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الاحاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

الثامن و التمهون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

نود و هفتم : از كتاب سليم بن قيس هلالی - که ابان بن ابی عیاش آنرا از سليم روايت میکند ، و همه این کتاب را بر حضرت سجاد (ع) در حضور جمعی از بزرگان صحابه مانند « ابوطفیل » خواند و حضرت تصدیق کردند و فرمودند اینها حدیثهای ما است و همه صحیح است - نقل میکند که ابان گفت : ابوطفیل را در منزلش ملاقات کردم حدیث رجعت را از عده ای از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، و ابوذر ، و ابی بن کعب روايت کرد ، من حدیث او را بر حضرت امیر المؤمنین (ع) عرضه کردم فرمود : این از علوم خاص ما است ، که امت را نشاید از آن بی خبر باشند و علمش را بخدا برگردانند ، سپس هر چه آنها گفته بودند تصدیق کرد ، و در این باره مطالب بسیاری با تفسیر کافی فرمود ، بقدری که یقین من بر رجعت سرحد یقینم بقیامت رسید ، « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : من کتاب سليم بن قيس را دیده ام ، چند سالی هم نزد من بود ، ولی چون اکنون در اختیارم نیست این حدیث را از کتاب حسن بن سليمان نقل کردم .

نود و هشتم : از « عقبه » نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي؟ قال: نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجا قوم بعد قوم.

التامع والتسعون ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السيارى عن محمد بن خالد عن عمر بن عبدالعزیز عن عبدالله بن نجیح اليماني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام: «كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون» قال: مرة في الكرة واخرى في القيامة.

المائة ما رواه ايضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحنات قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أيام الله ثلاثة، يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة.

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سألت امتي عن المهدي يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض،

رجعت حق است؟ فرمود: آری دسته دسته پشت سرهم بیایند .

نودونهم: از عبد الله بن نجیح نقل میکند که گفت: معنی این آیه را از حضرت

صادق (ع) پرسیدم: «بس کنید بزودی خواهید دانست، باز هم بس کنید بزودی خواهید دانست، تکاثر، ۳، ۴» فرمود: یک مرتبه در رجعت است، و یک مرتبه در قیامت.

صدم: از «موسای حنات» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: روزهای

خدا (که بحضرت موسی (ع) میفرماید: قوم خویش را متذکر روزهای خدا کن) سه تا

است: روز قیامت حضرت قائم (ع)؛ روز رجعت، روز قیامت.

صدویکم: از «بریده اسلمی» نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود: در آن میان که

امت من سراغ حضرت مهدی را میگیرند، مانند خورشید صبحدم طلوع کند و اهل آسمان

فقلت : يا رسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت :
وأى العمرين أطول ؟ قال : الاخر بالضعف .

اقول : يحتمل أن يكون المراد بالموت موت الناس يعنى أيخرج المهدي بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر يأتي انشاء الله .

الثاني بعد المائة ما رواه نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «واستمع يوم ينادى المناد من مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» قال : هي الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه أيضاً نقلا عنه عن احمد بن محمد وعبدالله بن عامر عن محمد بن خالد البرقي عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمین خرسند شوند ، عرض کردم : یا رسول الله ! این بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس از مرگ هدایت و ایمان و نوری است گفتم : کدامیک از دو عمر طولانی تر است ؟ فرمود : دومی دو برابر اولی است .

مؤلف گوید : شاید مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، یعنی راوی میبرد : ظهور آنجناب بعد از مرگ بیشتر مردم است ؟ میفرماید : بعد از مرگ آنان هدایت و ایمان و نوری خواهد بود ، و احتمال دیگری هم دارد که خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که جارچی از جای نزدیکی فریاد زند ، گوش فرادار ، روزی که صیحه را بحق بشنوند ، این روز بیرون شدن است ، ذاریات ، ۴۱ ، ۴۲ » فرمود : این در وقت رجعت است .

صدوسوم : از ابو حمزه از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : هر که میخواهد با پیروان دجال بجنگد با هر کس که بر کشتن عثمان یا کشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكي على دم عثمان ؛ و على دم أهل النهروان وان لقي الله مؤمناً بأن عثمان قتل مظلوماً لقي الله ساخطاً عليه ، ولا يدرك الدجال الا آمن به ، قيل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فيبعث من قبره حتى يؤمن به و أن رغم أنفه .

الرابع بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن السندي بن محمد عن صفوان بن يحيى عن رفاعه بن موسى عن عبد الله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال : ان هؤلاء العراقيين سألوني عن أمر ما كنت أرى ان أحداً عمله من أهل الدنيا غيري ؛ فقلت : عم سألوكم ؟ فقال : سألوني عن الاموات متي يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن الحسين بن يزيد عن عمار بن أبان عن عبدالله بن بكير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كانني بحمران بن أعين و ميسر بن عبدالعزيز يخطبان الناس بأسيا فهما بين الصفا و المروة .

«نهر وانیها» گریسته جنگ کند (یعنی اینان از پیروان دجال اند) و اگر کسی با این عقیده ببرد که عثمان مظلوم کشته شده در حالی مرده که خدا بر او غضبناک است ، و اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوی ایمان آورد ، پرسیدند : اگر پیش از او ببرد چطور ؟ فرمود: از قبر بیرونش آرند تا با او ایمان آورد ، اگر چه مایل نباشد .

صد و چهارم : از عبد الله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : این عراقیها چیزی از من میپرسیدند که گمان ندارم احدی از اهل عالم غیر از من بداند ، عرض کردم : چه پرسیدند ؟ فرمود : گفتند : کی مرده ها زنده میشوند و بر سر دین بازنده ها میجنگند ؟ .

صد و پنجم : از عبدالله بن بکیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا «حمران بن اعین . و ميسر بن عبد العزيز» را می بینم که شمشیر دست گرفته و بین صفا و مروه برای مردم خطبه میخوانند .

اقول: هذا لم يقع قطعاً وانما هو اخبار برجعتيها وقد تقدم التصريح برجعة ميسر سابقاً .

السادس بعد المائة ما رواه ايضاً نقله عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة يا أمير المؤمنين أحيوة قبل القيمة وموت؟ فقال: نعم والله لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشد من الكفرات قبلها **السابع بعد المائة** ما رواه ايضاً؛ نقله عنه عن محمد بن عيسى بن عبید عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن ابي ابراهيم عليه السلام قال: لترجعون نفوس ذهبت، وليقيضن قوم لقوم، ومن عذب بعذابيه، ومن اغتبط اغاظ بغيظه، ومن قتل اقتص بقتله؛ ويرد لهم اعداؤهم حتى يأخذوا بئارهم، ثم يعمرن بعدهم ثلاثون شهراً ثم يموتون في ليلة واحدة ثم ادركوا ائثارهم وشفوا أنفسهم و يصير

مؤلف گوید: قطعاً این قضیه تا کنون واقع نشده، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاً رجعت «میسر» صریحاً ذکر شد.

صد و ششم: از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: چون حضرت امیر المؤمنین (ع) رجعت را برای مردم بیان کرد، پرسیدند: مگر پیش از قیامت هم زنده شدن و مرگ دوباره ای هست؟ فرمود: آری، بخدا! یکی از کفرهای بعد از رجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است.

صد و هفتم: از حسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: حتماً عده ای پس از مرگ زنده شوند، و قطعاً جمعی بنفع جمع دیگر حکم کنند، هر که کسی را عذاب کرده باشد در مقابل عذابش کند، و هر که از دیگری خشمگین شده باشد وی را خشمگین کند، و هر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد، و ستمگران زنده شوند تا مظلومان از آنها خونخواهی کنند، و سی ماه پس از آنان زندگی کنند، سپس در یک شب همه بمیرند، سپس از قاتلان خونخواهی کنند، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعثت مرگ است)، و دلهای خویش شفا دهند، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشها

عدّوهم الى أشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدي الجبار عزّو وجلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين علي بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن علي بن ابراهيم بن مهزيار انه رأى في منامه قائلاً يقول له: حج في هذه السنة فانك تلقى صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسي وبويع السفياي يوذّن لولى الله فاخرج بين الصفا والمروة ، و احج بالناس وأجىء الى يثرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتين يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدي ما يكون بعد ذلك ؟ قال : الكرّة الكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلا هذه الآية: « ثم رددنا لكم الكرّة وأمددناكم باموال و بنين وجعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً قال : حدثني الاخ الصالح الرشيد محمد بن

بسوزند ، پس از آن در برابر خدای جبار بایستند و حقوق خویش دریافت کنند .

صد و هشتم : از کتاب علی بن عبد الکرم نقل میکنند که علی بن مهزیار خواب دید کسی میگوید : امسال بعج برو که حضرت صاحب الزمان دامی بینی (پس از آنکه رفت و بمقصد رسید در ضمن مطالب بوی فرمودند :) وقتی که «عباسی» (شخصی از اولاد عباس بن عبدالمطلب) حرکت کند ، و مردم با «سفیانی» (که از نسل ابوسفیان است) بیعت کنند ، امام زمان را در خست ظهور دهند ، آنگاه میان صفا و مروه ظاهر شود و با مردم حج گزارد ، و بمدینه آید ، آن حجره را خراب کند و آن دو نفر را ترو تازه بیرون کشد و دستور دهد بروی قبرستان بقیع بدانشان آویزند . . . عرض کرد : سرور من ! پس از آن چه می شود ؟ فرمود : باز گشت ، باز گشت ، رجعت ، رجعت ، سپس این آیه را خواند : « آنگاه بر ضد آنها دولت بشما دادیم ، و شمارا باموال و اولاد مدد کردیم و عدد نفراتتان را زیادتگر دانیم ، بنی اسرائیل ؛ ۶ » (آیه مربوط به بنی اسرائیل است و حضرت بر رجعت تاویل فرموده اند) .

صد و نهم : از «مفضل بن عمرو» در حدیثی طولانی در حالات حضرت مهدی (ع) و

ابراهيم بن محسن المطار آبادی قال : وجدت بخط أبي عن الحسن بن حمدان عن
 عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث
 طويل في احوال المهدي عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدي
 فالانسان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؛ قال : نعم يظهرون
 معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، إلى أن قال : ثم
 تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر
 كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال :
 فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلائق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما
 بعده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتصن منهما في ذلك الوقت
 بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدي هذا آخر
 عذابهما ، قال : هيات يا مفضل والله ليردن وليحضرن السيدالاكبر محمد رسول الله
 والصدیق الاعظم أمير المؤمنين ، و فاطمة والحسن و الحسين والائمة عليهم السلام ،
 و كل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم
 ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من
 أعدائهم الى أن قال المفضل : يا مولاي فان من شيعتكم من لا يقول برجعتكم ؛
 فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله و نحن ساير الائمة نقول :

بيان خروج وخصوصيات ياوردانش - نقل ميکنند که از حضرت صادق (ع) پرسید : هفتاد و دو
 نفری هم که در خدمت امام حسین (ع) بودند ظاهر می شوند ؟ فرمود : آری ، با دوازده
 هزار شیعه علی (ع) سپس میان رکن و مقام آن جنبنده ظاهر شود و در صورت مؤمن و
 کافر علامت نهد ، و آن دو نفر را از پهلوی پیغمبر (ص) بیرون کشد و بدار آویزد ، سپس
 پائین آورد و زنده شان کند و مردم را جمع کرده کارهای آنها را شرح دهد تا اقرار کنند و
 کیفرشان دهد پیغمبر (ص) ، علی (ع) حضرت فاطمه و سایر ائمه (ع) و هر مؤمن خالص نیز
 زنده شود و از دشمنان انتقام گیرند عرض کردم بعضی از شیعیان رجعت را قبول ندارند ،
 فرمود : مگر آیه قرآن را که برجد ما نازل شده و ما ائمه هم بآن اقرار داریم نشنیده اند که

«ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يا مفضل من أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله اليك الدنيا ويجعله للمهدي ويحهم متى سلينا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ما سلبتموه لانهم ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبر شيعتنا القرآن لما شكوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عز وجل «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين» ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون» والله يا مفضل ان تنزيل هذه الآية في بنى اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الائمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدين كله» ؛ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

ميفرمايد : «از عذاب نزديكتر پيش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانيم ، سجده ، ۲۱» ای مفضل تواز کجا برجعت معتقد شدی در صورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت از این است که خداوند ملک و قدرت دنیا را بمابر گرداند و بحضرت مهدی (ع) دهد ؛ کی ملک و سلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره برگرداند ؛ ! گفتیم نه سرور من ؛ این ملک پیمبری و وصایت و امامت است و هیچگاه از شما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان مادر قرآن تدبر و تأمل می کردند در فضل ما شک نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهیم ، امام و وارشان قرار دهیم ، در زمین مستقرشان کنیم و بدست آنها فرعون و هامان و سپاهشان آن چیز را که از آن میترسند بنمایانیم ، قصص ، ۶» بخدا ؛ ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع بما است ، و فرعون و هامان (بحساب تأویل) ابوبکر و عمرند ، سپس قیام يك يك ائمه (ع) و شکایت آنها را از ستمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «تا این (دین) را بر همه ادیان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : در همان روز رجعت آنرا بر سایر ادیان غلبه خواهد داد .

العاشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه خطب الناس فقال : امرنا صعب مستصعب الى قال : يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب ، فقيل : ما هذا العجب ؟ فقال : مالي لا أعجب وقد سبق القضاء فيكم وأى عجب أعجب من أموات يضربون هام الاحياء ! والذى فلق الحبة وبرى النسمة لكانى انظر اليهم قد تخللوا سلك الكوفة قد شهر و اسيوفهم على عواتقهم ، يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين ، وذلك قول الله عزوجل : « لا تتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور » الى أن قال : فيومئذ تأويل هذه الآية : « ثم رددنا لكم الكرة عليهم » .

الحادى عشر بعد المائة ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام فى حديث طويل انه قال فى ذكر خروج المهدي عليه السلام ووقايح آخر الزمان : وينادى مناد من ناحية المشرق يا أهل الهدى اجتمعوا وينادى مناد من ناحية المغرب يا أهل

صدودهم : از أمير المؤمنين روایت میکند که در خطبه ای فرمود : امر ما سخت و

دشوار است شگفتا ! همه شگفتی میان ماه جمادى و رجب است ، پرسیدند : چه امر عجیبی است ؟ فرمود : چگونه تعجب نکنم با اینکه قضا و قدر درباره شما جاری شده چه چیزی عجیب تر از این است که مردگان شمشیر بر سرزندگان زنند ؟ ! بآن کسیکه دانه را شکافت و بندگان را آفرید ؛ گویا آنها را می بینم که باشمشیرهای کشیده در کوچه های کوفه میگردند ، و هر کس دشمن خدا و پیغمبر و مؤمنین باشد میزنند ، و این تأویل این آیه است : « با جمعیتی که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستی نریزید ، اینان از آخرت نا امید شده اند ، چنانکه کفار از مردگان قبرستان نا امیدند ، مستحنه ؛ ۱۳ » تأویل این آیه هم آن روز است : « سپس برضد آنها بشما دولت دادیم ، بنی اسرائیل ، ۶ »

صدویازدهم : در حدیث طولانی دیگر نقل میکند که حضرت امیرالمؤمنین (ع)

در شرح خروج حضرت مهدی (ع) و حوادث آخر الزمان - فرمود : شخصی از طرف مشرق فریاد زند : ای اهل هدایت گرد آئید ، و شخص دیگر از طرف مغرب فریاد زند :

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدا بنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريههم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسب الصديق الاكبر برأية الهدى و السيف ذي الفقار حتي ينزل دار الهجرة وهي الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة وثلاثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا النبي ﷺ اذ هجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبي الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه الكليني في كتاب الجنائز في باب ما يعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى ع . عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان

ای گمراهان گرد آید ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبند بیرون آید و در میان بطرف قریه ای کنار دریا که اصحاب کف در آنجا بند روند ، و خدا اصحاب کف را - که نام رئیسشان «مليخا» است - زنده فرماید ، یکی از دو پسرش را برای فتح روم فرستد بدون اخذ نتیجه برگردد ، دومی را فرستد فاتح باز گردد ، سپس خدا از هر جمعی دسته ای را محشور کند تا آنچه وعده شان دادند بآنان بنماید ، آن روز تاویل این آیه است : «روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم» و «صديق» اکبر (حضرت امیر ع) با پرچم هدایت و ذوالفقار حرکت کند تا در کوفه منزل کند عدد اصحاب او سیصد و سیزده نفر اندن نفر از بنی اسرائيل ، هفتاد نفر از جنیان ، هفتاد نفر : آنان که پیغمبر (ص) را از هجوم مشرکین قریش حفظ کردند ، بیست نفر از اهل یمن که از جمله آنها است مقداد بن اسود ، و دو بیست و چهارده نفر آنها که در کنار دریا بودند ، پیغمبر خدا قاصدی فرستاد و دعوتشان کرد همه مسلمان شدند «تا آخر حدیث» .

صدود و از دهم : کلینی از عمار بن مروان نقل میکند که شخصی گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : وذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يليثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون «الحديث» .

قال في القاموس رجل محل منك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى » و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد بن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون في الكرة كما يكرّ الذهب حتى يرجع كل شيء الى شبهه يعني الى حقيقته .

(ع) در بیان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامی که او را در قبر گذارند یکی از درهای بهشت برایش گشوده شود سپس در کوهسای «رضوی» آل محمد علیهم السلام را ببیند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان هم نشین و هم زبان باشد تا قائم ما اهل بیت قیام کند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده کند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت کنند آنهم باطل خواهان بشکافتند و گنهکاران پامال شوند و «مقربان» - یعنی آنها که (در امر امام زمان ع) تعجیل نمیکردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیک است - نجات یابند « تا آخر حدیث » .

صد و سیزدهم : سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که آنان بر آتش گذاخته شوند ، ذاریات ۱۳» فرمود : در رجعت بر میگرددند چنانکه طلابحالت سابق بر میگردد ، تا هر چیزی بحقیقت خود باز گردد .

اقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييزهما في الرجعة ؛ او المراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن وهب بن حفص عن أبي بصير قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : ان انت تحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل ابن ذر مثل رجل كان في بنى اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلودون بقبره و يتحدثون عنده اذ خرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

اقول : المراد ان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القائم في الرجعة . فيقال له لا يموت حتي يقاتل يعني في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبو جعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ، لم يذق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینت‌های پاک و نا پاک که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تا حقیقت هر يك روشن گردد .
صد و چهاردهم : بازم سعد بن عبدالله از ابو بصير نقل میکنند که گفت : بحضور صادق (ع) عرض کردم : میان ما معروف است که «عمر بن ذر» نمیرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی - بنام «عبد ربه» - است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند و آنجا باهم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی از قبر بیرون آمد ، گرد و خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد این است که «عمر بن ذر» پس از مرگ زنده شود و در رجعت حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نمیرد تا با وی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صد و پانزدهم : «عياشي» در تفسير از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچار مرگ را میچشد ، آنکس هم کشته شده و مرگ را نچشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان يرجع حتى يذوق الموت .

الحادس عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سيرين قال : كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ قال : ما يقول الناس في هذه الآية : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » ؟ قلت : يقولون لا قيامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : كذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و كرّ المكرون ، فقال اهل خلافكم : قد ظهرت دولتكم يا معشر الشيعة و هذا من كذبكم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا يبعث الله من يموت ؛ ألا ترى انهم قالوا : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم » كانت المشركون أشدّ تعظيماً بالللات و العزى من أن يقسموا بغيرها فقال الله تعالى : « بلى و وعداً عليه حقاً » .

المابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابي بصير قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و

بر گردد تا بچشد .

صدوشانزدهم : بازم « عياشى » از « سيرين » نقل ميکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در باره اين آيه چه ميگويند : « بخدا قسم خوردند ، قسمهاي مؤکد که هر کس ببرد خدا زنده اش نميکند ، نحل ، ۳۸ » گفتم : ميگويند مربوط بانکار قيامت و حشرونشراست ، فرمود : بخدا ؛ دروغ ميگويند ، مربوط بر رجعت است که چون حضرت قائم (ع) قيام کند وعدهاي برگردند ، سنين گويند : دولت شما شيعيان ظاهر شد ، و اين هم از دروغ شماست که ميگوئيد فلان و فلان زنده شدند ، و قسم ميخورند که هر کس ببرد خدا زنده اش نميکند ، مگر نمي بيني که مي فرمايد : « بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکين منکر قيامت به « لات » عزي » قسم ميخورند ، و براي آنها بيش از خدا احترام قائل اند ، خداوند هم در رد همان مخالفين شما مي فرمايد : « چرا وعدهاي است بر خدا ثابت » .

صدوهفدهم : از ابو بصير نقل ميکند که گفت : تفسير اين آيه را از حضرت صادق

(ع) پرسيدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد (در مقابل اينکه) بهشت از آنهاست

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون « الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرءت « التائبون العابدون » فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدین » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم یعنی في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتى يموت.

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن رفاعه بن موسى قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معاوية و أصحابه ، فيقتلهم حدو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رددنا لكم الكرة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع عشر بعد المائة ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراچکی في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبي الحسن الديلمي باسناده الى محمد

در راه خدا جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، سورة توبه ، آیه ۱۱۱ « فرمود : این معامله در عالم ذر بوده ، سپس آیه بعد را خواندم : «التائبون العابدون . . .» (یعنی مؤمنان عبارت اند از توبه کنان ؛ و عبادتکاران . . .) فرمود : چنین بخوان : «التائبين العابدین . . .» آنگاه فرمود : هر گاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنها باند که خدا جان و مالشان را خریده - یعنی در رجعت - هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمیرد زنده شود تا کشته گردد ، و هر که کشته شود ، زنده گردد تا بمیرد .

صد و هیجدهم : از «رفاعة بن موسى» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که دنیا بر میگردد حسین و اصحاب او بند و یزید و یارانش ، آنگاه بدون ذره ای کم و زیاد از آنان انتقام گیرد ، چنانکه در قرآن میفرماید : «سپس بر ضد آنها دولت بشما دادیم ، و بمال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتیر کردیم ، بنی اسرائیل ، ۶» .

صد و نوزدهم : شیخ ابو الفتح کراچکی در کتاب «کنز الفوائد» روایت میکند

بن علی عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « أفمن و عدناه وعداً حسناً فهو لا فيه » قال : الموعود علی بن ابيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له و اوليائه في الآخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول علی المنبر : أنا سيد الشيب وفي سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملی كما جمعه لايوب .

اقول : قد تقدم ان الله أحیی لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره علی ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

الحادي و العشرون بعد المائة ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن سالم بن ابي سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي أبي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه « آیا آنکس که وعده نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که اذمتاع زندگی این دنیا بر خوردارش کرده ایم) ؟ قصص ۶۱ » فرمود : آنکس که وعده نیکش داده اند علی بن ابيطالب (ع) است که خدا وعده اش داده در دنیا اذ دشمنانش انتقام گیرد ، و در آخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صد و بیستم : « کشي » در کتاب « رجال » از « اصبغ » روایت میکند که گفت : امیر المؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، و در من نمونه ای از ایوب است ، بخدا قسم خدا پرا کند گی مراجع کند چنانکه از ایوب را جمع کرد .

موافق گوید : سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را « عیاشی » هم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند .

صد و بیست و یکم : کلینی از حسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه ای بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل « واسط » و هجومشان بر من شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا: «يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون».

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس وغيرهم في زيارة القائم عليه السلام في السرداب: و وفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعته ويملك في دولته و يتمكن في ايامه.

الثالث و العشرون بعد المائة ما رواه ايضا في زيارة اخرى له عليه السلام: وان أدركني الموت قبل ظهورك فأتوسل بك الى الله ان يصلي علي عجل و آله، و ان يجعل لي كرامة في ظهورك، ورجعة في ايامك، لا بلغ من طاعتك مرادى؛ وأشفي من أعدائك فؤادى.

عثمانیها مرا آزار میدادند، حضرت بخط خویش مرقوم فرمود: خداوند از دوستان ما پیمان گرفته که در دولت باطل صبر کنند، نسبت بحکم پروردگارت صابر باش، که چون آقای مردم قیام کند ستمگران گویند: «ای وای بر ما، که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده میداد و پیمبران راست میگفتند».

صد و بیست و دوم: جمعی از علمای ما - مثل شهید، مفید، ابن طاووس و غیره در زیارت حضرت قائم (ع) در سرداب مطهر نقل میکنند که بگو: پروردگارا! مرا توفیق ده که بطاعت او قیام کنم، و در خدمت او ثابت باشم، و اگر پیش از آنکه ظهور کند جانم را گرفتی مرا از آنان قرار ده که در رجعت وی بر میگردند، و در دولتس حکومت میکنند و در دوران قدرت می یابند.

صد و بیست و سوم: بازمه علما در زیارت دیگر آنجناب چنین مینویسند: اگر پیش از ظهورت مرگ گریبان مرا گرفت ترا بدرگاه خدا شفیع میکنم که بر محمد و آلش درود فرستد و هنگام ظهورت مرا باز گرداند و در رجعتت زنده ام فرماید تا از اطاعت تو مراد خویش بر گیرم، و از دشمنانت سینه ام راشفادهم».

الرابع والعشرون بعد المائة مارووه ايضاً في زيارة اخرى له **ﷺ** : اللهم أرنا وجه وليك الميمون في حيوتنا و بعد المنون ، اللهم انى ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في الزيارات عن الصادق **ﷺ** انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة مارواه الشيخ ابو الفتح الكراچكى في كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن على بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى : ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظننت أعناقهم لها خاضعين ، قال : هذه نزلت فينا وفي بنى امية يكون لنا عليهم دولة ، فتذل أعناقهم لنا بعد صعوبة و هو اننا بعد عز .

صدويست و چهارم : بازم در زیارت دیگر آنجناب چنین نقل میکنند: «خداوندا!

روی مبارك ولى خود را در این دنیا و بعد از مرگ بما بنما ، خداوندا ! من در برابر صاحب این بارگاه اقرار میکنم که رجعت جزء عقاید دینی من است .

صدويست و پنجم : بازم روایت میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود: هر که چهل

صبحگاه عهد خویش با امام زمان تازه کند و عهدنامه او را بخواند از یاوران آنجناب باشد ، و اگر پیش از خروج او بمیرد خداوند از قبر بیرونش آورد ، و در مقابل هر کلمه ای هزار حسنه بوی عطا کند ، و عهدنامه در کتب زیارات ثبت است .

صدويست و ششم : شیخ ابو الفتح کراچكى در کتاب «کنز الفوائد» نقل میکند

که ابن عباس در تفسیر این آیه : اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان بر آنها بفرستیم که گردنهایشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ع گفت : این آیه درباره ما و بنی امیه است ، که ما بر آنان حکومت و دولتی یابیم که پس از گردنکشی رام ما شوند ، و بس از عزت خوار گردند .

الدابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : في قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت ويجرى في القيامة .

الثامن والعشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في رسالته في أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه علي ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعني عذاباً في الرجعة .

التاسع والعشرون بعد المائة مارواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «الذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة» يعني لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام (أبي جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة ما رواه الكراچكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صدويست و هفتم : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه . «پروردگارا ! ما را دوبار میراندی و دو بار زنده کردی ، غافر ، ۱۱» فرمود : این مخصوص عده ایست که بعد از مرگ در رجعت زنده میشوند و در قیامت هم «جریان» دارد (یعنی در باره رجعت نازل شده و با قیامت هم قابل تطبیق است) .

صدويست و هشتم : سعد بن عبد الله از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد : « آنها که حق آل محمد را گرفتند عذابی غیر از این (یا نزدیکتر از این) دارند» و این عذاب در رجعت است .

صدويست و نهم : «عیاشی» در تفسیر این آیه : « آنها که بآخرت ایمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته ، نحل ، ۲۲» از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : یعنی آنها که بر رجعت ایمان ندارند . از ابو حمزه هم نظیر این حدیث را نقل میکند .

صدوسی ام : «کراچکی» در کتاب کنز الفوائد از فضل بن عباس نقل میکند که

عن علي بن محمد عن أبي جميلة عن الحلبي وعن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «قدم عليهم ربهم بذنبهم فسواها» قال : في الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها إذا رجع **اقول** : الظاهر ان المراد بربهم وهو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادی والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق في معاني الاخبار عن أبيه عن سعد بن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فراش عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلي يا امير المؤمنين رأيت قولك : العجب كل العجب بين جمادى ورجب قال : ويحك يا أهور جمع اشبات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

اقول : حمل الصدوق آخر الحديث على التقية . فقال : ان امير المؤمنين عليه السلام اتقى ابن الكوا في هذا الحديث لانه كان غير محتمل لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهى» ويمكن أن يكون اشارة الى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم في زمن المهدي

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «پروردگارشان بسزای گناها نشان هلاکشان کرد و دیارشان را هموار کرد ، شمس ، ۱۴» فرمود : این در رجعت است ، و بعد که میفرماید : (و از عاقبت آن بیم ندارد) یعنی چون برگردد از مثل آن باک ندارد .

صدوسی و یکم : صدوق در کتاب معانی الاخبار از «شعبی» نقل میکند که «ابن کوا» بعلی (ع) گفت : این که شما میفرمایید : «عجب ، همه عجب میان ماه جمادی و رجب است» یعنی چه ؟ فرمود : وای بر تو ای یک چشم ، گرد آمدن پراکنده ها ، و زنده شدن مردگان و درو گیاهان ، و وقایع ناگفتنی دیگری است که هلاک میکند و اذین میبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق آخر حدیث را (که میفرماید : نه من هستم و نه تو) حمل بر تقیه کرده میفرماید : چون «ابن کوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت با تقیه صحبت کرده . ولی ممکن است تقیه نباشد و مراد این باشد که بعضی از شیعیان

و ان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهي متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتي ، ولعلها لا يكون بين جمادى و رجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقد تقدم ما يدل على مضمون الباب ويأتي ما يدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة في الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

في ذكر جملة من الاخبار المعتبرة الواردة في الاخبار بالرجعة

لجماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه في باب المتعة بطريق القطع والجزم من غير حوالة على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا .

اقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دال بطريق الحقيقة

وبعضي از دشمنان اهليت عليهم السلام ميان ماه جمادى و رجب محشور شوند ، و رجعت امير المؤمنين (ع) بعد از آن باشد ، و بين اين دو ماه نباشد .

این باب پایان یافت ، حدیثهای بابهای گذشته و آئینده هم احادیث این باب را تأیید میکنند ، زیرا همه این ابواب یکدیگر مربوط است ، و سبب جدا کردن این باب از بابهای بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

در قسمتی از اخبار معتبره راجع بر رجعت جمعی از انبیاء و ائمه علیهم السلام

حدیث اول : شیخ صدوق در کتاب «من لا يحضره» در باب «متعه» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند میفرماید : حضرت صادق (ع) فرمود : هر که بر رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه ما (یعنی صیغه کردن زنان) را معتقد نباشد ازمانیست .

مؤلف گوید : اینکه میفرماید : «رجعت ما» علامت این است که حضرت صادق

علی دخول الصادق عليه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعة من أهل العصمة عليهم السلام أو الجميع ، و لا خلاف فی وجوب الحمل علی الحقيقة مع عدم القرينة .

الثانی ما رواه الشيخ الجلیل رئیس الطائفة أبو جعفر الطوسی فی المصباح الكبير فی أعمال يوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال : من أراد أن یزور قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین وقبور الحجج عليهم السلام وهو فی بلده فلیغتسل يوم الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیک أیها النبی ورحمة الله و بركاته السلام علیک أیها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسيدة الكبرى و السيدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد و الاعلام ؛ و الامناء المستحزون جنّت انقطاعاً الیکم و الی آبائکم و ولدکم الخلف علی بركة الحق فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدينه ، فمعکم معکم لا مع عدوکم ، انی من القائلین بفضلکم مقرر بر جعتکم لأنکر الله قدرة ، و لا ازمع الا ماشاء الله . «الحديث» .

الثالث ما رواه الشيخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

باجمعی از ائمه عليهم السلام یا همه آنان در رجعت بر میگردند ، و تا قرینه ای بر خلاف نباشد ظاهر حدیث را نباید تأویل کرد .

دوم : شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال روز جمعه از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : هر که بخواهد از راه دور پیغمبر (ص) یا امیر المؤمنین یا حضرت فاطمه یا یکی از ائمه عليهم السلام را زیارت کند غسل کند . . . و بگوید : درود ، و رحمت و برکت های خدا بر تو ای پیغمبر مرسل ، و ای وصی پسندیده ، و ای بانوی بزرگوار ، و ای دونوباوه برگزیده پیغمبر ، و ای فرزندان رسول ، و راهنمایان امت ، و امینان و وحی خدا از همه بریدم و بسوی شما و پدران ، و فرزند جانشینتان شتافتم ، دلم در اختیار شما است . و نیرویم در کمکتان آماده است ، تا وقتی که خدادینش را تحکیم فرماید ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده مندم و بر جعتان اقرار دارم ، قدرت خدا را منکر نیستم ، و جز خواست خدا را نمی ندارم «تا آخر حدیث» .

سوم : باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال ماه رجب از حسین بن روح نقل

ابن عیاش قال : حدثنی خیر بن عبد الله عن مولاہ یعنی أبا القاسم الحسین بن روح قال :
 زرای المشاهد کنت بحضرتها فی رجب تقول : الحمد لله الذی اشهدنا مشاهد أولیائه
 فی رجب ، و أوجب علینا من حقهم ما قد وجب ، وصلى الله علی محمد المنتجب ،
 وعلی أوصیائه الحجب الی أن قال : والسلام علیکم ورحمة الله وبر کاته حتی العود
 الی حضرتکم والفوز فی کر تکم والحشر من زمرتکم .

الرابع مارواه رئیس المحدثین ابو جعفر ابن بابویه فی الفقیه وعیون الاخبار
 ورئیس الطائفة ابو جعفر الطوسی فی التهذیب بأسانیدهما الصحیحة عن محمد بن
 اسمعیل بن البرمکی عن موسی بن عبد الله النخعی عن الامام علی بن محمد علیهما السلام
 فی زیارة الجامعة یقول : فیها اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به
 کافر بعدوکم و بما کفرتم به الی أن قال : معترف بکم مؤمن بایابکم مصدق
 برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم «ثم قال» : و نصرتی لکم معدة حتی
 یحیی الله دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه «ثم قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب در هر زیارتگاهی که هستی بگو : شکر خدا را که ماه رجب
 ما را در زیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، و حق آنها بر ما ثابت و لازم فرمود ، درود بر
 پیغمبر بر گزیده اش محمد (ص) و اوصیایش که مبین شرع اند و سلام و رحمت و
 بر کتھای خدا بر شما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتسان شرفیاب شوم . و در رجعتان
 دستگار گردم ؛ و در زمره و حزب شما محشور شوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب»
 بسندهای صحیح از موسی بن عبد الله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) در زیارت
 جامعه فرمود : خدا و شما را شاهد میگیرم که من بشما و هر چه شما عقیده دارید ، معتقدم ،
 بدشمنان شما و هر چه شما عقیده ندارید بی عقیده ام بمقاماتتان اقرار دارم
 برجعتان ایمان دارم ، بازگشتتان را تصدیق میکنم ، در انتظار سلطنت و دولتتان بسر
 میبرم ، نیرویم آماده یاری شماست ، تا وقتی که خدادینش را بدست شما زنده کند ، و
 در روزهای موعود خویش شما را برگرداند ، و برای گستردن بساط عدلش شما را ظاهر

فتبتني الله ابدأ ما بقيت على موالاتكم وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم
ويهدى بهديكم ويحشر في زمركم ويكر في رجعتكم و يملك في دولتكم
و يشرف في عافيتكم ويمكن في ايامكم وتقر عينه غداً برؤيتكم .

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة واجب متعين في امثال هذه الالفاظ
اجماعاً مع عدم القرينة كما هنا .

الخامس : ما رواه الشيخ و ابن بابويه ايضاً بالسند السابق بعد الزيارة
الجامعه في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : السلام عليكم سلام مودع
الى أن قال : السلام عليكم حشرني الله في زمركم و أوردني حوضكم و جعلني
من حزبكم و أرضاكم عنى و مكنتني في دولتكم و احياني في رجعتكم و ملكني
في ايامكم .

السادس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب عيون الاخبار في باب ما جاء عن
الرضا عليه السلام في وجه دلائل الائمة و الرد على الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تميم
بن عبد الله بن تميم القرشي قال : حدثني أبي قال : حدثني احمد بن علي الانصاري

... کند ، و در زمین قدرتتان دهد خدا همیشه مرا بدوستی شما ثابت دارد ، و از آنجا قرار
دهد که از شما بروی میکنند در راهتان میروند ، بنور هدایتتان رهبری میشوند ، در
زمره نان محشور میشوند در رجعتتان بازمیگردند ، در دولتتان حکومت میکنند ، در زمان
راحت و عافیتتان شرف می یابند ، در روز گارتان قدرتمند میشوند ، و فردا چشمشان
بجمالتان روشن میشود .

مؤلف گوید : قبلاتند کردادیم که باتفاق همه علماء تاقرینه و شاهی در کار نباشد
این مطالب را نباید تاویل کرد و بمعنای مجازی حمل کرد .

پنجم : باز شیخ طوسی ، و صدوق پس از زیارت «جامعه» در زیارت و داع چنین
نقل میکنند : سلام بر شما ، سلام و داع . . . سلام بر شما ، خدا مرا در زمره شما محشور
و بر سر حوضتان وارد کند ، و از حزب شما قرار دهد ، و شمارا از من خشنود فرماید ، و در
دولتتان قدرتم دهد ، و در رجعتتان زنده ام کند ، و در روز گارتان حکومتم دهد .

ششم : شیخ صدوق در کتاب عیون از حسن بن جهم - در حدیثی طولانی - نقل میکند

عن الحسن بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال لابي الحسن الرضا عليه السلام : ما تقول في الرجعة؟ فقال الرضا عليه السلام : انها الحق قد كانت في الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال عليه السلام : اذا خرج المهدي من ولدى نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه .

وقال عليه السلام : ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء ، قيل : يا رسول الله ثم يكون ماذا؟ قال : ثم يرجع الحق الي أهله ، فقال المأمون : فما تقول في القائلين بالتناسخ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو كافر مكذب بالجنة «الحديث» .

اقول : رجعة عيسى عليه السلام قد صرح بها في هذا الحديث وغيره ، بل تواترت وفي القرآن ما يدل على وفاته كقوله : «و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم» ، وقوله تعالى : «اني متوفيك ورافعك الي» وغير ذلك والاحاديث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : درباره رجعت چه میفرمائید؟ فرمود : حق است ؛ در اتمهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هر چه در اتمهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم خواهد بود ، و نیز فرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و باز فرمود : اسلام اول غریب بود و آخر هم غریب شود ، خوشا بحال غریبان ، پرسیدند : یا رسول الله ! بعد از آن چه میشود؟ فرمود : حق باهش بر میگردد ، مأمون گفت : درباره قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعد از مرگ در بدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید؟ فرمود هر که بتناسخ معتقد باشد کافر است ، و بهشت را دروغ پنداشته ، «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این حدیث و غیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده به عیسی بزمین بر میگردد ، از قرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا از زبان او نقل میکنند که در قیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواشان بودم و چون مرا برگرفتی (و بتفسیر مؤلف ، چون مرا میراندی) تو خود نگهبانان بودی ، مانده ، ۱۱۷» و نیز بعیسی خطاب میکنند : «من ترا بر میگیرم (و بتفسیر مؤلف میبرانم) و بجانب

فيه كثيرة ، وان كان بعض العامة ينكر وفاته فليس بمعتبر ، و ما ذاك الا لافراطهم في انكار الرجعة ، وقوله : ثم يرجع الحق الى أهله يدل على رجعة الائمة عليهم السلام مضافاً الى التصريحات الكثيرة ، ولو كان المراد خروج المهدي عليه السلام وحده لما كان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرح به صاحب الصحاح و القاموس و غيرها ؛ وقد عرفت ايضاً ان الطبرسي ذكر ان ذلك تأويل صدر من بعضهم ثم حكم بانه مخالف لاجماع الامامية ، والتصريحات المنافية لهذا التأويل البعيد أكثر من أن تخصي ، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ يدل على عود الروح في الرجعة الى بدنها الحقيقي لا الى بدن آخر ، والالكان تناسخاً قطعاً .

السابع مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب «ما حدث بهرثمة بن أعين من وفات الرضا عليه السلام» عن تميم بن عبدالله القرشي عن أبيه عن محمد بن مثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن هرثمة بن أعين عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تغسلني أليس زعمتم ان الامام لا يفسله الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالاميرم ، وهمچنين آيات ديگر ، احاديث هم در اين باره بسيار است ، اگرچه بعضی از سنين منكر وفات اويند ولي قول آنها معتبر نيست ، و اين از جهت تند روی در انكار رجعت است ، مرگ اورا انكار ميکنند که رجعت ثابت نشود ، و اينکه ميفرمايد سپس حق باهش بر ميگردد دليل رجعت ائمه عليهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدي (ع) باشد از اقسام رجعت حساب نميشود زیرا قبلا گفتيم که معنی رجعت چنانکه از کتاب «صحاح» و «قاموس» و ديگران هم استفاده ميشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نیز گفتم که مرحوم «طبرسي» ميفرمايد بعضی اين تأويل را گفته اند اما بر خلاف اجماع اماميه است ، و تصريحهای ييشمار روايات هم آنرا رد ميکند و اما اينکه ميفرمايد ، «تناسخ» باطل است ، دليل بر اين است که در رجعت روح بيدن اصلی بر ميگردد نه بيدن ديگر ، و گرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شيخ صدوق در کتاب «عيون» - در حديثي طولاني - از هرثمة بن اعين نقل ميکند که حضرت رضا (ع) فرمود : وقتی که تو مشغول غسل دادن مني مأمون بتو خواهد گفت : مگر شما معتقد نيستيد که امام را غير از امام غسل نميدهد ؟ بگو : البته

لا يجب أن يغسله الامام ، فان تعدى متعدد غسل الامام لم تبطل امامته ولا امامة الذي بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الا ان الا هو من حيث يخفى .

اقول: هذا المعنى قدورد في الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدي عليه السلام .

الثامن مرواه الكليني في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها: اشهدكم اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن الى ان قال : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة . ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذي يأتي ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

امام را بايد امام غسل بدهد اما اگرستمگري تجاوز کرد و او را غسل داد امامت او امامت آن امام بعدى باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا در مدينه بود پسرش آشکارا غسلش میداد اکنون هم بطور مخفی او غسل میدهد .

مؤلف گوید : اين موضوع (که امام را بايد امام غسل دهد) در روايات بسيارى وارد شده ، و اين مؤيد اخبار بسيارى است که ميفرمايد امام حسين (ع) حضرت مهدي را غسل میدهد .

هشتم : كليني در باب «زيارت امام حسين» از يوسف کناسي نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتي بر سر قبر حسين (ع) رفتي بگو شهادت ميدهم که من بشما ايمان دارم ، و بر جعتان يقين دارم . . . خداوندا ! قاتلان حسين (ع) را لعنت کن ما را از آنان قرار ده که او را ياري ميکنند و از آنها کمک ميگيرد ، و بر آنان منت مينهي دنيا و آخرت در صف ياوران دين توهستند .

این حدیث را «ابن قولويه» هم در کتاب «مزار» روایت میکند .

التاسع : ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعله آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبره من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .
وأورد هذا الحديث في الباب ^{الرابع} الثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازم کلینی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که خواستی با حسین (ع) وداع کنی ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ؛ این زیارت را آخرین زیارت من قرار ده ، خداوندا ؛ آنجناب را در مقام شایسته ای بگمار که بدست او دینت را یاری کنی ، دشمنانت را بکشی ، و هر کس با آل محمد جنگ کند تا بودش فرمائی ، که تو خود چنین وعده داده ای و البته خلف وعده نمی فرمائی و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، شهادت میدهم که شماها بزرگواران و گواهان مردمید ؛ در راه خدا جهاد کردید ، و بروش و سنت پیغمبر (ص) کشته شدید .

این حدیث را هم «ابن قولویه» در کتاب «مزار» در دو جا بهمین نحو روایت میکند **دهم :** بازم کلینی در باب «اینکه ائمه جز با امر خدا کار نمیکنند» از «حریز» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : ما هر کدام دفتری داریم که وظائف

من صحیفة فیہا ما یحتاج الیہ أن یعمل بہ فی مدتہ ، فاذا انقضى ما فیہا مما أمر بہ عرف ان أجله قد حضر ، فأتاه النبی صلی اللہ علیہ و آلہ ینعی الیہ نفسه و أخبرہ بمآله عند اللہ ، و ان الحسین علیہ السلام قرء صحیفته التي اعطیها وفسرله ما یأتی و بقی اشیاء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الاشیاء التي بقیت ؛ ان الملائكة سألت اللہ فی نصرته فاذن لها فمكثت تستعد للقتال وتتأهب لذلك حتی قتل ، فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل عجل ؛ فقالت الملائكة : یاربنا اذنت لنا فی الا نهدا رواذنت لنا فی نصره و قد قبضته ؛ فأوحى اللہ الیہم ان الزموا قبره حتی تروه و قد خرج فانصروه ، و ابکوا علیہ و علی ما فاتکم من نصرته ، فانکم قد خصصتم بنصرته و بالبكاء علیہ ، فبکت الملائكة حزناً علی ما فاتهم من نصرته ، فاذا خرج یقولون من أنصاره .

و رواه الثقة الجلیل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه فی الباب السابع و العشرین من کتاب المزار قال : حدثنی محمد بن عبد اللہ بن جعفر الحمیری

دوران حیاتمان در آن ثبت است ، وقتیکہ آن دفتر بآخر رسید می فهمیم مرگمان فرا رسیده آنگاه پیغمبر (ص) می آید خبر وفاتمان را بمامیدهد و اجر و ثوابی را کہ نزد خدا داریم بیان میکند ، چنانکہ حضرت امام حسین (ع) دفتر خود را کہ خواند دید قسمتی از وظائف انجام شده و قسمتی مانده از این روبرجانب کربلا حرکت کرد ، و از جملہ چیزهاییکہ باقیمانده بود این بود کہ : ملائکہ از خدا خواستند اجازه دہد او را نصرت کنند اجازه داد ، همان دم کہ آماده جنگ می شدند آنجناب شهید شد ، وقتی بزمین رسیدند کہ کار وی تمام شده بود ، عرض کردند : پروردگارا ! اجازه دادی ما بزمین آمدیم ، اجازه یاری ہم دادی اما پیش از آنکہ ما برسیم جان مقدسش را گرفتی ، وحی شد : ملازم قبرش باشید تا وقتیکہ خروج میکند یاریش کنید ، اکنون برای فیضی کہ از دستتان دفت و برای مصائب او بگریید کہ شما مخصوص نصرت و گریه برای او هستید ، فرشتگان از حسرت خویش گریستند ، و هنگامی کہ آنجناب خروج کند از یاوران وی خواهند بود .

این حدیث را هم «ابن قولویه» در باب ۲۷ کتاب «مزار» از «حریر» بہین نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البزاز عن حريز قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادي عشر مارواه الكليني ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بنى اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل علي بن أبي طالب و طعن الحسن «ولتعلن هلواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعد اوليهما» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عبادنا أولى بأس شديداً فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدعون وترأ لآل محمد الاقتلوه «وكان وعداً مفعولاً» خروج القائم «ثم ردونا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل میکند .

یازدهم : از عبدالله بن قاسم نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما دو نوبت در زمین فساد میکنید ، سوره بنی اسرائیل ، ۴ - « فرمود : این دو فساد : قتل علی بن ابیطالب (ع) و خنجر زدن حضرت امام حسن (ع) است (یعنی تأویل آیه در این امت و تطبیقش با مسلمانان منافق چنین میشود) » - و سرکشی میکنید ، سرکشی بزرگی - این قتل حسین (ع) است - هنگامی که نوبت اولی رسید - یعنی نوبت نصرت حسین (ع) شد - جمعی از بندگان با صلابت خویش را بر شما گماشتیم تا در داخل دیارتان کشتار کردند - اینان را خدا پیش از خروج حضرت قائم (ع) میفرستد تا هر کس را که خونی از آل محمد بگردنش باشد بکشند - و این یعنی خروج حضرت قائم (ع) - وعده ای انجام شدنی بود ، سپس بر ضد آنان دولت بشما دادیم - این خروج حضرت حسین (ع) است با هفتاد نفر یاورش که خودهای دوروی طلا بر سر دارند ، و بر دم اعلام میکنند که این حسین است خارج شده

يشك فيه المؤمنون، وانه ليس بدجال ولا شيطان، والحجة القائم بين أظهرهم فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت، فيكون الذي يغسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرة الحسين بن علي عليه السلام، ولا يلي الوصي الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل الحسين عليه السلام، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن موسى بن سعد ان الحناط، عن عبدالله بن القاسم الحضرمي عن صالح بن سعد عن أبي عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان وعد الله مفعولا » .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب، وهذه عاداته كما قرر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .

واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذي ظهر لي في حل اشكاله وجوه :

احدها انه قد تقرر ان للقرآن ظاهراً وباطناً، وانه لا يعلم جميع معانيه الا الائمة عليهم السلام، فلعل ما ذكر معناه الباطني وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکی نماند که اودجال وشیطان نیست، امام زمان (ع) هم در میان آنها است، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مرك درمی یابد و بدست آنحضرت غسل و کفن و حنوط و دفن میشود، امام را غیر از امام غسل نمیدهد . این حدیث را «ابن قولويه» هم در کتاب «مزار» باب ۱۸ - در آیاتی که درباره قتل حسین (ع) و انتقام از دشمنانش وارد شده - نقل میکند اما آخر حدیث را که بغرض او مربوط نیست بیان نمیکند .

یکی از علمای عصر ما در این حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً در بیان حال بنی اسرائیل است و ربطی بقضیه کربلا یا سایر وقایع این امت ندارد امام ممکن است بچندوجه جواب داد ۱ - قرآن ظاهری دارد و باطنی، و باطنش را غیر از ائمه علیهم السلام

و ثانيها انه قد تقرر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قد اريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فلعل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروي ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشابهتهم لهم في أكثر الاحوال أو كلها كما مر ، ويكون استعارة ، فلا يكون المراد بها ظاهرها أصلاً .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون في حكم بنى اسرائيل و يكون للحديث الوارد في تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ما كان في بنى اسرائيل يكون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذي يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر في هذه الامة ما ذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة في بنى اسرائيل والله أعلم .

الثاني عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب الخصال في باب العشرة عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش

کسی خبر ندارد . شاید این معنی باطن آیه باشد و ظاهرش مراد نباشد ۲ - بعدیشهای بسیاری ثابت شده که قسمتی از آیات یا بیشتر آنها معانی زیادی تا هفتاد معنی دارد پس شاید ظاهر آیه مراد باشد ، آن هم که در حدیث است معنای باطنش باشد ۳ - ممکن است بنی اسرائیل در آیه کنایه از همین امت باشد زیرا در بسیاری از امور باهم شباهت دارند بنا بر این اصلاً ظاهرش مراد نیست ۴ - مراد همان امت موسی است اما چنانکه در حدیثهای سابق هم بیان شد هرچه در بنی اسرائیل بوده بدون کم و زیاد در این امت هم هست پس مراد از آیه همین معنای ظاهری است اما حدیث میفرماید نظیر آن در این امت هم هست که عبارت از قتل امیر المؤمنین (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شیخ صدوق در کتاب خصال از حذیفه بن اسید نقل میکند که پیغمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، و خروج يأجوج ومأجوج « الحديث » .

اقول : يأتي ان شاء الله ما يدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام وتقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزداد هذا الدعاء « الحمد لله شكراً لنعماؤه » و ذكر شكايه طويلة من أحوال الغيبة والدعاء لصاحب الزمان بتعجيل الفرج والخروج الى أن قال : « اللهم وشرف بما استقل به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه وسر نبيك محمداً عليه السلام برؤيته ومن تبعه على دعوته » ثم قال : « ورد منه من سهام المكاره ما يوجهه اهل الشنآن اليه والى شركائه في أمره ومعاونيه على طاعة ربه » الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح والمساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيابد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، و خروج « يأجوج ومأجوج » « تا آخر حديث » . احاديثي بعداً بيايد كه صريحاً مي فرمايد : مراد از جنبنده زمين حضرت امير المؤمنين (ع) است قبلا هم اشاره شد .

سيزدهم : شيخ طوسي در كتاب « مصباح كبير » در قنوت نماز « وتر » در ضمن دعائي راجع بشكايه از غيبت امام زمان (ع) ، و دعا براي فرج آن جناب چنين نقل ميكند خداوندا ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسر دنيا نشرده ، و بانجام اين وظيفه كه تنها در عهده او است مقام او را شرافت ده ، و بديدن او چشم پيغمبر (ص) و آنها را كه از دعوتش پيروي ميكنند ، روشن فرما ، تيرهاي شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوار و باورانش بگردان « تا آخر دعا » .

چهاردهم : بازم شيخ طوسي در « مصباح » در آخر دعائي معروف بدعائي « حريق »

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : «اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجى وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقنى نصرهم واشهدنى ايامهم واجمع بينى وبينهم فى الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لا يخلص اليهم الا بسبيل خيرو على معهم وعلى شيعتهم ومحبيهم وأوليائهم» الدعاء . ورواه الكفعمى فى مصباحه فى الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه ايضاً فى المصباح فى الصلوات المرغب فى فعلها يوم الجمعة فى صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعانى عن أبى عبد الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلى على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجى مقروناً بفرجهم» الدعاء .

اقول : ومثل هذا كثير جداً فى الادعية ، و الحمل على الحقيقة الذى هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل على الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميکنند : خداوندا ! بر محمد و آل پاکش درود فرست ، و فرج آنها ، وما و هر مؤمن غمزده اى را نزديك فرما خداوندا ! بر محمد و آلش درود فرست ، مرا توفيق يارى آنان ده ، در روزگار دولتشان حاضر م کن ، دنيا و آخرت ميان من و آنها جدائى مينداز ، از جانب خودت نگهبانى براى آنان قرار داده که جز براه خير دست کسى بدامنشان نرسد ، من و شيعيان و دوستانشان را نيز با آنها در حمايت خود حفظ فرما « تا آخر دعاء » اين دعا را « کفعمى » هم در کتاب مصباح خود نقل ميکنند .

پانزدهم : بازم شيخ طوسى در « مصباح » در دعای بعد از نماز حضرت فاطمه سلام الله عليها در روز جمعه از حضرت صادق (ع) چنين نقل ميکنند . . . و از تو مسألت ميکنم که بر محمد و آل محمد درود فرستى ، و غصه از دل آنان بردائى ، و فرج مرا بفرج آنها قرين گردانى « تا آخر دعاء » .

امثال اين مضمون در دعاها بسيار زياد است ، و تا قرينه اى در کار نباشد بايد معنای حقيقى آنها را نکرده (يعنى شخص دعا ميکند که مرا از باوران امام زمان قرار بده ، يا فرج مرا با فرج آنها قرين کن) و اين دليل بر رجعت است .

السادس عشر ما رواه ايضاً في المصباح في دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبي و الائمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل على ذرية نبيك اللهم اخلف محمداً في اهل بيته اللهم مكّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم و أنصارهم على الحق في السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم و كفّ عنا و عنهم وعن كل مؤمن و مؤمنة بأس كل طاغ و باغ الدعاء .

اقول : بلوم ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم و تمكّنهم و الحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كفّ البأس عنهم و غير ذلك مع التصريحات الكثيرة التي لا يحصى

الصابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في اعمال ذى القعدة في دعاء يوم الخامس و العشرين منه اللهم داحي الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى اللهم عجل فرج اوليائك

شانزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و يك يك ائمه عليهم السلام چنین نقل میکند : خداوند ابر ذریه پیغمبرت درود فرست خداوند ! در میان اهلیتتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و یاوران آشکار و نهانشان قرار ده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر و سرکشی را از ما و آنها و هرزن و مرد با ایمان دور فرما «تا آخر دعاء» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینست که همه آنها را ، و این نظیر آیه سوره نورا است که میفرماید : (خدا با آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تاویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحهایی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعدة چنین نقل میکند : ای خدائی که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . هنگام خروج جان ، و رفتن زیر خاک دوستانت را بیالین من برسان ، خداوند ! فرج دوستانت را نزدیک کن ، آنچه بستم

وارد عليهم مظالمهم و اظهر بالحقوق قائمهم ثم قال : « اللهم صل عليه وعلى آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه »
و رواه الكفعمي في مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالاتها على المراد بملاحظة ضمائر الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات فهي مؤيدة للتصريحات .

الثامن عشر ما رواه ايضا في المصباح في زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد انك الامام البر التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى « اشهد الله وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن و بايا بكم موافق » الزيارة

اقول : هذا أوضح دلالة في رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الاقرار بالزائر أصلاً .

التاسع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في زيارة العباس بن علي عليه السلام يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتكم يا بن امير المؤمنين عليه السلام و قلبي لكم مسلم و رأيي لكم تبع و نصرتي لكم معدة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و بايا بكم من

از آنان گرفته اند بايشان رد کن ، قائمشان راجع ظاهر کن ، خداوندا ! بر آن بزرگوار و پدران او درود فرست ، و ما را از اصحابش قرار ده ، در رجعتش محشورمان فرما ، تا جزه ياوران باشيم . اين دعا و بسياري از دعاهاي ديگر را « كفعمي » هم در كتاب مصباح نقل ميكند ، دلالت اين حديث هم بر رجعت نظير دلالت حديث سابق است .

هيجدهم : در زيارت امام حسين (ع) در روز عرفة چنين روايت ميكند : شهادت ميدهم كه تو امام نيكو كار پرهيز گاري ، و امامان از نسل تو كلمه هاي پرهيز گاري و چراغهاي هدايت اند ، خدا و ملائكه و پيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم و بيازگشتان يقين دارم « تا آخر زيارت » .

نوزدهم : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكند : شهادت ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، و خدا آن وعده اي كه بشما داده وفا ميكند ، اي پسر امير المومنين ! در حالي بزيارتت آمده ام كه دلم تسليم ؛ و رايم تابع ، و نيرويم آماده باري شماست تا وقتي كه خدای احكم العاكمين (ميان شما و دشمنانتان) حكم فرمايد باشمايم باشما نه با دشمنان شما ، من بشما و رجعتان ايمان دارم ، از مخالفان و قاتلانان بيزارم

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال: « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ أيضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن فولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبد الله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم اورد الزيارة .

اقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جملتهم العباس .

العشرون ما رواه أيضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها: « أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمرى لك متبّع و نصرتى لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومن عليّ بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا میان من و شما ، و پیغمبر ، و دوستانش جمع کند .

این حدیث را در کتاب « تهذیب » هم نقل میکند ، « ابن قولویه » در کتاب « مزار » از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق (ع) روایت میکند ، و اینکه میگوید بیازگشتان ایمان دارم ، بازگشت آنها همان رجعت حسین (ع) و یارانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بیتهم : باز هم در « مصباح » در زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند از دیگران بریده بگوی تو آمده ام ، دل بتو و جانشین بر حقت بستم ، دلم تسلیم شما ، اختیارم بدست شما و نیرویم برای نصرتتان آماده است ، ... خداوند ! تو سل من پیغمبر و آلش را رد مکن ، تو بر من منت نهادی زیارت ؛ و ولایت و معرفت علی (ع) نصیبم کردی مرا از آنها قرارداده که وی را یاری میکنند ، و از او کمک میگیرند ؛ و بر من منت گزار دنیا و آخرت درصیف یاوران او قرار داده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام تم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الأربعين

الحادي و العشرون ما رواه الشيخ أيضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الأربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الأربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الي ان قال : «اشهد انك الامام البرّ التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن و بايا بكم موقن بشرائع ديني و خواتيم عملي و أمرى لامر كهم متبع و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم ،

الثاني و العشرون ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

ابن حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب «مزار» در باب زیارت حضرت امیر (ع) ، و کفعمی هم در «مصباح» روایت میکنند .

بیست و یکم : شیخ طوسی «در کتاب» تهذیب و «مصباح» در زیارت اربعین از صفوان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : در زیارت اربعین بگو : سلام بر تو ای حسین شهید ، ... شهادت میدهم که تو امام نیکو کار پرهیز کاری ، و امامان از نسبت کلمه پرهیز کاری اند ، من بشما ایمان دارم و بیازگشتان و احکام دینم و سرانجام کارم یقین دارم ، در هر امر پیرو شمایم ، و نیرویم برای نصرتتان ، آماده است تا وقتی که خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمایم ، باشما ، نه با دشمنان شما .

بیست و دوم : باز هم در مصباح در اعمال ماه شعبان میفرماید : سوّم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولد الحسين بن علي عليه السلام خرج الى القاسم بن العلاء الهمداني و كيل
 ابي محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علي عليه السلام ولد يوم الخميس لثلاث مضي من شعبان
 فسم وادع فيه بهذا الدعاء اللهم اني اسئلك بحق المولود في هذا اليوم الموعود
 بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكته السماء ومن فيها والارض ومن عليها ولما يظا
 لا بتيها قتيل العبرة وسيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكربة المعوض من قتله ان
 الائمة من نسله والشفاء في تربته والفوز معه في اوبته والاصياء من عترته بعد قائمهم
 و غيبته حتى يدر كوا الاوتار ويشاروا النار ويرضوا الجبار ويكونوا خير انصار ، و
 صلى الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصل علي محمد وعترته واحشرنا في
 زمرة بوبو ثنامعه دار الكرامة ومحل الاقامة ، اللهم و كما اكرمتنا بمعرفته فاعلمنا
 بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ويكثر الصلوة عليه عند
 ذكره وعلى جميع اوصيائه الاثنى عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا في هذا اليوم

حسين (ع) است ، و نامه ای از حضرت عسکری (ع) برای و کیشان قاسم همدانی آمد که
 نوشته بودند : مولای ما حسین بن علی (ع) پنجشنبه سوم شعبان بدینا آمد ، آنروز را روزه
 بگیر و این دعا را بخوان : خداوندا ؛ بحق مولود امروز که پیش از تولد خبرشادتش را
 دادی ، و پیش از آنکه پا بر زمین مدینه نهی ، آسمان و اهلش ، و زمین و مردمش بر او گریستند
 آن کشته اشک ، و سرور اهل بیت که وی را در رجعت مدد میکنی ، و در عوض شهادت امامان را
 از نسل او ، و شفا را در تربتش قرار دادی ، و در هنگام بازگشت غلبه را برای او مقدر
 کردی ، و بعد از حضرت قائم و غیبت وی اوصیایش را از عترت آنجناب مقرر کردی تا انتقام
 خونهای مقدس را بگیرند ، و خدای جبار را خشنود کنند ، و بهترین یاور دین باشند ، رحمت
 خدا بر آنها باد ، مادام که شب و روز پشت سر یکدیگر در حرکت اند ، خداوندا ؛ درود بر
 محمد و آلش فرست و ما را در زمرة او محشور فرما ، و باوی در منزل نیکان و سرای جاودان
 جایمان ده ، خداوندا ؛ چنانکه ما را بمعرفت او سرفراز کردی ، بمجاورتش نیز مفتخرمان
 فرما ، و هم نشینی او را نصیبمان گردان ، ما را از آنان قرار ده که در برابر او تسلیم اند ،
 چون یاد او میکنند درود فراوان بر خود و دوازده سناره فروزان ، اوصیای بزرگوارش
 میفرستند ، خداوندا ؛ امروز بهترین عطاها را بمانعنایت کن ، چنانکه حسین را بمحمد عطا

خير موهبة كما وهبت الحسين لمحمد جده و عاذ فطرس بمهده فنحن عائدون بقبره من بعده نشهد تربته و ننتظر أوبته آمين رب العالمين .

الثالث والعشرون ما رواه الكليني في باب ما يعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجا المقربون «الحديث» .

الرابع والعشرون ما رواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد بن معلى بن محمد بن الوشاعن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبد الله عليهما السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عز وجل «و نريدان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكس لهم في الارض» .

الخامس والعشرون ما رواه الكليني ايضاً في باب نكت و تنف من التنزيل

کردی ، خدايا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد ما بقبرش پناه آورده ايم ، تربت پاکش رامینگریم و در انتظار باز گشتش بسر میبریم .

بیست و سوم : (این همان حدیث صد و دوازدهم باب سابق است) .

بیست و چهارم : کلینی از ابو الصباح نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) راه میرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهي باو کرد و فرمود : این را می بینی ؟ این از آن کسانی است که خدا میفرماید : «میخواهیم بر آنها که در زمین نا توان شمرده شدند منت نهیم ، امامشان قرار دهیم ، وارثان کنیم ، و در زمین استقرارشان دهیم

قصص ۵۰

بیست و پنجم : بازم کلینی از محمد بن فضل نقل میکند که حضرت کاظم (ع)

فی الولاية عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن الماضي عليه السلام فی قوله تعالى : « هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق » قال : الولاية هي دين الحق ، قلت : « ليظهره علي الدين كله » قال : يظهره علي جميع : الاديان عند قيام القائم « الحديث » .

اقول : الحمل علي الحقيقة الذي هو واجب عند عدم القرينة يستلزم الحكم بالرجعة مضافاً الي التصريحات الكثيرة .

السادس والعشرون ما رواه الكليني في أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياح عن محمد بن سليمان عن عيثم بن أسلم عن معاوية بن عمار عن أبی عبد الله عليه السلام في حديث ان جبرئيل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : فمنكم القائم فيصلی عيسى بن مريم خلفه . اذا أهبطه الله الي الارض

السابع والعشرون ما رواه ابن بابويه في كتاب العلل في باب العلة التي من أجلها سمى ذو القرنين عن ابیه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن بريد العجلي عن الاصبغ بن نباتة قال : قال امير المؤمنين عليه السلام - وقد سئل عن ذي القرنين - فقال : لم يكن نبياً ولا ملكاً ولم يكن

در تفسیر این آیه : « اوست که پیغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستاد ، توبه ۳۲ » فرمود : دین حق « ولایت » است ، گفتم بعد میفرماید : « تا آنرا بر همه دینها غلبه دهد » فرمود : هنگام قیام حضرت قائم (ع) این وعده عملی شود « تا آخر حدیث » .

مؤلف گوید : بمقتضای اینکه لفظ را باید بر معنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمه این حدیث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمیر (یظهره) را به پیغمبر (ص) بر گردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دینها غلبه دهد ، و لازمه این موضوع همان رجعت است) **بیست و هشتم :** بازم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) بحضور رسول (ص) عرض کرد : آن قائمیکه چون عیسی بزمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شماست .

بیست و هفتم : شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصبغ بن نباته نقل میکند که شرح حال ذوالقرنین را از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بوده نه پادشاه

قرناه من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمي ذوالقرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حيناً ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

اقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرح به ابن بابويه وعلی بن ابراهيم و غيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذالقرنين لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع **الثامن والعشرون** مارواه الشيخ أبوعلی الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأنی بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدر كههم العدل ، فقلت : يا رسول الله العدل منا ام من غيرنا ؟ قال : بنا فتح الله و بنا يختم ، و بنا يؤلف القلوب بعد الشرك ، و بنا يؤلف القلوب بعد الفتنه .

شاخ طلا و نقره هم نداشت ، بندهای بود خدا را دوست میداشت ، خدا هم او را دوست داشت ، و ذوالقرنین - یعنی صاحب دو شاخش - گفتند زیرا بخدا دعوت کرد ضربتی بريك طرف پيشانیش زدند مدتی از نظرها عايب شد و باز برگشت ، ضربت دیگری بطرف دیگر پيشانیش زدند ؛ درمیان شاهم نظیر او هست .

مواقف گوید : سابقاً گفتیم نظیر ذوالقرنین در این امت خود امیر المؤمنین (ع) است چنانکه ابن بابويه و علی بن ابراهيم و دیگران هم تصریح میکنند ، کلمه : «درمیان شما» هم ظاهر در همین معنی است ، و نیز قبلاً گذشت که ذوالقرنین پس از ضربت اول مرد ، و بعد از پانصد سال زنده شد و باز بعد از ضربت دوم مرد و دوباره زنده شد .

بیست و هشتم : فرزند شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : گویا می بینم که جمعی قرآن را تاویل کرده ، دست بشبه هازده اند . . . اینان در فتنه ها سرگردانند ، تا وقتی که عدل آنان را در یابد ، عرض کردم : یا رسول الله ، عدل از ما است یا از دیگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح کرد و بما ختم میکند بما پس از شرک دلها را مهربان میکند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت میدهد .

اقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذي يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصرت بالحجارة .

اقول : ومثل هذا والذي قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبي ذرانه سمع النبي ﷺ يقول : من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

اقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام في وقت خروج الدجال ؛ وعلي رجعة جماعة من الذين قاتلوه **بها** ايضاً .

الحادي والثلاثون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في اوائله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبدالعزیز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن فيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبره عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدي من يصلي خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گوید : بر حسب رعایت معنای حقیقی ، این حدیث هم از ادلة رجعت است .

بیست و نهم (این همان حدیث هیجدهم باب سابق است) .

سی ام : (این هم حدیث بیستم باب سابق است) این حدیث دلیل بر رجعت اهلبیت

علیهم السلام و رجعت جمعی از جنک کنندگان بایغمبر اکرم (ص) است .

سی و یکم : شیخ صدوق در کتاب « اکمال » از « نزال بن سبره » نقل میکند

که امیر المؤمنین (ع) در حدیث دجال فرمود : . . . خداوند در شام وی را بدست کسی

که عیسی پشت سرش نماز میگزارد ، خواهد کشت ، اما بدانید که بعد از آن بلیه عظمی

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً ويضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة والحديث .

و رواه الراوندى في اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالعة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبع بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .

اقول : يأتي ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثاني والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرء في الانجيل و ذكر كلاماً طويلاً في اخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد عليه السلام وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبي العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ،

است گفتیم : آن بلیه چیست ؟ فرمود : خروج جنبنده زمين از حدود كوه صفا است ، انگشتر سليمان وعصای موسى بدست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : اين حقاً مؤمن است ، بصورت هر كافر بگذارد نقش شود : اين حقاً كافر است ، سپس سر بلند كند و باذن خدا هر كه میان مغرب و مشرق باشد او را بنگرد ، اين جريان بعد از آن است كه خورشيد از مغرب طلوع كرده ، و آن موقع ديگر توبه پذيرفته نشود « تا آخر حديث » .
اين حديث را « راوندى » هم در كتاب « خرايج » از اصبع بن نباته بهمين نحو روايت ميكند .

مؤلف گوید : بر حسب تصريح حدیثهای آینده مراد از جنبنده زمين حضرت امير (ع) است كه در رجعت خارج ميشود .

سی و دوم : از عبدالله بن سليمان - كه كتب انبيای گذشته را خوانده بود - نقل ميكند كه گفت : در انجيل شرح حال محمد (ص) و امتش را خواندم از جمله چنين نوشته بود : ترا بجانب خود بالا ميبرم ، سپس در آخر الزمان فرود ميآورم تا از امت اين پيغمبر عجائبي به بيني

أهبطك في وقت الصلوة لتصلي معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتصال الوصية من لدن آدم عليه السلام

عن أبيه عن محمد بن الحسين (الحسن خ ل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن حدثه عن اسمعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث ان اليهود ادعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلاً وانما شبه لهم يقول الله: «انى متوفيك ورافعك الى ومطهرتك من الذين كفروا» فلم يقدرُوا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه «الحديث» .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موافقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجعة عيسى عليه السلام في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

و در کشتن دجال کمک کنی ، هنگام نماز ترا فرو میفرستم تا با آنها در نماز شرکت کنی ، اینان امت آمرزیده اند .

سی و سوم : ازا بود رافع نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : یهود، ادعا کردند که عیسی را زنده بخاک سپردند ، بعضی از یهودیان مدعی شدند که وی را کشتند و بدار کشیدند در صورتی که خدا او را هرگز تسلیم آنان نمیکرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانکه خداوند میفرماید : « من ترا برگیرم و بسوی خود بالا برم و از (معاشرت با) کفار پاک کنم ، آل عمران : ۵۵ » پس یهودیان نتوانستند او را بکشند . بلکه خداوند بعد از آنکه او را میراند بسوی خود بالا برد « تا آخر حدیث » .

در اجمع بو فوات حضرت عیسی (ع) حدیثهایی بهمین مضمون وارد شده که طبرسی از ابن عباس و غیره نقل میکند ، این روایات با چند آیه قرآن هم تطبیق میکند ، و بر حسب روایات متواتر سنی و شیعه هم حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان بزمین بر میگردد ، در این زمینه مطلب دیگری هم هست که در جای خود تذکر میدهم .

الرابع والثلاثون ما رواه ايضا فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن ادر يس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الى ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث قدسي طويل في النص على الائمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم .

الخامس والثلاثون ما رواه ايضا في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عن رسول الله ﷺ قال : ابشروا ثم ابشروا الي أن قال : فكيف تهلك امة أنا أولها واثنا عشر من بعدى من السعداء اولي الالباب والمسيح بن مريم آخرها .

السادس والثلاثون ما رواه ايضا فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث انه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد . طول الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عيسى بن مريم فيصلّي خلفه ؛ و تشرق الارض بنور ربها .

سابع وچهارم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی - راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنها را عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی و پنجم : از زید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، بازم بشارت باد امتی که من اولشان باشم ، و بعد از من دوازده جانشین خرد مند سعادت مند میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاک میشوند ؟ .

سی و هشتم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگریش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، و عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في النص على الائمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن علي ومن يصلني خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه ايضاً في باب ما روى عن الحسن بن علي عليه السلام عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصاعن الحسن بن علي عليه السلام في حديث قال : أما عملت انه مامن أحد الا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام باسناده عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال : الخامس من ولد ابني موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلني خلفه .

لاربعون ما رواه الكليني في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

س و هفتم : باز از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در تعیین ائمه عليهم السلام فرمود : و حسن بن علی ، و آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

س و هشتم : از ابوسعید نقل میکند که حضرت امام حسن (ع) در حدیثی فرمود : مگر نمیدانی که هیچ امام بر حق نیست جز اینکه بیعت پادشاه گرد نکش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

س و نهم : از ابوبصیر در حدیثی نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم قائم شما کیست ؟ فرمود : پنجمین فرزند پسر موسی ظاهر شود و خداوند بدست او شرق و غرب را بگشاید ، و عیسی بن مریم فرود آید ، پشت سرش نماز گذارد .

چهارم : کلینی در کافی میفرماید : روایت شده که هنگامیکه خاک قبر حسین (ع)

قال : وروي اذا أخذته يعني تراب قبر الحسين عليه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصي الذي وارثه و بحق جدّه و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به و الملائكة المكوف على قبر وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب و أورد الحديث .

الحادي و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله و النبي و الائمة عليهم السلام و انه خرج و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشاذ من الرجال يأتري ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال : حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحناط عن ضريس عن أبي خالد

دا برداشتی ، بگو : « خداوندا ! بحق این تربت پاک ، و این بقعه پاک و آن ، جسد پاکي که در این خاک نهان است ، و بحق جد و پدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده اند ، و ملائکه ای که در این کوی اقامت گزیده اند و در انتظار یاری این امام بسر میبرند ! بر محمد و آلش درود فرست و این خاک را شفای هر دردی قرار ده » « تا آخر دعا » این حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » از کلبینی نقل میکند .

چهل و یکم : « ابن قولویه » در کتاب « مزار » - که در اولش مینویسد این کتاب را برای رضای خدا و تقرب به پیغمبر و ائمه علیهم السلام تألیف کردم ، و همه حدیثهای آن را از راویان موثق نقل کردم و حتی يك حدیث هم از آنان که در حدیث و علم شهرتی ندارند روایت نکردم - در باب هیجدهم از ابو خالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) در تاویل این آیه : « کسانی که مورد حمله دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير » قال : عليّ والحسن والحسين عليهم السلام .

اقول : يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملا على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

الثاني و الاربعون مرواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضا في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معوية العجلي قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : « واذ كر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا » كان اسمعيل بن ابراهيم ؟ فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم ، و ابراهيم كان حجة الله قائما صاحب شريعة ، فالي من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال : كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الى قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر ياری آنها توانا است حج ، ۳۹ فرمود : مراد ، امير المؤمنين و حسن و حسين عليهم السلام است :

مؤلف گوید : بر حسب ظاهر ، اين وعده ای است راجع بر جعت اين سه امام چنانکه مرحوم « ابن قولويه » هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیار سایر روایات را تأیید میکند .

چهل و دوم : در باب نوزدهم همان کتاب از « بريد بن معاوية عجلي » نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : اين اسماعيل که خداوند میفرماید : « در اين کتاب اسماعيل را یاد کن که او درست وعده و پيمبری فرستاده بود ، مریم ۴ » همان فرزند حضرت ابراهيم بود ؟ فرمود : آن اسماعيل پيش از حضرت ابراهيم از دنیا رفت ، و حضرت ابراهيم حجت وقت و صاحب شریعت بود ، دیگر اسماعيل پيغمبر که بود ؟ گفتم : پس اين اسماعيل کیست ؟ فرمود : اسماعيل فرزند حزقيل پيغمبر است ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، او را تکذيب کردند و کشتند و پوست صورتش را کردند خدا بر آنان غضب

و قتلوه و سلخوا و وجهه ، فغضب الله عليهم فوجه اليهم سطا طائيل ملك العذاب فقال له : يا اسمعيل وجهني رب العزة اليك لا عذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل : لا حاجة لي الي ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يا رب انك أخذت الميثاق لنفسك بالربوبية ، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيا ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن تكررني الي الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يا رب ان تكررني الي الدنيا حتى انتقم ممن فعل ذلك بي كما فعل كما تكرر الحسين ، فوعد الله اسمعيل بن حزقيل ذلك فهو يكرر مع الحسين بن علي عليه السلام

الثالث والاربعون مارواه ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم السلام : « وجئت الي مشاهدكم حتى تلحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً و تجعلني لهم

کرد و «سطا طائيل» : فرشته عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاک کنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم از جانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ! تو برای خداوندی خود و پیغمبری محمد (ص) و امامت اوصیایش از مردم پیمان گرفته ای ، و مصیبت های حسین بن علی را بر مردم خبر داده ای و حسین (ع) را وعده داده ای که او را بدنیابر گردانی تا خود از دشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع بدنیابر گردانی تا از دشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که او را بر گرداند ، و با حسین علیه السلام بر خواهد گشت .

چهل و سوم : در باب هفتادونهم از سعدان بن مسلم نقل میکند که گفت : یکی از اصحاب ما زیارت حسین (ع) را از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پس از ذکر پیغمبر و ائمه علیهم السلام میگوید : « من زیارت آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، و آنان را پیشرو من ، و مرا

تبعاً في الدنيا والاخرة ، قال : ثم يقول : « لبيك داعي الله ان كان لم يجئك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هوای علی التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمری لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم اني من المؤمنين برجعتمكم لانكرهه قدرة ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ماشاء الله لا يكون » وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً في الباب المذكور قال : حدثني محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : « وقد أتيتك زائراً قبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتي فكاك رقبتي من النار » الى أن قال : « واجعلني من أنصاره يا أرحم الراحمين » . ثم قال فيها « أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك »

دنيا و آخرت پيرو آنان قرار دهی ، ای دعوت کننده بخدا ، لبيك ، اگر بدنم یاریت نیامد ، قلب ومو ، و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیره بر گزیده او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم تو ، و اختیارم بدست تو است ، و نیرویم برای یاریت آماده است ، تا آندم که خدا شمارا برای نشردینش زنده کند ، با شمایم نه بادشمنانتان ، من از کسانی هستم که بر جعت شما عقیده مندم ، قدرت خدا را انکار نمیکنم مشیت او را تکذیب نمیکنم ، چنین عقید ندارم که چیزی را خدا بخواند و نشود ، تا آخر زیارت .

چهل و چهارم : در همان باب اذا بوحمة ثمالی نقل میکند که حضرت صادق (ع)

پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده ام ، بجای هر تحفه ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . و مرا از یاوران او قرار بده ، . . . (ای پسر پیغمبر !) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، و فرزند جانشینت پیوستم و بزیارتت آمدم ، دلم در برابر تو تسلیم ، و رأیم پیرو

قلبي لك مسلم ورأيي لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه ويبعثكم
 و اشهد انكم الحجة وبكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم اني بايا بكم من
 المؤمنين لا انكر الله قدرة ولا اكذب منه مشية ثم قال فيها : « و تصلى على الائمة
 كلهم كما صليت على الحسن و الحسين عليهم السلام » ثم تقول : « اللهم تمم
 بهم كلماتك و أنجز بهم وعدك و أهلك بهم عدوك و عدوهم من الجن و الانس أجمعين
 اللهم اجعلنا لهم شيعة و أعاوناً و انصاراً على طاعتك و طاعة رسولك و أحيانا محياهم
 و امتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم في الدنيا و الآخرة الى أن قال : « اللهم ادخلى
 في اوليائك و حبب الي مشاهدهم و شهادتهم في الدنيا و الآخرة انك علي كل شيء
 قدير ثم قال : « اللهم اجعلني ممن ينصره و ينتصر به لدينك في الدنيا و الآخرة » الى ان قال :
 « اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن علي قدم ثابت و اثبتني فيمن يستشهد معه »
الخامس و الاربعون ما رواه الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في

نيرويم آماده ياری شما است تا آندم که خدا شما را برای نصرت دینش زنده کند ،
 شهادت میدهم که شما حجت خدائید ، بوسیله شما از خدا امید رحمت داریم ، با شما ایم
 نه بادشمنان شما ، برجمعتان عقیده مندم ، قدرت خدا را منکر نیستیم ، و مشیتش را تکذیب
 نمی کنم ، سپر میفرماید : بر سایر ائمه هم درود فرست چنانکه بر حسن و حسین علیهما
 السلام فرستادی و بگو : خداوندا ! بدست اینان کلمات را تمام کن ، و وعده هایت را
 رفا کن ، و همه دشمنان جنی و انسی خود و آنها را هلاک فرما ، خداوندا ! ما را از شیعیان
 و یاوران آنان قرارده تا در طاعت تو آنها را کمک دهیم ، زندگی ما را مثل زندگی آنان
 و مرگ ما را مثل مرگشان قرارده ، دنیا و آخرت ما را توفیق حضور ایشان ده
 خداوندا ! مرا جزء دوستانت قرار بده ، و دنیا و آخرت محض آنان را محبوب من گردان
 که تو بر هر کار توانایی ، خداوندا ! مرا از آنها قرارده که دنیا و آخرت در راه دین او را
 یاری میکنند و از او کمک بگیرند خداوندا ! مرا از آنان قرار ده که
 در دوستی و ولایت حسین بن علی ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهدای راه او
 ثبت فرما .

چهل و پنجم : علی بن ابراهیم در تفسیرش از عبد الله بن مسکان نقل میکند که

تفسیره فی اوایله بعد تسع ورقات من اول النسخة المنقول منها فی بحث الرد علی من أنکر الرجعة قال علی بن ابراهیم : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن عبد الله بن مسکان عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم و هلّم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه و آله وأمیر المؤمنین ، وقوله : « لتؤمنن به » یعنی رسول الله « ولتنصرنه » أمیر المؤمنین و رواء الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلاً من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله بسند آخر .

السادس والاربعون ما رواء علی بن ابراهیم ایضاً فی اوائل تفسیره مرسله فی قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الائمة و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذين من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً » قال : هذا مما یکون فی الرجعة .

السابع والاربعون ما رواء علی بن ابراهیم ایضاً فی مرسله فی قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « هنگامی که خدا از پیمان پیمان گرفت که این کتاب و حکمتی را که بشما دادم ، اگر پیغمبری سویتان آمد و آنچه نزد شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : از زمان حضرت آدم تا کنون خدا هیچ پیغمبری نفرستاده جز این که دنیا بر میگردد و پیغمبر و امیر المؤمنین را یاری میکند ، و تاویل آیه چنین است که « باید به پیغمبر ایمان آرید و امیر المؤمنین را یاری کنید » .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش نقل میکند .

چهل و ششم : باز در تفسیر این آیه : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و وعده داده که در زمین جانشینان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ایمانشان گرداند ، نور : ۵۵ » میفرماید : مراد ائمه است و این وعده در رجعت عملی میشود .

چهل و هفتم : در تفسیر این آیه : « میخواستیم بر آنان که در زمین ضعیفشان شمرده

«ونريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الآية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامّة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا و بنا يدركك ترة كل مؤمن ، و بنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، و بنا فتح لآبكم و بنا يختم لآبكم .

الخمسون مارواه علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلاً من كتاب الدلائل

منت نهم ، يشوا و وارثان كنيم ، و روى زمين استقرارشان دهيم ، قصص : ۷۵ ميفرمايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

چهل و هشتم : از عمرو بن شمر نقل ميکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، علمش بجائی رسیده بود که تأويل اين آيه را ميدانست : « آن کس که اين قرآن را بعهده تو گذاشت بياز گشتگاهی خواهدت برد ، قصص : ۸۵ » ميدانست که مربوط بر رجعت است .

چهل و نهم : : شيخ مفيد در کتاب «ارشاد» ميفرمايد : از کلمات امير المؤمنين (ع) که شيعه وسنی نقل ميکنند اين است که در خطبه اي فرمود : ما خاندانی هستيم که علمان از علم خدا و حکيمان از حکم او سرچشمه گرفته ، اگر از ما پيروي کنيد از نورمان هدايت شويد ، و اگر نکنيد خدا بدست ما هلاکتان کند ، بدانيد خون هر مؤمنی را ما انتقام ميگيريم ، و ما گردنهای شما را از زیر بار ذلت بيرون ميکشيم ، بما افتتاح شده بشما ، بما ختم ميشود نه بشما .

پنجاهم : علي بن عيسى در کتاب كشف الغمة در حدیثی نقل ميکند که حضرت

لعبدالله بن جعفر الحميري في دلائل الباقر عليه السلام في حديث ان اباہ اوصی اليه ان يغسله وقال : ان الامام لا يغسله الا امام .

اقول : هذا يؤيد ما روى ان الحسين عليه السلام يرجع ليغسل المهدي عليه السلام .
الحادي والخمسون ما رواه ايضاً فيه من طرق متعددة من كتب العامة والخاصة ان عيسى عليه السلام يرجع و يهبط الى الارض ويصلي خلف المهدي عليه السلام
الثاني والخمسون ما رواه الشيخ الجليل أمين الاسلام أبو علي الطبرسي في كتاب مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «فتلقى آدم من ربه كلمات» عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و الدخان ، ودابة الارض ، وخويصة أحدكم الموت ، وأمر العامة يعني القيمة .

اقول : قدوردت الاحاديث الصريحة ان دابة الارض هي أمير المؤمنين و قد تقدم ذلك ، ويأتي مثله ان شاء الله .

الثالث والخمسون ما رواه الطبرسي ايضاً فيه عند قوله تعالى : «يا عيسى اني

سجاد (ع) وصيت كرد كه حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام نبايد غسل دهد .

مؤلف گوید : اين حديث مؤيد احاديثي است كه ميفرمايد امام حسين (ع) باز ميگردد تا حضرت مهدي را غسل دهد .

پنجاه و يكم : از چند طريق از كتابهاي سني و شيعه روايت ميكنند كه حضرت عيسى (ع) بزمين بر ميگردد و پشت سر حضرت مهدي (ع) نماز ميگزارد .

پنجاه و دوم : «طبرسي» در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «آدم از پروردگار خويش كلماتي فرا گرفت ، بقره : ۳۷» از پينمبر (ص) نقل ميكنند كه فرمود : در كارهاي خير سرعت كنيد پيش از آنكه شش چيز بيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال دود (آسماني) . جنبنده زمين ، مرگي كه هر كس را ميگيرد ، و قيامت عمومي .
مؤلف گوید : چنانكه گذشت و باز هم بيايد احاديثي رسیده كه جنبنده زمين حضرت امير (ع) است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : «اي عيسى من ترا بر ميگيرم و بسوي خود بالا

متوفيك ورافعك اليّ، قال: قد صح عنه عليه السلام انه قال: كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكم منكم رواء البخاري ومسلم في الصحيح.

الرابع والخمسون مارواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: ان ذا القرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصح الله له فمات زماناً، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضر به على قرنه الاخر بالسيف، فذلك قرناه، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام.

الخامس والخمسون مارواه ايضاً عند قوله تعالى: «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض» عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: دابة الارض لا يدر كها طالب ولا يفوتها هارب، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر.

مبيرم آل عمران: ۵۵ ميفرمايد: «مسلم» و «بخاري» بسند صحيح روايت ميکنند که پيغمبر (ص) فرمود: هنگاميکه عیسی بن مریم میان شما آید و امامتان از خودتان باشد حال شما چگونه خواهد بود؟

پنجاه و چهارم: اذ امير المؤمنين (ع) نقل ميکنند که: ذوالقرنين بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت، برای خدا مردم را موعظه کرد خدا هم برایش خیر خواست قوم خود را پرهیزگاری دعوت کرد شمشیری بيك طرف پيشانیش زدند مرد و پس از مدتی زنده شد و دعوت را از سر گرفت، ضربت دیگری بطرف دیگر پيشانیش زدند این بود دوشاخ او (که ذوالقرنين، یعنی صاحب دوشاخش گفتند) در شما هم نظیر او هست، و مراد خود آنجناب است.

پنجاه و پنجم: در تفسیر این آیه: «هنگامي که عذاب بر آنان محقق شود جنبنده ای از زمین برایشان بیرون آوریم ... نمل: ۸۲» از حذیفه نقل می کند که پيغمبر (ص) فرمود این جنبنده زمین کسی است که هر کس تعقیبش کند دستش با او نرسد و هر که از وی فرار کند دهائی نیابد، در پيشانی مؤمن نشان نهد: این مؤمن است، در پيشانی کافر نشان نهد: این کافر است.

السادس والخمسون ما رواه أيضاً فيه عن النبي ﷺ انه قال : يكون للدابة تلك خرجات من الدهر ، خروجاً باقضى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولا يدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر «الحديث» .

السابع والخمسون ما رواه الطبرسي أيضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون ما رواه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفست قلبى ، قال عمار : آية آية هي ؟ قال : هذه الآية « واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل ولا أشرب حتى أرى كها ،

پنجاه و ششم : از پیغمبر (ص) روایت میکند که «جنبنده زمین» سه نوبت خارج شود

یکی در آخر نقطه شهر مدینه ، و نامش در بادیه : جنبنده ، مشهور شود و نامش بمکه نرسد ؛ سپس دو نوبت دیگر را شرح میدهد ، و میفرماید بصورت مؤمن و کافر نشان می نهد در صورت مؤمن مینویسد این مؤمن است ، و در صورت کافر مینویسد این کافر است «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هفتم : از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

پنجاه و هشتم : کلینی در زیارت طولانی امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند : شهادت میدهم که تو صاحب عصا آهن نشان زننده ای .

پنجاه و نهم : علی بن ابراهیم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند که مردی بعمار یاسر گفت : يك آیه از قرآن دل مرا ناراحت کرده ؟ پرسید : کدام آیه ؟ گفت : این آیه : «هنگامی که عذاب بر آنان محقق شود جنبنده ای از زمین برایشان بیرون آریم که با آنان سخن گوید ، نمل : ۸۲» عمار گفت : بخدا ! ننشینم ، و نخورم و ننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمرأ و زبداً فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمارياً كل معه فتعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكمها ان كنت تعقل .

الستون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلاً عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادي و الستون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن من أهل البيت رجلاً بعد موته ثلاثمائة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : و كم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح .

اقول : الظاهر ان قوله : ثلاثمائة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبنده را بتو بنمایم ، باهم خدمت حضرت امیر (ع) آمدند ، حضرت خرما و کره میخورد فرمود : عمار جلو بیا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب کرد ، وقتی که برخاست گفت سبحان الله تو قسم خوردی که چیزی نخوری و ننوشی و بزمین نشینی تا آن جنبنده را بمن بنمائی ؟ ! عمار گفت : بتو نمایاندم ، اگر فهم داشتی .

شصتم : «طبرسی» از تفسیر «عیاشی» نقل میکند که عین همین قصه را از ابوذر روایت میکند

شصت و یکم : شیخ طوسی در آخر کتاب «غیبت» از جابر جعفی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! یکی از ما اهل بیت بعد از مرگ سیصد سال سلطنت میکند نه سال هم اضافه میکند گفتم : کی ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، پرسیدم : حضرت قائم در عالم خود چند سال سلطنت میکند ؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسین (ع) و اصحابش را مطالبه کند ، میکشد و پیش میرود تا «سفاح» خروج کند .

مؤلف گوید : ظاهراً مراد این است که سیصد سال بعد از مرگش زنده میشود و

مضى موته ثلاثمائة سنة وليس بصريح في انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديه المذكوره ؛ والحكمة في عدم ذكر الفاصلة لاتخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة في مدة موته وان يراد بهامدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمائة والتسعة مدة ملكه كما لا يخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أو خروجه ؛ ويمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلا ما ضياً ، و القائم الثاني يحتمل المهدي ؛ المذكور اولاً على بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لا يلزم كونه بعد القائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكه و لا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسناح امير المؤمنين عليه السلام وقد وقع التصريح بالثاني في رسالة الحسن بن سليمان خالد القمي في رواية هذا الحديث ويأتي ان شاء الله مزيد

سلطنت میکند ، و صراحتی ندارد که بعد از این مدت بلا فاصله خروج میکند ، بلکه اگر هزار سال بعد از آن هم خروج کند میتوان گفت : سیصد سال بعد از مرگ زنده شد و سلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصله میان مردن و سلطنت هم معلوم است (نظیر همان حکمتی که در مخفی داشتن وقت ظهور امام زمان (ع) است) و اما اینکه میفرماید : نه سال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافه ب مدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه ب مدت سلطنت باشد ، چون این نه سال بر عمر او لش اضافه میشود ؛ شاید هم تمام سیصد و نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اینکه میفرماید : « بعد القائم » ممکن است بعد از غیبت یا خروج او باشد ، و ممکن است « بعد » بضم عین خواند که فعل ماضی باشد (یعنی با حضرت قائم فاصله دارد) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعد از حضرت قائم باشد بلکه اگر بر « لیمکن » عطف شود چنین میشود که : مردی از ما اهلیت سلطنت کند و پس از سلطنت یافتن او منتقم خارج شود ، و بعید نیست که « منتقم » حضرت امام حسین (ع) باشد ، و « سفاح » حضرت امیر (ع) چنانکه در رساله حسن بن سلیمان بن خالد هم باین معنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف این حدیث خواهند آمد

تحقيق للحال والله أعلم .

الثاني والستون ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في اشراف الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أفضل الحديث كتاب الله، وأفضل الهدى هدى الله؛ و شر الامور محدثاتها، و كل بدعة ضلالة، الى أن قال: لا تقوم الساعة حتى يقبض العلم، و يكثر الزلزال، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة، و يظهر الدجال، و ينزل عيسى بن مريم «الحديث» .

المثالث والستون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى: « و ان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » قال: روى ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس كله .

الرابع والستون ما رواه ايضاً فيه عند هذه الآية قال: حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال:

شصت و دوم: «ديلمي» در كتاب «ارشاد» ميفرمايد: پيغمبر (ص) در خطبه‌اي فرمود: بالاترين سخنان: كلام خداست، افضل هدايتها: هدايت خداست، بدترين كارها: كارهاي تازه و جديد الاحداث است، هر «بدعتي» گمراهي است، . . . قيامت برپا نشود تا علم گرفته شود واضطراب و تزلزل زياد گردد، و خورشيد از مغرب طلوع كند، و «چنينده» از زمين بيرون آيد، و دجال ظاهر شود، و عيسى فرود آيد «تا آخر حديث»

شصت و سوم: علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه: «هيچيك از اهل كتاب نيست جز اينكه پيش از مردنش - يعني مردن حضرت عيسى - باوايمان آورد، نساء، ۱۵۹» از پيغمبر (ص) نقل ميکند که فرمود: وقتی که - عيسى (ع) - بر گردد همه مردم باو ايمان آورند .

شصت و چهارم: باز در تفسير همان آيه از «شهر بن حوشب» نقل ميکند که

قال لي الحجاج : آية في كتاب الله قد أعيتني ، قلت : ايها الامير آية آية ؟ قال : قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » و الله اني لآمر باليهودي و النصراني فتضرب عنقه ثم أرمقه فما أراه يجر كسفتيه حتى يخمد ؛ فقلت : ليس علي ماتأولت ؛ ان عيسى ينزل قبل يوم القيامة الي الدنيا فلا يبقى أهل ملّة يهودي و لا غيره الا آمن به قبل موته ، و يصلي خلف المهدي ؛ قال : اني لك هذا ؛ قلت : حدّثني به محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب ، فقال : جئت بهامن عين صافية .

الخامس و الستون ما رواه ايضاً فيه عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الله قادر على أن ينزل آية » قال سيريك في آخر الزمان آيات منها دابة الارض ؛ و الدجال ، و نزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

السادس و الستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « الذين آمنوا به » يعني برسول الله « و عزّروه و نصرّوه و اتبعوا النور الذي انزل معه » يعني

گفت : حجاج بمن گفت : يك آيه در قرآن مرا عاجز کرده ، گفتم : امير ! کدام آيه ؟ گفت : اين آيه : « هيجيك اذاهل كتاب نيست جز اينكه پيش از مردنش باوايمان آورد نساء : ۱۵۹ » بخدا ! گاهی دستور ميدهم يك يهودي يا نصراني را گردن ميزند ، و بادقت اورا مينگرم تا آخرين نفس لبش را حرکت نميدهد (واظهارايماني نميکند) گفتم معنای آيه چنين نيست که تو بنداشتي ، حضرت عيسى پيش از قيامت بدنيا بر ميگردد و اهل هر ملتي از يهودي وغيره - پيش از مرگش - باوايمان ميآوردند ، و آنجناب پشت سر حضرت مهدي (ع) نماز ميگزارد ، حجاج گفت : اين مطلب را از کجا آورده اي ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت از سرچشمه زلالي گرفته اي .

شصت و پنجم : در تفسير اين آيه : « خداوند قدرت دارد که نشانه اي نازل کند انعام : ۳۷ » از ابو الجارود نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر - الزمان خدا نشانه هاي مینما ياند ، مانند جنبنده زمين ، دجال ، عيسى بن مريم ، و طلوع خورشيد از مغرب .

شصت و هشتم : در تفسير اين آيه : « آنان که باو يعني به پيغمبر (ص) - ايمان آورند

أمیر المؤمنین علیه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

السابع والمتون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : «أثم إذا ما وقع آمنتم به» قال اي صدقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين علیه السلام
الثامن والمتون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر علیه السلام في قول الله عزوجل : «يوم ندعو كل اناس بإمامهم» قال : يجي رسول الله صلوات الله عليه وآله في قرية ويحيى علي عليه السلام في قرية، والحسن في قرية، والحسين عليه السلام في قرية، و كل من مات بين ظهراني قوم جاؤا معه .

اقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، والمراد حينئذ الرجعة قطعاً اذ لا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .
الناسع والمتون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسل في قوله

وگراميش دارند وياريش کنند ، واذ آن نوری که با او نازل شده ايمان آورند (هم آنان دستگارانند) اعراف ، ۱۵۷ « روایت میکند که مراد اذ آن نور امیر المؤمنین (ع) است خداوند از پیمبران پیمان گرفت که امتشان را بآمدن پیغمبر (ص) بشارت دهند و او را یاری کنند ، انبیا هم با گفتار او را یاری کردند و بامتشان دستور نصرت دادند ، طولى نمیکشد که همه بدنیا بر میگرددند و در همین دنیا او را یاری میکنند .

شصت و هفتم : در تفسیر این آیه : « سپس آیا آندم که واقع شود باو ايمان آرید ؟ یونس ، ۵۱ « میفرماید : یعنی آیا در رجعت او را تصدیق میکنید ؟ و آنروز گویند : اينك باو . یعنی با امیر المؤمنین ايمان میآورید ؟ .

شصت و هشتم : (این همان حدیث ۳۶ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذیل آن هم همان است که آنجا گذشت) .

شصت و نهم : در تفسیر این آیه : « خدا بآنها که ايمان آورده عمل صالح

تعالى: «وعد الله الذين آمنو وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» قال: خاطب الله الائمة عليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعد ظلمهم وغيصبهم وهذا مما تأويله بعد تنزيله .

البعون ما رواه ايضاً في رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وائمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الحادي والبعون ما رواه ايضاً فيه مرسل في قوله تعالى « ونرى فرعون وها مان و جنودهما » قال : هم الذين غصبوا آل محمد حقمهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

الثاني والبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال : انتهى رسول الله ﷺ الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يا دابة الارض فقال رجل يا رسول الله أيسمى بعضنا بعضاً بهذا الاسم ؟ قال : لا والله ما هو الا له خاصة ، وهو الدابة التي ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

کردند و عده داده در زمین جانشینان کند . . . » میفرماید : این وعده مربوط بآنمه عليهم السلام است ، که وعده فرموده پس از آنمه ظلم و غصب حقشان ، در زمین جانشینان گرداند ، و این از آیه هائی است که «تأويلش» بعد از «تنزيلش» میرسد .
هفتادم : در تفسیر همان آیه میفرماید : خدا به پیغمبر و اهلبیتش بشارت داده که بر آنان تفضل فرماید و در آینده روی زمین جانشین و امام امتشان گرداند ، و آنانرا با دشمنانشان زنده کند تا از آنها انتقام گیرند .

هفتادویکم : (این همان حدیث چهلیم باب سابق است) .

هفتادودوم : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : امیر المؤمنین (ع) در مسجد خوابیده بود ، پیغمبر (ص) آمد پاهایش را حرکت داد و فرمود : ای «جنبنده» زمین ، برخیز ، مردی گفت : یا رسول الله ! ما هم یکدیگر را باین نام بخوانیم ؟ فرمود : نه بخدا ؛ این لقب اختصاصی اوست ، او جنبنده ای است که خدا میفرماید : «هنکامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آوریم که با آنان سخن گوید ، نمل ،

القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» ثم قال : يا على اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعدائك «الحديث» :

الثالث و السبعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً .

اقول : ومثل هذا كثير جداً تقدم بعضه ، و لا يخفى ان هذا دل على رجعتهم (ع) بطريق الاولوية ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

الرابع و السبعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الاية « ان السدى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » يعني الرجعة .

الخامس و السبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن عبد الحميد الطائي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين

« ۸۲ » سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خدا ترا به بهترین صورتی بیرون آورد ، در حالی که آهني در دست داری دشمنانت را بآن داغ نشان « تا آخر حديث » .

هفتاد و سوم : از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعی دسته ای ... را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا ببرد و جز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

مؤلف گوید : نظیر این حدیث بسیار است که قسمتی از آنها قبلاً گذشت ، و دلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه « اولویت » است (یعنی در جایی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه بر تصریحهای سایر روایات .

هفتاد و چهارم : (این همان حدیث ۴۸ است اینجا از « حریز » نقل میکند)

هفتاد و پنجم : در تفسیر این آیه : « آنکه این قرآن را بعهده تو نهاد ترا بیاز

گشتگاهی برگرداند قصص : ۸۵ » از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

﴿۱۹۴﴾ فی قوله تعالى : «ان السّذی فرض عليك القرآن لرادك الی معاده» قال : یرجع الیکم نبیکم وأمیر المؤمنین والائمة علیهم السلام .

السادس والسبعون ما رواه ایضاً فی قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا» قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله ﷺ والائمة علیهم السلام .

السابع والسبعون ما رواه ایضاً فیهِ عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزیز عن جمیل عن أبی عبد الله ﷺ قال : قلت له : قول الله عزوجل : «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا» قال : ذلك و الله فی الرجعة أما علمت ان الانبیاء لم ینصروا فی الدنیا و قتلوا و الائمة من بعدهم لم ینصروا و قتلوا و ذلك فی الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سلیمان بن خالد فی رسالته .

الثامن والسبعون ما رواه ایضاً فیهِ فی قوله تعالى «ویریکم آیاته» قال : یعنی أمیر المؤمنین و الائمة علیهم السلام فی الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمنا بالله

فرمود : پیغمبرتان با امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام بسویتان بازمیگردند .

هفتاد و هشتم : در تفسیر این آیه : « ما پیغمبران خود و آنها را که ایمان آوردند در این

زندگی دنیا ، . . یاری میکنیم ، غافر : ۵۱ » روایت میکند که مراد وقتی است که پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر میگردند .

هفتاد و هفتم : از جمیل نقل میکند که گفت : تفسیر آیه فوق را از حضرت صادق (ع)

پرسیدم فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است ، مگر نمیدانی که پیغمبران و ائمه در دنیا یاری نشدند بلکه کشته شدند ، این نصرت و یاری در موقع رجعت است . این حدیث را سعد بن عبد الله هم نقل میکند .

هفتاد و هشتم : در تفسیر این آیه : « آیات - و نشانه های - خود را بشما می نمایاند ،

غافر : ۸۱ » نقل میکند که مراد : امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است که در رجعت

وحده و كفرنا بما كناهه مشركين فلم يك يتفهم ايمانهم لما رأوا بأسنا .
التاسع والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى « وترى الظالمين آلئذ
 حقهم لما رأوا العذاب » وعلى هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الي مرد من
 سبيل » فنوا لي علياً ؟ ! .

الثمانون ما رواه ايضاً فيه مرسلًا قال : ذكر الله الائمة فقال : « وجعلها كلمة
 باقية في عقبه لعلهم يرجعون » اي فانهم يرجعون الي الدنيا .

الحادي و الثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « و وصينا الانسان
 بوالديه حسناً حملته امه كرهاً و وضعتة كرهاً » يعني الحسين وذلك ان الله أخبر
 رسول الله ﷺ و بشره بالحسين قبل حمله ، و ان الامامة تكون في ذريته الي يوم
 القيمة ، ثم أخبره بما يصيبه من القتل و المصيبة في نفسه و ولده ، ثم عوضه
 بأن جعل الامامة في عقبه ، و أعلمه انه يقتل ثم يرد الي الدنيا وينصره حتى يقتل

نماینده شوند ، وقتی که کافران آنها را به بینند گویند : « بخدای یگانه ایمان آوردیم
 و بآنچه شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم ، اما هنگامی که عذاب ما را به بینند ایمان شان
 سودی نبخشد » .

هفتادونهم : (این همان حدیث ۴۷ باب سابق است) .

هشتادم : روایت میکند که خدا راجع باممه فرمود : « و آن - بکتاب پرستی - را
 در اعقاب خویش کلمه ای پاینده کرد ، شاید باز گردند ، زخرف : ۲۸ » و ائمه در رجعت
 بر میگردند .

هشتادویکم : در تفسیر این آیه : « انسان را به نیکی باید و مادر سفارش کردیم
 مادرش او را بمشقت (یا بکراهت ، بنا بر تفسیر حدیث) حمل کرد و بمشقت بگذاشت ؛ احقاف
 ۱۵ » روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدایش از حملش به پیغمبر
 بشارت داد که متولد میشود ، و خود و فرزنداناش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا
 تاقیامت از نسل او قرار دهد ، و پس از مرگ او را بدینا برگرداند و بارش کند تا دشمنانش
 را بکشد ، و سلطنت روی زمینش دهد ، چنانکه در قرآن میفرماید « میخواستیم بر

أعدائه، و يملكه الارض، و هو قوله: «و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الارض.»

الثاني و الثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى: «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» قال: بشر الله نبيه ان اهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه و آله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام و قتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكّر فتحمله كرهاً؟ اي انها اغتمت و كرهت لما أخبرت بقتله.

الثالث و الثمانون ما رواه ايضاً فيه قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن «ن و القلم» و ذكر الحديث الى أن قال: «و اذا تتلى عليه آياتنا» قال: كنى عن الثاني قال: «اساطير الاولين» اي الكاذب الاولين «سنسمه على الخرطوم» قال: في الرجعة اذا رجع امير المؤمنين

آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند منت نهم امام و وارثان قرار دهیم و روی زمین استقرارشان دهیم،»

هشتاد و دوم: در تفسیر این آیه: «در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من یارث میبرند انبیا: ۱۰۵» روایت میکند که: خدا به پیغمبر (ص) بشارت داد که اهلیتش مالک روی زمین میشوند، بدنیابرمیگردند و دشمنانشانرا میکشند، پیغمبر (ص) این قضایارا باخبر گشته شدن حسین (ع) بفاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود، از این جهت حضرت زهرا بکراهت بار داد او شد سپس حضرت صادق (ع) فرمود: تا کنون شنیده اید ذنی را بشارت پسردهند، بکراهت و اندوه بار داد شود؟ کراهت او برای خبر قتل فرزندش بود.

هشتاد و سوم: از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت: تفسیر آیات سوره «ن» را از حضرت صادق (ع) پرسیدم، حضرت چنین تفسیر فرمود: «چون آیات ما بر او - یعنی بر دومی بخوانند، گوید: افسانه ها - یعنی دروغهای - پیشینان است، بر بینی او

ﷺ ورجع أعدائه فيسبهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفقان .

الرابع والثمانون ما رواه ايضاً فيمنع أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا ﷺ في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً » قال : المساجد الائمة الى أن قال : « حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين ﷺ في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصرأ وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً في قوله تعالى : « قتل الانسان » اي أمير المؤمنين « ما اكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم السبيل يسره » قال : يسر له طريق الخير ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً في قوله تعالى : « قتل الانسان » اي أمير المؤمنين « ما اكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم السبيل يسره » قال : يسر له طريق الخير ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً في قوله تعالى : « قتل الانسان » اي أمير المؤمنين « ما اكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم السبيل يسره » قال : يسر له طريق الخير ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

هشتاد و چهارم : از حسين بن خالد نقل ميکند که حضرت رضا (ع) در تفسير اين آيه : « واينکه مساجد براي خدا است پس با خدا ديگري را نخوانيد (و شريك نکنيد) ... تا چون آنچه را وعده شان ميدهند به بينند خواهند فهميد : چه کس باورش ناتوان تر و عددش کمتر است ؟ جن : ۱۸ - ۲۴ » فرمود : « مساجد » ائمه اند ، و آن چه بکافران وعده ميدهند حضرت قائم و امير المؤمنين عليهم السلام است ، که در رجعت ميايند .

هشتاد و پنجم : در تفسير سورة « عبس » چنين ميفرمايد : « انسان - يعني امير المؤمنين (ع) کشته شد ، چه کفراني کرده بود ؟ - يعني چه گناهي کرده بود که او را کشتيد ؟ ... سپر راه - يعني راه خير - را بر او آسان کرد ، آنگاه وقتي که بخواهد يعني در رجعت زنده اش کند ، چنين است ، فرماني که باو داد اجرا نکرد - يعني امير المؤمنين مأموريت خویش پيايان نرساند و باز بر ميگردد تا انجام دهد - سورة عبس ۱۷ - ۲۳ »

هشتاد و هشتم : از ابواسامة نقل ميکند که گفت : تفسير آيات فوق را از حضرت

بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قوله تعالى: «قتل الا نسان ما أکفرو» قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام «ما أکفرو» یعنی بقتلکم ایاه «من أي شیء خلقه» يقول: من طينة الانبياء خلقه «فقدرو» للخير «ثم السبيل بسره» یعنی سبیل الهدی «ثم اماته فأقبره» ثم اذا شاء أنشره» قال: في الرجعة «كلا لما يقض ما أمره» قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «والسما والطارق» قال: السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام الى أن قال: قلت «النجم الثاقب» قال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قال: «انه على رجعه لقادر» كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيمة

الثامن والثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقي الدين ابراهيم بن

باقر (ع) پرسیدم . فرمود: دربارۀ امیرالمؤمنین (ع) نازل شده یعنی آنجناب کشته شد «چه کرده بود که او را کشتید؟ از چه چیز خدایش آفریده - یعنی از گل پیمبران آفریدش و - برای کارهای خیر - آماده اش کرد، سپس راه - یعنی راه هدایت - را برایش آسان کرد، سپس میراندش و بخاکش سپرد، آنگاه هر وقت بخواهد - یعنی در رجعت - زنده اش میفرماید، نه چنین است، مأموریت خویش بسر نبرد» و در رجعت مدتی در دنیا میماند تا کار خود بپایان رساند .

هشتاد و هفتم: از ابو بصیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه: «قسم بآسمان وستاره شبرو!» فرمود: مراد از آسمان امیرالمؤمنین (ع) است این آیه را پرسیدم (ستاره فروزان است) فرمود: مراد پیغمبر (ص) است، بآنان قسم یاد شده که «خدا بر بازگرداندن انسان توانا است» یعنی چنانکه او را از نطفه آفرید میتواند در دنیا یا در قیامت زنده اش فرماید .

نود و هشتم: شیخ (کفعمی) در کتاب مصباح فصل ۴۶ در دعای بعد از نماز

على العاملی الكفعمی فی المصباح فی الفصل السادس والاربعین فی جملة الدعاء ،
الذی یدعی به بعد صلوة العید : « اللهم صل علی محمد و علی ائمة الهدی الائمة
المهدیین و الحجج علی خلقك » الی أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع و ارتق بهم
الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زین بطول بقائهم الارض و أیدهم
بنصرک و انصرهم بالرعب ، و قو ناصریهم و اخذل خاذلیهم و دمدم علی من نصب
لهم و أعزبهم المؤمنین و اخذل بهم المنافقین » الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشيخ الثقة الجلیل أبو عمرو الکشی فی کتاب
الرجال فی ترجمة جابر بن عبدالله الانصاری عن أحمد بن علی القمی السلولی عن
ادریس بن ایوب القمی عن الحسين بن سعید عن ابن محبوب عن عبد العزيز العبدی
عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : جابر يعلم و أثنى علیه خيراً قال : فقلت له : و
كان من أصحاب علی عليه السلام ؟ قال : كان جابر يعلم قول الله عزوجل : « ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاده » .

التسعون ما رواه الکشی ایضاً فی کتاب الرجال عن أحمد بن علی بن ادریس

عیدچنین نقل میکند : « خداوندا ! بر پیغمبر و امامان ، رهنمایان هدایت یافته و حجت‌های
خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شکافها را بر طرف کن ، مفسد را اصلاح کن ،
ستم را نابود و عدل و داد را آشکار فرما ، زمین را بطول بقائشان زیور بخش بنصرت
خود ، آنان را یاری کن ، و با ترس نصرتشان ده ، یاورا نشان را تقویت کن رها کنند گانشان
را منخول کن ، دشمنانشان را هلاک کن ، مؤمنان را بوسیله ایشان عزت ده ، و منافقان
را منخول گردان » تا آخر دعا .

هشتادونهم : « کشی » در کتاب « رجال » در شرح حال جابر بن عبدالله از « زرارة »

نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جابر میداند - و او را ستایش کرد - گفتم : جابر
از اصحاب علی (ع) بود ، فرمود : جابر تاویل این آیه را میداند : « آنکه این قرآن
بمهدة تو گذاشت ترا بیاز گشتگاهی بر میگردداند ، قصص : ۸۵ »

نودم : از محمد بن مسلم و زرارة نقل میکند که گفتند : احادیثی از حضرت باقر (ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألتنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقرء هذه الآية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

الحادى و التمعون ما رواه ايضاً فيه عن احمد بن علي القمي عن شقران السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال : قلت مالنا و لجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابراً كان يعلم تأويل هذه الآية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

الثانى و التمعون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على اصفياؤك ابراهيم و آل ابراهيم و عجل الفرج والروح و النصر و التمكين و التأييد لهم ، اللهم و اجعلني من اهل التوحيد و الايمان بك و التصديق برسولك ، و الائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسیدیم ، همدا از « جابر » روایت کرد ، گفتیم : ما را چه بکار جابر ؟ فرمود : ایمان جابر بجای رسیده بود که این آیه (یعنی همان آیه فوق) را میخواند .

نود و یکم : از زرارة نقل میکند که گفت : بحضرت باقر (ع) عرض کردم : ما را چه بکار جابر که شما از او حدیث نقل میکنید ؟ فرمود : زرارة ؛ جابر تأویل این آیه (یعنی همان آیه سابق) را میدانست .

نود و دوم : در صحیفه سجادیه - که متواتر و سندش معلوم است - در دعای روز عید قربان ، و جمعه میفرماید : « خداوندا ! مانند آن درود و برکتها که بر گزیدگان خود : ابراهیم و آلش - نازل کردی ، بر محمد و آلش نازل فرما که تو ستوده و بزرگواری ، و فرج ، و رحمت ، و نصرت ، و قدرت ، و تأیید آنانرا نزدیک فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحید ، و ایمان ، و تصدیق به پیغمبران و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای از آن کسانی که توحید و ایمان بدستشان ترویج میشود - قرارده ، ای پروردگار جهانیان این دعا را مستجاب فرما » .

الثالث والتسعون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج في احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى خلفه .

الرابع والتسعون ما رواه الطبرسي ايضاً في الاحتجاج في أواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام علي آل يس ، السلام عليك يا داعي الله الى أن قال : أشهدك يا مولاي أنني أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، والحسين حجته ، و علي بن الحسين حجته ، و محمد بن علي حجته ، و جعفر بن محمد حجته ، و موسى بن جعفر حجته ، و علي بن موسى حجته ، و محمد بن علي حجته ، و علي بن محمد حجته ، و الحسن بن علي حجته ، و أشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

نود و سوم : «طبرسي» در کتاب «احتجاج» از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع)

در حدیثی نقل میکند که : پیغمبر (ص) فرمود : یکی از فرزندان من مهدی است ، که چون ظاهر شود عیسی بن مریم برای یاریش فرود آید و پشت سرش نماز گذارد .

نود و چهارم : از «حمیری» نقل میکند که گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه

ای - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمن الرحيم
وقتی که خواستید بوسیله ما متوجه خدا شوید ، چنانکه خدا فرموده بگوئید : سلام بر آل
پس ، سلام بر توای دعوت کننده بسوی خدا مولای من ! ترا گواه میگیرم ،
که من شهادت میدهم : خدا یکی است ، یکتا و بی شریک است ، محمد (ص) بنده و
فرستاده او است ، جز او و خاندانش حیب و دوستی نیست ، شهادت میدهم که امیر
المؤمنین حجت خدا است ، حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد ،
موسی بن جعفر ، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، و حسن بن علی حجت های خداوند
شهادت میدهم که توحجت خدائی ، اول و آخر ، شائید ، رجعت شامق و بی تردید است

ان رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً، و ان الموت حق و ان ناكراً و نكيراً حق و ان النشر حق و البعث حق «الحديث» .

الخامس والتمهون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندى فى نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرايح فى فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبى جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بنى انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون الم مس الحديد وتلا «قلنا يا نار كونى برداً وسلاماً على ابراهيم، يكون الحرب عليك وعليهم برداً وسلاماً، فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد» الى نبينا قال: ثم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجة توافق خرجة امير المؤمنين و قيام قائمنا، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا الى الارض قط، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

روزی که هر کس قبلاً ایمان نیاورده باشد، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده باشد، ایمانش سود نبخشد - گواهی میدهم که مرگ حق است، «ناکر» و «نکیر» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق اند، و قیامت و معاد حق است .

نود و پنجم: قطب راوندى در «نوادر كتاب خرائج» در فصل رجعت، از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت امام حسين (ع) پیش از شهادت باصحابش فرمود: پیغمبر (ص) بمن فرمود: پسر جان! ترا براق میبرند، و آنجا باجمعی از اصحابت که گزند آهن را نمیچشند - شهید میشوید، سپس این آیه خواند: «گفتیم: ای آتش برابر ابراهیم سرد و سلامت شو» و فرمود: جنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است، شمارا بشارت باد، بخدا! اگر ما را بکشند نزد پیغمبر مان برویم، مدتی بآن حال میمانیم، آنگاه اول کسی که از قبر بیرون آید منم که هنگام خروج امیر المؤمنین (ع) و قیامت حضرت قائم (ع) خارج شوم، سپس حضرت عیسی باجمعی از فرشتگان - که تا کنون بر زمین نیامده اند - فرود آیند، جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، و عده ای دیگر از ملائکه

وجنود من الملائكة ولير كبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب، جمال من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزن محمداً لواه وليد فعنه الي قائمنا مع سيفه، ثم انا نمكت ما شاء الله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الي سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثنى الي المشرق والمغرب فلا آتى علي عدواً أهرقت دمه، ولا ادع صنماً الا أحرقتة حتى آتى علي الهند فافتحها، و ان دانيال و يونس يخرجان الي امير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله؛ وليبعثن رسول الله صلى الله عليه وآله معهم الي البصرة سبعين رجلاً؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الي الروم فيفتح الله له، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون علي وجه الارض الا الطيب و تعرض علي اليهود و النصارى و ساير أهل الملل كلها لاخيرهم بين الاسلام و السيف، فمن اسلم مننت عليه، و من أبى الاسلام أهرق الله دمه، ولا يبقى أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكاً يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة، ولا يبقى علي وجه الارض أعمى ولا مقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاء بنا أهل البيت؛ ولتنزلن البركات من السماء الي الارض

هم فرود آيند، من وجد و پندرو بر ادرم، باهر کس که خدا بر او منت نهاده باشد بر شترانی از نور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوار شویم، جدم پرچم خویش باهتر از آوردن آنرا با شمشیرش بدست قائمان سپارد، از مسجد کوفه چشمه هادر آید، امیر المؤمنین شمشیر پیغمبر بمن دهد و مرا به شرق و مغرب فرستد، خون هر دشمنی را بریزم، و هر بتی را بسوزانم، هند را بکشایم، دانیال و یونس خارج شوند و تصدیق خدا و رسول بنمایند و پیغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها ببصره فرستد، جنگجویان شان را بکشند، و سپاهی بروم فرستد آنجا را بکشایند، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشم، اهل هر ملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنم. هر که ایمان آورد در امان باشد و هر که نپذیرد خونش ریخته شود، ملائکه خاک از روی شعیبان مایفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و دردمندی نماند؛ بیرکت ما اهل بیت خدا همه را شفا بخشد، بیرکت از آسمان بزمین فرود آید

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيد الله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمره الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض ودا كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي ورويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبدالكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

السادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزاز قال : دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : اني سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : انسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوري که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوه تابستانی در زمستان خورند و میوه زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیز- کار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ۹۶) سپس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم بهمین نحو روایت میکند .

نود و هشتم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود : آری گفت : من از جدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده ای یا خود را بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین نفرموده ، فرموده : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن علي فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

المابع والسمعون ما رواه الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة في فصل في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجاعى عن محمد بن ابراهيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفرى وذكر حديثاً طويلاً جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر ؛ واستدار بها الكواكب والنجوم ؛ فقلت : متى يابى رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفاو المروة مع عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المحشر «الحديث».

الثامن و التسعون ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن على بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبى بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن على در زمانش خارج میشود که او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودى قربانت! همینطور فرمود .

نود و هفتم : در نقل قصه کسانی که خدمت امام زمان (ع) رسیده و اورا شناخته اند ، قصه ای طولانی راجع بیوسف بن احمد جعفرى نقل میکنند که خدمت آنجناب رسید و معجزاتی مشاهده کرد تا آن جا که میگوید : پرسیدم : فرج چه وقت میرسد؟ فرمود : وقتی که راه مکه بسته شود ، و ماه و خورشید جمع شوند ، و ستارگان بدور آن ها بگردش آیند ، عرض کردم : یا ابن رسول الله ! این چه وقت است ؟ فرمود : در فلان سال « چنیده زمین » میان صفا و مروه باعصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون آید ، مردم را بمحشر براند « تا آخر حدیث » .

نود و هشتم : از ابو بصیر نقل میکنند که گفت حضرت باقر (ع) فرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

اقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعثه .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوي أعنى من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : عشر قبل الساعة لا بد منها ، السفيا نبي ؛ و الدجال ، والدخان ؛ و خروج القائم ، و طلوع الشمس من مغربها ؛ و نزول عيسى بن مريم عليه السلام . «الحديث» .

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزينوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة و آخر الزمان يقول فيه : ويرون بدنأ بارزاً نحو عين الشمس ، و منادياً هذا أمير المؤمنين قد كرت في هلاك الظالمين .

مؤلف گوید : مراد از کار آن ها جریان رجعت است .

نود و نهم : (این همان حدیث ۴۱ باب ۶ است ، ذیلش هم همان است) .

صدم : از عامر بن واثلة ، از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : ده

چیز پیش از قیامت حتماً واقع شود : خروج سفیانی ، دجال ، دود (آسمانی) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشید از مغرب ، نزول حضرت عیسی «تا آخر حدیث» .

صد و یکم : از حسن بن محبوب نقل میکند که حضرت رضا (ع) در حدیثی در شرح

احوال غیبت ، و آخر الزمان فرمود : بدن واضحی در چشمه خورشید به بینند و شخصی

فریاد زند : این امیر المؤمنین است ، برای هلاک کردن ستمگران باز گشته .

الثاني بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبي لصعة عن أبي ذرعة عن عبدالله بن رزين عن عمار بن ياسر انه قال : دعوة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان ، فالزموا الارض و كفوا حتى ترد أوقاتنا ، ثم ذكر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل عن علي بن الحكم عن سفيان الجريري عن أبي صادق عن أبي جعفر عليه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن يبقى أهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لثلاثي قولوا اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالى : «والعاقبة للمتقين» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجليل سعد بن عبدالله في مختصر البصائر علي ما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في باب الكرات وما جاء فيها عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس أحد من المؤمنين الا وله قتلة و ميته ، من قتل نشر حتى يموت ، و من مات نشر حتى يقتل ، الي أن قال : في قوله تعالى : «يا ايها المدثر قم فانذر» قال : يعني محمد و قيامه في الرجعة ،

صدودوم : از عمار يا سر نقل ميکند که گفت : دعوت اهلبيت پيغمبر شما در آخر الزمان است ، از جای خود حرکت نکنيد و دست نگهداريد تا وقتش برسد ، سپس قسمتي از نشانه های آنرا بيان ميکند .

صدوسوم : از «ابو صادق» نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخر دولتهاست ، هر خانداني که دولتي داشته باشند پيش از ما بآن ميرسند تا چون دوش سلطنت ما را ديدند نگويند اگر ما هم سلطنتي داشتيم هيمنطور رفتار ميکرديم ، و همین است که قرآن ميفرمايد : «عاقبت از پرهيز گاران است» .

صدو چهارم : سعد بن عبدالله در کتاب «مختصر البصائر» از جابر بن يزيد نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمني کشته شدني دارد و مرگي ، هر که کشته شود باز گردد تا ببرد ، و هر که ببرد بر گردد تا کشته شود ، تا آنجا که در تاويل اين آيه : «اي جامه بنمود پيچيده ، بر خيز و (مردم را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ۱ ، ۲» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر » يعنى محمد ﷺ في الرجعة و قوله : « انا ارسلناك كافة للناس » قال : في الرجعة و قوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله » قال : في الرجعة و فى قوله : « حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هو امير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابو عبدالله عليه السلام : في قوله تعالى : « ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن ابي جعفر عليه السلام قال : ان المدثر هو كائن في الرجعة فقال له رجل : احيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفرات بعد الرجعة اشد من الكفرات قبلها .

السادس بعد المائة ما رواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن ابي-عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : اول من تكرر في رجعتة الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام پيغمبر (ص) در رجعت است، و اينكه بعد مي فرمايد : « اين يكي از حوادث بزرگ است ترساننده بشر است ، مدثر ، ۳۵ ، ۳۶ » بازم مراد پيغمبر است در رجعت ، و نيز اين آيه : « ترا بسوى همه مردم فرستاديم » و اين آيه : « اوست كه پيغمبرش را بهدايت و دين حق فرستاد تا بر همه اديان غلبه اش دهد » هم مربوط بر رجعت است ، و اين آيه : « تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ۷۷ » مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : « بسا باشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايگاش مسلمان بوديم ، حجر ، ۲ » راجع بموقع رجعت است .

صد و پنجم : از حضرت باقر (ع) نقل مي كند كه فرمود : « جامه بر خود پيچيده » در رجعت هم هست ؛ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ؛ يكي از كفر هاى موقع رجعت از كفر هاى قبلش سخت تر است .

صد و هشتم : از « معلى بن خنيس » و « زيد الشحام » نقل مي كند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت بر ميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابرو هاش روى چشمانش را بگيرد .

المابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابي جميلة عن ابان بن تغلب عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو علي بن أبيطالب فقال رسول الله : أو علي بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلي .

اقول : المراد واحدة لك في الرجعة و اثنتان لعلي احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، و الاخرى في الرجعة و قد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن ابي المعز عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبو جعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن علي عليه السلام فيملك حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

صدوهفتم : اذا بوبصير از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود :

شما مردم قريش اگر پس از من کافر شوید ، و روزی مرا در میان سپاهی ببینید که شمشیر بصورت و گردن هایتان میزنم چه خواهید کرد ؟ جبرئیل گفت : شما یا علی بن ابی طالب ، فرمود : مگر علی بن ابیطالب هم هست ؟ گفت : یکی از شما است و دوتا از علی .

مؤلف گوید : مراد این است که يك مرتبه شما شمشیر بروی آنها میکشید که در

رجعت باشد ، دو مرتبه علی (ع) یکی بیست و پنج سال بعد از رحلت پیغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، دیگری موقع رجعت ، چنانکه فرمود : اگر بعد از من کافر شوید ، سپس مرا در میان سپاهی ببینید

صدوهشتم : از حمران بن اعین نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اول

کسی که بر میگردد همسایه شما حسین بن علی (ع) است ، بقدری سلطنتش طول میکشد

باسناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدث انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان أو محض الشرك محضاً .

العاشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبد الله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبه قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في هذه الآية : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أمير المؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم و هلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً و لا رسولا الا رد جميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن ابي طالب عليه السلام

که از پیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صدونهم : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن اعین و ابو الخطاب پیش از آنکه از ایشان میگفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که از قبر بیرون آید و بدنی بر گردد حسین بن علی (ع) است ، و رجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است .

صدو دهم : از قيصر بن ابی شيبه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « آندم که خدا از پيبران پيمان گرفت که این کتاب و حکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد و آنچه باشماست تصدیق کرد باید بوی ایمان آید و بارش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآوردند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! همة پيبران از آدم تا خاتم همه باذن خدا بر میگردند و مقابل امیر المؤمنین (ع) « در جنگ » کشته میشوند .

و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن فيض بن أبي شيبه مثله .
الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن محمد بن علي بن
 النعمان عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا ترفعوا
 علياً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ، كفى بعلي ان يقاتل أهل الكفرة
 ويزوج أهل الجنة .

و رواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الثامن و الثلاثين ، عن
 محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن
 عيسى ، عن علي بن الحكم ببقية السند مثله .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب
 عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القسم عن عبدالكريم بن عمر وعن أبي عبدالله عليه السلام
 قال : ما من امام الاويكر في قرنه و بكر معه البر والفاجر في دهره حتى يميز
 المؤمن من الكافر .

اقول : هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الكفر محضاً المامر .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بالاسناد السابق قال : ان ابليس

این حدیث را (عیاشی) هم در تفسیرش روایت میکند .

صدویازدهم : از ابو حمزه ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی
 را از آن مقدار که خدا بالا برده بالاتر نبرید ، و از آن مقام هم تنزلش ندهید ، در فضل
 علی این بس که در رجعت با کافران میجنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزویج
 میکند .

این حدیث را صدوق هم در کتاب «امالی» بهمین نحو روایت میکند .

صدودوازدهم : از عبد الکريم بن عمرو نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود :
 هر امامی با اهل عصر خویش بر میگردد ، و نیک و بد همه با او زنده میشوند تا مؤمن را
 از کافر جدا کند .

مؤلف گوید : چنانکه گذشت این مخصوص بمؤمن خالص و کافر خالص است .

صدوسیزدهم : باز از عبد الکريم بن عمرو نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : ابليس

قال : « انظرني الى يوم يبعثون » فأبى الله ذلك وقال : « انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم » فاذا كان ذلك اليوم ظهر ابليس في جميع اشياعه الى يوم الوقت المعلوم ، وهي آخر كرة يكرها أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال : نعم انها الكرات؛ وما من امام في قرن الا ويكر في قرنه يكر معه البر والفاجر حتى يميز المؤمن من الكافر ، فاذا كان يوم الوقت المعلوم كر أمير المؤمنين عليه السلام وأصحابه و ابليس و أصحابه ، فيقتلون قتلا لم يقتل مثله قط ، الى أن قال : فيهبط رسول الله صلى الله عليه وآله فيطعن ابليس طعنة يكون هلاكه و هلاك جميع أتباعه ؛ ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً واربعين ألف سنة ، حتى يولد للرجل من شيعة علي ألف ولد من صلبه « الحديث » .

الرابع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن أيوب بن نوح عن الحسن بن علي بن عبدالله بن المغيرة عن العباس بن عامر عن سعيد بن جبير وعن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : أول من يرجع الحسين بن علي ، فيمكث حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر .

الخامس عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

از خداتاروز قیامت مهلت خواست خدا فرمود : «تو تاروز وقت معلوم از مهلت دارانی» چون آن روز برسد ابليس در میان پیروانش ظاهر شود ، و این در آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض کردم : مگر بازگشتهای مکرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هر امامی با اهل عصر خود بر میگردد و نیک و بد همه با او زنده میشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند ، در آنروز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابليس و یاورانش بیایند و کشتار بیسابقه ای واقع شود پیغمبر (ص) فرود آید ابليس را نیزه ای زند که خود و پیروانش هلاک شوند ، «تا آخر حدیث» .

صد و چهاردهم : از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : اول کسی که برگردد حسین بن علی (ع) است بقدری در دنیا بماند که از پیری ابروهایش روی چشمانش را بگیرد .
صد و پانزدهم : از سلیمان دیلمی نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را از حضرت

بن علی و ابراهیم بن اسحق عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن ابيه قال : سألت
أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « اذ جعل فيكم انبياء و جعلكم ملوكا » فقال :
الانبياء رسول الله و ابراهيم واسماعيل والملوك الائمة قلت : وأي ملك أعطيتم ؟ قال :
ملك الجنة و ملك الكرة .

السادس عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه من أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن
سعيد و محمد بن خالد البرقي عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن المعلى بن
[عثمان عن المعلى] بن خنيس قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام أول من يرجع الى
الدنيا الحسين بن علي ، فيملك حتى يسقط حاجباه على عينيه من الكبر .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله
عليه السلام : في قوله تعالى : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده » قال : نبيكم
راجع اليكم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن
سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلى عليه السلام الى الارض
لكرة كرة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية و معاوية و آل معاوية

صادق (ع) پرسیدم : « میان شما پیمبرانی قرار داد و شمارا پادشاه کرد ، مائده ، ۲۰ » فرمود :
پیمبران : حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل اند ، و سلاطین ائمه اند ، عرض کردم : چه
سلطنتی بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهی بهشت ، و زمان رجعت .

صد و شانزدهم : از « معلى بن خنيس » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول
کسی که دنیا بر میگردد حسین بن علی است ، بقدری سلطنتش طول میکشد که ابروانش
روی چشمانش را بگیرد .

صد و هفدهم : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه : « آنکس
که این قرآن بعهده تو گذاشت ؛ ترا بپاژ گشتگاهی بر میگرداند تعص ، ۸۵ » فرمود :
پیغمبرتان بشما بر میگردد .

صد و هیجدهم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی (ع) دو
رجعت دارد ، یکی با حسین (ع) ، که با پرچم خویش بیاید و از معاویه و یاورانش و سایر

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً ومن ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم منخبر ، ثم كرتة اخرى مع رسول الله ﷺ حتى يكون خليفته في الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجز له موعوده في كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون » .

التامع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكرّ حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خا لد القمي ايضاً في رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أحد الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الا نبياء بالايمان و النصره لنا وذلك

بنی امیه انتقام گیرد ، خداوند سی هزار یاور از کوفه و هفتاد هزار از جاهای دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل دفعه اول جنگ کنند و بطوری دشمنان را نابود کنند که یک نفر از آنان نماند که سرگذشت جنگ گوید ، رجعت دوم در حضور پیغمبر (ص) است بر میگردد ، که جانشین او باشد ، خدا سلطنت روی زمین به پیغمبر دهد چنانکه در قرآن وعده داده : (اوست که پیغمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستادم) تاوی را بر همه ادیان غلبه دهد ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

صد و نوزدهم : از خالد بن يحيى نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : از دعوت «سعد» بپرهیزید (شاید مراد سعد و قاص باشد) گفتم : مگر سعد دعوتی دارد ؟ فرمود : آری بر میگردد تا با امیر المؤمنین (ع) بجنگد .

صد و بیستم : حسن بن سلیمان در رساله خود از ابو حمزه تمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : خدا یکتا و بی همتا است

قول الله عز و جل : « و اذاخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جئتكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » يعني لتؤمنن بمحمد و وصيه و لتنصرنه و سينصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقى مع ميثاق محمد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت محمداً و جاهدت بين يديه ، و قتلت عدوه و وفيت بما أخذ على من العهد و النصره لمحمد ، و لم ينصرنى أحد من أولياء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله اليه و سوف ينصروننى و يكون لى ما بين مشرقها الى مغربها ، و سيبعثهم الله احياء من لدن آدم الى محمد يضربون بالسيف هام الاموات و الاحياء جميعاً ، فباعجباً من أموات يبعثهم الله احياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجزلهم ما وعدهم فى قوله : « و عد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض » الآية و ان لى الكفرة بعد الكفرة ، و الرجعة بعد الرجعة ، و انا صاحب الكرات و الرجعات ، و صاحب الصولات

از پيمان گرفتن که بما ايمان آرند و نصرتمان دهند ، چنانکه ميفرمايد : « آدم که خدا از پيغمبران پيمان گرفت : اين کتاب و حکمتى که بشما دادم اگر پيغمبرى آمد و آنچه باشما است تصديق کرد ، بايد بوى ايمان آريد و ياريش کنيد ، آل عمران ، ۸۱ » يعنى بايد بمحمد و وصيش ايمان آريد و او را يارى کنيد ، بزودى همه او را يارى کنند ، و نيز خدا از من و پيغمبر هم پيمان گرفت که يکديگر را يارى کنيم ، من نيز او را کمک دادم و پيش رويش جنگيدم و دشمنانش را کشتم و بعهده خويش وفا کردم ، اما هيچيك از دوستان و پيغمبران خدا مرا کمک نکردند زيرا قبلا از دنيا رفته بودند ، و لى بعداً هنگامى که سلطنت شرق و غرب با بيم خدا همه را زنده کند و باشمشير بر سر دشمنانم زنند و مرا يارى کنند ، شگفتا از مردگاني که با من خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشيرها بکشند و برفرق ستمگران و ياورانشان زنند تا خدا وعده خويش عيلى کند که فرمود : « خدا بکسانى از شما که ايمان آورده و عمل صالح کردند ، وعده داده که در روى زمين جانشينشان گرداند ، نور ، ۵۵ » من بعد از رجعت هم رجعتى دارم ، من صاحب رجعتها و حيله ها و سطوتها و انتقامها و دولتها و عجايبم ، من « جنبنده زمينى » من صاحب عصا

و النعمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم
«الحديث» .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس
الهلالی الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرأه جميعه على علي بن الحسين عليهما السلام
بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فافرءه عليه مولانا
زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل
فحدثني في الرجعة عن اناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبي بن الكعب
فعرضت الذي سمعته منهم على علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : هذا علم
خاص يسع الأمة جهله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ، و تلى علي
بذلك قراءة كثيرة حتى صرت ما أنا بيوم القيمة أشد يقيناً مني بالرجعة .
فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض
تكلمهم » ما الدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرني به ، قال :
هي دابة يأكل الطعام و تمشي في الاسواق و تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال :
رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صدیق الامة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من
هو ؟ قال : الذي عنده علم الكتاب و الذي جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زندهام «تا آخر حديث» .

صدويست و يكتم : (اول اين حديث - تا «اشد يقيناً مني بالرجعة» در حديث نود
و هفتم باب نهم گذشت لذا تنمة آن ترجمه ميشود) از كتاب سليم بن قيس از ابو طفيل
نقل ميكند كه گفت بحضرت امير المؤمنين (ع) عرض كردم : اين آيه كه مي فرمايد : «چون
عذاب واجبشان شود «جنبنده اي» از زمين بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل
۸۲» اين جنبنده چيست ؟ فرمود : ابو طفيل ! از اين سؤال بگذر ، اصرار كردم ، فرمود :
اين جنبنده اي است كه مي خورد و در بازار راه ميرود وزن ميگيرد ، گفتم : كيست ؟
فرمود : پادشاه زمين است ، گفتم : باز نشناختم فرمود : «صدیق» و «فاروق» و «ذوالقرنين»
اين امت ، گفتم . باز هم نشانی نديد ، فرمود : آنكه علم كتاب نزد او است ، آنكس

كلهم كافرون غيرى و غير محمد ، قلت : سمه لى ، قال : قد سميته لك ، ثم قال : ان حديثنا صعب مستصعب « الحديث » .

الثانى والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب محمد بن الحسن الصفار عن على بن حسان و أبى عبد الله الرياحى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و انى لصاحب الكرات و دولة الدول ، و انى لصاحب العصا و الميسم و الدابة التى تكلم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً فى باب الكرات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن أحمد بن محمد الايادى يرفعه الى أحمد بن عقبة عن أبىه عن عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هى ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن على يخرج على أثر القائم ، قلت : و معه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله فى كتابه : « فيأتون أفواجا قوماً بعد قوم . »

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بخدا ! همه کافر بودند غیر از من و معد ، عرض کردم : اورا نام بر فرمود : نام بردم ، حدیث ماسخت و دشوار است « تا آخر حدیث » .

صدویست و دوم : بازم حسن بن سلیمان از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده دوزخم من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام من آن جنبنده زمینم که با مردم سخن میگوید .

صدویست و سوم : از « عقبه » نقل میکند که : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : « دست دست پیایند » بترتیب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه ومعه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذي يلي غسله و كفنه وحنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رواه فيه عن بهاء الدين المذكور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذي ذكره الله في كتابه فقال : «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» فقال : هي كرامة رسول الله صلى الله عليه وآله فيكون في كرامته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرامته أربعاً و أربعين ألف سنة .

أقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة وغيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : «كان مقداره خمسين ألف سنة» وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

صدويست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل میکنند که فرمود : حسين (ع) با اصحابش و هفتاد پیغمبر بیایند - چنانکه هفتاد نفر همراه حضرت موسی فرستاده شدند - آنگاه حضرت قائم انگشتر رابوی میسپارد ، و متصدی غسل و کفن و حنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صدويست و پنجم : از اسد بن اسماعیل نقل میکنند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم آن روزی که خدا میفرماید : «در روزیکه بقدر پنجاه هزار سال است» چه روزی است ؟ فرمود : رجعت پیغمبر (ص) است که پنجاه هزار سال طول میکشد .

مؤلف گوید : منکران رجعت امثال این مطلب را بسیار بعید میدانند ، با اینکه در صورتیکه ممکن است حمل بر مبالغه و امثال آن شود ، چنانکه جمعی از مفسرین راجع بآیه مذکور و درازی روز قیامت میگویند : مراد این است که کارهایی انجام میگیرد که معمولاً بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، یا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اینچاهم اگر این حدیث معارض صریحی داشته باشد ممکن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواء ايضاً نقلاً عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرغ عن علي بن سنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش عن فرار الفزاري عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم **«الحديث»** .

السابع و العشرون بعد المائة ما رواء الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب السيد رضی الدين علي بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفي باسناده الي حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مائة ألف سنة لسائر الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

اقول : هذا ايضاً لا يبعد أن يراد به المبالغة ، و قد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الي دولة آل محمد كهذه النسبة يعني الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكي از اين دو وجه توجيہش كرد .

صدويست و ششم : از حذيفة بن اسيد نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبنده زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تا آخر حديث» .

صدويست و هفتم : از حمران بن اعين نقل ميکند که گفت : عمر دنيا صد هزار سال است . بيست هزار سال از سابر مردم و هشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست که مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد که نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعني

ثابت له ، والأفلاستبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى .

الثامن والعشرون بعد المائة مارواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال : قال رسول الله ﷺ : ان الله أمرني ان أقیم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى ان قال : ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينه نجاتها انه طالوتها وذو قرنيها «الحديث» .

اقول : الحكم بمساواته ﷺ للمذكورين يدل على رجعتة عليه السلام لان اكثرهم أوكلهم قد رجعوا كما مرّ و اوضح ما فيه ذكر ذى القرنين ، فانه قد رجع كما تقدم وملك الارض كلها ، وقد مرّ حديث خاص بالحكم بما ثلثه لعلی

خمس است ، والله اعلم .

صدويست و هشتم : شيخ صدوق در كتاب « امالي » از ابن عباس نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : خداوند بمن دستور داده که علي را بر هبري و امامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب کنم علي « صديق » و « فاروق » و محدث و هارون و يوشع و آصف ، و شمعون اين امت است ، علي باب « حطه » (آن دري که بني اسرائيل از جانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و از خدا بخواهند گناهايشان را بيمارزد آنرا باب « حطه » گویند و در روايات بسياري است که اهليت عليهم السلام در اين امت چنين منزلتي دارند) و کشتي نجات و طالوت و ذوالقرنين اين امت است « تا آخر حديث » .

ه و ا ف گوید : حکم بمساوي بودن علي (ع) با اين عده دليل بر رجعت او است ، چون بسياري از آنها ياهمه برگشتند ، و از همه روشن تر قصه ذوالقرنين است که بطوري که سابقاً نقل کردیم برگشت و سلطنت روي زمين يافت ، و در بعضي روايات هم بود که بخصوص علي عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود ، پس ناچار او هم بر ميگردد

فعلم انه لا بد من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة
التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس التاسع
و الثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال
عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث
انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقد مهو صلى خلفه .

الثلاثون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين
عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال :
حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها و دولتنا في آخر الدهر تظهر

اقول : الحمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل على الرجعة
كما مر مراراً

الحادي و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين
عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن
جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آباءه عليهم السلام

و سلطنت ميکند .

صد و بیست نهم : از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص)
در حدیثی فرمود : از نسل من مهدی است که چون ظاهر شود عیسی بن مریم فرود آید و
بشت سرش نماز گزارد .

صد و سی ۴۱ : از ابن ابی عمیر نقل می کند که شخصی گفت از حضرت صادق (ع)
شنیدم که این شعر را می خواندند (ترجمه شعر) : هر جمیعی دولتی دارند که در
انتظارش هستند و دولت مادر آخر الزمان ظاهر میشود .

مؤلف گوید : چنانکه مکرر گفته ایم الفاظ باید بر معنای حقیقی حمل شود ، بنا
بر این ، لازمه این حدیث هم رجعت است ، چون میفرماید : دولت ما ، آنوقت ظاهر میشود .
صد و سی و یکم : از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام از پیغمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال في حديث طويل : يا علي ان لك بيتاً في الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذو قرنيها» اي طرفي الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذو قرني الامة «انتهى» .

أقول قد تقدم الكلام في مثله .

الثاني و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار في كتاب بصائر الدرجات في باب ان الائمة جري لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن علي بن حسان عن أبي عبدالله الرياحي عن أبي الصامت الحلواني عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال : انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : واني لصاحب الكرات ودولة الدول ، واني لصاحب العصا والميسم والدابة التي تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفي قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ما كان يقول : انا قسيم الجنة والنار ، وانا

در حدیثی طولانی نقل میکنند که فرمود : ای علی در بهشت خانه ایست و تو ذوالقرنین آن هستی ابن اثیر در کتاب نهاییه گوید : یعنی تو ذوالقرنین بهشتی یعنی دو طرف بهشت در اختیار تو است ، ابو عبیده گوید : مراد ذوالقرنین امت است (یعنی در این امت مثل ذوالقرنینی) نظیر ابن حدیث سابقاً هم گذشت .

صدوسی و دوم : محمد بن حسن صفار در کتاب «بصائر الدرجات» در حدیثی از حضرت باقر (ع) نقل میکنند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، . . . من صاحب رجعتها ، و صاحب دولت دولتها ، و عصا و آهنم ، من آن «جنبنده» ای که با مردم سخن میگوید .

صدوسی و سوم : از حضرت صادق (ع) در حدیثی نقل میکنند که : امیرالمؤمنین (ع) مکرر میفرمود : من قسمت کننده بهشت و دوزخم ، من «فاروق» اکبر ، و صاحب عصا و

الفاروق الاكبر، وأنا صاحب العصا والميسم «الحديث».

الرابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في أول الجزء الثالث من بصائر الدرجات عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: حدثت عن بني اسرائيل يا زرارة ولا حرج، قلت: ان في أحاديث الشيعة ما هو أعجب من أحاديثهم؟ فقال: وأي شيء، هو يا زرارة؟ فاختمت في قلبي فكننت ساعة لأذكر ما أريد، فقال: لعلك تريد الرجعة؟ قلت: نعم، قال: حدثت بها فانها حق.

اقول: رجعة الشيعة ليست بأعجب من أحاديث بني اسرائيل، وانما ذلك رجعة الائمة عليهم السلام.

الخامس و الثلاثون بعد المائة ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد الخزاز القمي في كتاب الكفاية في باب الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن علي يعني ابن بابويه عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصا عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث

آهنم (آن آهني که بآن مردم راداغ ميزند) «تا آخر حديث».

صدوسی و چهارم: از «زرارة» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود: ای زرارة درباره بنی اسرائیل هرچه میخواهی بی باک بگو، گفتم: در حدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه های بنی اسرائیل هست! فرمود: چیست؟ هرچه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد، فرمود: شاید رجعت دامیگویی؟ گفتم: آری، فرمود: آنرا هم بگو که حق است.

هؤاف گوید: رجعت شیعه عجیب تر از حوادث بنی اسرائیل نیست، آنچه مایه تعجب زرارة بود رجعت ائمه علیهم السلام بود.

صدوسی و پنجم: علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی (ع) فرمود: مگر نمیدانید که هیچیک ازمانیست مگر

طویل قال : أما علمتم انه ما من أحد الا و تقع في عنقه بيعة الطاغية في زمانه الا القائم الذي يصلی خلفه روح الله عيسى بن مريم «الحديث» .

السادس والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في باب ما جاء عن أبي هريرة قال : حدثنا محمد بن عبد الله الشيباني عن هشام بن مالك أبي دلف الخزاعي عن العباس بن الفرغ الرياشي عن شرحبيل بن أبي عون عن يزيد بن عبد الملك عن سعيد المقبري عن أبي هريرة عن رسول الله ﷺ في حديث قال : ان الائمة بعدى اثنا عشر من أهل بيتي على أولهم وأوسطهم محمد وآخريهم محمد وهو مهدي هذه الامة الذي يصلی خلفه عيسى بن مريم .

السابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في باب الحسين عليه السلام عن المعافين زكريا عن أحمد بن محمد بن شعيب عن أحمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومي عن عمران بن يعقوب الجعدي عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله ﷺ في حديث قال : كيف تهلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدى من السعداء أولى الا لباب والمسيح بن مريم آخرها **الثامن والثلاثون بعد المائة** ما رواه رجب الحافظ البرسي في كتاب مشارق

بيعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غير از آن قائمی که عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد «تا آخر حديث» .

صدوسی و ششم : از ابوهريره نقل ميکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امامان بعد از من دوازده نفر از اهلیتیم هستند ، اولشان علی ، وسطشان محمد ، و آخرشان هم محمد است ، و او مهدي این امت است که عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .
صدوسی و هفتم : از يحيى بن جعد از حضرت امام حسين (ع) نقل ميکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امتی که اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادت مندان و خرد مندان ، و آخرش مسيح بن مريم چگونه هلاک ميشود ؟ .

صدوسی و هشتم : حافظ رجب برسي در کتاب «مشارق» از سلمان و ابوذر نقل

أنوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه السلام فی أواخر الكتاب فی فصل مفرد عن سلمان وأبی ذر عن امیر المؤمنین علیه السلام فی کلام طویل یقول فیہ : یا سلمان و یا جنذب وکان محمد الناطق وانا الصامت ، ولا بد فی کل زمان من نا طق وصامت ؛ فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب المحشر ، و محمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة .

التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ایضاً فی فصل آخر عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث قال : ومن أنکر ان لی فی الارض كرة بعد كرة ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حدیثاً كما كنت قدیماً فقدرت علینا ، و من رد علینا فقدرت علی الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ایضاً فی فصل آخر عن امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة له یقول فیها : هیئات هیئات اذا كشف المستور وحصل ما فی الصدور لقد کررتم کرات وکم بین كرة وکرة من آية و آیات ؛ الی أن قال : وباعث محمد و ابراهیم لا قتلن أهل الشام بکم قتلات وأی قتلات ولا قتلن أهل صفین بکل قتلة سبعین قتلة

میکنند که امیر المؤمنین (ع) در کلامی طولانی - فرمود : ای سلمان وای جنذب ؛ (جنذب نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق و گویا بود ، و من ساکت ، در هر زمانی هم باید گویائی باشد و ساکتی ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است و من صاحب رجعت .

صدوسی و نهم : از اصبع بن نباتة در حدیثی نقل میکنند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : هر که انکار کند که پس از بازگشت اول بازگشتی دارم ، و بعد از دعوت نخستین دعوت دیگری و بعد از رجعت رجعتی - که دوم هم نظیر اول است - ، ما دارد کرده و هر که ما دارد کند خدا را دارد کرده .

صد و چهلم : با از حضرت امیر (ع) نقل میکنند که در خطبه ای فرمود : هیئات ، هیئات ، آن دم که پوشیده ها آشکار شود ، و آنچه در سینه ها است مشخص گردد ، چند نوبت رجعت حاصل شده که میان هر یک با دیگری نشانه هائی است قسم بآنکه محمد و ابراهیم را فرستاد ؛ شامیان را چنده نوبت بکشم چه کشتنی ؟ ؛ و اهل

و لاردن الى كل مسلم حيوة جديدة، ولاسلمن اليه صاحبه و قاتله و لا قتلن بعمار بن ياسر و بأويس القرني ألف قتيل، الي أن قال: لا و كيف و ايان و متي و اني و حتى، ثم قال: لا تستعظموا هذا فانا أعطينا علم المنايا و البلايا، كاني بهذا وأشار الي الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه، و ثار معه المؤمنون من كل مكان، و أيم الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و أسماء آبائهم، فهم يتناسلون من أصلاب الرجال و أرحام النساء الي يوم الوقت المعلوم، الي أن قال: حتى يخرج الي ما أعد لي من الخيل و الرجل، فاتخذنا أحببت و أترك ما أردت، ثم أسلم الي عمار بن ياسر اثني عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد اثني عشر ألف كتيبة، لا يعلم عددها الا الله.

الحادي و الاربعون بعد المائة مارواه ايضا فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل قال: انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و المفاخر، الي أن قال: انا الذي أقتل مرتين و أحيى مرتين، انا المذكور في سالف الزمان و الخارج في آخر الزمان.

صفين را بهر قتلى هفتاد بار بکشم، و هر مسلمانى را زند گى تا زه اى بخشم، و قاتلش را تسليمش کنم، بجای عمار ياسر؛ و اويس قرنى هزار نفر را بکشم، . . . چون و چرا، و کى و کجا؟ ندارد. . . اين خبر را بعيد نشماريد، که علم مرگها و گرفتاريها را بما داده اند، گویا اين - حسين - را مى بينم که میان چشمانش نور ميدرخشد و مؤمنان از هر جا با او نهضت کرده اند، بخدا! اگر بخواهم نامشان را مى برم اينان از صلب پدران و رحم مادران منتقل ميشوند تا روز موعود معين برسند، . . . تا اسب و سپاهى که برای من آماده شده ظاهر گردد و هريك را بخواهم انتخاب کنم و هريك را نخواهم رد کنم، سپس بعمار يا سردوا زده هزار اسب تحويل دهم که دوستان خدا و رسول بر آنها سوارند.

صد و چهل و يكم: باز از امير المؤمنين (ع) نقل ميکنند که در حديثى فرمود: من صاحب «نشر» اول و آخرم، من صاحب مناقب و مفاخرم. . . منم که دو بار کشته شوم و دو بار زنده کردم، منم که نامم در گذشتگان بوده و در آخر الزمان خارج مى شود.

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبو عبد الله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء وأنزل عليه كتاباً فختم به الكتب ؛ الى أن قال : ولقد سئل أمير المؤمنين عليه السلام شيعة عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً ومنسوخاً ومحكماً ومتشابهاً الى ان قال : و منه رد علي من أنكر الرجعة ثم قال : فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : و أما الرد علي من أنكر الرجعة فقول الله عز وجل : «يوم نحشر من كل امة فوجاً من يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اي الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقولته تعالى : «وحشرناهم فلم يغادر منهم أحداً» وقوله عز وجل : «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون»

صدوجهل ودوم : سيد مرتضى در رساله « محكم ومتشابه » از اسماعيل بن جابر

نقل ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيمبري را باو ختم کرد ، کتابي بر او نازل کرد و کتب آسماني را بآن خاتمه داد ، شيعيان اين مطلب را از امير المؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضي گویند مراد هفت معنی است) نازل کرد ، قرآن ناسخ و منسوخ دارد و محکم و متشابه . . . قسمتي از آن رد منکران رجعت است - سپس سيد مرتضى مي فرمايد : - شيعيان هر وقت فرصتي پيدا ميکردند هريك از اقسام قرآن را از آنجناب مي پرسيدند (علي (ع) فرمود :) اما رد منکران رجعت ، اين آيه است : «روزي که اذهر جمعي دسته اي از آنان را که آيات ما را تکذيب مي کنند محشور کنيم و بازداشت شوند ، نمل ۸۳ » مراد بر گشتن بدنيا است ، اما آيه قيامت ، اين است : « همه را محشور کنيم و احدي را وانگذاريم » و اين آيه : « هر قربي اي که هلاک کرده ايم مقرر است که بر نميگردند ، انبياء ، ۹۵ » مربوط بر رجعت است ، اما در

متن کامل این کتاب در باره ۹۳ تا ۹۷ منبج است

فی الرجعة فاما فی القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذا أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه» وهذا لا يكون الا في الرجعة ، ومثله ما خاطب الله به الاثمة ووعدهم بالنصر والانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : «وعدا لله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً» وهذا يكون اذا رجعوا الى الدنيا ومثل قوله تعالى : «ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض» وقوله سبحانه : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» اي رجعة الدنيا ومثله قوله تعالى : «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ثم ماتوا وقوله تعالى : «و اختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا» فرددهم الله بعد الموت الى الدنيا فأكلوا و

قيامت ، همه برمی گردند ، ونیز این آیه : «آندم که خدا از پیمان بران پیمان گرفت : این کتاب و حکمتی که بشما داده ام اگر پیغمبری آمد که آنچه باشماست تصدیق کرد باید بدان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ؛ ۸۱» در غیر رجعت نیست ، و همچنین آیه ای که با او وعده نصرت و انتقام از دشمن میدهد که میفرماید : «خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده در زمین جانشینان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برای آنان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ایمنشان گرداند ، نور ، ۵۵» این هم وقتی است که بدنیابر کردند و همچنین این آیات که میفرماید : «میخواهیم بر آنان که روی زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم ، امام و وارشان قرار دهیم ، و در زمین استقرارشان دهیم ، قصص ، ۵» : «آنکس که این قرآن بعهد تو گذاشت ترا بیازگشتگاهی برگرداند ، قصص ، ۸۵» که مراد بازگشت بدنیاست ، «مگر قصه آنرا ندانستی که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از دیار خویش بیرون رفتند خداوند بآنها فرمود بمیرید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ، ۲۴۳» و این وعده پس از زنده شدن باز مردند : «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف ۱۵۵» اینها هم بعد از مرگ با مر خدا زنده شدند ، خوردند ، نوشیدند ، وزن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزيز .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى وحماد بن الحسن بن البزنطي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال لي من لاشك فيه يعني أبا جعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين (ع) سيرجعا .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا الحبب والطاغوت ، ولاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلا تتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

واذا ين قبيل است قصة «عزيز» .

صدو جهل سوم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين»

نقل ميکند که گفت : کسی که در صدق گفتارش شك ندارم - يعني حضرت باقر (ع) - فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين عليهم السلام بر ميگردند .

صدو جهل چهارم : از فضيل نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : راجع

بجبت و طاغوت (که کنایه از اول و دوم است) و رجعت (با سنيان و مخالفان) صحبت نکنيد و نام آنها را نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهار مي کرديد؛ بگويد امروز ديگر نيگويم ، پيغمبر (ص) گاهی تا صد هزار درهم بمردم ميداد براي اينکه باوي مهربان شوند و آزارش ندهند ، شما حاضر ني مردم را با حرف بخودتان نزديک کنيد (اين حديث سر مشق بسيار جامع و جالبی است که مي فرمايد در برابر اشخاص نسبت عقیده يا مخالف مطالبی را که جز با کدلان و ثابته قدمان تاب تحملش راندارند نبايد گفت ، و اشخاص را با گفتن اين مطالب نبايد از حريم دين راند ، مترجم) .

صدو جهل و پنجم : از يونس بن ظبيان نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود :

المنقری عن یونس بن ظبیان عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ان الذی یلی حساب الخلائق قبل یوم القیمة الحسن بن علی علیه السلام فأما یوم القیمة فانما هو بعث الی الجنة وبعث الی النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فیہ ایضاً عن ابراهیم بن هاشم عن البرقی عن محمد بن سنان او غیره عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لقد اسرى بی ربی عزوجل فاوحی الی من وراء حجاب ما أوحی ، وکلمنی بما کلمنی به و کان مما کلمنی به أن قال : یا محمد انی انا الله لا اله الا أنا عالم الغیب والشهادة الی أن قال : یا محمد ، علی أول من أخذ میثاقه من الائمة ، یا محمد علی آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة الی تکلمهم «الحديث» .

الحابع و الاربعون بعد المائة ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقله عنه بعض ثقات المعاصرین عن سلام بن المستنیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : لقد تسموا باسم ما سمی الله به أحداً الاعلی بن أبی طالب و ما جاء تأویله قلت : متی یجیء تأویله؟ قال : اذا جاء جمع الله أمانه النبیین والمرسلین حتی ینصروه وهو قول الله : «و ان أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صد و چهل و ششم : از عبد الله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگام مرا بمعراج برد و از پس پرده ای بمن وحیها کرد و سخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است « جنبنده » ای که با مردم سخن میگوید « تا آخر حدیث » .

صد و چهل و هفتم : «عیاشی» در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیر المؤمنین است) گفتم تأویلش کی میآید ؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضور وی جمع کند و اورا یاری

میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة، الی قوله: «وانا معکم من الشاهدین» فیومئذ یدفع رسول الله ﷺ اللواء الی علی بن ابی طالب فیکون امیر الخلائق کلهم أجمعین ینکون الخلائق کلهم تحت لوائه، ویکون هو امیرهم فهذا تأویلہ .

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الکراجکی فی کنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن ابن ابی نصر عن جمیل بن دراج عن ابی سلمة عن ابی جعفر عليه السلام فی قول الله تعالی: « قتل الانسان ما اکفره » قال: نزلت فی امیر المؤمنین عليه السلام . ما اکفره یعنی بقتلکم اياه الی أن قال: «ثم أماته» میتة الانبياء «فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال: ینکث بعد قتله فی الرجعة فیقضي ما أمره .

التاسع والاربعون بعد المائة ما رواه ایضاً فیہ عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبد الله بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الحمید عن مفضل بن صالح عن جابر عن ابی عبد الله الجدلی قال: دخلت علی علی بن ابی طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض

کنند ، چنانکه در قرآن میفرماید: « آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت. . . . تا آنجا که میفرماید: « من هم باشما از گواهانم » آنروز پیغمبر (ص) پرچم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است .

صد و چهل و هفتم : « کراجکی » در کتاب کنز الفوائد از ابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه: « قتل الانسان ما اکفره » فرمود در باره حضرت امیر المؤمنین (ع) است ، یعنی چه کرده بود که او را کشتید ؟ . . . بعد میفرماید: « سپس او را مانند پیمبران - میراند و بغا کش سپرد ، آنگاه هر وقت بنخواهد زنده اش می کند ، سورة عبس ، ۸۰ » در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند .

صد و چهل و نهم : از ابوعبدالله جدلی نقل می کند که گفت : روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود : « جنبندة زمین » منم .

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه، عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم النخعي عن سليمان بن خالد قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة» قال الراجفة الحسين بن علي؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام، و اول من ينفض عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى: «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا ويوم يقوم الشهداء»

الحادي والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين» قال: تخضع لها رقاب بني امية، قال: وذلك علي بن أبي طالب يبرز عند زوال الشمس علي رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه ونسبه، ثم قال: اما ان بني امية ليخبين الرجل منهم الي جنب شجرة فيقول: هذا رجل من بني امية فاقتلوه.

صدو پنجاهم: از سليمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه: «روزی که لرزاننده ببرزاند، و لرزاننده دیگر از پس آن آید، نازعات، ۶، ۷» فرمود: اولی حسین (ع)، و دومی امیر المؤمنین است، اول کسی که گردو خاک از سر می فشاند حسین بن علی (ع) است که با هفتاد و پنج هزار نفر وارد می شود و این است تفسیر این آیه «ما پیغمبران خویش، و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری کنیم، غافر؛ ۵۱».

صدو پنجاهم و یکم: از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه: «اگر بنوایم نشانه ای از آسمان برای آنان می فرستیم که گردنهایشان در برابرش رام شود، شعرا، ۴» فرمود: آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظهر بالای سر مردم ظاهر شود، بطوری که او را بحسب و نسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع و رام گردد، اگر یکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند و بکشند.

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبد الكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال : حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرأ القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن صفوان مثله وزاده في آخره قلنا : ومن هو ؟ قال هو علي تكلتك امك .

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صد و پنجاه و دوم : از ابو عبدالله جدلی نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبنده زمین» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و یاور اویم) .

صد و پنجاه و سوم : از «عبایة» نقل می کند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبنده زمین» خبر ده ، فرمود : جنبنده با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه می رود .

صد و پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند و در آخرش میگوید : سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگیرد **صد و پنجاه و پنجم :** از ابوهریره نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبنده

علی بن زید عن خالد بن أوس عن أبي هريرة قال : قال رسول الله ﷺ : يخرج دابة الارض ومعها عصا موسى وخاتم سليمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسى وتسم وجه الكافر بخاتم سليمان .

السادس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن أحمد بن أبي عبيدة عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصبغ بن نباتة قال : دخلت على أمير المؤمنين وهو يأكل خبزاً و خلاً و زيتاً فقلت : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض» ماهذه الدابة ؟ فقال : دابة تأكل خبزاً و خلاً و زيتاً .

السابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبدالرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضيل بن الزبير عن الاصبغ بن نباتة قال : قال لي معاوية ، يا معشر الشيعة تزعمون ان علياً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول اليهود فارسل الى رأس الجالوت فقال : ويحك تجدون دابة الارض عندكم ؟ فقال : نعم فقال : ماهي ؟ فقال : رجل ، فقال أتدرى ما اسمه ؟ قال : نعم اسمه اليا ، قال : فالتفت الي فقال : ويلك يا اصبغ ما

زمين» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، روی مؤمنان را بعصای موسی جلوه دهد و صورت کافران را بانگشتر سلیمان داغ زند .

صد و پنجاه و ششم : از اصبغ بن نباتة نقل میکنند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان و سرکه و زیتون می خورد ، این آیه خواندم : «هنگامی که عذاب و اجبشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آریم ، نمل : ۸۲» و گفتم : این جنبنده چیست ؟ فرمود : جنبنده ای است که نان و سرکه و زیتون می خورد .

صد و پنجاه و هفتم : باز از اصبغ نقل میکنند که معاویه بن گفت : شما شیعیان گمان می کنید که «جنبنده زمین» علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام «جنبنده زمین» هست ؟ گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی ؟ گفت : آری ، نامش «الیا» ، معاویه بن نگاه کرد و گفت : اصبغ ، وای بر تو «الیا» چقدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعد المائة مارواه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث علي أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميسم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع اليها وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الحادي والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بعلی نزدیک است ؟ ! .

صد و پنجاه و هشتم : از ابو بصير نقل می کند که حضرت باقر (ع) در تفسیر «جنبندة

زمین» فرمود : مراد امیر المؤمنین (ع) است .

صد و پنجاه و نهم : از صالح بن ميثم نقل می کند که گفت : پدرم « ميثم »

میگفت : علی (ع) «جنبندة زمین» است ، من این حدیث را بر حضرت باقر (ع) عرضه

کردم رد نکرد بلکه تصدیق کرد .

صد و شصت : باز از صالح بن ميثم نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام

در حدیثی فرمود : علی (ع) « جنبندة زمین » است بدنیا بر میگردد و این آیه را خواند :

«آنکس که این قرآن بمهدة تو نهاد ترا بیاز گشتگاهی بر میگردد اند ، قصص ، ۸۵» .

صد و شصت و یکم : از « ابان احمر » نقل می کند که حضرت باقر (ع) در

أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال أبو جعفر عليه السلام : ما احسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

الثاني والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبي مروان قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده» فقال : لا والله لا تنقض الدنيا ولا تنهب حتى يجتمع رسول الله و علي عليهما السلام بالثوية فيلتقيان ويبنيان بالثوية مسجداً له اثني عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوزة عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن حماد عن أبي مريم الانصاري عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

الثالث والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن عيسى بن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام قال : «العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» : الرجعة .

الرابع والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد بن عيسى عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبد الله

تفسير آية فوق فرمود در بارة پیغمبر (ص) گمانی ندارم جز اینکه ناگهان چشم بسوی شما بگشاید .

صدوشصت و دوم : از ابو مروان نقل می کند که گفت : تفسیر همان آیه سابق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ؛ دنیا خاتمه نپذیرد تا پیغمبر و علی علیهما السلام در «ثویه» - که موضعی است در کوفه - جمع شوند و مسجد بزرگی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد . این حدیث را بسند دیگری هم از حضرت صادق علیه السلام بهمین نحو روایت می کند .

صدوشصت و سوم : از «زید شحام» نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «عذاب کوچکتر را پیش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانیم» فرمود : عذاب کوچکتر رجعت است .

صدوشصت و چهارم : باز از «زید شحام» از حضرت صادق (ع) نقل می کند که عذاب

قال: «العذاب الادنى» دابة الارض.

الخامس والستون بعد المائة مارواه فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي ﷺ قال في خطبة خطبها في حجة الوداع: لاقتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل: أو على فقال: أو على بن أبي طالب.

اقول: وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في محمد وآله عليهم السلام.

السادس والستون بعد المائة مارواه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن ابي عبدالله عليه السلام قال: كآني بسريير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء، مكللة بالجواهر وكانى بالحسين عليه السلام جالسا على ذلك السريير وحوله تسعون ألف قبة خضراء، وكانى بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه، فيقول الله عز وجل لهم: أوليائى مسلمون فظالمأ

کوچکتر «جنبنده زمین» است.

صد و شصت و پنجم: از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در خطبه ای در سفر «حجة الوداع» فرمود: من در میان سپاهی، عمالقه را (یعنی ستمگرانی را که از بقیه قو) عاد در شام مانده بودند) می کشم، جبرئیل گفت: بگو (من) یا علی (آنها را میکشیم) فرمود: (من) یا علی بن ابیطالب.

مؤلف گوید: همه این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکند.

صد و شصت و ششم: «ابن قولویه» در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: گویا می بینم که تختی از نور نهاده اند و قبه ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده اند، مؤمنین او را زیارت میکنند و بر او سلام میکنند، از جانب خدا خطاب میشود: دوستان من! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید، این

اوذیتم وذللتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضيتها لكم ، فيكون اكلهم وشربهم من الجنة .

اقول : سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا في الرجعة اذ هي لاتسأل في الاخرة .
الابع والستون بعد المائة ما رواه النعماني في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس في قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعنى الائمة منا أهل البيت يملكون الارض في آخر الزمان فيملاءونها عدلاً وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقي في المعاجز عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

الستون بعد المائة ما رواه أيضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسي عن أمير

روزی است که هر حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت بخواهید بر آورم، آنگاه از خورا کهای بهشتی میخورند و مینوشند .

مؤلف گوید : چون خواهش حاجتهای دنیا در آخرت معنی ندارد پس حدیث مربوط بر جعت است .

صدوشصت و هفتم : «نعمانی» در تفسیرش از ابن عباس نقل میکند که در تفسیر این آیه : «قسم بروز آندم که زمین را روشن کند ، شمس ، ۳» گفت : مراد امامان از ما اهل بیت اند که در آخر الزمان حکومت کنند و زمین را از عدل و داد پر کنند .

صدوشصت و هشتم : «برقی» در کتاب «محاسن» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من صاحب عصا و آهن داغ زننده هستم .

صدوشصت و نهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حدیث سابق را از حضرت امیر (ع) نقل میکند .

صدو هفتم : از سلمان فارسی نقل میکند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود

المؤمنين عليه السلام قال: أنا صاحب الميسم وأنا الفاروق الا كبر، وأنا صاحب الكرات ودولة الدول «الحديث».

الحادي والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقله عنه عن رفاعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي و أصحابه «الحديث» وقد مر.

الثاني والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال علي المنبر: انا سيد الشيب وفي سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لي شملتي كما جمعه لا يوب.

ورواه الكشي في كتاب الرجال كما مر.

الثالث والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه عن صالح بن سهل عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى: «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» قال: خروج الحسين عليه السلام في الكرة في سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث».

من صاحب آهن داغ زننده، و «فاروق اكبر»، و صاحب رجعتها، و صاحب بهترين دولتهايم «تا آخر حديث».

صدوهفتاد و يكم: «عياشي» در تفسيرش از «رفاعة» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود: اول کسی که بدنيا بر ميگردد حسين بن علي (ع) و اصحاب او بند «تا آخر حديث» اين حديث قبلاهم گذشت.

صدوهفتاد و دوم: از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که علي (ع) بالای منبر فرمود: من سرور موسفیدام و درمن نشانه ای از ايوب است، بخدا قسم خداوند پراکندي مرا جمع کند چنانکه از ايوب راجع کرد. اين حديث را کشي هم در کتاب رجال نقل ميکند.

صدوهفتاد و سوم: از صالح بن سهل نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه: «سپس بر ضد آنها دولت بشنا داديم» فرمود: درباره خروج حسين (ع) و آن هفتاد نفری است که در رکابش شهيد شدند «تا آخر حديث».

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في ارشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام ان أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لي أهلي كما جمعهم ليعقوب، وذلك اذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك (الحديث) وفيه جملة من علامات آخر الزمان .

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال : أخبر الله نبيه في كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغضب) والبلائم يردهم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الارض وهو قوله تعالى : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذ كر ان الارض يرثها عبادي الصالحون » وقوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات » الآية .

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » قال علي عليه السلام .

صد و هفتاد و چهارم : شيخ مفيد در کتاب ارشاد از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من سرور (پیر مردان و) موسفیدانم ، در من نشانه ای از ایوب است ، خدا کسان مرا جمع آوری کند چنانکه فرزندان یعقوب را جمع کرد ، و این موقعی است که فلك دور خود را بزند و شما گوئید : (مهدی امت) مرد یا هلاک شد « تا آخر حدیث » .

در این حدیث قسمتی از علامات آخر الزمان هم مذکور است .

صد و هفتاد و پنجم : محمد بن علی بن ابراهیم در کتاب «علل الشرايع» میگوید : خداوند در کتاب خود به پیغمبر خبر داد که پس از او اهلیتتش دچار کشتار و غضب حق و گرفتاری شوند ، سپس بر گردند و دشمنانشان را بکشند و پادشاه روی زمین گردند ، آنجا که میفرماید : « در زبور از پس « ذکر » نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارش میبرند ، انبیا ، ۱۰۵ » و باز میفرماید : « خدا بآنها که ایمان آورده و عمل صالح کردند وعده داده (که در زمین جانشینشان گرداند) نور ۵۵ »

صد و هفتاد و ششم : صاحب کتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در

تفسیر این آیه : « جنبنده ای از زمین بیرون آریم » فرمود : مراد علی (ع) است :

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الآية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدي تقوم الساعة ؛ قال : يعني الرجعة قبل القيعة ينصرتي و بنزرتي المؤمنين .

اقول : فهذه جملة من الاحاديث التي حضرتني في هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام ، وقلة وجود الكتب التي يحتاج اليها في هذا المرام ، ولا ريب في تجاوزها حد التواتر المعنوي وقد تقدم في غير هذا الباب ما يدل على ذلك ، وبأتي ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة على الكذب و الافتراء ، و وضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً لعل ما لم يصل اليها في هذا المعنى اكثر مما وصل اليها وليت شعري أي عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتمدة حيث شهدوا بصحة احاديثها ، أو يتعرض لتأويلها مع صراحتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از امير المؤمنين (ع) نقل ميکند که فرمود : « جنبندہ

زمين » منم .

صد وهفتاد وهفتم : از حضرت باقر (ع) نقل ميکند که در شرح اين کلام علي (ع)

بدست من قيامت پيا ميشود . فرمود : مراد رجعت است يعني خدا بوسيلة من و فرزندانم

مؤمنين را ياري ميکند .

مؤلف گوید : اينها حدیثهایی است که - با کمی فرصت و کمبود کتابهای لازم -

فلا در دسترس من بود ، و بدون شك اينها از حد «تواتر معنوي» متجاوز است ، حدیثهای

ابواب قبل و بعدهم دلالت بر مطلوب دارد ، و عقل محال ميداند که تمام راويان اين احاديث

دروغ گفته باشند ، با اينکه شايد احاديثی که بما نرسیده بيش از اينها باشد ، کدام

عاقل است که احتمال بدهد همه اين راويان دروغ گفته اند ، و همه اين نويسندگان کتاب

های معتبری که اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه کرده اند ، يا اينکه اين همه

حدیثهای صريح را تأويل کند با اينکه اينها از اخباری که در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصریحاً ، ولا يكاد يوجدني شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والايات والروايات والله الهادي .

الباب الحادي عشر

في انه هل بعد دولة المهدي عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل العمري رحمه الله فقال له : اني اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادي وديني ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايما نها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله وهم الذين تقوم عليهم القيامة ؛ ولكني أحببت أن ازداد يقيناً «الحديث» .

وارد شده زيادتر و واضح تر و صريح تر است ، و در هيچ مسأله اي داجع باصول يا فروع دين بيش از اين آيه و خبر وارد نشده ، البته رهبر و رهنما خدا است .

باب يازدهم

در اينكه آيا پس از دولت حضرت مهدي (ع) دولتي هست يانه ؛ شيخ كليني در باب «اسامي اشخاصي كه خدمت امام زمان (ع) رسیده اند» از «حميري» نقل ميكند كه به «عمري» (و كيل امام زمان (ع) گفت : من ميخواهم چيزي از تو پرسم يا اينكه در آنچه ميپرسم شك ندارم ، من معتقدم كه زمين از حجت خالي نمي ماند ، مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آنوقت حجت از روی زمين برداشته شود در توبه بسته گردد ، و هر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيري كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سود ندهد ، و اينان بدترين خلق خدايند و اينها قيامت را درك ميكنند ، عقیده من چنين است ، و لي ميخواستم يقينم زياد تر شود «تا آخر حديث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ فى كتاب الغيبة فى جملة الاحاديث التى رواها من طرق العامة فى النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبى عبد الله الحسين بن على بن سفيان البرزوفرى عن على بن سنان الموصلى العدل عن على بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصرى عن عمه الحسن بن على عن أبيه عن أبى عبد الله جعفر بن محمد الصادق عجل الله فرجه عن أبيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : فى الليلة التى كان فيها وفاته : يا أبا الحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أبا الحسن انه يكون بعدى اثنى عشر اماماً ومن بعدهم اثنى عشر مهدياً ، فأنت يا على أول الاثنى عشر اماماً ، وذكر النص عجل الله فرجه فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثنى عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثنى عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامى ؛ اسم كاسمى ، واسم كاسم أبى وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدي هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ فى كتاب الغيبة فى آخره عن محمد بن عبدالله الحميرى عن أبيه

ابن مضمون را شيخ طوسى ، وصدوق وديگران هم بطريقهاى بسيار روايت ميکنند
شيخ طوسى در كتاب «غيبت» - در حدیثهاى كه از طريق سنيان در باره ائمه عليهم السلام روايت ميکند - از حضرت صادق از پدران بزرگوارش نقل ميکند كه پيغمبر (ص) - در شب آخر عمرش - بعلى (ع) فرمود : دوات ر كاغذى بياورو وصيت خویش را بيان كرد و على (ع) نوشت تا باينجا رسيد كه فرمود : اى ابوالحسن ، بعد از من دوازده امام اند و بعد از آنها دوازده «مهدى» ، اى على تو اول آن دوازده امامى چون او (يعنى امام يازدهم) را مرگ فرارسد ، امامت را بفرزندش : محمد - كه در آل محمد مقام نگهبانى و معافلت دارد - واگذارد ، اين دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدى اند كه چون وى را مرگ دريابد بايد ولايت را بفرزندش - اول مقربان كه سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، مهدى ، واگذارد .

شيخ طوسى در كتاب غيبت از ابو حمزه نقل ميکند كه حضرت صادق (ع) در

عن محمد بن عبدالحمید و محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن ابي حمزة عن ابي عبدالله عليه السلام في حديث طويل قال : يا باجمزة ان من بعد القائم اثني عشر مهدياً من ولد الحسين عليه السلام .

وروى الشيخ ايضاً في المصباح الكبير حيث أورد دعاء ذكرانه مروى عن صاحب الزمان خرج الى ابي الحسن الضراب الاصفهاني بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم أورد الدعاء بطوله الى أن قال : اللهم صل على محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الاوصياء مصابيح الدجى الى أن قال : وصل على وليك و ولاة أمرك و الائمة من ولده ، و مد في أعمارهم و زد في آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم ديناً و دنياً و آخرة ، انك على كل شيء قدير .

وروى ايضاً في المصباح بعده بغير فصل دعاء مروى عن الرضا عليه السلام فقال : روى عن يونس بن عبدالرحمن عن الرضا عليه السلام انه كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عليه السلام بهذا الدعاء اللهم ارفع عن وليك و خليفتك الى أن قال : اللهم وصل على ولاة عهده و الائمة من بعده و زد في آجالهم و بلغهم آمالهم «الدعاء» وهو يشتمل على أوصاف

حدیثی فرمود : بعد از حضرت قائم (ع) دوازده مهدی از فرزندان حسین (ع) میباشند
باز شیخ طوسی در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که در آخرش چنین میفرماید : خداوندا ! بر محمد مصطفی و علی مرتضی ، و فاطمة زهراء ، و حسن و حسین و همه اوصیای که چراغهای ظلمات (جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و بر ولی خود (امام زمان ع) و سایر اولیاء، و امامانی که از نسل اویند درود فرست، عمرشان را طولانی گردان ، و آنها را ایبالاترین آرزوهای دنیا و آخرتشان برسان که تو بر هر چیز توانائی

باز در مصباح از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در دستور دعای برای حضرت صاحب الامر (ع) چنین فرمود : خداوندا ! بر ولیعهد ما و امامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان و آنان را بآرزوهایشان برسان «تا آخر دعا» در این دعا اوصاف و

والقالب لا تكاد تستعمل في غير المهدي ﷺ .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثني عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن علي عن أبي اسامة عن ابن مبارك عن معمر عن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثني عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا وكذا .

وبالاسناد عن الحسن بن علي عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابي عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثني عشر ، فاذا كان عند انقضائهم وأتى طائفة سالحة مداه لهم في العمر ، كذلك وعد الله هذه الامة ، ثم قرء : « وعد الله الذين آمنوا ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم ، و كذلك فعل الله ببني اسرائيل وليس بعزيران يجمع الله هذه الامة يوماً أونصف يوم ، « وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابی ذکر شده که در غیر امام زمان (ع) استعمال نمیشود .

شیخ صدوق در کتاب خصال از وهب بن منبه نقل میکند که گفت : بعد از من

دوازده خلیفه است سپس هرج و مرج پدید آید و چنین و چنان شود

و از کعب الاحبار نقل میکند که گفت : خلفا دوازده نفر اند و بعد از آنها طائفة

شایسته ای آیند که خدا عمرشان را طولانی کند ، خدا باین امت چنین وعده داده ، سپس

این آیه خواند : «خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که

در زمین جانشینشان گرداند » چنانکه در بنی اسرائیل هم این کار را کرد و بعد نیست که

خدا این امت را در يك روز یا نصف روز جمع کند « و يك روز نزد خدای تو باندازة

هزار سالی است که شما میسرید » (کعب الاحبار مردی یهودی است که با اظهار اسلام

بمنظورهای سیاسی مطالب خرافی تورات را بصورت حدیث وامثال آن بمردم القامی کرد

و از این راه ضربت سختی بر تاریخ اسلام زد ، مطالب فوق را هم باید از جمله معمولات او

شمرد چون آیه ای که اول استشهاد کرده بس حدیثهای سابق مربوط ، بوقت قیام امام

زمان (ع) است و این مرد برای بعد از خلفای دوازده گانه گذاشته ، وشواهد کذب

دیگری هم در این گفتارش هست که بر اهلس بو شیده نیست ، علاوه کعب الاحبار عمر

و فى باب اتصال الوصية من لدن آدم من كتاب كمال الدين لابن بابويه حدثنا أبى قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن أيوب بن نوح عن الربيع بن محمد عن عبد الله بن سليمان العامري عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ما زالت الارض الا لله تعالى فيها حجة يعرف الحلال من الحرام ، ويدعو الى سبيل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا أربعين يوماً قبل القيمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً أولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيمة .

ورواه البرقى في المحاسن عن على بن الحكم عن الربيع بن محمد مثله .
وقال الطبرسى في كتاب اعلام الورى في آخر الباب الرابع : قد جاءت الرواية الصحيحة انه ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة الاما ورد من قيام ولده مقامه الا ما شاء الله ولم ترد على القطع والبت ، واكثر الروايات انه لن يمضي من الدنيا الا قبل القيمة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقيام الساعة والله اعلم « انتهى » .

وابوبكر وعثمان راهم بغلافت ميشناخت ، پس لابد مرادش دوازده خليفه اين طورى است .
باز هم شيخ صدوق در كتاب « كمال الدين » از عبدالله بن سليمان عامرى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : همیشه از طرف خدا حجتى روى زمين هست كه حلال و حرام را بشناسد و براه خدا دعوت كند ، زمين هرگز از حجت خالى نماند مگر چهل روز پيش از قيامت ، و هنگامى كه زمين از حجت خالى ماند در توبه بسته شود و هر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيبرى كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سود ندهد اينان بدترين خلق خدايند و اينهايند كه قيامت بر آن ها قيام ميكند اين حديث را « برقى » هم در كتاب محاسن بهمين نحو روايت ميكند .

« طبرسى » در كتاب « اعلام الورى » مي فرمايد : روايت صحيحى وارد شده كه بعد از دولت حضرت مهدي (ع) دولتى نيست مگر آن چه در بعض احاديث وارد شده كه : فرزندان او بجايش مى نشينند ، اما بطور قطع و يقين نفرموده اند در بيشتر روايات هم نقل شده كه آن جناب چهل روز باخر دنيا وفات كند ، سپس هرج و مرج شود ، و نشانه هاى زنده شدن مردگان و قيام قيامت پديد آيد .

و قال المفيد في الارشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسي .

و قال صاحب كتاب صراط المستقيم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملی ليس بعد المهدي عجل الله فرجه دولة وارده الا في رواية شاذة من قيام اولاده من بعده ، وهي ما روى عن ابن عباس من قول النبي صلى الله عليه وآله لن تهلك امة انا اولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدي في وسطها .

ومثله روي عن انس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، و اكثر الروايات انه لا يمضي الا قبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ و علامة خروج الاموات للحساب « انتهى » .

اقول : اما حديث وفاة المهدي عجل الله فرجه قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لا تحضرنى الآن ، و الاحاديث في ان الارض لا تخلو من حجة كثيرة ،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد: بعد از دولت حضرت قائم دولتی نیست، سپس نظیر کلمات «طبرسی» را ذکر میکند .

علی بن یونس عاملی در کتاب صراط المستقیم می گوید : بعد از حضرت مهدی (ع) دولتی نیست فقط در روایت ضعیفی هست که فرزندانش بجایش می نشینند ، این روایت را ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : امتی که من اولش باشم ، و عیسی بن مریم آخرش و مهدی وسطش هرگز هلاک نشود نظیر این حدیث از «انس» هم نقل شده و بمقتضای این دو حدیث بعد از دولت آن جناب باز هم دولتی هست ، اما در بیشتر روایات است که حضرت مهدی (ع) تا چهل روز پیش قیامت نمیرد ، و آن موقعی است که هر ج و مرج و نشانه های قیامت پیدا شود .

مؤلف گوید : حدیث وفات حضرت مهدی (ع) چهل روز قبل از قیامت ، بسندهای متعدد نقل شده - که اکنون در دسترس من نیست - درباره خالی نماندن زمین از حجت هم حدیث بسیار است ، و ادله عقلی هم در کار هست ، حدیثهای انحصار ائمه در دوازده نفر هم بسیار زیاد است (بنابر این اشکالی تولید می شود که بمقتضای این چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الائمة في الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احدها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام ، ولا ينافي ذلك ما روى من خروج المهدي عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لا يمكن ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وسائر المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ، ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلا ينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التي هي دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدي چهل روز پیش از قیامت وفات میکنند (۲) و زمین هم هرگز از حجت خالی نمیماند (۳) و ائمه هم پیش از دوازده نفر نیستند این مطالب باذیل حدیث سابق که از مرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین از حجت خالی ماند در توبه بسته می شود و ایمان کسی قبول نمیشود و اینان بدترین خلق اند و قیامت بر آنها قیام می کند، سازگار نیست ، زیرا اگر زمین از حجت خالی نمیماند پس بعد از حضرت مهدي کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود یا ایمانش سود ندهد و امام دیگری هم که نیست چون ائمه دوازده نفر اند و همچنین کلمات طبرسی و احادیثی که میفرماید بعد از حضرت مهدي (ع) دوازده مهدي دیگر هست با این سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید : (در اینجا چند احتمال هست :

اول در مدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد و همه مردم پیش از امام مرده باشند ، و این با احادیثی که می فرماید امام شهید میشود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یا شمشیری بوی بزند و خود قبل از امام بمیرد ، رجعت هم ممکن است بعد از این مدت یا قبل باشد و شاید اهل رجعت مکلف نباشند و از این جهت البته راه توبه هم باز نیست ، چون مکلفی در کار نیست ، و اینکه در آخر حدیث می فرماید: اینها بند-

أولم يكسبوا في ايمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حمله على بقاء المحجوج بعد فناء الحججة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أو غير ذلك ، كإقتضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تخصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحججة فيها على ما هو أهم من الامام و العقل معارواه الكليني و غيره عنهم عليهم السلام ان الله على الناس حجتين ظاهرة و باطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل .

- (که قیامت بر آنها قیامت می کند) مراد کسانی اند که ایمان نیاورده اند یا در ایمان نشان خیری کسب نکرده اند ، یعنی قیامت بضرر اینهاست ، برخلاف دیگران که قیامت خالصاً برفع آنهاست یا نفع و ضررشان باهم است ، زیرا کلمه (علی) گاهی برای افاده ضرر استعمال می شود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده برفع او است و اگر بدی کرده بضررش) بهر حال لازم نیست حدیث را حمل کنیم بر این که بعد از وفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

دوم - اینکه اشخاصی که در آن چهل روز باقی میمانند در حکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف از قبیل عقل در آنها نباشد و یا حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سر آید و قیامت برپا شود و شاید این عده همانها باشند که خدا میفرماید : در « صور » دمیده شود و هر که در آسمانها و زمین است - جز آن که خدا خواهد - بیهوش شود ، زمر ، ۶۸ ، بنابراین حدیثهایی که میفرماید : زمین از حجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدا میکند ، یعنی تا مکلف در عالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن است ، و پیغمبران و ائمه حجت ظاهرند (این احتمال فسادش ظاهر است ، اگر این احتمال را ، یا بد احادیث امامت مورد اشکال میشود و برای دشمنان میدان باز میگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالأربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك إشارة الى قلتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها من القلة ، او إشارة الى ما مر في هذه الاحاديث من قوله في هذا المقام «وان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون» و يكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدي عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ و يأتي ان شاء الله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التي أخبر بوقوعها بعد الأربعين يوماً هي قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، و يكون المراد الرجعة التي هي القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، و لا ريب في جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغرى و الكبرى بل قد تقدم اطلاق الاخرة في القرآن على الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة مبتدئة فلا ينافي الرجعة لانها دولة ثانية ، و الاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بموت المهدي عليه السلام الذي لا يتاخر القيامة عنه الا أربعين

سوم: شاید چهل روز ایام رجعت باشد و این عدد اشاره بکمی دورانش باشد ، چون مقدار زیاد را بعد هفتاد معرفی می کنند و کم را با اعداد کمتر و یا اینکه هر روزی هزار سال باشد چنانکه می فرماید : « يك روز نزد پروردگارت مثل هزار سالی است که شما می شمرید » ، بنا بر این حضرت مهدی پس از تمام مکلفین وفات میکند و مردم رجعت تکلیف ندارند .

چهارم: شاید مراد از قیامت در حدیث مزبور قیامت صغری یعنی رجعت باشد و البته اطلاق قیامت بر رجعت مانعی ندارد و ممکن است قیامت بر هر دو اطلاق شود ، چنانکه قبلاً گفتیم که در قرآن اطلاق « آخرت » بر آن شده ، و در احادیث هم وارد است .

پنجم: شاید مراد از حدیثی که می فرماید: بعد از دولت مهدی دولتی نیست . دولت ابتدائی باشد ، اما رجعت دولت دوباره گذشتگان است ، پس منافاتی با هم ندارند ، آن چهل روز هم شاید فاصله بین دو دولت باشد .

ششم: شاید مراد از مرگ حضرت مهدی که چهل روز پیش از قیامت است : مردن

يوماً الموت الثاني بعد رجعتهم عليهم السلام ، وقد ذكر بعض المحققين من المعاصرين وأورد أحاديث متعددة دالة على رجعتهم عليهم السلام ، وذكر انه نقلها من كتب المتقدمين والله أعلم ، وأما أحاديث الاثني عشر فلا يخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لذورها وقلتها وكثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، وقد تواترت الاحاديث بان الائمة اثني عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثاني عشر خاتم الاوصياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نحو ذلك من العبارات ، فلو كان تجب علينا الاقرار با مائة اثني عشر بعدهم لوصل الينا نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر في الجمع بينهما .

وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال ، و قال : لا تقطع بزوال التكليف عند موت المهدي عليه السلام ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة يقومون بحفظ الدين ومصالح أهله ؛ ولا يخرج ذلك عن التسمية بالاثني عشرية ؛ لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بينا ذلك بياناً شافياً ، فانفردنا بذلك عن غيرنا « انتهى » .

دوباره باشد ، چنانکه یکی از علمای عصر ما حدیثهایی نقل کرده که آنجناب هم رجعت دارد، والله اعلم.

اماراجع بحديثهایی که میفرماید بعد از مهدی دوازده نفر امام دیگرند ، روایاتی که در این زمینه وارد شده دلالت قطعی ندارد در روایات بسیاری هم وارد شده که این دوازده نفر اند و دولتشان تا قیامت ادامه دارد ، و دوازدهمین آخر اوصیا ، و امامها ، و بنانشینان است ، و ائمه تا قیامت از اولاد حسین (ع) اند و اگر بر ما لازم بود که با امامت دوازده نفر بعد از آنها (که در روایات دیگری وارد شده) اقرار کنیم باید حدیثهای متواتری هم در این باره باشد که در برابر حدیثهای معارض بتواند مقاومت کند و ملاحظه جمع بین آنها بشود . از سید مرتضی هم نقل است که فرموده : شاید بعد از حضرت حجت (ع) خلفایی باشند ؛ و بر طرف شدن تکلیف بعد از آنجناب حتمی نیست ، ممکن است پس از او امامانی باشند که دین و مصالح مؤمنین را حفظ کنند ، و این دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زیرا آنها که ما باید بشناسیم همین دوازده نفر اند ، و ما کتاب مستقلی در این زمینه نوشته ایم « پایان کلام سید مرتضی »

ویؤیدہ عدم الدلیل العقلي القطعی علی النفی ، وقبول الادلة النقلیة للتقید والتخصیص ونحوهما لوالو حصل ما یقاومهما ، ولا یخفی ان الحدیث المنقول أولاً من کتاب الغیبة من طرق العامة ، فلا حجة فیہ فی هذا المعنی ، وانما هو حجة فی النص علی الاثنی عشر ؛ لموافقته لروایات الخاصة ، و قد ذکر الشیخ بعده وبعد عدة احادیث انه من روایات العامة ، والباقی لیس بصریح ، وقد تقدم فی الحدیث السادس والتسعين من الباب السابق ما هو صریح فی ان المهدي عليه السلام له عقب ، و هی هنا احتمالات :

«اولها» ان يكون البعدیة غیر زمانیة بل هی مثل قوله تعالی : فمن یتهدیه من بعد الله ، فیجوز كون المذكورین فی زمن المهدي عليه السلام ، ویكونوا نواباً له ، كل واحد نایب فی جهة ، أوفی مدة .

«وثانیها» ان قوله : من بعده ، لا بد فیہ من تقدير مضاف ، فیمكن من بعد ولادته أو من بعد غیبتہ ویكون اشارة الى السفر او الو کلاله (النفر او الو کلاله خ ل) علی الانس والجن او الی اعیان علماء شیعتہ فی مدة غیبتہ ؛ و یمكن أن یقدر من

مؤید کلام مرحوم سید این است که دلیل عقلی قطعی نداریم که بعد از امام دوازدهم خلیفه ای نیست ، دلیلهای نقلی هم قابل تصرف است - البته اگر حدیث معتبری در مقابل باشد - اما آن حدیث اول که از کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل کردیم چون از طریق سنیان نقل میکند برای ما حجت نیست ، فقط در تعیین عدد دوازده امام که با ما موافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی هم پس از چند حدیث دیگر میفرماید این حدیث از حدیثهای سنیان است ، سایر احادیث هم صراحتی ندارد ، باقی میماند حدیث نود و ششم باب سابق که صریحاً میفرماید : بعد از حضرت مهدی (ع) جانشینانش هستند ، اما این حدیث هم چند احتمال دارد :

یکی اینکه مراد بعد زمانی نیست بلکه رتبه ای است - نظیر اینکه در قرآن میفرماید : « بعد از خدا که او را هدایت میکند ؟ » یعنی فرزندان تحت نظر او حکومت میکنند و نایب او هستند ، و در رتبه بعداند .

دوم اینکه مراد بعد از تولد یا غیبتش باشد ، و اشاره بو کلاء و نمایندگان یا علمای شیعه باشد که در زمان غیبت نایب امام اند . با بعد از خروج که ممکن است آن موقع نیز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر .

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق عليه السلام : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثني عشر مهدياً ؛ فقال : قد قال : اثني عشر مهدياً ولم يقل اثني عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

اقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفى الرجعة ، كما حمله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محموا لا على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعته عليهم السلام على وجه الخصوص ، و عرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، وكل واحد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در کتاب « اكمال » از ابو حمزه نقل میکنند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : من از پدرتان شنیدم که : بعد از قائم دوازده مهدي هست ، فرمود : دوازده « مهدي » فرموده اند نه دوازده امام ، اينان عده ای از شيعيان ما هستند که مردم را بولایت و معرفت ما ميخوانند .

مؤلف گوید : اين حديث با اين چند وجهی که اخيراً ذکر شد مناسب است ، و شايد با حديثهای آینده هم موافق باشد ، علاوه که ممکن است - اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد - از باب تقیه فرموده باشد ، چنانکه بعضی از محققان هم همینطور فهمیده اند .

موم اينکه مربوط بر رجعت باشد ، چنانکه در بسياری از روايات بود که ائمه عليهم السلام بر ميگردند و در قسمتی از احاديث هم بود که هر مؤمن خالص یا کافر خالصی بر ميگردد

التواتر المعنوی بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلا ينافي ما ثبت من أن الائمة اثني عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، وهذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثني عشر و رواية أحد عشر ، فان الاولي محمول على دخول المهدي او النبي عليه السلام و الثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما بالحكمة اخرى ، ومثل هذاني المجاورات كثير ، و التخصيص بالذکر لا يدل على التخصيص بالحكم ، و ليس بصريح في الحصر و ماتضمنه الحديث المروي في كتاب الغيبة أو على تقدير تسليمه في خصوص الاثني عشر بعد المهدي عليه السلام لا ينافي هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنة تصحيفاً أو اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين عليه السلام لما روي سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين عليه السلام عند وفاة المهدي عليه السلام ليغسله ، ولا ينافي ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء والالقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براین امامهای بعد از او همان ائمه سابقانند ، پس این بادوا زده نفر بودن ائمه منافات ندارد و باین وجه بین روایتی که میفرماید : ائمه دوازده نفراند و آنکه میفرماید یازده نفراند جمع میشود ، چون اگر خود آنجناب یا پیغمبر (ص) را هم حساب کنیم دوازده نفر میشود ، اگر حساب نکنیم یازده نفر میشود ، منتهی يك نفر آنهانام برده نشده چنانکه در مکالمات معمولی هم گاهی از بین عده ای چند نفر را نام میبرند و از بقیه صحبتی نمیکنند ، و این دلیل بر انحصار نیست .

اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میگوید : دوازده نفر از فرزندان او . . . بر فرض که حدیث صحیح باشد - باین مطلب منافات ندارد ، چون ممکن است کلمه «ابنه» (یعنی ولایت را به پسرش و امیدگذارد) غلط باشد و اصلش «ابیه» باشد (یعنی پیدرش و امیدگذارد) که مراد حضرت امام حسین (ع) باشد ، چون روایات بسیاری سابقاً نقل کردیم که میفرماید حضرت امام حسین (ع) بر میگردد و پس از وفات حضرت مهدی وی را غسل میدهد ، اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میفرماید : جانشین او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، و مهدی ، آنها باین مطلب منافاتی ندارد ، چون ممکن است هر يك از ائمه چند نام

الباقى ولا حتمال تجدد وضع الاسماء فى ذلك الزمان له ﷺ ، لاجل اقتضاء الحكمة الالهية ، وقوله ﷺ فى حديث أبى حمزة : اثنى عشر مهدياً من ولد الحسين لا يبعد تقدير شىء له يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا يخفى انه قد يبنى المتكلم كلامه على الأكثر الا غلب عند ظهور الامر ، أو ارادة الا جمال ، ومما يقرب ذلك ويزيل استبعاد ماورد فى أحاديث النص على الاثني عشر عليهم السلام انهم من ولد على وفاطمة ، والحديث موجود فى أصول الكلينى ، ولا بد من حمله على ما قلناه لخروج امير المؤمنين ﷺ هذا الحكم ، ودخواه فى الاثني عشر عليهم السلام والضماير فى الدعائين يحتتمل عودها الى الرسول والى الحسين عليهما السلام ، ويحتتمل الحمل على الرجعة كما مر لكن فى الدعاء الثانى لافى الاول بوجود لفظ ولده فيه ، و حديث كعب ووهب يحتتملان بعض ما مروهما الى الرجعة اقرب على ان قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهما راويان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة عليهم السلام ويأتى زيادة تحقيق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالى

وچند لقب داشته باشد، اگر چه بعضى اظهار شده باشد، و بعضى نشده باشد، علاوه ممکن است اين نامها به بحسب حکمت الهى - آن وقت جعل شود، اما اينکه در حديث ابو حمزه ميفرمايد : دوازده مهدي از نسل حسين ع ، شايد مراد اين باشد که اکثرشان از نسل اويند، چنانکه غالباً وقتى که مطلب معلوم باشد يا بخواهند مجمل گوئى کنند، حکم مربوط با کثر را بهمه نسبت ميدهند، نظير اينکه مرحوم کلينى در باره تعيين دوازده امام حديثى نقل ميکند که ميفرمايد : دوازده امام از نسل على و فاطمه سلام الله عليها هستند، با اينکه يازده نفرشان از نسل آنهايند، اما اينکه در آن دو دعائى که از کتاب «مصباح» نقل کرديم، ميفرمايد : بر امامان از نسل او، يا امامان بعد از او درود فرست شايد مراد ائمه از نسل پيغمبر ص يا حسين ع باشد، دعای دوم احتمال ديگرى هم دارد که مراد امامان هنگام رجعت باشد، حديث و هب بن منبه و کعب الاحبار هم قابل همين تاويلها هست اما بار رجعت مناسب تر است، با اينکه اصلاً گفتار آنها حجت نيست، ولى ظاهراً آن چه گفته اند از بعضى معصومين نقل کرده اند.

الباب الثاني عشر

في ذكر شبهة منكر الرجعة والجواب عنها

لا يخفى انه لا يكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النشأة ، وشياطين الانس والجن يجهدون في ترويح الشبهات وتكثيرها ، وقد قال الله سبحانه : «هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهاً» و معلوم انه لا بد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، وتشديد التكليف والتعريض لزيادة الثواب والعوض على تحصيل الحق والعمل به ، ومع ذلك فمن أخلص نيته وأراد الحصول الى الحق من كلام الله و كلام نبيه وأوصيائه عليهم السلام ، وجدده راجحاً على الشبهات جداً .

اذ عرفت هذا فنقول : قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الآيات الكثيرة وتصريحات

باب دوازدهم در شبهة منكرين رجعت وجواب آن اين مطلب معلوم است

که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا در این جهان جهل و نادانی بر علم و دانش غلبه دارد ، و شیطان‌های انس و جن می‌کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : «او است که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (و واضح) است ، اینها اصل و مرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » و البته در خلقت شهوتها و ایجاد شبهه‌ها ، و نازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است ، و از جمله اینکه وسیله آزمایش عقول ، و سنگین شدن بار تکلیف است ، تا اجر و ثواب در پیدا کردن راه حق و عمل با احکام زیاد تر گردد ، و البته هر کس نیت خویش خالص کند و بخواهد از راه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه‌دومی یابد و شبهه‌ها برایش حل میشود و حق در نظرش واضح میگردد .

اینک میگوئیم : که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر - بلکه

الا حادیک المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الامامية ، حتی انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانکار الرجعة ولا تعرض لتضعیف حدیث واحد من أحادیثها ولا لتأویل شیء منها ، وأکثرها کما رأیت لا تناله ید التأویل : وکل منصف یحصل له من أدلة الرجعة الیقین وحينئذ یمکنه دفع کل شبهة بجواب اجمالی بأن یقول هذا معارض للیقین وکل ما کان كذلك فهو باطل ، وأنا أذکر ما یخطر لی من الشبهات التي استند اليها منکرها ، واجیب عنها تفصیلاً فأقول :

الشبهة الاولى الاستبعاد وهذا كان اصل انکار من أنکرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعیفة لاتجوز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ما روى فی بعض الاحادیث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد علیهم السلام ثمانون ألف سنة ، الی غیر ذلك من الامور البلیغة الهائلة .

فالجواب اولاً : ان خصوص هذا التحدید لم یحصل به الیقین ، ولا وصل الی حد التواتر ، وکل من جزم بالرجعة لا یلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر - و اجماع امامیه ثابت است ، تا آن جا که ما احدی از علمای امامیه را سراغ ندادیم که رجعت را انکار کرده باشد ، یا حتی یکی از احادیثش را رد یا تأویل کرده باشد ، و چنانکه دیدیم غالب احادیثش قابل تأویل نیست ، و هر با انصافی با مطالعه این ادله یقین پیدا میکند ، و میتواند بنحو اجمال از هر شبهه ای جواب دهد که برخلاف یقین است و هر چه با یقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه هائی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلاً جواب میدهم .

شبهة اول - استبعاد است ، و ریشه انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلحاظ شاخ و برگهایی که در بعض احادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد علیهم السلام را هشتاد هزار سال معرفی میکنند ، و سایر مطالب وحشت آور دیگر

اما جواب ، اولاً خصوص این مدت مزبور دلیل حتمی ندارد و جزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی بر رجعت معتقد باشد و اینگونه مطالب را معتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولا دليل شرعي ، فلا يجوز الالتفات اليه .
وثالثاً ان هذا لا يصل الى حد الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ،
لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لا يوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز ردّه .

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : « و
ان يوماً عند ربك كآلف سنة مما تعدون » وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره
خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين ان المراد ما يقضى في ذلك اليوم و
يفضل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين في الدنيا .
وسادساً ان ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام
قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه وكرمه أقل ، وما أحسن ما قاله في
هذا المقام رجب البرسي في كتابه بعدما اورد حديثاً عجيباً في فضلهم عليهم
السلام في أوایل كتابه وقال بعده ما هذا لفظه : أنكر هذا الحديث من في قلبه مرض ،

ثانياً استبعاد حجت ودليل شرعي نیست ، وبادليل تاب مقاومت ندارد .

ثالثاً مطالب محال نیست ، وچون ممکن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غیب
میخواهد که کسی بگوید : حتماً رجعتی نیست (بنابر این کسی نباید انکار رجعت کند بلکه
حداکثر اگر دلیلی پیدا نکند باید بطورشک و تردید تلقی کند ، نه بنحورد و انکار) .

رابعاً پس از اینکه ممکن شد و دلیلی هم بر ردش نبود ، انکارش جایز نیست ،
خامساً شاید مدت مشارالیه از باب مبالغه باشد نظیر اینکه خدا میفرماید : « يك
روز نزد پروردگارت بمقدار هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید » و یا آیه دیگر :
« روزی که بمقدار پنجاه هزار سال است » که بعضی از مفسرین گویند مراد این است که بمقدار
هزار ، یا پنجاه هزار سال کار در آن انجام میشود .

سادساً اینگونه مطالب نسبت بفضل ائمه عليهم السلام چیزی نیست ، و نسبت بقدرت
و کرم خدا بمقدار تراست ، « حافظ رجب برسی » اول کتابش حدیث عجیب و غریبی در
فضل ائمه نقل میکند و بعد (چون خودش می فهمد اینگونه احادیث مورد قبول عموم

فقلت له: تنکر القدرة أم النعمة [أم] ترد على المؤیدین بالعصمة، فان أنكرت قدرة الرحمن فانظر الى ماروی عن سليمان ان سماطه كان كل يوم ملحة سبعة اكراد . فخرجت دابة من دواب البحر وقالت : يا سليمان اضفنى ذلك اليوم ، فأمر أن يجمع لها مقدار سماطه شهراً ؛ فلما اجتمع ذلك على ساحل البحر وصار كالجبل العظيم أخرجت الحوت رأسها وابتلعته وقالت : يا سليمان أين تمام قوتى اليوم فان هذا بعض طعامى ، فتعجب سليمان فقال لها : هل فى البحر دابة مثلك؟ فقالت : ألف الفامة . فقال سليمان : سبحان الله الملك العظيم ويخلق ما لا تعلمون ، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود : و عزتى و جلالى لو أن أهل سماواتى و أرضى أمثلونى فأعطيت كل مؤملاً ماله ، و بقدر دنياكم سبعين ضعفاً لم يكن ذلك الا كما يغرس أحدكم ابره فى البحر ويرفعها ، فكيف ينقص شىء أنا فيه « انتهى كلام الحافظ البرسى » ثم ذكر أحاديث فى كثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم .

الثانية أن أحاديث الرجعت لم يثبت فى كتب معتددة ، ولا وصلت الى حد يوجب

نیست (میگوید : شخصی که دلش ریش بود این حدیث را منکر شد ، گفتم قدرت خدا را انکار میکنی یا نعمتش را ، یا امامان و معصوم رانده میکنی ؟ اگر قدرت را منکرى بنگر که چگونه يك نهنگ عظیم دریا غذائی را که يك ماه حضرت سليمان در سفره مینهاد بلعید و گفت این قسمتی از خوراک روزانه من بود ، حضرت سليمان با تعجب پرسید : دریا جانور دیگری نظیر تو دارد ؟ گفت : هزارها مثل من هستند ، حضرت سليمان فرمود : خداوند پادشاه عظیم الشان منزله است ، چیزهائی میآفریند که مردم خبر ندارند ، اما دستگاه نعمتش بقدری وسیع است که بحضرت داود خطاب شد : بعزت و جلالم ! اگر همه خواستهها و آرزوهای اهل آسمانها و زمین را بدهم و هفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدری است که شما سوزنی را در دریا فرو برید و بیرون آرید ، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود ؟ « پایان کلام حافظ رجب » سپس حدیثهائی درباره عوالم زیادى که خدا آفریده نقل میکند .

شبهه دوم : اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده و نه بعدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التي جمعها بعض المعاصرين ووصلت الي هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر في اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر في كل حديث من أي كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً للانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الا أن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم نقل هنا من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لا تقصر عن الاحاديث التي جمعناها في العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة مملوءة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التي نقلنا منها ، مع انا لم تتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت وكثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدي الناس الان من الكتب المشتملة على ذلك ؛ فضلا عن كتب المتقدمين التي ألفوها في ذلك ، وغيره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الرجعة في الكتب المعتمدة ، وانه لا يخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

که موجب قطع و یقین شود ، منشأ این شبهه این است که یکی از علمای عصر ما رساله ای درباره رجعت منتشر کرده و حدیثهای زیادی در آن نوشته و اولش میگوید : این احادیث را از کتب متقدمین نقل میکنم اما هر حدیثی را با مدرك ذکر نمیکنند و این سبب شبهه و انکار شده بطوری که بعضی گمان کرده اند این احادیث در کتابهای معتبر نیست و اذا اعتبار ساقط است ، از این جهت من هم در این کتاب اصلاً از آن رساله چیزی نقل نکردم با اینکه احادیثش از نظر عدد و اعتبار از احادیثی که ما جمع کردیم کمتر نیست .

اما جواب ، اینکه کتب حدیث و مؤلفات معتبر علماء از احادیث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهایی را که از آن نقل کردیم اول کتاب تذکره دادیم ، با اینکه تنگی وقت و زیادی موانع اجازه مطالعه تمام کتب را نداد ، و همه کتابهایی هم که اکنون در دست مردم است در اختیار من نیست ، تا چه رسد کتابهای پیشینیان ، و نیز قبلاً تذکره دادیم که احادیث رجعت در کتابهای معتبر ثبت است ، و کمتر کتاب حدیثی است که از این حدیثها خالی باشد ، با این بیان دیگر جای برای شبهه نمیماند .

الثالثة ما ورد في بعض أحاديث المتلقين عند وضع الميت في القبر انه ينبغي ان يقال له هذا أول يوم من ايام الاخرة؛ و آخر يوم من ايام الدنيا ، فهذا يدل على نفي الرجعة .

الجواب اولاً : ان الرجعة غير عامة لكل أحد وانما ينبغي تلقين الميت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم كونه منهم ان يتحقق ويثبت .
وثانياً ان الرجعة واسطة بين الدنيا والاخرة ، فيجوز أن يطلق عليها كل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا عليها ؛ ورأيت للاحاديث التي تفيد اطلاق كل واحد من اللفظين عليها باعتبارين ، وتقدم حديث صريح في اطلاق اسم الاخرة عليها .

وثالثاً ان أهل الرجعة يحتمل كونهم غير مكلفين ، والمراد بالدنيا في حديث التلقين دار التكليف كما يفهم منه بالقرينة .

ورابعاً ان الحيوة الاولى بالنسبة الى الثانية يجوز ان يطلق عليها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن يكون وضعت للاولي خاصة ، اما من الدنوا ومن الدناوة ،

شبهة سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر بدنیا بر نمیگردد و عمر دنیایش تمام شد

جواب اینکه : اولاً رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است یا نه مستحب است این دعا را در تلقینش بخوانیم

ثانياً رجعت واسطه بین دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آن را دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیایش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش از مرگ نسبت بزندی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یا مشتق الا «دنو» (بمعنی نزدیکی) یا از «دنائت» (بمعنی بستی) است ،

و يكون اطلاقها على الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقاً وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

الرابعة الادلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلوت الارض من امام طرفة عين ، و امتناع تقدم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة في حصر الائمة في اثني عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة ، وقولهم عليهم السلام في وصف الامام الامام واحد دهره ، لا يدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقر من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدي عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلا يجوز ان تكون الرجعة في زمان المهدي عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اما عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثني عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

اما اطلاق آن برزندگی دوم محتاج بقرينه است ، زیرا گرچه در مقابل قيامت كبرى رجعت را ميتوان دنيا گفت ، اما بطور اطلاق ميتوان نام دنيا بر آن نهاد .

خامساً: حديث مزبور متواتر نيست ، و اگر صريح در معارضه و مخالفت هم بود با دلة رجعت تاب مقاومت نداشت ، تاچه رسد كه صريح هم نيست .

شبهه چهارم: بادلۀ عقلي و نقلی اثبات شده كه : ممكن نيست يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالی بياند ، و ممكن نيست غير افضل بر افضل مقدم شود ، حديثهای صريحي هم دلالت دارد كه ائمه دو اذده نفراند و امامت تا قيامت در نسل حسين (ع) است ، و نيز در وصف امام رسیده كه: يگانه روزگار است ، در علم و فضل مثل و مانند ندارد ، و امامت رياست بر عموم مردم است ، با اين مقدمات رجعت معنی ندارد ، چون لازم آيد يا او از امامت عزل شود - در صورتی كه بر حسب ادله امامت او تا قيامت ادامه دارد - يا غير افضل (يعنی امام زمان ع) بر افضل (يعنی حضرت امير (ع) يا حضرت امام حسين ع) مقدم باشد ، و يا عدد امامان از دو اذده نفر زيادتر باشد ، و رياست امام عمومي نباشد ، اين قوی ترين شبهه منكرين رجعت است .

و الجواب من وجوه احدها انه يحتمل كون أهل الرجعة غیر مكلفین كما يفهم من بعض الاحادیث السابقة و انهم انما يرجعوا لیحصل الفرج و السرور للمؤمنین و ینتقم من اعدائهم و یظهر تملکهم و تسلطهم ، و یحصل الغم و الذل للكافرين و أعداء الدین ، و لیس عندنا دلیل قطعی علی كونهم مكلفین ، و الالجاز ان یتوب كل واحد من أعداء الدین ، لاطلاعه علی جملة من أحوال الآخرة و الأدلة الدالة علی انقطاع التکلیف بالموت بل قبله عند المعاینة کثیرة فی الكتاب و السنة ، فمن ادعی تکلیفاً بعد الموت فعلیه الدلیل ، و لا سبیل الیه ، و عمومات الخطاب قابلة للتخصیص ، علی انها لم تتناول جمیع الازمان بالاجماع و لیس هنا اجماع ، و كونهم یجاهدون و یفعلون أفعالا کثیرة لا یدل علی انهم مکفونون بها ، كما انهم فی الآخرة یفعلون اشياء کثیرة جداً لا یمکن عدّها من المشی الی موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب بالیمین و الشمال ، و الجواب عن كل ما یسئلون عنه ، و من المرور علی الحوض و سقی من یسقی و طرد من یطرد ، و من حمل اللواء و تمییز أهل الجنة و النار ، و سوقهم الی منازلهم و الشفاعة ؛ و هبة بعضهم حسناته لبعض ، و غض أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مکلف نباشند چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابر این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان و انتقام از دشمنان و ظهور دولت و سلطنت اهل ایمان ، و غصه و خواری کافران است ، دلیل قطعی هم نداریم که حتماً تکلیف دارند ، و گر نه ممکن بود هر يك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادله زیادی هم در قرآن و احادیث هست که بمردن تکلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلیل آورد ، در صورتی که دلیلی در کار نیست ، ادله عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادله تکالیف شامل همه زمانها نیست و اجماعی هم بر تکلیف آن دوره نداریم جهاد و سایر کارهای آنان هم (که در اخبار گفته شده) دلیل تکلیف نیست ، چنانکه در آخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامه عمل بدست راست یا چپ ، جواب پرسشها ، رفتن بر روض ، آب دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی و ج-پنمی ، جادادن هر دسته ای در منزل خویش ، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خود را ببعضی ،

مرور فاطمة و رکوب بعضهم ، و مشی الباقيين ، و قسمة الجنة و النار ، و الجثو علی الרכب تارة و القيام اخرى ؛ و دخول الجنة و النار و النزول بمنزل خاص ، و ما یصدر من الكلام الطویل بينهم و من الاكل و الشرب و الجماع و النوم و الجلوس و المشی و زیارة بعضهم بعضاً ، و من التحمید و التسبیح و غیر ذلك مما هو کثیر جداً و لیسوا مکلفین بشیء من ذلك ، و قد ذکر هذا الوجه صاحب کتاب الصراط المستقیم فقال :

بعد ما ذکر بعض الآیات و الاخبار فی رجوع الائمة الاطهار :

« فان قيل » : فیكون علیّ فی دولة المهدي وهو أفضل منه ؛ « قلنا » قد قيل : ان التكليف يسقط عنهم ، و انما يحييهم الله ليريهما و عدهم ، و بهذا يسقطما خيلوا به من جواز رجوع معاوية و ابن ملجم و عمرو و يزيد و غیرهم ، فيطيعون الامام و ينتقلون من العقاب الى الثواب ، وهو ينقض مذهبكم من انهم ينشرون لمعاقبتهم و الشفاهة فيهم ، قلنا اولاً لا تكليف يومئذ ولا توبة ، و ثانياً قد ورد السمع بخلودهم فی النيران و تبری الائمة منهم و لعنهم الى آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لا يختارون الايمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله عليها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت و جهنم ، گفتگو های فراوان ، خوردن و خوردن ، جماع ، خواب ، نشست و برخاست ، ذکر خدا ، و غیره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب را صاحب کتاب الصراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات و اخبار مربوط بر جعت ، میگوید : اگر گویند بنا بر این حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، جواب گوئیم : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تا وعده های خدا را به بینند ، این مطلب جواب شبهه دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه و ابن ملجم و عمر ؛ و یزید و دیگران بر گردند و اطاعت امام کنند و عذابشان بشواب مبدل شود ، و این مخالف با عقیده شیعه است که میگویند اینها که بر میگردند برای انتقام و عقاب است ؛ جواب اینکه اولاً آنروز نه تکلیفی هست و نه توبه ای ثانیاً بر حسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، و ائمه علیهم السلام از آنان بیزار نیستند و لعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هرگز ایمان نمیآورند و

لوردوا لعادوا المانها عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت في الاخرة ، وقد تظافرت الاحاديث عنهم عليهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدي عليه السلام ، انتهى ، واذا كانوا غير مكلفين فلا حرج في اجتماعهم كما في القيامة.

وثانيها انه يمكن أن يكونوا مكلفين بتكليف خاص لابنوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روى في الاحاديث من أن الله أوحى الى نبيه في آخر عمره انه قد انقضت نبوتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة في العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للائمة عليهم السلام كلها بعد موت المهدي عليه السلام وهو الظاهر ، لما روى من طرق كثيرة ان اول من يرجع الى الدنيا الحسين عليه السلام في آخر عمر المهدي ، فاذا عرفه الناس مات المهدي وغسله الحسين عليه السلام وذلك الهدى البسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عليه السلام عن التكليف

اگر هم برگردند بکارهای زشت خویش عود میکنند ، و نیز در جائی که اینها را بمنظور انتقام زنده میکنند هرگز توبه شان رانمی پذیرند چنانکه در آخرت هم نپذیرند روایات بسیاری هم رسیده که هنگام خروج حضرت مهدی (ع) توبه مقبول نیست «پایان کلام صاحب صراط المستقیم» پس اگر مکلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعی ندارد .

دوم - اینکه ممکن است مکلف باشند اما بتکلیف مخصوصی نه بنبوت وامامت زیرا در احادیثی رسیده که خداوند به پیغمبر (ص) در آخر عمر وحی کرد : دوران پیغمبریت پایان یافت ، ومدت تمام شد ، علم وایمان ومیراث نبوت را در نسلت قرارده .
سوم - اینکه شاید رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدی (ع) باشد ، و ظاهر هم همین است ، زیرا در حدیثهای زیادی وارد شده که اول کسی که بدنیا برمیگردد ، حسین (ع) است ، که در آخر عمر حضرت مهدی بیاید وهنگامی که مردم او را شناختند وحضرت مهدی از دنیا رفت غسلش میدهد ، واین مدت ناچیز (که هر دوامه در دنیا هستند) - بجهت ضرورت یا بسبب انقطاع تکلیف حضرت مهدی (ع) در وقت احتضار

ساعة الاحتضار لكن لا بد من رجعة المهدي عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في احاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم نقلها ههنا لما مر ، ورجعة الرعية يحتمل التقدم والتأخر و التعدد ولا مفسدة فيها أصلاً فلذلك أقر بها منكر رجعة الائمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعني رجعة النبي و الائمة عليهم السلام أكثر مما دل على الاولى ، واما ما دل على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدم بيانه

ورايها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدي عليه السلام ولا يكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام ويلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدي عليه السلام لا يلزم تقديم المفضول على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء و الاموات الذين رجعوا هو المهدي عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، ولا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات و أشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنى است ولي البتة حضرت مهدي (ع) در موقع ديگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احاديثي که از کتابهاي متقدمين نقل شده صريحاً مذکور است ، رجوع مردم عادي هم ممکن است مقدم باشد يا مؤخراً در چند نوبت انجام گیرد ، و اشکالي هم لازم نيآيد از اين رو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم را انکار ندارد ؛ باينکه روايات رجعت انبياء و ائمه بيش از روايات رجعت ديگران است اما احاديثي که مي فرمايد: حضرت مهدي خانم اوصياست ، و پس از او دولتي نيست ، جوابش مفصلاً معلوم شد .

چهارم - اينکه شايد در زمان حضرت مهدي (ع) همه ائمه مجتمع شوند ولي حضرت مهدي امام آنها نباشد ، زيرا آنان در اثر عصمت احتياج با امام ندارند ، و گرنه بايد هر امامي امامي داشته باشد و عدد امامان نامتناهي گردد ، بنا بر اين تقديم غير افضل بر افضل نيز لازم نيآيد و امام همه مردم حضرت مهدي (ع) است ، امام هم بايد از تمام مردم عادي افضل باشد ، نه اينکه از همه موجودات افضل و اشرف باشد هر چند ائمه ماهمينطور بودند - خلاصه اينکه ائمه ديگر در اثر اينکه جهل ندارند ، و ممکن نيست فسادي از آنان سرزند ، و با

انهم اذا اجتمعوا لا يحتاج أحد منهم الى الاخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لا يكون امامان الا واحد هما صامت ، و لا يلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحد اماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركابينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربما يفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ، وقد كان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاصياء ، بل مئات وألوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحد بأن يكون رعية لنبيين او امامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كما عرفت ،

اختلافی در آنان پیدا شود و بسایکدیگر معارضه کنند احتیاج بسامام ندارند شاهد این مدعا هم احادیثی است که می فرماید : **دربك وقت دو امام نیست مگر اینکه یکی ساکت (و بدون مأموریت تبلیغ) باشد .**

پنجم اینکه در صورت رجعت بعضی از ائمه دیگر در زمان حضرت مهدی (ع) ممکن است هر کدام امام عده مخصوص یا ناحیه خاصی باشند ، یا هر کدام امام أهل زمان خود باشند که با او برگشته اند ، و هیچیک بردیگری امام نباشد ، و پیروان هر يك هم از پیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره ای باین معنی بود ، و شاهد آن هم احادیثی است که میفرماید هر چه در سایر امتها بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یا چند وصی در يك زمان بودند و هر يك مأمور عده ای بودند .

ششم اینکه احادیث رجعت صریح و غیر قابل تأویل است ، معارضه صریحی هم ندارد ،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها في هذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما ما دل على حصر الائمة في اثني عشر فظاهره انه بالرجعة لا يزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لا يصير اثنين ؛ وما الموت الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما ما دل على ان الامامة في ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيمة فلا ينافي الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كما مر ، و احتمال استثناء مدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، و لا تناقض أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛ وهو قابل للتخصيص ؛ الا ترى انه يجوز ان يقال يجب الصوم في شهر رمضان من اوله الى آخره الا الليل ، و يجوز صوم ذي الحجة من اوله الى آخره الا العيد و ايام التشريق ، و قولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ما عدم مدة الرجعة فانه يوجد فيها من يماثله وليس من رعيته ، أو على ارادة تفضيله على جميع رعيته بقريظة قوله عليه السلام لا يدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه ومن الانبياء ، و لا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطته فكيف يصدق انه لا يدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثي که در اين شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ،
و احتمالهای متعدد دارد

اما اخباری که عدد ائمه را منحصر بدوازده میکنند ، با رجعت ائمه منافی نیست ،
چون همان ائمه سابقانند زنده میشوند ، نظیر اینکه خدواییده باشند و بیدار
شوند .

اما اخباری که میفرماید امامت تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام است ، با بعضی
از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی
همان رجعت باشد ، و نیز ممکن است مدت رجعت را بحکم ادله از آن اخبار استثناء کرد
چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، و روزه
ماه ذی الحجة از اول تا آخر جایز است بجز روز عید و سه روز بعد از آن : صحیح
است .

و اما اینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یا مقصود غیر از مدت رجعت است
که آن زمان نظیر او در غیر پیروانش پیدا میشود . و یا مراد این است که از همه پیروانش
افضل است ، بقریظة اینکه میفرماید : هیچ عالمی با او برابری نکند ، و نیز بقریظة اینکه

ظاهر لآنصّ فهو محتمل للتخصیص والتقیید و غیرهما ، وعموم ریاسة الامام لیس علیها دلیل عقلی لانهم قد تعددوا فی الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لو ثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم علی العام ، والعجب ممن یأتی تخصیص العام وینکر تقیید المطلق ویجتري، علی رد الدلیل الخاص أو تأویل بعضه ورد الباقي، ويقدم ما یحتمل التأویل علی ما لا یحتمله، مع أن أحادیث الرجعة كما عرفت لیس لها معارض صریح .

وسابعها ان ما ذکر فی الشبهة معارض بما تقدم اثباته من وقوع الرجعة فی الانبياء والاولیاء السابقین فی بنی اسرائیل و غیرهم فان کل نبی افضل من وصیه قطعاً و کذا کل وصی افضل ممن بعده ایضاً لامتناع تقدیم المفضول علی الفاضل، و کل وصی کان النص علیه مقیداً بمدة ، اما خروج نبی آخر أوموت ذلك وقيام غیره مقامه ، فلما رجع من رجع الی الانبياء والاولیاء السابقین لم یلزم فساد ولا بطلان تدبیر، ومهما أجبتم هنا فهو جوابنا هناك .

جبرئیل از او واز انبیا اعلم ، یا با آنها مساوی است ، زیرا علم آنان بوسیله اورسیده با این حال چگونه میتوان گفت : هیچ عالمی با او برابری نکند ، خلاصه اینکه چون این اخبار صریح نیست قابل تصرف و تأویل است ، و دلیل عقلی هم بر ریاست امام بر کلیه افراد نیست که قابل تصرف نباشد ، در سایر امتهای هم در یک وقت پیمبران متعددی بوده اند ، پس ادله رجعت که صراحت دارد بر آنها مقدم است ، و عجب از کسانی است که تخصیص عام را جایز میدانند و تقیید مطلق را انکار میکنند ، و دلیل خاص دارد و تأویل میکنند .

هفتم اینکه این شبهه مخالف مطلبی است که قبلاً اثبات کردیم که انبیا و اولیای گذشته هم رجوع کرده اند ، با اینکه قطعاً هر پیمبری از وصیش و هر وصی از وصی بعدی افضل بوده زیرا تقدیم غیر افضل بر افضل ممکن نیست ، و خلافت هر وصی هم مدت معینی داشته - پس در صورتی که رجعت انبیای سابق باشکالی بر نخورده ، رجعت آنها هم اشکالی ندارد ، و هر جوابی شما آنجا دادید ما هم اینجا میدهیم .

و بالجمله الادلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجود متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلاً ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدروا واحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعفوا شيئاً منها ولا تعرّضوا بتأويله ، بل صرّحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظنُّ انه ينافي اعتقاد الامامية .

وثانها انه معارض بما دلّ على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تغسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث ويحتمل كون رجعته ثلاثة ايام وثلث ليال او اقل او اكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين ﷺ امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولا عدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضول على الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين ﷺ ، ومهما أجبتم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

بهر حال دليل قطعي صريح با رجعت مخالف نيست ، فقط ظواهرى است كه احتمالهاى متعدد دارد ، و با دليل صريح تاب مقاومت ندارد ، بدليل اينكه همه علماء اماميه احاديث رجعت را نقل کرده اند و نه هيچيك را ضعيف دانسته ، نه تاويل کرده اند ، بلكه با كمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه ميتوان گفت رجعت با عقيدة اماميه مخالف است ؟ ! .

هشتم اينكه اين شبهه مخالف احاديثى است كه مي فرمايد: پيغمبر (ص) و ائمه عليهم السلام پس از مرگ زنده شده اند ، مخصوصاً راجع به پيغمبر (ص) كه ميگويد بعد از فصل و كفن ، و پيش از دفن ، و در موقع گفتگوى با ابو بكر زنده شد زيرا بر حسب روايتي آنجناب را روز چهارم و بقولى روز سوم دفن كردند ، با اينكه بعد از رحلت او حضرت امير المؤمنين (ع) امام بود نه معزول شد ، نه برياست عمومى ضررى وارد شد ، هر جوابى معترض آنجا گفت ما هم اينجا ميگوئيم .

نهم اينكه با حديث معراج هم مخالف است ، توضيح آنكه احاديث بسيارى دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفة عين، ولو خلت لساخت بأهلها، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن، وقدروى الكليني انه عرج برسول الله ﷺ مرتين. وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مائة وعشرين مرة، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً، وان كان الثاني انتفت المفسدة التي ادعيتموها في اجتماعهم، و الاحاديث الدالة على أن أمير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة في زمن الرسول صلى الله عليه وآله و بعده كثير ومن جعلتها احاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم علي عليه السلام و تلقين الرسول صلى الله عليه وآله لها، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول صلى الله عليه وآله: ابنك ابنك، فلا مفسدة، و الحاصل انك لاترى في شيء من الشبهات المذكورة ما هو صريح في المنافاة أصلاً بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها.

دارد که يك چشم بهم زدن زمین از حجت خالی نیماند، و اگر خالی ماند اهله را فرو میبرد، این مطلب بادلۀ عقلی و نقلی ثابت است، چنانکه در معراج پیغمبر (ص) هم شکی نیست، قرآن شهادت میدهد، و در حدیث کافی است که او را دو نوبت بمعراج بردند، و صدوق در خصال نقل میکند که صد و بیست نوبت بمعراج رفت، و يك نوبتش باجماع و تواتر ثابت است، بنا بر این در موقع معراج یا باید بگوئید زمین از حجت خالی مانده و ادله ای را که میفرماید هیچگاه زمین خالی نیماند بدلیل معراج که قطعی است تخصیص زنید، یا بگوئید موقتاً امیر المؤمنین (ع) امام بوده، اگر حرف اول را انتخاب کردید معلوم میشود آن احادیث قابل تخصیص است، پس در باره رجعت هم تخصیص ممکن است، اگر حرف دوم را پذیرفتید معلوم میشود ممکن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد، پس در رجعت هم جایز است، احادیثی هم که بر امامت امیر المؤمنین (ع) در زمان پیغمبر (ص) دلالت دارد بسیار است، از جمله اخباری که در وفات مادر حضرت امیر (ع) وارد شده که در موقع تلقین پیغمبر (ص) پرسید: امامت کیست؟ فرمود: بسرت، بسرت، پس ممکن است در يك زمان دو حجت باشد، خلاصه اینکه رجعت با هیچیک از مطالبی که در شبهه بیان شد منافات ندارد، و همه قابل توجیه است.

الخامسة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون ،
والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .
وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لاهل العصمة عليهم السلام قطعا ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفي رجعتهم .
وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .
ورابعها ان الآية تحتل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لانجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه

شبهه پنجم : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ بیکی از آنان برسد، گوید: برورد گارا ! برابر گردان تا در آنچه ترك کرده ام عمل شایسته ای کنم ، هرگز ، این کلمه ای است که وی میگوید و در جلوشان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند ، مؤمنون ۱۰۰ (ظاهر آیه این است که هر که مرد بر نمیگردد و تمنای برگشتن کاملاً بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیز است **اول** : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نمیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که بر نمیگردند (زیرا رجعت عمومی نیست) .
دوم اینکه بر فرض هم که آیه مربوط به همه مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیک آنان آرزوی برگشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .
سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) و رجعت مربوط ببعد از مرگ است .
چهارم اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند و عمل از سر گیرند و گذشته را جبران کنند ، و این رجعت باتکلیف است ، اما رجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

وخامسها ان الرجعة التي يقول واقعة في مدة البرزخ، فلا ينافي . . . دلول الآية ، ولعلمهم طلبوا رجعة العمر الاول بعينه وسائراً حواله .

وسادسها ان البعث أعم من الرجعة فلعل المراد بالبعث فيها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم يجابوا اليها .

السابعة مارواه الصدوق في معاني الاخبار عن محمد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم عن عباية الاسدي قال : سمعت امير المؤمنين عليه السلام و هو مشتكى وانا قائم عليه : لابنين بمصر منبراً ؛ ولانقضن دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب ، ولا سوقن العرب بعصاي هذه ، فقلت له : يا امير المؤمنين كانك تخبر انك تحيي بعد ما تموت ؟ فقال : هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني .

اقول : روى الصدوق قبله حديثاً عن ابن الكوا وقد تقدم في آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان امير المؤمنين اتقى عباية الاسدي في هذا الحديث ، و اتقى

باشد و برای توبه و عمل صالح محلی نباشد .

پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که عمر دنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ بدنيا برگردند .

ششم اینکه شاید مراد از روزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد و بعد از رجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها باز گشت فوری را میخواسته اند و این تقاضا رد شده .

شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از «عبایة اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری - در مصر بسازم و شهر دمشق را سنگ بسنگ خراب کنم و یهود و نصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم و عرب را با این عصا برانم ، گفتم : یا امیر المؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد از مرگ خبر میدید ؟ فرمود : هیهات بخطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس از نقل این حدیث و حدیث «ابن کوا» که در آخر باب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر (ع) در این دو حدیث از «ابن کوا» و «عبایه»

ابن الكوفي حديث الاول، لانهما كانا غير محتملين لاسرار آل محمد عليهم السلام «اتسهي» .
 ولا يخفى انه لا ينافي رجعتهم عليهم السلام بل يدل على ان الفاعل لهذه الافعال
 غيره؛ ولم يرد في أحاديث الرجعة ان أمير المؤمنين عليه السلام هو الذي يفعلها ، فظهر عن
 هذه الشبهة جوابان صحيحان ، وليس الحديث بصريح في نفيه رجعتهم عليهم السلام كما لا
 يخفى على منصف وأما التعرض لتأويل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدي
عليه السلام فلا يخفى على منصف بطلانه وفساده لوجوه اثني عشر .
 الاول : انه خلاف الاجماع الذي نقله جماعة من الاعيان ، ولم يظهر فيه
 ما ينا فيه أصلاً .

الثاني انه خلاف المتبادر من معنى الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقيقة .
 والثالث ما استفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الكثيرة الدالة على
 المعنى المراد منها .

الرابع ما عرفت سابقاً من نص علماء اللغة على تفسير معناها ، و التصريح
 بحقيقتها، و ان المراد بها الرجوع الى الدنيا بعد الموت ، ذكره صاحب القاموس

تقيه فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته اند .

وای ابن حدیث بارجت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست
 من انجام نمیگیرد ، در احادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر(ع) این کارها را میکند،
 خلاصه اینکه حدیث رجعت او را انکار نمیکنند پس دو جواب صحیح از شبهه داده شد .
 اما اینکه بعضی گویند مراد از رجعت : خروج حضرت مهدی(ع) و بر گشتن دولت
 بدست آل محمد علیهم السلام است ، این شبهه بدو ازده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که جمعی از بزرگان نقل کرده اند، و دلیل معارضی هم ندارد .

دوم : خلاف ظاهر اوای معنای رجعت است ، و هر معنایی که ابتداءً آبدن آید
 معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بموارد استعمال کلمه رجعت و ملاحظه شواهد بسیاری معلومی
 شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .

چهارم : تصریح علمای لغت با اینکه مراد از رجعت زنده شدن و بر گشتن

والصحيح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه
الماديس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على
معناها ، ولا سبيل الي تأويل الجميع .

السادس لا يعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدي عليه السلام في النصوص أصلاً ، وعلى
تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

السابع اعترافهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقاً ما دل على عدم جواز التأويل
بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لا يجوز ما دام الحفل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت
انه لا ضرورة اليه هنا .

والرابع ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، ولا يختص الشيعة
بالاقرار به ؛ بل لا ينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع
المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانکه از صاحب قاموس و صحاح و ديگران نقل کردیم

پنجم : تصريحهای بسیاری که هرگز قابل تأویل و توجیه نیست .

ششم : احادیثی که لفظ رجعت را ندارد و الفاظ دیگری ذکر کرده که تأویل پذیر

نیست .

هفتم : در هیچ حدیثی سابقه ندارد که ظهور حضرت مهدی (ع) را رجعت نامیده

باشند اگر هم باشد بقدری نادرست است که با این همه شواهد مخالف ، قابل توجه

نیست .

هشتم : خود این آقایان قبول دارند که این « تأویل » است ، و قبلاً ثابت

کردیم که بدون دلیل معتبر و صریح تأویل کلمات جایز نیست ، اینجا هم که الزامی

بتأویل نیست .

نهم : رجعت بمعنای ظهور حضرت مهدی (ع) را سنیان منکر نیستند و اختصاصی

بشیعه ندارد ، در صورتی که در اول کتاب گفتیم رجعت را امامیه باتفاق قبول

دارند و سنیان باتفاق منکر اند پس این رجعت غیر از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسي صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الامرين والتبعيض ، وربما يستفاد الاخير من بعض ما مر كما أشرنا اليه في محله .
 الحادي عشر انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامة السابقة حذوا والنعل بالنعل والقذة بالقذة ، لعدم الرجعة في هذه الامة ، وكثرة وجودها في الامة السابقة كما عرفت .
 الثاني عشر ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدي عليه السلام والتصريح بفساده ، وهو طويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل ، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لا وجه له .

دهم : مرحوم طبرسي تصريح ميکند که سبب تأويل رجعت اين است که آقايان خيال کرده اند رجعت با تکليف سازگار نيست ، در صورتی که اين اشتباه است ، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند ، يا هيچکدام نباشند ، يا بعضی باشند ، و بعضی نباشند ، و قبلا اشاره کردیم که بعض احاديث بر وجه سوم دلالت دارد .

يازدهم : لازم آيد اين امت با ساير امتهامساوی نباشند ، زیرا در آنها رجعت بسيار بوده ، و اين امت هم بايد موبوداه آنان را به پيمايد .

دوازدهم : یکی از علمای اين عصر حدیثی طولانی از مفضل بن عمر نقل ميکند که حضرت صادق (ع) تأويل مزبور را شديداً رد ميکند و تصريح مي فرمايد که اين تأويل فاسد است ، قسمتی از اين حديث را هم قبلانقل کردیم .

اما : تأويل رجعت با ينکه مراد بر گشتن روح بيدن مثالي است (يعني بيدنی که در صورت شبیه همین بدن است ، اما در حقيقت غير از اينست) اين هم از چند جهت باطل است .

اما اولاً فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنيا ، و قد دلت النصوص المتواترة و الاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة تخیل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فیہ .

واما ثانياً فللتصریحات الكثيرة السابقة بأنهم یخرجون من قبورهم ، و انهم ینفضون التراب عن رؤسهم و غیر ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، و لا موجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما ان یکون ذلك الانسان الاول اولاً ، فان كان الاول لزم ما تقدم من المفاسد التي ادّعوها ، و ان كان غیره لم یجز عقوبته بالضرب و القتل و الاهانة و الصلب و الاحراق و نحو ذلك ، لان هذا البدن لم یذنب ، و ایضاً یلزم علی قولکم أن یکون مکلفاً اذ ارجع الی الدنيا و تعود المفاسد ، و اذا کان الانسان الثاني غیر الاول لم تصدق أحادیث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الی عذاب الرجعة ، و انما هو عذاب للروح .

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارات از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، و این عقیده بحکم روایات متواتر ، و اجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بنحیال اینکه رجعت سراذ « تناسخ » در میآورد این تاویل را کرده و خود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیند و خاک از سر بیفشانند (و این تعبیر و امثال آن هرگز با این تعویل سازگار نیست) .
سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراً از ظواهر احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح بدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفاسدی که برای فرار از آن دست بتأویل زدند ، لازم آید ، و اگر شخص دیگری باشد انتقام از او - بزدن و کشتن ، و اهانت ، و دار کشیدن و سوزاندن - جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اما عذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تا اشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لو حكموا برجوع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .
واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذوا النعل بالنعل والبقذة بالقذة ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعا فهذا ما خطر بالبال واقتضاء الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها في ابطال الرجعة وقوة احاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجب قطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة والسنة النبوية

شود: آنجا هم بدن بر زخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیز اگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که دنیا می آید تکلیف دارد ، و دوباره همان مفسد پیش می آید که ممکن است امثال عمر و یزید و غیره توبه کنند؛ و بعق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدنش بدنیا رجعت نخواهد بود

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح ببدن اول بر گردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که در جواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، و قطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، و بآبدن «مثالی» هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت و دفع شبهات - بتناسب حال بنظر رسید - با اینکه شبهه ها خود ضعیف است ، و در رد رجعت صریح نیست ، و احادیث و ادله رجعت - چنانکه معلوم شد - در کمال قوت بلکه بعد تواتر یا بدرجاتی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع و یقین است ، بلکه میتوان گفت هر يك از این احادیث بلحاظ شواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقر آن و ادله و سنت پیغمبر (ص) موافق است ،

وتعاضدها ، و کثرتها ، و صراحتها ، و اشتغالها علی ضرب من التأكيدات ، و موافقتها لاجماع الامامية و اطباق جميع الرواة و المحدثين علی نقلها ، و وجودها فی جميع الكتب المعتمدة ، و المصنفات المشهورة الی ذکره سابقاً و غيرها ، و عدم وجود معارض صریح لها أصلاً ، و عدم احتمالها للتقية ، و استحالة اتفاق رواةها علی الکذب ، و لعدم قول أحد من العامة المخالفين للإمامية بها ، و لعدم أكثر رواةها و جلالتهم ؛ و لصحة طرق كثيرة من أحاديثها ، و لكون أكثر رواةها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية علی تصحيح ما یصح عنهم ، و تصديقهم و أقر بهم بالعلم و الفقه ؛ و للعلم القطعی بان كثيراً من هذه الاحادیث كانت مروية فی الاصول المجمع علی صحتها ، التي عرضت علی الائمة علیهم السلام فصححوها و أمروا بالعمل بها ، و لكثرة تصانیف علماء الامامية فی اثبات الرجعة ، و لم یبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها و انكارها فضلاً عن تألیف شيء فی ذلك ؛ و انی مع قلة تتبعی لو اردت الان لا ضفت الی أحادیث هذه الرسالة ما یزید علیها فی العدد ، فتضاعف الاحادیث ، لانی لم أنقل من رسائل المتأخرين

در معنای خود صریح و مشتمل بر انواع تأکید است ، با اتفاق امامیه و اجماع اهل حدیث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است ، معارض صریحی ندارد ، احتمال تقيه ندارد ، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیک از سنیان و مخالفین امامیه با آنها موافق نیستند ، بیشتر راویانش عادل و عالیقدر اند ، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری از روایاتش کسانی هستند که با اتفاق همه علمای شیعه سند با آنها که رسید مورد قبول است ، و همه بعلم و فقهانشان اقرار دارند ، بطور قطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهایی ثبت شده که صحیحش اتفاقی است ، چون بر امامه علیهم السلام عرضه شده و صحیحش را تصدیق فرموده اند ، باینکه کتابهای زیادی در این باره نوشته شده نشنیده ایم که کسی آنها را رد یا انکار کرده باشد تا چه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، و من باینکه تتمع و تفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که در این کتاب نوشتم یا بیشتر اضافه کنم که احادیث دو برابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم در صورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شيئاً؛ مع انه حضرني منها ثلاث رسائل ، وفيما ذكرنا بل في بعضه كفاية ان شاء الله تعالى ، فقد ذكرنا في هذه الرسالة من الاحاديث والايات والادلة ما يزيد على ستة مائة وعشرين ، ولا اظن شيئاً من مسائل الاصول والفروع يوجد فيه من النصوص اكثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وكان الفراغ من تأليفه يوم العشرين من شهر ربيع الاول سنة ۱۰۷۹ من الهجرة



وقد فرغت من تصحيحه في ثلاث ليال بقين من شعبان سنة ۱۴۸۱

من الهجرة النبوية على هاجرها ألف سلام وتحية وأنا العبد

المذنب الفاني السيد هاشم بن السيد حسين

الرمولي المحلالي

است آنچه نقل شد كفايت كند چون متجاوز از شصت و بيست آيه و حديث آوردم ، و

گمان ندارم هيچ مسأله‌اي از اصول يا فروع دين بيش از اين مدرك داشته باشد .

روز بيستم ربيع الاول هزار و هفتاد و نه اين رساله پايان يافت

الفهرست

الصفحة	العنوان
٢	مقدمة الكتاب
	الباب الاول في المقدمات وهي اثناعشرة :
٦	الاولى : في وجوب التسليم لما ورد عن الائمة عليهم السلام
٨	الثانية : في ان حديثهم صعب مستصعب
١١	الثالثة : في عدم جواز التأويل بغير نص ودليل
١٣	الرابعة : في عدم جواز التعمق المنافي للتسليم
١٤	الخامسة : في وجوب الرجوع في الاحكام الى الائمة عليهم السلام
١٥	السادسة : في وجوب العمل بما لا يحتمل التقية من الاحاديث
١٧	السابعة : في وجوب الرجوع الى رواة الحديث
٢٠	الثامنة : في الاخذ بما وافق القرآن وترك ما خالفه عند التعارض
٢١	التاسعة : في الاخذ بما وافق الاجماع والشهرة
٢٢	العاشر : في ساير التراجيح المنصوصة
٢٣	الحادية عشر : في الرجوع الى الكتب الاربعة وغيرها من المعتمدة
٢٦	الثانية عشر : في ذكر مصادر الكتاب
	الباب الثاني في الاستدلال علي صحة الرجعة وامكانها ووقوعها في
	وجوه اثنا عشر :
٣٠	الاول : الدليل في باب المعاد .
٣١	الثاني : الايات الكثيرة القرآنية .
٤٤	الثالث : الاحاديث الكثيرة المتواترة
٣٣	الرابع : اجماع الشيعة الامامية .
٦٠	الخامس : الضرورة
٦٨	السادس : وقوع الرجعة في الامم السالفة فيقع في هذه الامة

الفهرست

الصفحة	العنوان
٦٩	السابع : الرجعة من اعتقادات الائمة عليهم السلام
٤	الثامن : ما ورد في الادعية والزيارات
٤	التاسع : انكار العامة للرجعة
٧١	العاشر : دعاء الامام واستجابته
٤	الحادي عشر : احياء الموتى للا نبياء ونبينا ﷺ
٤	الثاني عشر : علم الامام باسم الاعظم فيمكن له احياء الموتى
٧٢	الباب الثالث في ذكر الايات القرآنية وهي ٦٤ آية
٩٨	الباب الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة حذ والنمل بالنمل والاحاديث في ذلك وفيه ٢٦ حديثاً
١١٢	الباب الخامس في وقوع الرجعة في الامم السابقة وفيه ٦٠ حديثاً
١٥٧	الباب السادس في وقوع الرجعة في الانبياء والاوصياء السابقين عليهم السلام وفيه ٤٧ حديثاً
١٩٠	الباب السابع في وقوع الرجعة في هذه الامة وفيه ٢٩ حديثاً
٢٠٨	الباب الثامن في وقوع الرجعة للنبي والامام وفيه ٤٠ حديثاً
٢٣٣	الباب التاسع في وقوع الرجعة لجماعة من الشيعة ١٣١ حديث
٣٠٠	الباب العاشر الاخبار الواردة في وقوع الرجعة للا نبياء و الائمة عليهم السلام وفيه ١٧٨ حديث
٣٩٢	الباب الحادي عشر في انه هل بعد دولة المهدي دولة ام لا
٤٠٦	الباب الثاني عشر في ذكر شبهات منكري الرجعة و الجواب عنها

—————

المطبعة العلمية بقم